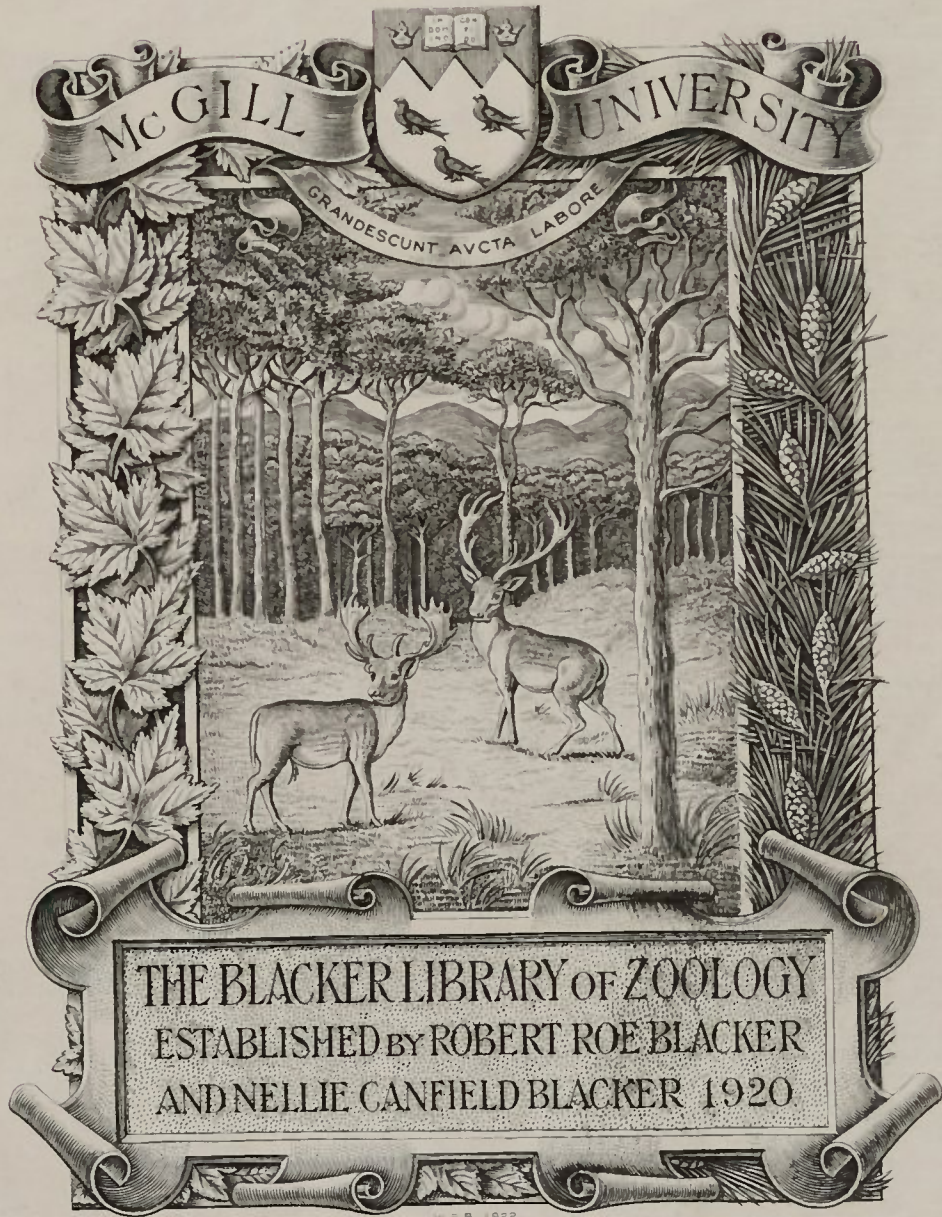




McGILL UNIVERSITY LIBRARY

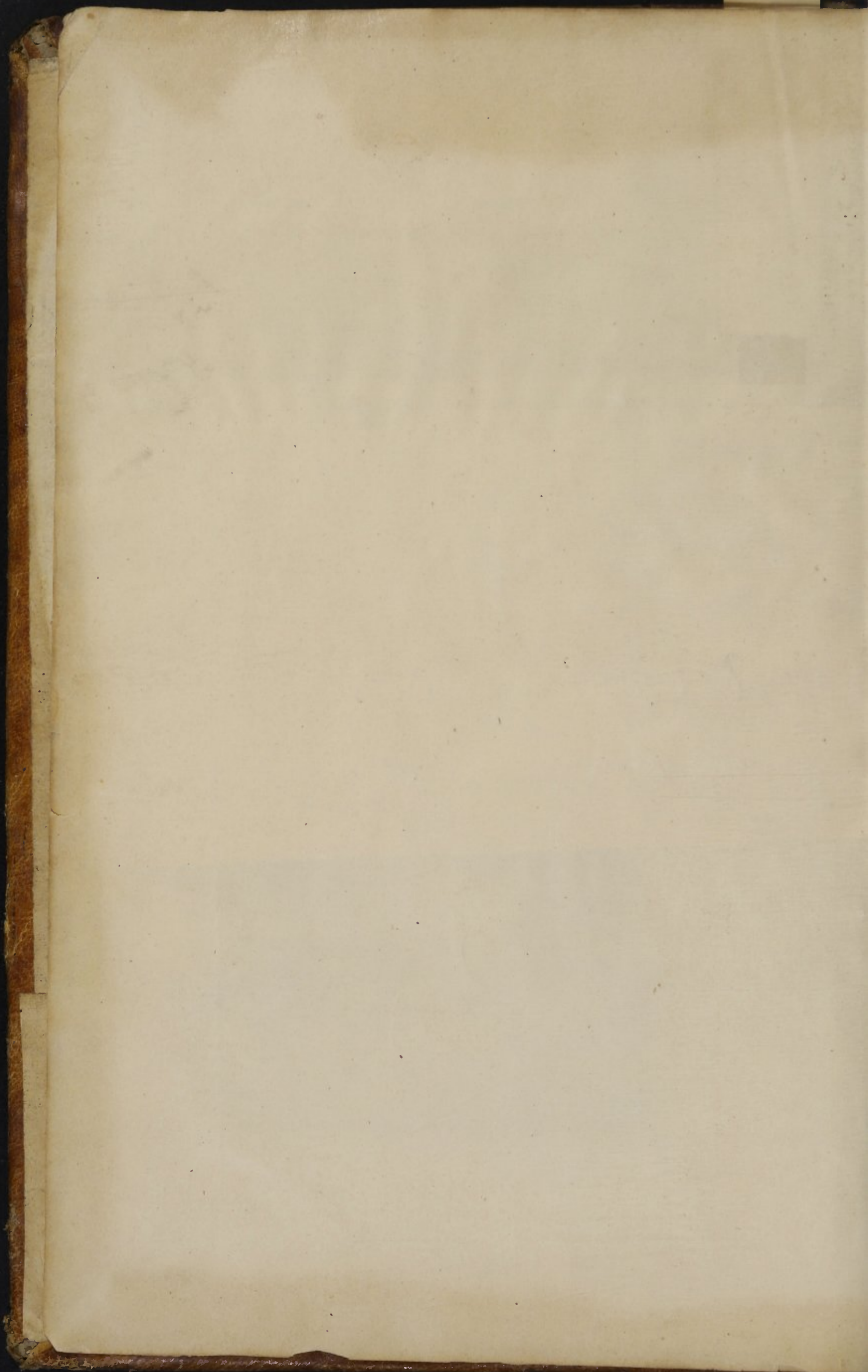
ACC. NO.

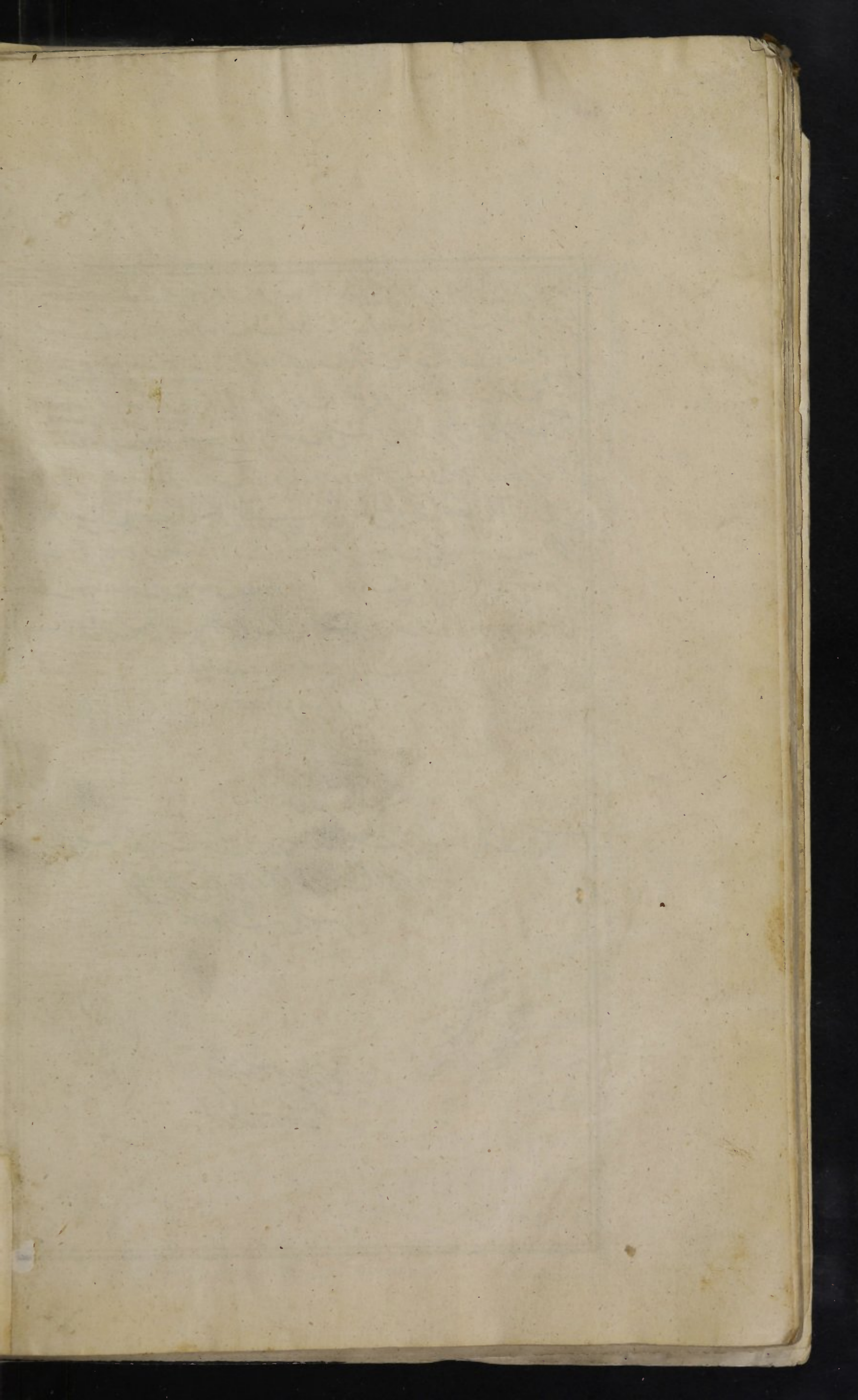
REC'D



No. 6. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A lithographed edition of the preceding work, No. 5. A rare print, apparently almost unknown in European libraries. It was lithographed in Persia (the place is not stated, probably Teheran), in 1275 A.H. or 1858 A.D. It is profusely, but not very artistically illustrated. At the end is added a work on poetical similes and metaphors, the Anīsu'l-'ushshāq, by Sharafu'd-dīn Rāmī. (Purchased in Shiraz, Persia for the Blacker Library, Oct. 1928 - W. J.)





روز باز پسین را و خانه بر چهار رکن مبتنی است و در مصراع که عبارت از پست است چهار رکن قائم است چنانکه
لفظ و معنی و صفت و خیال پست المعنی است که بین ارکان اربعه مستحکم شود و همین اگر در رکن صدر خطی
واقف شود و موجب اندام دور رکن محض گردد و اگر در عجز رخه بدید آید در صدر کسب تفاوتی نماند میان ایل
که لفظ و معنی انوری بر صفت و خیال کمال غالب است اول آنکه بصفت پروراند و بحیال بیارند شعری
جز آنست لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی او پاک صفت است و خیال و لفظ خیال فشرمی که معنی بساوت
سخن باید که معنی بود نه پست و صفت حرف ترتیب است اگر معنی سخن بود آنکه بسبب لفظ بیارند آید
و خیال کلکونه عروس معنیست و قوت تخیله نشاط او عروس صاحب حال را بر پور نشاط است بیارند
مصراع حسن خدا داده را حاجت نشاط نیست خیال کمال توان رسید و بحال خیال توان رسید
و فضیله عربی فرموده اند الکلام لفصیح هو باید خل لا ذن ^{اولی} و هر سخن که منقح بود قریب الفهم همه را طعمه
در گوش کند و تصرف در ترکیب از قدر است و یغین در ترتیب از صفت زیرا که هر نظام که داده چند از راه
تناسب در یک سلاک کشد همتی دیگر باید و هرگاه که ناظم تناسب ترکیب عبارت از راه ترتیب رعایت
کند سخن بصفت بود و چون از پست و نه حرف خالی نیست ابیتی معانی هر یک سوال بودی و صنایع
بر یک فاعده و تیز نیک و بد از میان بر خاستی و حال آنکه خلاف این است پس معلوم شد که لفظ شعر
نامی را بنامی حسن از باد و هوامست هر چند که سخن کو بر نقش بند گفته اند چرا که در هر نقش در سخن نقش بر
باد می بندد چنانکه گفتند از بلیت با در زکینت شعر و خاک زکینت زر با در زکینت میفر و شعر خاک
زکینت میباشان و از یکوجه دیگر سخن را باینه است کرده اند و صفای آینه از رو شینت بر این تقدیر
باید که سخن را روشن گویند تا صفای آینه چنانکه ظمیر الدین فارابی میفرماید **بصفت**
سخن خویش بمنم از خواری **بسان** آینه چمن میان سینه رنگ و طایفه از لطافت سخن را با آینه شب
کرده اند و لطافت با زروامست پس باید که سخن را روان گویند تا لطیف باشد چنانچه شیخ سعدی میفرماید
شعر شعرم چه آب در همه عالم روان شده و ز پارس می رود بخراسان سینه و کرده می سخن را عود
نست کرده اند و بکارت عروس از پاک و مستیست پس باید که سخن را پاک گویند تا بگوش خوانند کما قال استناد
عروس حمله طبع هزار دل بر باید اگر بر سکن از رخ نماز گوشه محجر و بعضی سخن را کبوتر است کرده اند
چرا که جای در گوش دارد **بیت** که در گوش بسیاری مانند لیک بعد از من بسی در گوشها مانند سخنهای
دلاویزم هر چند پیش ازین فصل آید در باب معانی صنایع شعر در سلاک معانی آمده بود تا بحکم
لکل جدید لذه سخن بدین نسخه قرار گرفت و خانه مسک امید بجز غرت چنانست که شرف بندگی حضرت
پادشاه اسلام با بر با قبول جبابان و نیز در شهرت این سخن دان کرده بلیت که چه تعریف من بگری

که سوال بود در جواب گوید شعرا اینها که خوانده ام ز نظر محو کشته است الا حضرت دوست که نکند از کسی که
 و از غایت جبل معتقد سلفی و سیاهی اند و منکر فیض الهی و لطیفان قنای و غافل از آنکه استکمال کمال استوار
 قابل دارد چنانکه شیخ سعدی میفرماید بلیت باران که در لطافت طبعش خلاف منت در باغ لاله و دیده در شکر
 زار خن مستعد سحر آفرین لطائف کف و بکران چه مباحث کند شعرا نبود در کن به اول دور و در اول
 کتاب توان کرد و فیلسوفان نامی آورده اند که بعد از معجزات و کرامات شعر شعری از خرق عادت است
 و هر کس قابل آن استعداد نیست و سلطان الشعراء الفوری ابصاح ایجا فرموده که کمال شاعری دانی که در
 قوم گرداند آنکه بود ابتدائان امر القیس شمشان بفرس و بنیک من خادم همی برد از مکنون سحر
 سامری گویا باید که شمال لاسس بنا برین معنی کرامات شعری بود از معجزات و در حق بنی غرسانه میفرماید
 که و ما علقنا الشعر و ما ینبغی له چه شعری از سحر است چنانکه شیخ نظامی میفرماید پیش و پس است صف کبریا
 پیش شعر آمد و پیش آهنگ بدین دلیل شاید که شی شاعر بود و تا یا اگر عدم خط موجب لفظ بود باستی
 که اشرف موجودات کتاب اللغات فرمودی چنانکه قایل گوید در مقامیکه شیر بردانند بحد و حال افتخاری منت
 اگر چه اهل توجید میگویند بر دلیکه نقش محفوظ بود پسندت نقش خط چگونه پوشیده بود و نظر بر سر نبوت
 بود که مخفی ماند و از قوه بفعال آید و از علم بعمل پیوست تا هر کس انگشت بحرف آورند چنانکه کمال الدین سبغیل
 فرماید شعرا تا امت چون نهند عقل هرزه گو انگشت خط کار تو برنی سواریت و دلیل بر آنکه دیگر زان
 عرب آورده اند که در عهد سابق که را ام القری می گفتند حضرت بنی را تا باین عهد بار اتمی میگویند
 که مولدش که مبارک بود اکنون چه شرف که بنده را بستان آن اشرف المفلح نسبت دهند و عقلا دانند که طعن
 طاعن و تعریض محارص رسمیت قدیم و عاداتی محمود است شعرا کار فلک اینست که پرده آورد در معرض
 هر محمدی بوجهلی هر چند که لطف طبع نتیجه نظر حق است مصرع تادرخ هر بنده نظر چون آید اما کس با غلی
 تمام است و سعی را عجب ماری عظیم نیست تدریج و ثبات و اشطام تربیت کرده مه نوید و باران در خوشنگ
 حشر کرده و بر شندان پوشید بخت که عمری در عملی صرف جایا کرد و با تحقیقت آن رسته و نامی بر آوردند
 چنانکه گویند اند بیت همه عمر تلخی کشید است سعدی که نامش بر آید بشیرین زبانی و اگر تربیت زبان
 با جور پر مشتمل نشدی ظمیر ظاهرا این نسبت فرمودی شعرا تسبیح من از فضل در جهان دارم همین
 پر بود و سیلی استاد روزی از استاد خود محمد کاشی تعذاته بفرمانه سوال کردم که مصرع را بیت میگویند
 و خانه را بیت این دورا با یکدیگر چه نسبت است جواب فرمودند که اهل لغه مصرع را بجا آورد و لحنی گویند و معنی
 هر دو را شیخ سعدی در این تبصیحت خواجہ علاء الدین صاحب دیوان فرمود است بیت در سخن بد شع
 چنان لطف ببندم که خواجہ شاید اگر در خوشستن گذارم بجزر بخش که دنیا هیچ کار نباید چرا که پیش

گرفته و بخانه نمونه از چمن زلف تابدار چنانکه میفرماید شعری هر طرف از هر روی دلفردنت بهره هر
طرف از چمن زلف کافرت بخانه و از اقسام این تشبیهات این تشبیه بلوغ است بر این قیاس که در ویرا
صبح تشنه کند باید که زلف آبشام بست کند و هرگاه گویند که صبح از عکس رخسار تو بر تو نیست یا بکشتن
که شام را از تار کیسوی تو نمونه است تا در این صفت است بسیار بدید آید بر نوی از تار رخسار تو صبح تشنه
از عکس کیسوی تو شام هر جا که رو بر آید بالا تشنه کند چشم را باید که با دام زلف آبشام و لبر لبش چنانکه
در نقیم مولانا کن لیدین آورده است بیت نشانه رخ و زلف تو لاله و سنبل نمونه لب و چشم تو شکر و
بادام و هر جا که رو بر آید خورشید تشنه کند باید که زلف آبشام تشنه کند چنانکه گفته اند شعری بر تو روی صبح
خورشید تو در سایه زلف راست چون گو کب صبح طلوع سحر است و اولی آن بود که هر کجا رو بر آید تشنه
تشنه کند باید که بدلیل روشنی اثبات کند چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعری باقیاب نماید که
بیکه معنی که در تامل او جزیره بشود بسیار و این نوع بدایع شعری سابق است و پادشاه جهان پیش
فردوسی طوسی از راه تناسب بر در بکان تشبیه کرده اند و کیسور بکند و این بیت مشهور است بیت
بیالاکر در اسر و بلند بار و کمان و کیسور کند و دیگر سرور انقد تشبیه کنند در ویرا با چنانکه شیخ سعدی
میفرماید بیت من ماه ندیده ام من سر و ندیده ام من با پوشش و در این صفت مولانا محمد الدین هم گوید
راستی را جز رخ و قدت که دید ماه تابان بر سر و سهی و اگر در حقیقت و دختر خلع اصف کند باید هر دورا
با هم از یکو چسبندی بود چنانکه امامی گوید شعر در بادام و معجز در شکر آب جوان در لب و جان در دهن
و از روی مراعات بادام را بشکر همان نسبت سحر است با معجز در غایت این اقسام عین فرض است
بلکه فرض عین است اکنون مشک را این نمونه کافرت و این شرط قوا عدا صلت و یگان سخن تعلق دارد
و اکثر متقدمان متعرض و قابق اینها قیاس شده اند و اگر بعضی از متاخران بواسطه عدم استخفاف این خلقت
گویند خلاف آن باشد و بطریق عقل یکیت که بطریق عقل واحد و عجیبه آنکه از غایت بندار همز را عیب بندارند
عیب را همز انگارند و بدان خورشند که عوام ان نشان معتقد کردند و از انکار خواص پسند و همکار گشته
بیت او میرا تراز علت نادانی صفت سفا همز اشعار خود کرده و از حقیقت اشعار بجز اگر بخلانی رسند
ندانند لاجرم بغیر بعضی از زبان سخن کوی معجز شوند بلیت در نفس خوبین بدینت ناله من زخسته شرکاء
عجیبه آنکه! وجود این دکا بنده را احمی بخوانند و خود را از خواص میدانند و لطف ایشان عام است شعری
آنکس که ز شهر شنایت دانند که ناع با کجا بیست هرگاه که طفله را از ایاام صبی عهد شباب هنگام نشود و نما
بگونه گونه تربیت و تحصیل تربیت دهند و بزخم خوب معلمند بد زمان تعلیم و تقییت نمایند اگر در حال مخفون شبان
بحب مدامت اینفتم در خود فضیلتی تصور کنند آن ناز و جفا استعدا کمال باشد زیرا که در حالت شبان

چنانکه میفرماید بلیت ساق نور از پا در آوردند دست هرگز ندانم ستون عسایر و سبب الدین عرج بفرستند
 کرده است چنانکه گفته است بیت هر که بران و ساق کیمتظر افاده گفت عراج را پوزند افاده است بر شاخ عجم
 بدین تشبیهات در این وقت مستعمل میباشد لیس علی الاعمی صرح و لا علی الاعرج صرح و در عجم سعید مطلوبت
 و بیاد سس نسبت کرده اند چنانکه در وصف ساق سانی فرخی گوید بلیت بلورین ساق و ساقی ترک و سست
 ستاده پیرا پاده در دست و ساق خزان عجم همیشه نسبت کرده اند چنانکه مداحی فرماید شعور سانی بر هم بر
 بساق سیمین دان کیست که او چشم آید ز رود و این نوع خاص بسند عام قریب است اکنون صفت ساق
 باین دو قسم قرار گرفت مصرع بیاباد می شین و قشربکات همچنان باقی صورت بیکر و شمایل سر پایی وجود است
 و چون متصرفان بدان در آینه اعتدال زمین سبب اعضا مشاهده کرده اند هرگز کمال نوع و سس نظم از تناسبات
 الفاظ معانی بود تا منظور او لوالا بصار کرده و بسیار از اینجا در غلطند که بتقلید جوهر بعضی در مسلک بیان
 آورده اند و حق را در هرگز خود قرار نداده اند و خود را برابر اباب نظم شرح نموده اند و غافل از آنکه هر جا لیرا لیرا
 تشبیه کنند و ما را بدین گنج گنبت کرده اند چنانکه نظیر الدین فاریابی میفرماید بلیت بجای لب بر پیشش
 که چه گفته اند کان فقل نقل نایب اندر ج کوه است و هر جا که رویا بهت نسبت کنند باید که آبر آب کوزه
 تشبیه کنند کما قال القائل آمد فیما منی بصرم تا بدیدم انک روی تو در بهشت و لبیت حوض کوه تراست
 مثال دیگر در جمع و تفریق تصدیق بمعنی میفرماید شعور آرا مگاه جاد و دای کافرات که چند جا
 کافر و جاد و بود بهت نوع دیگر این بیت در جزو اهل هقیقت تصور است شعور از زلف و عنزة
 هر دو همچون بهت تو و لازم است هر جا که لیرا بشکر تشبیه کنند باید که قبل را بچند نسبت دهند چنانکه سحر آری
 فرماید بلیت بر غمش که دیدنیل کشید از دو جهان بین او فرات بر آید و هر جا که زلف را به چوکان نسبت کنند
 باید که زلف از آن بگوی تشبیه کنند چنانکه مولانا عمار فقیه فرماید بلیت دل در قفای زلف در سخندان او فاد
 چون گوید کی که در پی چوکان او فاد و هر جا زلف را به نسبت دهند باید که در برابر تشبیه کنند چنانکه فر
 فرماید بلیت پشی همچو زلفت باهی که بافت صی هر رویت بسالی که دید و اگر همین صورت را نصیح کرده اند
 گویند در این مبالغه پیش بود چنانکه گفته اند بیت تا با نوحه شب زلف در ویت گویم جادید پشی باید خوش
 متناسبی و اگر در مصرعی چشم را از کس گویند باید که در مصرعی دیگر زلف را سنبل خوانند و نشاید که آن چشم را
 گویند و این بگر اسنبل یا آن بگر از کس خوانند آن بگر چشم خوانند باید که هر دو را از کس و سنبل گویند و چشم
 و زلف گویند چنانکه مولانا سمنش الدین طلبی فرماید شعور سنبل و زلف بیاد می دهد ز کس نسبت بخوانم میکند
 مثال دیگر مولانا سعد مباء الدین در بیان آورده است بیت چمن است بخواب چشم همه ساحران بهت زلف
 جناب نوبه صاحبان شکست و افضل المتأخرین مولانا کریم الدین بکرانی کعبه را نشانه از آفتاب رخسار

کوزه

اما کند و مازر استی کز راستی نتوان گذشت الحق اعتدال لایمان جور نمیشی را تا طوی بالای طوی اتنه
 مکفه منزلت منت نیافت و شاخ تا خود را بدو بست نکرد در عین نام در نیارد و تحمل سایه او را گردن ننهاد
 فراز نشد و بان تا دم نزد در هوای او شکست و عرعره راه او بر خاک نشست هر بلندی نیافت بشکر با
 وجودی که کرم خدیت با وجودش منتی تا ابد الهی بر پای و در کل مانند می سر و بانده کی اولاف آزادی نزد رخا که
 نشست و تا اردن با او همسری بخت است روز کارش بجا که منزلت فرو بندد و تیرا همه قمار افتاده است
 و صنوبر با همه مقدار دانه داد و کلین خار راه الحق همه خار و خاشاک این را مندر فرست از راه پست
 تا سکر روان و در لطف این ششم مولانا جمال الدین سلمان فرماید شکل صنوبر یک دلش نام کرد مانند بیدل
 بیاد قد تو بالا گرفته است تصور ازل از روح صورتی بخواست مثال قد تو را بر کشید و آمد راست
باب هفتم در صفت میان میان را اهل لغت خاصه خوانند و پارسی میان گویند و اصیف بار یکی میان
 گویند از آنجمله که واسطه است در میان مکر وجود و بازی اصیف میان گویند و اصیف بار یکی میان
 بار یک و بار یک بیسان میان میان بار یک ابو ششم کرده اند چنانکه شیخ سعدی میفرماید بلیت میانش را
 و موشش را که صدره به پانند میانش کمتر از موی و مویش میان باشد در این ششم با لغت است هر که
 بار یکی میان از بار یکی موی دیده گرفته اند و ظاهر تر از این میگوید بلیت طرفه هست که وقتی کرمی می بندد
 در نه معلوم نمکشی که بیانی دارد و در ناکید لغتی و اثبات این است وقتی داردش بر موی اگر میان لغتی
 کرمی استی از بیستی بودی موی میان بیستی الحق که اگر کرم بودی آن را از راه که کشود می آید که مقین چو
 بجان می بروی بسته و کرم مغز است نام و باقی دلیل نشان فی الجمله به پنج صفت در میان اهل لطف
 اندیشه محقق میخوانند چنانکه ظهیر الدین میفرماید بلیت اندیشه که کم شود از لطف در ضمیر کردن بر باز اکر است در
 میان نهاد وقتی آنکه وجودش منصور بنشود و به پیش میخوانند چنانکه گفته اند بلیت هیچ ندید هر که او هیچ ندید
 از آن میان هیچ ندید هر که او هیچ نکفت از آن دهان است بهر آنکه سو و بان جنال پرست موش گفته اند
 چنانکه در سنن سحر آفرین گفته است بلیت بدان بی نشان موی که بار یک میان بعد سکر کردنش میان
 چنانکه آدم آنکه امر را نشک گویند چنانکه بلیت مویست در میان وجود و عدم همان را از یک در وجود کرده
 میان منت پیغمبر آنکه گفته که آن از وقت امراد معنی بار یک بار یک در یافته اند و کمال سمعیل میفرماید بلیت شی
 ز معنی بار یک گفته مرفت که حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میان ندید خبر کرم زهی که که نشان
 زنی نشان آورد **باب نهم** در صفت ساق و ساق لعظمت عربی در عجم همین عبارت است
 هر چند بصورت دورینا بدایا معنی بکست و در قدیم الا یام تقابلتین نسبت کرده اند چنانکه سارا آنکه در
 فایم است و ساق بر دو قسم است سرج و سینه در عرب سرج سخن است و فرید احوال لغاتش تشبیه کرده است

فندق فراز نرس نامهربان بخسار و انکت پنج لغت در عقد لغز اهل حساب آمده است چنانکه مبتدا بشکر
 وم قافله قلم عاج بجنه مرجان با سوره بسم چنانکه در وصف استین برزدن نیز انداز
 گفته شعرا ز پیل استند دیبای چمن بر شک با سوره بسم بگرفت دست با **بیت**
 در صفت قد اهل عرب بعتبار قد قامت الصلوة قدرا قامت میگویند چنانکه او خدی فرماید ببت بر در
 مسجد کذاری کن که پیش قامت در نماز آیند آنها شک قامت میکنند و در عجم قد و بالا میگویند چنانکه
 گفته اند ببت قد و بالای ترا و در دل مرسان که در ذکر چه همه میل بالا باشد و بالا نشینان بارگاه
 عشق بر سر و سبیل لانی داده اند از بخت بالا کش کویند وزیر دستمان شب چرخان بجای جانش بخواهند چنانکه
 فتح الدین گوید ببت بلاست آنکه تو نامش نهاده بالا حدیث راست همین است وزیر و بالا ببت اموار
 بلند منت عمر درازش گفته از چنانکه قابل گویند ببت هوای قد بلند تو میکند دل من تو دست کوزه من من
 آرزوی دراز و حرف کبر ان لوح عشق الفس بخواهند هر که در میان جان دارد چنانکه قابل گوید شعرا
 قد تو در بیانه جان است چون الف آرام کرده استی آرام جان است و اهل کمال از غایت استکمال
 آورده اند که از بیانی بر سیدند که تو که گفت من نیم از خاش بر کشیدند و با قد خوبان او را بر بر می دادند
 و اهل دریا کنش شک گویند چنانکه شاعر گوید مصرع قد تو چنانکه بر لب دریا شک طوطی بر دراز قامت
 چون سر و تور شک و عجز از این که کوه نظر ان از طبع چون خشک قد بلند از سر و بخواهند مصرع سر و
 چو پست ترا شیده لاجرم بدف تیر ملامت شدند و بعد از آن از پی ادبی مویس نام امام الدین میفرماید
 ببت سر و درازی بیالای تو نسبت کرده اند نرساری کرده ام عمرت از بالای تو و در بر حج ببت
 محبوب و انکسار سر و ابمعنی را ابلیغ است که شیخ عماد الدین کرمانی فرماید ترا بر و بخواهم چه که سر ناپای همه
 منت و تو از پاتی بسر جانی و در رعایت جانین در این بیت فرمیدی ببت ببت سر و دراز دلاف
 بالائی ولی قبری داشت کار سر و از بنده کی قامت بالا گرفت و با اصطلاح اهل عرب نهال قامت محبوب را
 با شجر مختلفه تشبیه کرده اند چنانکه طوطی آن شاخ محل صنوبر را عود و در عجم سرو اما در این خلائی ببت
 و از شعری عجم شیخ سعدی قدریان تشبیه کرده است و از شعری عجم ابن اخلاف از لطفه خالی ببت بیت
 یاضیب البان یا هذا لوقوف کر خلاف سر و میخوای بجم و اهل عجم در استعمال این تشبیهات مجازند اما
 آنچه مخصوص خود کرده اند در عبارت آورده هفت است چنانکه سر و فارون شمشاد کلین ببت
 فی الف و از عدد سیزده صفت هیچ نشسته در آن بیت که از شکل محزوظی صنوبر را بقامت دلدان تشبیه
 کرده اند بعتبار آنکه از حقیقت اسم او بر این ظاهر سیکر و در حقیقت دلی دارد و سلمان میفرماید ببت شکل
 صنوبر که لش نام کرده اند سلمان میا و قد تو در بر گرفته است هر چند در این باب سخن بالا در آورده اند

چه کلنار و لب ناروان رسیمین برش رسته از ناروان در است روان راه عشق محبوب هر دو با
کلنار هم بگویند چنانکه گفته اند بلیت با چنین شکل و شمایل که نو داری باشد همه کس را بتو ایسر و کلنار
طمع و سینه را از سبندی بشکم سنجاب بست کرده اند و پوشیده نیست برابر با سبب معنی که بر ابعاد چشم
هفت اندام تشبیه کرده اند که در پیش همین خوانند و بعضی عجاج و قومی سنجاب جمعی کل و جمعی حریر و در این
سیرین ما مولانا امام الدین وجود معشوق را بر همین بر کرده است و میفرماید که چون بار پراهن گشتی
کز کل بی نازک نری پراهنی اید ترا از لاله و درک من **باب پانزدهم** در صفت ساعد لغت است
که دست عجم گشت وزیر درستان عشق صاعد زور مندان سیمین را احسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی فرمود
بلیت سنجاب با ساعد سیمین چه بیندازی به بانو انامی معرند کنی بازی به در مزاج شناسان مفضل کبر
ساعدا زین سنا از سخته عجاج بست کرده اند و در ضد کردن محبوب گفته اند بلیت زان پیش که بوسه
داد بر ساعد او از سخته عجاج شاخ مرجان برخاست و از این دست که هر دم خون عشاق بزرگ
دیگر میریزد و کارش میخواند چنانکه جمال الدین عضد میفرماید بلیت تو تیغ میزن و بگذر نام سبک
نظاره میکنند میکنند آن ساعد کار نیز از غایت نازکی به بلورش بست کرده اند چنانکه گفته اند بلیت
بلورین ساعد جام بلورین بنامیزد بود نور علی نوز و شعراء قدیم ساعد را پیل سته گفته اند و در صفت
کردن معشوق بر سر دست معضی گوید شش چه بر روی ساعدند سر جواب سمن از پیل سته سازد
شون و چون در وصف او صافرا کم دست هم میدید شش صفت اخضر کرده شد چنانکه کابیش سیمین گویند
و کاهی ز کارین در زمانی سخته عجاج در زمانی بلور زمانی سیم و کجایت جا میش میخواند چرا که آرزوی ستمند است
و تعویذ کردن جان و معنی ازین بیت استفاد میشود بلیت کفتم هر س ساعد نش نکنم اکنون که بگردم
در آمد چکنم **باب شانزدهم** در صفت انگشت انگشت را در لغت اصبع خوانند و انگشت از اصابع و سر انگشت
انگشت و بیان گویند هر یک را اسمی مخصوص است و در این میان سخنان عرب به بندیشکر بست کرده اند و از آنجمله
که گره بر گره است و انگشت نمایان شعراء عجم اکثر از سپیدی و زرمی بدم قائم بست کرده اند چنانچه انوری
فرماید شعرا آن دلا و بزدار و از زرمی سر انگشت چون دم فاستم و چون سر عشاق بخوزیری
بست بر آورد و کارش گفتند و آنا نری گوید بلیت کار کرد و بخون دلیم کار انگشت ز خون دل بنهادیم
رنگ کار انگشت و پنج انگشت کار کرده راه سنجاب جان تشبیه کرده اند چنانکه رکن جانی گفته است بلیت کجاه
رنگ خناب را دست بنداری سر انگشت بلورین را تو رنگ از پنجه بر جان و در منع کار کردن سر پنجه کار می خوانند
گوید بلیت چرا باید که انگشتان بزرگ تیره آلاقی که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت و سخن
خراسان سر انگشت را بفتدق بست کرده اند چنانکه قایل گوید بلیت روزی رسته اش شکر می خوانم سیم

گرفته از سر لطف خون من ریختی و عذرت هست زانکه هنگام رک زدن سیمت گوی سیمین گرفتن اندر دست
 و البته شکران با دیده عشق دوره رنجد از بچاه بست کرده اند که چون آبراست شعور بسا سکن در لب نشسته
 در جهان که نیافت نشان آب حیات از چه رنجدانش و از آن رو که چاه رنجدان در دل بردن سحر میکند بچاه
 ایلمت بست کرده اند بیانات عشاق در روی معشوق میگویند شعور چشم ما روت را بیداری روی آرزو
 ای سپهر سزگون واری در آن چاه رنجدان و بسه در روی روزگار بدو از ده صفت روشناس
 چهار متعارفند چنانکه نقاح صیب شامه دستنبو و است متعارفند چنانکه به تزییح گوئی
 سیمین چاه یا بل آب معلق جان عزیز بیت دست هر کس بدان رنجدان زسد جان رکف
 دست داشتن آسان نبود و در وصف دلدارانارستان با زین رباعی گفته اند شعور سبب زنجش که
 هست روح ثانی بر دست گرفته اگر سر نادانی دلدار بتهدیدین گفت که ای جان بر کف دست منهی
 تا دانی **باب سیمین** در صفت کردن کرد زار عرب هادی و فیه حیدر عنق گویند و بگردن
 غزال بست کرده اند و در عجم بر گردن متعارفند و نامداران ملک جمال کرد زار در کشور حسن سروری و الوان
 چنانکه میفرمایند بیت کز بچاه چون قدا بالا بر آبی تا بدوشش ملک غم بر نیایی سروری چون کردنش
 و استادان ادراک التمزید رخت کافورش بست کرده اند چنانکه قایل گویند شش آنز لطف چاهار نشسته
 در تاب تموز چسپه بر آن درخت کافورش من و بعضی شمع کافوریش گفته اند چنانکه اسدی فرمایند
 بلیت اختر از اقص خورشید است درین چاه اند روشناس از شمع کافور بست سیم کردنش و طایفه کرد زار
 با سوره عاج نسبت کرده اند از آنکه تا زلف بروی می چسپد و عاج لفظ عرب است ال عجم سبب سینه اش
 خوانند و ویرا به پنج صفت کردن افزای داده اند چنانکه درخت کافور ما سوره عاج شاخ
 شکوفه شوشه سیم چنانکه گفت اند شمع با ترک من آنکه دست در کردن کرد در کردنش مد هوس
 شوشه سیم **باب چهارم** در صفت بر بردار لفظ عرب صدر میگویند و در عجم سینه و سعد الدین
 اصلی امی سینه را از آن صدر میخوانند که صاحب ال است و صدر بلخی میگوید بیت بگذشت من دوش
 بری بر من زد التمه که بری خوردم از دو و صرافان نقد خوبی بر زار سیم بست کرده اند
 چنانکه گفت اند بیت بر چه سیم از سبب بر من مجروح لب لطفتش از آمد شد نفس افکار و باغبان
 چمن بر لطف انریش خوانند چنانکه گفته اند بیت بر سیمین پیرای با و صبا فروده که باز ترک سیمین
 من عزم کلستان دارد و نقش نبدان کسوت عشق زن را بر هر بست کرده اند چنانکه خاقانی در
 فتمیات میفرماید شس سحر بر تن و دیبای رخت به تزییح بر سبب سخت و مقصود ازین وجود است
 و مراد از تزییح برستان و فدا پستان زار بست کرده اند و این است که فرمودی میفرمایند بیت زخاش

ایشان را دمانی فرماید بلیت بوسه خواهم ز تو لعل لبو لؤلؤ گیری خوش جوابیت چه گویم که شکر منجانی
 و در بیان هر سه صفت مویستار کن الدین بکرانی فرماید بلیت لؤلؤ دندان که شد لالی او پر دین جان
 از دیده اهل نظر در خوشاب انداخته و شعرای سابق دندان از اجتهت بدست کرده اند و در باب
 دندان محبوب گفته اند بلیت در حلقه لعل لب کو هر شکست در یک هزار کو هزار بد شکست و عاشق بعد بر
 یکدگر افتادن دندان معشوق کو بد بلیت بر درج عقیق نو آن چندین در بر یکدگر از شکلی جا افتاده است
 و جوهر شناسان رشته نظم عقد دندان از اجتهت که در یک سلکند بگوهر بست کرده اند و بخلاف رای ایشان
 علی فخری تهرمی گوید قطعه سیکت بدندان تم عقد در من هیچ توام خوشاب پاکیزه کمر خندان
 خندان بر زیر بگفت خموش بسته در باشد بر بسته در در صفت جمع و تفریق و صفت خط
 و لب دندان این حسام گوید شعری تا بقدم کنی عقل نکوید هرگز که تو در آب خضر لؤلؤ لالی داری
 و نیک اختران از روشنی ستاره اش بست کرده اند چنانکه مولانا هم فرماید شعری بخند اگر چه بخند
 بدست همی دانم که آفتاب بر درم ستاره نماید و اهل نجوم بگویند تا پیش گفته اند استادان قدیم دندان
 بهره بست کرده اند چرا که قلب جا وارد و مشک جز این یک بیت بدست بر دین چه عجب اگر پرانگنده
 شود از حقه هر و از لب ذرات و هر چند که هر پاک دندان بحقیقت عظمی عظیم دارد و در محل خود بمش
 یا تا از روی مجاز عقود و منظر او را بشان زده باشد چه کرده اند هفت صفت بلغم اهل عرب چنانکه نورد
 بود ثریا در لؤلؤ سپهرین و هفت تعبیر اهل عجم چنانکه تکرک شبین کوهس مراد
 پروین ستاره منظر سرشک و اهل عرب دندان را به پنج باب باینکلمات پارسی می نامند و شعری عجم
 دندان را الفاط عرب ایشان فرودند و در تصرف تشبیهات مجرند و از این معنی شیخ سعدی علیه الرحمه
 میفرماید بلیت که این معنی در باره در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند سحر بین آری نتواند کشید
 چون تو الف بیم و زرتو بسبب ان نغز تو بین **باب یاد** در صفت زرخندان اهل عرب زرخندان
 دشمن میگویند و نسبتش تفتح کرده اند و تفتح سب را گویند و شماره اش خوانند و بدست تو مشهور است
 و این بر دو صفت موصوفت بیت سب زفتش که است چون استنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بود
 و ایشان را دمانی در وصف زرخندان معشوق گوید بلیت سب زفتش در دل من باران کند زمین سوخته
 ناید پس زمین بوی بی و شعرای خراسان زرخندان محبوبان به نسبت کرده اند از آن رو که در آلوده است
 بلیت خط و عیار است و زرخندان توبه به باشد اگر که زرخ پاک کنی و اهل لغه طوق زرخندان را عجب
 گویند چنانکه گفته اند بلیت دست از زرخ عجب او میبکشد آری طبع ز سبب زرخندان بریده ملوک الکلام زرخ را
 کوی سیمین گرفته اند چنانکه سلطان محمود سببکنین در عذر خواهی زرخ گرفتن محبوب گوید بلیت زرخت که

کفر

طالب در حق طلب میگوید بیت یاری کرد و طیفه نور در خواستم گفت از لب رطب و هم از غزوه خار و
 و لب طفل نو باده را بخر تا تشنه کرده اند چه اگر هر دو شیر نهند چنانکه نایح حلوانی میگوید قطعاً عید آمد و عید
 برک عید بفرست خرمای لب که بوی شیر آید زد و عشاق شور بخت بگردانند تشنه کرده اند چه اگر
 نمکی دارد چنانکه خواجہ سلمان فرماید بیت تو را بگردانم بید شد بگری بسزای نمکت شد هزار جان چنان
 و از آن رو که روح الهیت عیسی درش میخواند شعری بسیار بجا آن بخت روح الهیت کرده در در چشم
 مست ایجای می پرستی و لب نشکان مشرب بقرب آب جانش خوانند بلکه حیوة آب از دست تا حیوان
 چه دانند قدر آب حیوان در این آب بنویسند بیت نشان آب حیوان که زمان خضر سجتم ومانت بید
 اینک بزرگ نشان را و سنان جام عشق را حش میا مندی چنانکه شاعر گوید بیت لعل نوراح است
 خون در دیده بازدم چشم تو مست و دل در سینه از خواب و بار یک پیمان جان شیرین لب در اند
 تا لبر از روی قوت برست ز صفت ادراک کرده اند ازین سنعمل غده سازده باهل عرب مخصوص است
 و باز در بعضی چنانکه حوض کوثر راح روح با قوت لعل مرجان ز بر جد عقیق شهاد
 رطب عناب و خج خیز غیر سنعمل چنانکه حلقه حقه قند نبات نفل و سبز و تشنه دیگر
 بعضی منسوبت چنانکه فلین جان شیرین آب حیوة شیرین نقش زیاده جام خون نازد
 نمکدان شکر شیرین شکر نستان طوطی و اهل عجم در استعمالات اهل مجرب بلکه در نسیب
 دست صرف دارند و بعضی از مطالعه و دادین است و ان عرب متحقق کرده که هر حرفی ظرفیت و هر نکته
 نقطه و از حق مطلع ظهیر الدین فارابی بعضی استنباط کرده است بیت چرا هوای لب خون من بپوش
 آورد اگر نشان خون از خواص عنابت **باب دهم** در صفت دندان دندان از اهل عرب
 سه قسم نام ترادف نهاده اند چنانکه ضرس و نقر و سن و سه صفت موصوفت اول نوز و اهل عجم
 شکوفه گویند و قیاس و بیاری کویان که هر بابش خوانند سبب بر و یعنی تکرک و اکثر اهل عجم
 دندان را تکرک تشنه کرده اند چه اگر نسبت از آن دو صفت خوبتر است چنانکه گفته اند بیت زلال از
 زکس فر و بارید و کل ابداد و ز تکرک روح پرور مالش عناب داد و سلطان الشعراء خاقانی
 دندان را بزرگ تشنه کرده اند و برابر خون چنانکه در ضمیمات فرموده بیت بزرگ ز خون جگر م
 بسته پرون و درون دهن و اهل خراسان دندان را از آبداری بقطره شبنم نسبت کرده اند بیت دهن
 بقطره ای شبنم ماند کاندرا من خنجر خندان افند و مجنون بی عامی در دندان را بقطره شبنم نسبت کرده اند
 و بر چند کمال الدین اسمعیل فرماید بیت دورشته در دندان چون از لب تاب کوفی مگر زیاد راه کرده نزل
 و اهل عجم زیاد پروین خوانند در دندان بزرگ را گویند و بلو لومستعار است چنانکه از در دندان گرفتن چوب

ایرانی

حال نخبه خط عظیم شسته است چنانکه قابل گوید بیت دانه خال تو بر طرف خم بردیت هست چون نقطه از غنچه سارا
 بر نون و هواداران ثابت قدم بکس نیست کرده اند چنانکه گفته اند بلیت آن حال که است طالب تنگ شکر
 بر تنگ شکر آن کس شیرین است و اثر خشکی خال را بدانه نیست کرده بلیت به دانه است حالت افتاده بر چرخ
 باید که گوش داری ز اسب روز کارش و مرکز خال را در نقطه دایره حسن به بیت پنج وجه قرار دارد و اندواری
 است پنج تری در عرب موصوفت بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود و کوبک مخفف است و
 لفظ حشیشی غیر مستعمل و در عجم مستعمل میگویند چنانکه گفته اند بلیت ای برهن از مشک بعد از ده خالی میکنند
 از حال توافق بجالی و هجده دیگر بجز مخصوص چنانکه هستند و زنگی سیاه دل خون سوخته مثل
 اکین عنبر اکین عنبر فروش غالبه نوی غالبه دنک خالیکم در رخ تو بر گوش افتاده است چون
 لفظی بود که بر آتش افتاده است دانه زاع مکن دل فرعون مهر نیکین آنکود دیدن و بدونه
 و سوختگان سودای عشق از غیر تر خالی علی مینند چنانکه عارف بر وجه تجلیل سفار میکنند بلیت لفظ از
 خانه نقاش ازل افتاده است بر گلستان رخت با تو بعد از ده و حقیقت بجز عشق حجاز معلوم نمیکرد
 و این راز را از باب طوب دانند که صدر شینان بارگاه قبولند و قابل صراحت چنانکه گفته اند بلیت
 اسرار تو عشاق تو دانند کجایی کان خال سید نیست که سریت آتی باطن **و** در صفت لب لبر اهل
 عجم شفه گویند و شعرای عجم دور حلقه لبر آنچه نسبت کرده اند چنانکه مفرخ جانهای غمزدگان در او یافته چنانکه طنیر
 الدین فاریابی گوید بلیت چون از حره خواستم از حقه لبش در چرخ رفت لفتش از حره بار داد و بعضی بطوطی
 نسبت کرده اند چنانکه گفته شعرا طاووس جان بجلوه در آید ز خرقی که طوطی لبش بجدی زبان دهد
 و شیرین تر آنکه حشکان فراق شکرش میخوانند چنانکه بی بی سار آن از دست دور زنگ بنار دانه شسته است چنانکه
 گفته اند شعرا وقت اگر تو بچیدم زوری بهار عشق را شکر نار دان دهد سخن کو بان خراسان او را بر نیست
 کرده اند چنانکه خط سراسر او نیست سلطان الشعرا نوری میفرماید بلیت خط تو برب تو چه بر شیر پای نور زلف تو بر
 رخ تو چه بر بره غراب دار بعضی لب مشوق شکر گفتار از گفته اند چنانکه قابل گوید بلیت طوطیان شکرستان زرا
 چه توان گفت که شهبازانند و جوهر شناسان حلقه از باب لطیفه لبر لبعل شمشیر کرده اند چنانکه لعل و اندام
 چنانکه شیخ سعدی شکر بلیت است لب لعل آید ترا که در حدیث بنا به حدیث آید و خوبتر آنکه با
 شمشیر کرده اند چنانکه شاعر گوید بلیت گفتند بزگت لب او کفم با قوت بزرگ همتی تر باشد و اهل نمینند
 لب بار بگر آید از فرزند شمشیر کرده اند و مبدع الدقایق میفرماید شعرا لب از روی بار بکی نماید چشم سوزنی
 تار قرمز و ارباب دولت کینش میخوانند و ازین بیت منتهی دارد شعرا نیکین خاتم لعلت اگر بدست
 بر نیچو خرم ملک سلیمانی و صفحای عرب لبر اربط شمشیر کرده اند و در پارسی لطیفه ازین بیت است که

دانند که لفظ خال حسن خط طالت را ازین روی نازک شناسان بجز چشم بر صحنه خارج

مُنك عنبر عود سمندر پر غراب دوده نار یکی اوانکت فی منلی پای بیاله
 مورچه بنفشه شب چنانکه نوری فراید بیت ای در بنفشه ساخته کلهر انقاب در شب طبا پنهان
 بر روی آفتاب و ازین سی تشبه که ذکر رفت مفیده باصطلاح اهل علم است و سبزه عبادت اهل عرب
 نبات دجنان حضرت عود مُنك عنبر بنفشه منلی فی الامم دال غراب پو غراب
 هاله و بجی یکی خط محبوب را لباس آل عباس نسبت کرده اند و همچنین بجایت غربت و در پارسی
 در این باب ازین کیفیت در قلم نیاید است بیت سلطان رخت لباس جناسی را پوشیده که سز خلت
 دارد و خط از روی حقیقت طغرای مشهور در آن نشود نام است تا دام که محبوب بحاسن اوصاف حسن خط
 ار استند کرده چرا که گفته اند بیت اهل معنی را اگر صورت نسبتی خط تو صورتی بودی رخت از روی سستی
 تمام فاما ادر که چهار در دیده بود از مطالعۀ خط عنبر ابر چه تنوع بیت چشم کوه نظران بر روی بخارین
 خط همی چند و عارف غلم **صنوع خدا** باب **فلسفه** در صفت خال **فلسفه** در موصوف و موصوفت نیز جمید
 و زینت جمال ام از عربیانت تا در شناس عمر شد و خال مبتاز آنکه نقطه سودانی رسوائی خال معشوق را
 با سودای دل عشاق بنی شد از آن رو که هر دو آتش اند چنانکه گفته اند بیت تا نور برک سمن لفظ سودازده در بیو
 و لم آتش سودازده و از این جهت خال را با سینه نسبت کرده اند که پوسته آتش رخسار در تابست معنی در آتش
 دانه خال تو زینهار زین بیشتر آتش سودا سینه و از سببهای بجز دل فرعونش نسبت کرده اند چنانکه
 قابل گوید بیت رخ و خالت یزد و پضا و دل فرعونت رسم کفر چو برید و بیضارده و اکثر قدمای
 عرب خال را بجز الاسود تشبیه کرده اند و شعرای عجم حقیقت این معنی را از قدما سلب کرده اند و در عبارت آورده اند
 چنانکه شاعر گوید شعر خالت حجر الاسود و اهل صفائیم معنی کجا بوسه رسد اهل صفارا و ستاره
 شناسان نیک اختر گویند بخش نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت ما پین و دابر روی تو این نقطه خال
 چون گویند مخفف بیان دو مال و کمال الدین اسمعیل خال لپسند را بلند و ت نسبت کرده چنانکه بنفرا
 زلف تو بر بنا گوش بجان دست موسی خال تو بر زرخندان هاروت جاه بابل و کمال الدین خواهد در وصف
 مقبل که آرا مگاه بر لب چندان زنده کانی دهان دارد میفراید بیت چه کجاست سیاهت خال هندویت که
 نیک پی لب آب زنده کانی برد و خسر دهند و خال سیاه را به حبشی تشبیه کرده اند چنانکه میفراید بیت
 روشن شده است از رخت که خال جبر است در مملکت بدن غریب فاده است و شعرا بخارا با نکورک دیده
 نسبت کرده اند چنانکه مولانا شمس الدین هروی میفراید شعر انکورک چشم است خالتبارب که عین سواد
 مردم دیده فاد و در صفت خال اهل لطف لطیف ازین رباعی گفته اند **فلسفه** آن خا که بنده بر رخت می بیند
 زاغی است که خیز بر کل تریشند نی نی غلظم که در کلستان رخت ز کلمی نخر بر همه کل میچسبند و دانند

کرده اند جز این یک بیت که چون بینی در وجه شسته بیت با من دو عین است شد از نون تا هم یعنی الفی کشید بر
 وی اگر سیم با هفت من در صفت خط پیش از باب جن لفظت شکر میان اهل قلم و حسن خط از غایب لطیف
 در جارت من بسیارید اما از روی قیاس بر دو قسم گرفته اند اول آنچه که در لب بر می آید و روی بینی دارد اهل عرب آنرا
 بنات میخوانند که عیب ساز نشود و ندارد و شعر آیه هم سبزه میگوید چنانکه ظمیر الدین فارابی منسوخه بیت در خط هم
 ز سبزه خط تو هر زمان تالپ چه از آن لب شکرشان نهاد و استادان ز کین سخن خط سبزه فسفی میخوانند چنانکه گفته اند
 بیت از سبزه فسفت معلوم شد کار و زحمت روی بینی دارد و شعری خراسان دایره خط سبزه را واسطه دور
 ولون آسمان نشسته کرده اند چنانکه امیر مغزی فرموده بیت خط سبزه از آرزو آسمانی گشت آدانی بجان من
 آمد عطای آسمانرا و از باب معانی هر کجا پیش گفتند و این دلیل روشن است چنانکه جمال الدین سلمان فرماید
 بیت رخ تو چشمه هزرت کرد چشمه خمر دیدم سبزه خط مگر کمر کباب و از یک روش بزنگار آینه نسبت کرده اند
 چنانکه مشهور است بیت آینه روی دوست زنگار گرفت از بس که در او سوختگان آه زدند و اهل روش بجان
 گفتند چنانکه فایده بیت خط ز چهار روی در بجان کرد با قوت لب ستر ترقی دارد و با وجود آنکه
 در قلم اصطلاح نسخ نسخ حسن میکند چنانکه ظمیر الدین فارابی میفرماید بیت مغزول کی شود رخ از ننگوی خط
 زیرا که بر نو ملک راحت تفر است و چین را از نواد و تفاوت است انواع خطوط درج با قوتی محقق میگردد
 و او یکجائی که بد بیت خط چهار لب نسخ گشت در عالم که ناگهان شود آن نسخ ثلث تو قیقات و حرق کبر
 لوح عشق شکل ال خط ابلام نسبت کرده اند چنانکه عماد خسر میگوید بیت خط تو که در شان لب تازند لب
 که آیت و جهت ذالت و در بر چهارده صفت در سلم آورده اند چنانکه در بجان سبزه مهر کباب پیونده
 ز مژده مینا ز نگاری فسفی طوطی حضرم دال دایره و شعری خراسان دایره در خط ابلا که است
 کرده اند چنانکه در صبا بر گوید بیت در در خط تو مال انداخت سپهر تا دایره خط تو بر ما کشید قسم دوم آنچه
 در شام زلف سوز کوش محبوب آورده اند بسیار هی بخار خیل ز بخت که در خط خطا دارد و سر خیل جشن پیش گرفته
 چنانکه امیر مغزی فرماید بیت زبان که خن چهر سیم بر آمد که خط کوفی ز جشن سیاهی پیدا شد و این قول را
 امیر لغتیس بگوید سوخته نسبت کرده اند و در پارسی ترجمه اش گفته اند بیت لاله را با رخت در دل محرم کند عود را بو
 خط بر سر محرم دارد و ابو فراس لشکر نسبت کرده اند و حقیقت این شبیه ازین استند لال میتوان کرد بیت
 نزه خط کشیم که کوفی مورچه پای مشک آلوده بر بر کل نرسن نهاد و آنچه صحیفه عذارا در تیره فرود گرفته است
 و هست سبزه نموی بنا گوش از وی میتوان کرد و آنستکه عارف تجا بل گوید بیت کرد مشک که بر کرد عمل آنچه با
 بنفشه است که در امن گل بچینه و معنی بیشتر نشسته خط بغیر کرده است چنانکه ظمیر الدین فارابی گوید بیت آمد خط سیاه
 بلالانی رخت وین تر منصبیت که لالاش عشرت و این نوع خط نیز سبزه صفت موجه بصورت چنانکه سنبل

لوک الکلام واکثر فضیعی عربی کازر بطغن ریح و نوک فم شمشیر کرده اند اما در رساله شیخ حسن ابو زری در صفح
 آمد که کشت که چون بر صغیر جال فون خطا بروی خواب میکشیدند بلیت مولی ز سر خاتمه تقدیر بر افتاد بر دید بلیت
 نام او تر کاند ما ششم در صفت روی بلیت عربی است منتهی است چنانکه مجتبی عن طاعت منظر
 عارض عدا رخت وجه در سه وجه و صورت اول آدم و دیرا اسم خوانند و در لفظ آدم به است
 چنانچه افضل الاقران خواج جال الدین سلمان میفرماید بلیت دانه خال تو بر عارض کندم کون دید آدم آمد ز بی
 دانه و در دم منتهی تا نیز آورد گویند و بوردی معروفست اهل عجم کل رنگ میخوانند چنانکه بستی املی گوید بلیت
 رخساره کل رنگ تو ایسر درون و در بلیت که از باغ بشت آوردند اثنال را میضا میگویند و با بعضی البشیر
 مشهور است و پارس میگویند بلیت میگویند چنانکه شادی سر موده بلیت تا بر کل کل سرین شد روی سدا ز تو
 از خرمی شادی در پوت میخند و زبان از شتی ام آورست اول آنکه اهل نظر دیدارش گویند مولیها مام الدین نیز
 فرموده بلیت اگر دیدار بمسانی و جنت را بیادانی برای همیشه دوزخ کشند ز و ضطوبی را وقت آنکه نظر
 چهره اش بر خاند چنانکه ظمیر الدین فارابی فرموده بلیت شعی است چهره تو که هرگز نور خویش بر دانه عطا بده
 دهد ستیم آنکه اهل بخار خارش گویند چنانکه پور و دکی گوید بلیت رخساره او بر ده خشتاق درید با آنکه شعله
 اندر برده چندانم آنکه خشتاق خشتاق رخساره بخاند چنانکه غر شیسروانی فرماید شمس کشاده کوی کریبان چه
 صبح رسیده کشید داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پیچید آنکه شاهبازان عرصه حن رخسار گویند چنانکه سحر افروز
 گوید بلیت هر که رخسار دید از کناره میدان در نظر رخ او افتاده بر آید ششم آنکه پارس گویند که گویند
 بلیت شد بار در دیدن رویت ز روی در بخت بد ششم بدین گویند هفتم بزبان پهلوی و برادیم خوانند
 چنانکه گفته اند بلیت او نم داشوبه و بنم دیم ما کین و ششم او بدل بود ان هفتم آنکه سایر خلق بر او
 گویند چنانکه شاعر گوید بلیت روی بنما که ایمان آورد بت پرستان از زمین سومات در روی نازتینا
 بچل و پنج صد زیبا استند و در عرب ششم من وجه بد چه کرده اند چنانکه قسرید و بیضا مرآت
 شمع مادر و عاچ و کافور اهل عجم از هفت و او بر بازده صفت بر مجاز اطلاق کرده اند و در لسان عرب
 چنانکه کعبه فیکه دین مصحف صحیفه لغز و درق صبح طلوع نور بد و بیضا بصر
 و در باره نوزده صفت ششم کرده اند آفتاب ماه جام جهان بنا آینه دست موسی آنش آب
 شربها کلدا و کل آن کل لاله سمن یا سمن نبرین ننگ کلنا دار عوان سیم در
 روم ختن نکار خانه چین چنانکه گفته اند خیال روی نور چشم من چه جلوه کند نکار خانه چین در نظر بد
 و از عدد چهل و پنج ششم کرده اند ششم همان اینطایفه مترادف و مندا اول است چنانکه شمس آفتاب من
 ماه بیضا دست موسی نادان آنش مرآت آینه و در کل و شعر آه و شناس پنج صفت بی

کتبه

در عقد صد اسم وصف کرده اند که جمهور بظایفه در استعمال این نشئه متفق نیستند بر آن تقدیر هر گاه منطبق
 سر تراشد بدو پضای موسی ظاهر کرد و دو صد صفت شصت زلف که سر دفتر نوزده باب حسن و جمالت در دیوان
 دلبر منوخ کرده اند کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد متعرض کفایت امر نگردد که قابل میفرماید بلیت بر فرق تو
 موسی بدو بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده نذخته باب دوم در صفت چین و جنبه و ناصیه نما آریست
 و در پارسی جز از پیشانی نام ندارد و در روی روز کار بدین چهار اسم مترادف روی شناس است و چهار
 حد طرف او را چهار کوب بعد شپسه کرده اند اول آنکه فدای عرب چین معشوق را از جنبه نصاب بر و کف
 الحنبت شپسه کرده اند و بیصفت پسندیده ندیده بشانی ازین پیش هر نوزده پارسی کویان مشک جز این نیست
 نزارند بلیت کف حنبت کشاده کرده ناصیه آیدم که ماه من که بسته از چین بکشاید دو قصه آنکه شعری
 خراسان چین از خاشاک سبیل نسبت کرده اند چنانکه این در شپسه کفایت میگوید بلیت هر دل مینی بویسته شد
 آن پر تو چیت چون خست بانی سیم سعادتمندانش شتری خوانند و این شپسه روشن است بلیت آن شتر
 چین سر ختاق از آن داشت کور از لطف روی جهانیت شتری چهار دوی از روی کشادگی و بر از هر کویند
 و این از همه سرده است چنانکه فرخ کوی بلیت بر طک حن اگر چه زهره جیسی زهره بر فضل یار جیسی بکشاید
باب بیستم در صفت ابرو و اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب و عین لغلی و هلالش نشئه کرده اند
 و آن رود و قسم است متصل و مفصل هم پوسته و از هم گسته و از روی لطف پوسته خوش است چنانکه گفته اند
 پوسته کسی خوش بود در عالم جز ابروی یار من که پوسته خوش است در عجم نبرده صفت موصوفتاق
 آنکه اهل نظر ویرانه نخوانند از آرزوی که بر سپهر حسن انکشت نامت و از رویت او بختی عظیم مشاهده میرود و دیده
 دیده بر او نکران و او خود را چنانکه هست بهر روشن نماید تا عاشق منمندی تکلف گوید بلیت همه کس
 بنمودم خم ابرو که تو داری ماه نو هر که پسند همه کس بنماید و ادراک حقیقت او تعلق بدقت نظر دارد چرا که
 گاه از نظر از زلف محجوب کرد چرا که طالب دیدار از عین حضور گوید بلیت بکشت از زلف سبزه گوشه ابرو
 بنا کرد چه در بر می کشید نتوان دیدن در تمام اهل نغیر بیکو جز از آنکه او استندال معنی فادو بین کرده اند خوش
 میخوانند و پارسی کافش میگویند چنانکه رامی شاعر میگوید بلیت از دور کان ابرو بت پوسته جز روی
 تو آفتاب تو کس که بد نیست آنکه شیخ سعدالدین خضا بکرده را از دور کی به قوس فرخ تپیده کرده و بیفرماید
 شپسه کرده و بیفرماید بلیت آن و همه بر او آن کان ابرو چون قوس بر آفتاب چهار دم آنکه
 ابروی سبز زگر از کار کان میگویند بلیت ز ابروی ز کار کان چون پرده برداری عیان تا تو شین
 در جهان دیگر نباشد شتری چنانکه از گوشها سر کجی دارد راست بجان بهمانند که معشوق در کین سخن
 کشد چنانکه گفت از بلیت پوسته کمان ابرو است پوسته کشیده با بنا گوش و گوشه کمان ابرو لغت
 که دل بسته است چنانکه شیخ عماد میفرماید بلیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه کرب که در بند

و شعر عرب زلف و مو را بهفت اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه صدع ذوابه صغیره غدیره عذرا
 طره فرع شعر و اسمر موی بسیار گویند و جف موی بسیار سیاه را گویند و سلسل زنجیر باین زلف را خوانند
 و از بوی دلون و شکل مجموع سی و نه صفت تفسیر کرده اند و از اعداد سی و نه یازده در کلام ایشان استعمال
 و در عبارت بلغا متداولست چنانکه حباله مشبکه لیل ظلمت ظلام خلیل خلل دوده
 ممد و عین عین جلم منین هیکل بند کبورا که حبال معشوق است تقوید عشاق بدانند
 چنانکه سلطان الشعراء خاقانی در قیامات فرموده بلیت بد و ناموسی که تقوید منت یاد کار از سر مشکین
 رسالت و یازده دیگر استعمال است و در عبارت بلغا متداولست چنانکه عقده جعد مجعد جلد
 برقع نقاب طنباب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی فرماید بلیت روی بنام
 و که عابد گوید که الصلوة زلف بختا در که زاهد گوید که الصلیب و در استعمال یازده دیگر اهل علم و غیره
 چنانکه مشوش مشون مفضول عباد طراد دام تمام حلقه بغل لغبان دغان
 بروج و ملک الشعراء ظهیر الدین فارابی میفرماید بلیت چمت بجادوئی بدل چاه بابت زلفت بکاف
 عوض بروج جز است و بعضی از بلغاء عرب و نک زلف را بچوشته عن بنت کرده اند و شعری عجم از او عبارت
 آورده اند و این تشبیه بعبایت غریبت چنانکه امیر مغزی فرموده بلیت گرفته زلف که کیر در میان دو لب
 چه خوشه عن اندر میان غناب و آنچه نعلق بیاری کویان دارد است که زلف از روی مجاز صد اسم نهاده اند
 چنانکه سمن سنا بنفشه سنبل نانه نازک کاشی مشکبوی مشک ذلت مشک پاش مشک
 مشک پز مشک آکن عنزام عنبر شکن عنبرین عنبر سنا عنبر بوی عنبر پز عنبر نسیم
 غالب کون غالب دنک غالب بوی غالب نام ابر کلپوش سمن پوش مز پوش مشام
 شام غریبا شبنا شب شرنک شب بکلا شب پیچور شب قدر و عمره راز سابه ساین
 پرده چنک عنبر چین آچین هند و سنان زنگیان هند و لاله سیر کار صبه
 دود و لایون دل بند دلی سرگردان سرگن سرگن سرگشته سربینا داده سر انداز
 سر افکنده سرفراز فدادار زره کند افکن کند انداز رشتنه دسرباب دسرباز
 جنب چبری دود آتش پوست خورشید پوست کافر پوش کافر کیش ز ناز جلبا
 چوکان بند زنجیر شوریده سودانی دام زاغ پر شکن خم اندر خم باد سپاه هوا دار پریت
 کاد آشفته روزگار نابدار نار و مار بقرار هم بر آمد الفقه بطولها حدیثی است دراز و مفرد
 این مرکبات معدود است بخلاف این تشبیهات ظهیر الدین فارابی زلف را جادو میخواند و در این تشبیهات
 چنانکه میفرماید زلفت بجادوئی میرد هر کجا دلالت و آنکه چشم و ابروی نامهربان در این تشبیهات بواسطه آن

ادام ازاد

تشبه کرده اند که در جمله جرع یانی در خواب لود بود چنانکه خاقانی گوید بلیت بد و مخور و سر حلتی خسته در راه
 جرع بلیت و بسی و سه خبر تشبه کرده اند و در عجم متداولست چنانکه نوکس با دام خواب لود گوشه کبیر
 مردم دارخانه سیاه خطا ترک فتجاد و فرجاد و اندجاد و دوش چاه با بله خوزیز خوز
 مردم از آرزو تیرانداز کماندار آهویی آهوی فریب آهوانه شیر شکار شیر کس بنیم مست صی
 صیت مسناند صیت خراب بیمار فانون چنانچه شیخ فخر الدین عراقی فرماید بلیت آخر اسپا که
 کند چشمش که نتوان گفت در عالم چه شاید گفت بستی که خود را نتوان سازد و ظهیر الدین فارابی
 چشم را با قناب تشبه کرده با اعتبار آنکه نورانی در و شفت که چشم را عین میگویند و چشمه قناب را عین و در
 این تشبه فخر صفت چنانکه میفرماید بلیت چشم شوخت که آفتاب در آن خطا بر سرش که آسمان است در جفا
 و ستم چنان شده اند که آنچه ایشان کنند عدل و ناست با آن بچند در صفت ترکان ترکان را اهل
 ارب گویند و ملک رجحان هر چند خیل ترکان چشم قلب شکن سپاهیان معدود است تا در عین اجماع بدو از
 شعبه شعبه کرده در دهر بیس سنان خوانند بلیت ترکان است همی گذر کند از جوشن اندر سنان که بود در جنگ
 و طایفه خجروش خوانند چنانکه گفته اند بلیت آن خجروش ترکان تو خون جهانی ریخته وی ز کس خجروش بآخون
 دل متحبه و بعضی ترکان سر بر زاب تیغ بست کرده اند چنانکه الماحی گوید تا داد چشم است تراروز کار تیغ
 بی او نکر در سر نمویی که از تیغ و قومی تره را به پلک بست کرده اند که از مجری دیده خون دلها بر زد چنانکه
 قابل گوید قطعه ناوک ترکان او خون دل بکه ریخت کرد جهان سر بر در نظر کاسیاه و بیشتر ویرا
 بیشتر تشبه کرده اند چنانکه خاقانی گفته قطعه نوک ترکان چنان زدی بر دل که سرش در جگر شکست
 و بعضی از آنرا که در سواد حلقه مندوی از طرف پوسته و در دیده طلا به کشد است صفد قلب شکست خزند
 چنانکه عاشق و صف الحال از زبان معشوق گوید بلیت خیل ترکان دو صفار استنه در روی هم اندریش
 خون میشود آندم که بر هم بنیزند و قومی نوک ترکان از روی سر نیز می بالماس بره اش تشبه کرده اند چنانکه در
 صفت اشک زری معشوق امیر مغربی سروده بلیت فرورده بدو با دام صدف از الماس برون نشد و صدف
 الماسها از در خوشاب و جامعنی از شعری قدیم ترکان را میمندوان آینه و گفته اند چون این تشبه خلاف
 نشهات متداولست هر آینه غریب نماید چنانکه شاعر فرماید بلیت سبیل خسار تو ز کلمی آتش پرست ز کس ترکان
 میندوی آینه دار و سخن کویان اربک نظر سر ترکان از پای عنکبوت بست کرده اند که از پرده عنکبوتی دیده
 از هر طرف راه دل عشاق میزند چنانچه سیف اعرج میفرماید بلیت از پرده عنکبوتی تر کس تو در دل تو عنکبوت
 ترکان تو چنگ و طایفه بسیار مورچه اش بست کرده اند که بر کرد با دام حلقه ز ند چنانچه سحر آفرین گفته است
 سوران بهوی شکرستان لبش در حلقه گرفته اند با داسش را و کلام امراء عجم است چنانکه گفته اند کلام الملوک

چرا که در خاقانی بر دو پوسته در کین عشاق است و موی کلانی سفار است چنانکه گفته اند بلیت ترکان
 در کلان اردو ترش هم در شادان افند و کوهی نوک ترکان نیز با دل بست کرده اند

کمان بر اولت که دل بسته دست چنانکه شیخ عماد میفرماید بلیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه
 کبریت که در بند کمان بر ویست مشتمل آنکه ویرا طاق خوانند از آنکه بر منظر دیده ارتعاع دارد چنانکه این بنام
 شاعر گوید بلیت ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جزا بروی تو که جفت است طاق در عالم هفتما آنکه
 قبله عشاق است و گوشه نشینان در احزاب خوانند و از تو جز روی دل در دارند چنانکه شیخ عماد میفرماید بلیت
 مذہب غمزه خوزیر تو دارد دل من لاجرم گوشه بروی تو اش محراب است هشتم آنکه ابن الال در ابین
 نقلی تشبیه کرده هر چند که یکی تعلیلت که بر سر همین است در عراق میضفت گفته است بلیت از خط سواد آید
 مثل عاجز شود این مسئله و ابن الال هفتم آنکه اهل قلم ویرا حلقه نون خوانند چنانکه گفت بلیت خوش
 نویسا ز اینا بد در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگر چه خطی حمد و است چنانکه قابل گوید بلیت حرفیکه بود
 بر ورق حن تو دال نون جسم ابروی تو باشد کافی دهم شمسواران عرصه مضاحت چو کائنات کف
 چنانکه قطب چو کافی گوید بلیت خال تو فراز خم ابروی کج است گوینت که آن در خم چو کان باشد باز دهم
 آنکه چون سیکستان داع قبول او بر ناصیه جان دارند بد غن نسبت کرده اند چنانکه قابل گوید بلیت بنکحت
 آن بود که پیوسته داع ابروش بر چین باشد دو آزد هفتم آنکه چون از روی شوخی سردر گوشه
 باشد در دیوان حن و جمال از آرزانی داشته اند چنانکه قابل فرماید بلیت بالای نزلت نوزان در است
 کا برومی تو حاجت پشانی دار سیزده هفتم آنکه طغرای حن و جمالش گرفته اند و در اجمال خط منظور
 نظیر فارابی فرموده بلیت طغرای ابروی تو با مضای نیکوئی بر بان قاطع است که آن خط مزور است
 باب چهارم در صفت چشم چشم را اهل عرب با صره و مقله و ناظره و عین خوانند و این چهار نوع است
 شملای کشیده و خواب آلود و میگون و غمزه لازم هر چهار است و چشم شملای را جبری گویند و بجامه
 بست کرده اند چنانکه قابل گوید بلیت در خرابات معان کوی که مستان غافلند از شراب شوق و جامه بر سر
 شملای تو چشم کشیده چشم ز کس است که از شکی بر خطوط اغان منقل است و بعینه کاف سطح بیند چنانکه
 گفت اند بلیت ز چشمش مکتظ کافی بود لیکن چومی پنجم کجا ایندل که من دارم قبول آن نگردد و چشم
 خواب آلود سرگرازا محمور خوانند هر چند بی مدام سنت و معربیت که از عین مردم آزاری هر فرد نمی آید
 چنانکه گفت اند بلیت بنماید که سر عریده دار چشمست مست خوابش بزده تا کند آزاری و چشم میگون است که
 رنگ شراب دارد و خمر است و از شوخی در کبطره العین هزار شور بر آنچه زده و در اقلان خوانند چنانکه میر کرانی
 گوید بلیت روشنست این اهل معنی را که در دیوان حن چشم شوخ انگیز شامبار شویست و از اهل نظر چشم مشهور
 بچهل صفت وصف کرده اند از آنکه سیزده در عرب معارفست چنانکه چشمش نرس سقیم علیل قمری
 حمیری محمود ساس معرب بلیت فتان ز حاجی جنع مردک دیده را بر و سر چشم

تشریح

هیچ باب مسطور نکرده و فاما بکلمات اشارت بر سبیل ایجاز و در فی مجمل مافی الضمیر قابل مرقوم کرده و افضل
 للمنفق دم و این مخدزه بر وجه استحقاق متمی شد با بنسب العشق من تالیف اضعف عبادت و احوال هم جن
 محمد لقب بشرف المشتهر بالراعی احسن الله عواقبه ایشا چشم بخت بختاید منکر چرخ که در خوابت رفع
 صد گونه برده خواهد کرد انکه در محمد نوزده باب اول باب دوم باب سیم باب چهارم
 باب پنجم باب ششم باب هفتم باب هشتم باب نهم باب دهم باب یازدهم
 باب دوازدهم باب سیزدهم باب چهاردهم باب پانزدهم باب شانزدهم باب هجدهم
 باب هیجدهم باب نوزدهم **باب اول** آنچه در کشور حسن سر آمد ملک جمال است
 مؤرا گرفت اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است اول مقعد و پهلوی کس خوانند چنان
 باشد که موی از راک که کرده بندند از بسیاری کله گویند چنانکه ابترالدین او مانی فرموده بیت کردت
 من بدان کله عنبرین رسد پایم فراز پای چرخ برین رسد نوع دوم مقعد و آن موی و پلم و دیرا
 به پهلوی نغوله گویند و بسیاری کلاله خوانند و مراد از کلاله تشنگی شکن برکن باشد چنانکه سید ذوالفقار فرمای
 بدیت بت و پلم تشنگین کلاله بشک چمن گرفته زوی لاله نوع سیم سلسل چنان باشد که موی
 زنگی چون زره در یکد گرفته و آنرا به پهلوی مرغول و بسیاری کاکل گویند رشیدالدین و طوطا فرموده بیت
 کاکل تشنگین برانداز از رخ همچون آفتاب جفا باشد بر روی نواز کاکل نقاب و هر یک در کشوری سر
 افزانند و در مملکتی کار ساز اگر چه جمله را مو و طره و کبکسو خوانند فاما در بیان این جمع متفرق فرقی تمام است
 و از آن جمله هر یک از فرار کاهی دارد و پناهی است آنچه که در رخسار چون ماه در کلار حلقه زند و بر ارف
 خوانند چنانچه در وصف دلبران گفته بیت وقتی برای انکه بغارت بر نمدل زلف آورند بر سر رخسار کشند
 آنچه بر بنا کوشش سر فرود آورده در گردن محبوب بچیده و بر اکیسو خوانند چنانکه ابترالدین حشمتکی گویند
 از بنا کوشش از ناز داروی وی کردنش بر بنا کوشش چرا گردن نند کیسوی او و آنچه با دوش سدا از دراز
 پوسته در باز پس بندند و آنرا طره خوانند چنانکه کمال الدین خواجه فرماید بدیت یا غمزه را پندی بده ترک
 غمازی کند یا طره را پندی بده تا ترک طراری کنند و آنچه که در در میان معشوق در کنار کبر و بر سر
 گویند چنانکه زاری گوید بدیت موی تو با میان و میان تو کم ز موی چون نو که دیدم موی میان در میان که
 آنچه سلسل در خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آنموی دراز است که زلفش میخوانند هر که زلفش
 مخصوص است تا بنسنان موی عمومی دارد چنانکه قابل گوید بدیت خواجا که زلف کیش پنی که درها
 ادفتد با آن رسن در چه مشکوکان اگر سببه کاری بود ^{و کمال} زلف دلاویز معشوق را به عنبرینه تشبیه کردند
 چنانکه شیخ سعدی فرموده بدیت کبکسو تشبیه و کردن نام بود محبوب خود موی چه مخدج زبور است

العرب والعجم ملك قبا نام حافظ بلا واقعه ناصر هبا واقعه المودين لهما المظفر من لا عداء باسطا
والامان نامة العدل الاحسان ظل الله في الارضين قمران الالدينا بالطول والعرض سلطان البلا
مغز الدنيا والدين شيخ اويس بهادر خان خلد الله سلطانه واوضح على العالمين بر نامه روزي بنده از در محرو
مراغه زوردن صافي احرام طواف رصده كعبه الحكماء سلطان العلماء استاد البشر افضل المتبحرين نصر الحق
والدين محمد بن الحسن الطوسي نور الله مضجعه بنده بودم از نقل قبا جهان افروز از انار كو كنه نوزد
بر آن فرش ميسنا نام مجلسي ديدم چون بنوا رسته بليت بنيم با در اعجاز زنده كردن خاك يزد
اب همه معجزات عيسي را از مالق عيب اشاره فانظر والى انار رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها
بكوش جانم رسيد بليت با زبان جواني و جالت جهازا وين حال كه نوگشت ز بنوا ز ما ز ساقيان
ببار جام لاله كون در ميان انجمنه و بطربان مرغزار ساز بر ك طرف جنه و زكس از عين مستي بلج
تاج زرين بر گوشه فرق نهاده و پنجه از جام لبالب شكونه سر ز منظر شاخ برانده اين يك ستار احسان
جنت بار بود آن يك خفگان خواب عدم را چشم عمت بار كشاده بليت كل در خان غنچه خوش
حقه بد سحر كه باوص با بر خواند يا ايها المزل سر و آزاره بو طيف بنده كي حضرت سلطان كل قيام نموده
لبيل خوشخوان بنغمه داودي در ترتم افزوده آمده بليت هنوز ناشده سوسن ز بند عم آزاد
دراز كرده زبان چون سبح در كفار از هر طرف انجمنى و از هر گوشه صاحب سخنى عرضه ميدان طبع را را
اشعار او حمدى ترو اش شدى ورشته باز از نظر را از كو هر كفار شترى كرم كردند بحكم انكه گفته اند مضرخ
چه كان مانند كو هر فردن بيا كرده در شامى بخاورت خود سر و تى آغاز كردند و زبان طعن بر شعراى
ماضى دراز كردند القصة مخوامى كلام از مباحثه مجادله انجاميد و مضمون بحث معلوم نگشت چون در سخن
كردن ما يه ديدم و غرور اوج دانش بلند پايه با فتم مجال مقال بود و محل سوال بليت سرست شدين
لبيل كل از سخن ناكه ببانه با و از آمد تصريح نكرده گفتم فاضلى از افاضل عصر ميفرمايد هر چند كه سر و
قامت افزاشه و اسباب جمال موبوساشه بر فرق نو موسى يد و پنهان بنمود تا عقد صد ز نوزده انجمن
و اين رباعى مشتمل است بر اوصاف حسن خوبان و ممنوط با ويل ارباب سخن همانا عقده اشكال اين سوال
بجواب مشكل كشتاى اعيان زمان انجمن يا بد تا نياج اجتماع اهل هنر ظاهر سر كردد و بعد از تا بل سيار
عذر خوبان گفتند شعرا از نقد كنج خویش خبر ده كه تواد هم ناقد بصيرى و هم ناقل خبر چون بافت
از غرور دعوى بقصود معنى قابل شد گفتم شعراى سخن آفرين دستا دان بار يك پن از كثرت معانى و از
غامت سخندانى سر پاي معنوق را بر نوزده باب مبوب كروايند و آرزوى دقت موبير بر همه بالافى دادند
چه كه گفتند بالاتر از سپاهى زك در ناشد هر چند در شرح اين ابيات تخرير انجامه و زبان نسخه مفضل

در بام مضمونه یو یو بدو یا نر عنیت که گنیت وی بو ریاح است او جلم است که در جیم گذشت
 جرح است گلش حرام اگر سر او را خشک نموده و صلایه کرده باش که طبرزد و ساییده با سر کین
 سو سار مخلوط سازند که کمال نمایند بیاض عین را زایل کند اگر زهره او را با شمشادینج ساییده
 در پستی صاحب صلح معوط کنت نفع عظیم بخشد

انفق الفراع فی یوم است الثانی من شهر ذی
 قعدة الحرام سنة ۱۲۰۰ و کتبه الحاج
 عبود بن القوی عبیر الجین بن
 عباس فریضا



هذه کتاب انیس العشاق من تألیف حسن بن محمد المشتهر بالارامی من علم العربین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ستایش می بپردازم و خالق را شکر است که وجود خاکیا را از انبشرف و نقد گرفت این آدم مشرف کرد
 و شکر و سپاس قادر بر او است که با نادر قدرت نفس نفیس انسان را در سلک موجودات شرف نطق بخشد
 و عقل سرآمده را بر ملا یک محراب بر کرد و محرم هر روحی که داند و دل صدر نشین را بر کرد و قرب حضرت
 عزت از زانی داشت و منزلت قبول الهام کرد و علم آن یکرا بر جهاق معانی دست تصرف داد و صحیفه این کجا
 بر نور کتب آسمانی موشح کرد ایند و تحف تجلیات بر روضه مقدسی که لوای رساله حکم انان فصح از فرش بر سر
 کشید و سالکان راه حق را هدایت و ما را سلناک لاجمه للعالمین از مضیق مساک ظلمات کفر نجات بخشد
 و در و بر آن اصحاب او که مکاران کارگاه دینند و لقیقن کویان کلمه یقین رضوان الله علیه هم بخیر است
 عرض ازین مقدمات آنکه در تاریخ فتح روز افزون حضرت پادشاه کشورستان اسکندر زمان مولی الملک

بوی

قطره بر پستی چکامندم از آن در حالت صحت ایست و جنی فریاد میس کرد با سفاد میرد پس ازین
دانشته شد که کهنه شدن خروس بختیص سفید و تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع حق
گذشت و الله علم وینسیر بچو مرغ نیکو ز لکیت نشبه بزرگ زردی که بسفیدی زند و منقش باشد
در تخمستان حجاز بسیار باشد ز عم لنگه لنگه ز است گلش طلال بر بوع بر آه جمله و آب
کینقطه و عین جمله نوش دشتی در ص است که در باب دال گذشت ذوالرح یعنی صاحب نزه گویند



که دو پایهای دراز و دستها
بلخ بلند کند شبیه بزرگ
رطوبت زمین بجهت او مثل
سیرم باشد از بخار محجب
مغز نماید و کجه خود در محل

در باب را گذشت حیوانیت
کو تاه دارد دم خود مثل دم
آهویره در زمین نکماکن شود
آشامیدن آب بود همیشه طالب
و محرز بود از زمین سنگ

میبوب ریاح خانه سازد و در گذارد یکی ظاهر کند و یکی مخفی از یکی خواهند که بچیرند و از در دیگر
پرون رود و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود و تا کسی
اثر قدم وی نشناسد و چون از خیزی ترسد بر بلند میسرعت تمام بالا رود و نشخوار کند و سر کین
اندازد و دندان در فلک اعلا و در فلک اسفل دارد و این نوع ریشی باشد که همه بنی نوع وی مطیع
و متقاد وی باشند بر سر ملی با سنگی بر آید چون در راه خیزی پسند دندان بر دندان زخ و صدا
کند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه سوراخهای خود که زنده چون ریش مزبور تقصیر کند همه حجت
کنند و را بکشند دیگر را بجهت خود ریش کرد است چون طلب معاش روند ریش پیش رود و بر بلند
بر آید چون امر مخوف پیدا و از کند ایشان پرون آید طلب معاش کنند بدانکه باب را در طلب بر بوع
زیاده است مناسب آن بود که در باب نیز قوم کرد و لیکن چون بمعنی بر بعضی مخفی است لهذا در نوشته
شد گلش حرام خاقیش آنکه بر موضعیکه موی زیاد در پلک در آمده باشد طلا نمایند بعد از آنکه موی را
بر آورده باشند دیگر موی پرون نباید لغت بر دیدن او در خواب دلیل مرد است که بدو رخ
ختم بسیار خورد و اگر او نزاع نماید با چنین مردی جنگ کند یعسوب بعین و بین جمله پادشاه

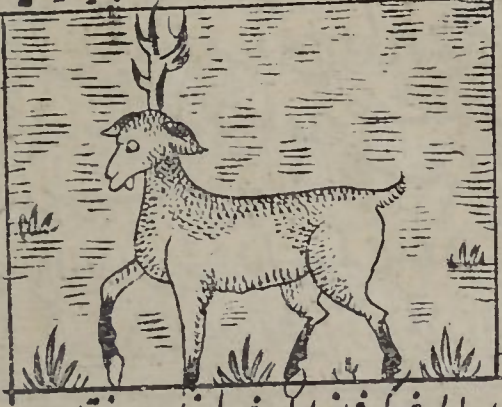


وی باشند که دو امیر در یک
نمایند یکی ازین دو امیر باشند
علی بن ابیطالب علیهما السلام را
و پادشاه شعیب است

ز بنور عمل که همه خلک مطیع
نخله گذارند بلکه همه لشکر استماع
و اطاعت اند بگر نمایند و امیر المومنین
بد بخته یعسوب باشند زیرا که امیر مومنان

شعیب

سبب لعن ایشان است که در کربت کند او کرمیت که در کربن ایشان بدیداید یا مور بر آء جمله نوعی از بزگویی



میان سردار که متعجب به
که بامور کوزن نرست که دو
صفات وی مشابه کاو گوشت
الاعضان بسیار دارد
بنشاط در آید و میان درختها

باشبیه بوی کیشاخ در
شبههای بود بعضی گویند
شاخ دارد و فشار و اکثر
در مواضعیکه اشجار طمغه
ماوی گیرد و چون آب خورد

پچیده شاخها بازی کند و بسا باشد که شاخ او بشاخهای درختان پیچیده شود قدرت استخلاص
نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی بشنوند بیایند و راهبند کنند اکلش حلال چه از طبیعت
نشستن بر پوست و دفع بواسیر کند بچمور خرگوهی تیرگی دافع است که مانند شاخ مثل فشار دارد
که درختان را بان قطع کند چون نشسته شود بکنار آب در آید اگر درختی مانع آید با شاخ خود ببرد بعضی گویند
که بچمور همان بامور است که گذشت شاخهای او و جوف نیست لوشن بل بر حنی اکلش حلال است
روغن او در دیر که در پهلوی دمی بهر سندان است اگر بروغن لبان مخلوط ساخته تناول کنند
انفع باشد **ساید** این جوزی در کتاب عرایس آورده که از بعضی از طلبه علم شنیدم که گفت وقتی
که از شهر خود بیرون رفتم در راه بعضی رسیدم باموی مرا رفت چنانست بار نمودم چون بشهر که مقصود
او بود نزدیک رسیدم گفت مرا بر نوعی دفاقت است و من مردمی از جن حاجتی بودم رسیدم
که آن کدام است گفت چون بدین شهر بنگران مکان رسمی مرغان و ما کمان بینی در میان ایشان
خروسی است از صاحبش بخرد و بچ کن گفت مرا نیز تو حاجت گفت کدام است گفتم هرگاه شب طانی حنی
ماد کوش که غریب دارد اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دومی و آنکه بقدر فقر از پوست خرگوهی سار
با دانه کشت ابهام جن گرفته به بند پس از روغن سداب بری در سوپاخ پنی راست وی چهار قطره در
پنی چپ وی سه قطره بچکان که خنجر دارد ببرد و شش نجات یابد مرد عالم گوید چون بشهر درآمد بنگران
رفتم خروس بری در میان بنگران دیدم خواستم بخرم صاحبش نفروخت باموی قیمت بسیار دادم
و بخریدم چون مالک شدم خنجر که در راهها رفیق من بود و متشکل شده اشاره کرد که بکش بکنم بعد از آن جمعی از
مردمان و زنان دیدم که بغوغای تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو ساحوی چه هستی بکه این خروس ذبح
نمودی زن جوانی را از اجتن گرفته سپح از دست میکند از پس از ایشان زهی بقدر فقر از پوست بچمور
با قدری از روغن سداب بری طلسم چون آوردند هر دو بچام آزن محکم بستم جنی فریادی کرد که من ترا
تعلیم کردم که با من چنین کنی کوش سخن دمی کردم پس چهار قطره از آن روغن بر پنی راست وی دست

بچمور

ساید

بر جرحت که در ساقها باشد طلائع کنند صحت بخند یا ب بیت ششم در بآء مثل برد و فصل چه
 یاء کسوره نیامده فصل اول در بآء مفتوحه یا جوج و ما جوج بحیم کفائل گفته که ایشان از
 فرزندان یافت بن فوح عم انداز تر کند خدیفه بمانی از حضرت مقدس ابنوی هم نقل کرده که
 آنحضرت فرمود که یا جوج چهار صد میر است و ما جوج چهار صد میر سبک از ایشان بمنزله تا هزار است
 از فرزندان خود پنجاه صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یکم نوع دیگر
 باشد که یک گوش خود فرانش دیگر لحاف نماید هیچ فول و خوک نکند و الا که بخورند و کثرت ایشان



بر تبه است که مقدمه لشکر ایشان در تمام و ساق در بیت المقدس باشد هر که از ایشان بمیرند بخورند
 از آنها مشرق و بخور طبرستانند حقیقانه و تعالی دخول کند و مدینه و بیت المقدس را ایشان حرام نموده
 و هب بن مینه گوید که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که صنفی از ایشان
 باشند که در طول شمر باشند و صنف دیگر را طول با فراط بود بطریق طیور خال لب و شکل سباع
 ایناب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل کرک فریاد کنند نو بهای ایشان
 چنان درشت و طویل باشد که ایشان از سر ما و کر ما بخندار دهر روز بترسد بکند را آیند و حفر
 کنند تا آنکه نزدیک باشد که سوراخ کنند چون در آید حق سبحانه و تعالی او را بحال اول خود نموده
 باشند تا در آخر الزمان بگویند فردا ایم و سوراخ کنیم چون فردا ایستد بحالت اول بماند وقت آخر سوراخ
 کنند و بیرون آیند مردم بجهار متحسین شوند بر طرف آسمان اندازند لطمه بخون برگردد پس حقیقا

تعبیر
وزن

هر عضوی که خیرگی دارد بر او طلا کنند خیرگی وی زایل شود طلا سر کین وی نافع کلف و عیش است
تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دشمنی جنس النعمه که صاحب لایل ضعیف بود و در عین
بزاء و عین معجزه چلباسه و تبرکی باشی بفلو نامند از جمله خشرات و موزیات در احادیث بنوی
آمده که در کشتن او ثواب بسیار است و در وقت القاء بر ابراهیم عم بار نمود همه حیوانات اطفاء آتش

میسند و ندال او زخمه که باد
لند حق سبحانه و تعالی او را برص
کرد اینده از طبع اوست که
آید داخل نشود و با مار لفت



دیده تا آتش وی تند تر شود
و پشم خد اصر قتل ویرا مباح
در خانه که از در اینچه زعفران
گیرد چنانچه عقرب با جمل از این

بار کیر و بطریق اریضه بندرستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد احکام درسام
ابریص گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دوستی که ابر معروف و نهی از منکر کند که نام باشد
که ناس بزند و باشد که دلیل دشمنی باشد که آشکارا شرارت کند و بد گوید و عجل بزرگوهی در ایل

گذشت از طبع اوست که
کند اکثر زود ماده با هم جمع
شود چون شیر در پستان
بالود خور د قوت شهوتر
منی خود بیکیدن بدون



در اماکن درشت ناهموار او
باشند چون وقت تولد
او جمع شود بملک ز او چون
زیاده شود چون ماده بنا بد
آرد اگر او را جراحی رسد

سبزی که در میان سنگ بر آید بخاید و بروی هند ب شود چون احساس صیادی کند اگر بر بلندی
باشد به پشت افتد خور دارد و بدن چالاک کند و فرود آید و بگر بزد و شاخ او که از سر تا دم اوست
محافظت وی کند او را از سنگ و غیره بجهت نرمی که بشا خنهای ویت او را در رفتار سیرع گرداند
اکلش با جماع حلال چاره طبع است که مغز سر او زانی که خون وی روان باشد در چشم بر دارد
خون وی منقطع گردد اگر گوشت و پاره خشک و صلابه کرده صبر و سعد و قرفل و زعفران و عسل داخل
نموده بگفته قال از آب کرفس نوشد سنگ مثانه را بریزاند بنات لوزدان جانور است که

در اماکن نرم تنو که شود اکثر در تاجها
سهند و بعضی شرح و بعضی اصعب
کویند بیضه در آنه نند در اماکن خربه
گفته که او را بریت بزند در گوش



ویر که با باشد بعضی سبانه بعضی
سیگون و از اینست که مرصها
الفت گیرد اکاش حرام اسطوا
چکانند در دوش ساکن کند و اگر

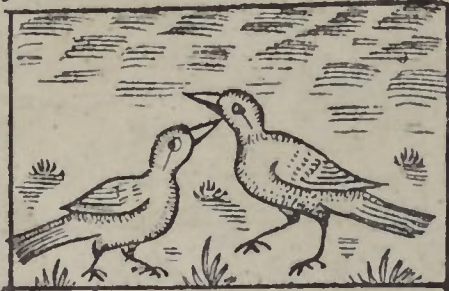
تعبیر
و عجل

بنای
الوزن

دخلت فی کفنا الله واستجرت برسول الله و برئت من حولی و قوتی و استعنت بحول الله و قوته اللهم
 استرني و اهلكي و مالي و ديني و ولدي بترك الذی سرت به ذانك فلا عين تراک و لا يد فضل اليك
 برتبا العالمين محبيني عن القوم الظالمين يا قوتي يا متين و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين
 و آله اجمعين و سلم نسليما كثيرا الى يوم الدين و الحمد لله رب العالمين و رشان برآء همله و جنب
 منجند کبوتر صحرائی ساق استخر نامند در باب مین گذشت و بعضی گویند که مرغیست که از فحمت و کبوتر

ورشان

و او سیاه رنگ حجازیست
 و رشانست مزاج کبوتر صحرائی
 صوت او در ما بین اصوات مثل
 موصوف بمقطف و مرابیت



متولد شده مکنوع از دوتی
 الا انکه آواز او حزين تر از
 نسبت بجازی مرده است
 آواز عود است و رشان

بر اولاد خود اگر نچه خود در دست صیبا و پند سببا باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله
 طیب است اگر قطره از خون او بر چشم چکانند که جرات با نقطه خون باشد ببرد و خون مجتمع متفرق سازد
 خون کبوتر اهل زمین خاصیت دارد هر مس حکیم گفته که هر که مداومت بر اکل پشه او نماید قوت باه
 وی زیاده شود و اعتبار دیدن او در خواب دلیل بر دروغی بزرگیت و گناه باشد که دلالت
 بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب زمین در کشتی نوح عم او آورد و بعضی گویند که دلیل زن
 صادق است و رل برآء همله جانور است مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند چلیپا
 بزرگ و دراز دمیرع البیر خفیف

نفسیه
 و



گفته که درل و سوسمار و شحمه الکن
 شبیه یکدیگرند اما درل خرد تر است
 الجماع تر از دینت میانه او و سوسمار

الحرکت عبد اللطیف بغدادی
 و حر باد و چلیپا سه همته اینها در خلقت
 که در خاک گذشت در حیوانات کثیر
 عداوت لیکن چون بر سوسمار

غالب آید بکشد و بخورد گویند که سوسمار از سوز خشن بیرون آرد و بر او استولی گردد و چنگ و ناخن و
 اندول و حاکم تر است از ستم و انکه مار را غضب کند و باشد که سر او بشکافد و غرور برده چون او بکشد
 اکثر مار بزرگ در شکم او یابند جا خفا گفته که حمر زون غیر در است و حمر زون جانور است که در نواحی
 مصر باشد طبع و منقش بالوان کثیره او را کف دست مثل کت آدمی نکشند آنرا با مال بر حیات
 و عقارب غالب آید و بزودی بخورد و از سوز خشن بیرون آرد در جای او ساکن گردد و اکلش حرام
 موسمی او را اگر بر زنی آویزند بار بکیرد و امیکه با او باشد اکل گوشت و پشه و زناز را فریب کند طلاء
 گوشت او خارا ز بدن و پوست بیرون آرد اگر پوست او را بسوزانند و بر دهن زیت مخلوط حنظل

مهر

که ما گرم بر سفید بکه بر چشم افتد بچکانی او را زایل کند اگر مغز سر او را در برج کبوتر بخورد کمند هیچ با نوز
 کبوتر از آن بخاند اگر لخته اسفل او را با خود دارد مردم او را دوست دارند اگر بال او را بزرد دیوانه بخورد
 کنند سخت باد کوشتا او را اگر بجهت معهود یا مسخورد بخورد کمند کشاده شود اگر با سه پراز بال چپ او
 در خانه ظالمی را تا سه روز متوالی پیش از طلوع آفتاب جاروب کنند و بگوید چنانچه طلع میشود این خاک
 رو به از بینگان طلع شود فلان بن فلان آن شخص از آن مکان پرود رود و دیگر خود نکند اگر بال چپ
 او را سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون آن شخص پایی بر آن خاک زند تو را
 دوست دارد اگر دو پراز بال راست او را در پوستی بدوزی و با خود داری بنام هر که خواهی و بنام
 مادر وی بجات دوستدار تو گردد در از ترین بالهای او از بال چپ و بجهت حب و قبول بود لغیر
 دیدن او در خواب دلیل مرد عالم غنی است که بر او بد گویند بجهت متن او هر که او را ثواب خود ببیند لیل
 عزت و مالست حکم خبر است از نزد سلطان از امر حادثه و جنگ من سبباً میناید یقین یا او را مسافر
 آید و نیز دیدن او امانت بجهت خابفت و بارب این مفری گفت که دیدن وی دلالت کند بر دراز شدن
 خانهای که با خود است از اسم او یعنی بدهد که شش از هداالت است و باشد که دلیل رسول صادق
 و مقرب طوک با جاسوس یا مرد عادل ~~یا جاسوس~~ کثیر الجلال و باشد که بجات از شداید و عذاب بود
 یا دلیل معرفت الله و شرع و دین و نماز گشته بند بسوی آب راه یا بد باب میت و مهمتم در واد
 شتمل بر کفصل چه او کسوره و مضمونه ندارد و حشش آنچه از دواب بحر که با دمی انس کثیر و جبهه
 دفع آنها و عادی و رفع مخوفات انس و جن این دعا بخواند اللهم تبارک و تعالی نور بهاء عرشک من اعدائی
 احجبت و سطوة الجبروت من کیدونی استترت و بطول شدید حول قوتک من کل شیطان سجدت
 و بکنون ترترک عن کل تیم و عجم تخلفت با جامل العرش عن حمل العرش ایشدید البطش با جابل العرش
 احبس عینی من ظلمتی و اغلب علی من غلبنی کتب الله لا غلبننا و رسولی ان الله غنی عزیز حجاب و دیگر
 اللهم انی استلک بستر الذات و بذات السرهوانت لا اله الا انت احجبت بنور الله و بنور عرش الله و کل
 اسم الله من عدوی و عدو الله و من شکر کل خلق الله بانه الف لاجول و لا قوة الا بالله ختمت علی
 لفتنی و دینی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بنجامت الله القدوس المنیع الذی ختم باقطار السموات
 و الارض حبسنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و از حجب محجبه با فعه بجهت
 دفع شر سلطان و شیطان و سباع و دوحوش و هوام نزد طلوع آفتاب هفت مرتبه بخواند اثرش
 نوز الله و نظر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله و استغنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول ولا
 قوة الا بالله ختمت بحفی لطف الله و بلطف صنع الله و بحبیل ستر الله و بعظیم ذکر الله و بقوة سلطان الله

تعبیه

حش

را در هر دو سینه بخورد

پری جبهه ایشان طعمه آوردی و چون ماده وی غایب شود نخورد و نیاشاند و فریاد قطع کند تا آنکه
 بسوی وی معاودت کند کلتش حرام است جبهه آنکه منتهی القتل و منتهی الرجح است از جمله خواص
 او آنکه هرگاه پری از پرمای او بخورد گرسند هوام از آنجا که گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب بسیار
 آویزند آنچه فراموشش کرده بخوابد وی رسد و همین خاصیت او را اگر دل او را بریان کرده باشد
 تا دل گرسند و نیز قوت حافظه اش زیاد شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر ده بند را بر یکسند
 در خانه یا دکانی آویزند آنخل ویران گردد و هرگز آبادان نشود اگر روی او بر کسی آویزند که از پنی
 یا جرات وی خون روان باشد خونز باز دارد هر که منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست
 وی بدوزد و با خود دارد هیچ چیز او را ضرر نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود
 او را گرامی دارد و حاجتش روا گشتند اگر خاک آشیانه او را در زندانی بپاشند همه مجوسان بیرون
 آیند و بجات یا بند اگر بچنگ از پامی و بر کودکی یا غیر او آویزند آنکس از چشم بد محفوظ ماند مادام که با او
 بود همیشه در عاقبت باشد اگر دم وی با خونش مخلوط ساخته بر درختی آویزند هیچ بارند با اگر با گلین
 سفیدی آویزند بیضه نگذارد اگر بر کسیکه خون از جراتش با پنی او روان شود آویزند ساکن شود
 اگر زبان وی در روغن کنجد اندازند هر که در زیر زبان کند او را در هر حاجتیکه دارد در و اگر در هر که بر او را
 با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجات وی روا گردد و بر خصم خود ظفر یا بدکل مطبوخ گوشت
 او نافع قولنج بود اگر مغز سر وی آید مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها سازند و در سایه خشک نموده بهر
 بخوراند در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلان بدهد و جعلتک شمع بقولی و نطق لی و نشند
 لی کاشهد الله به سلیم بن داود عظیم انکس دوست دارد بسیار و از سخن وی بیرون نرود
 اگر پوست او را بر بازوی چپ محکم ببندند نزد زنان محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان وی
 و اسماء آید بر درق آهون نوشته بر پشت پنی که سیاه یا سرخ باشد مجموعاً محکم بسته در زیر در خانه کسیکه
 دخول و خروج بروی بود در فن کند شخص ویرا عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود
 اسماء بنت حطیطو یا دمود یا نیل و صفائیل اگر خون وی بر چشمی که موی زاید دارد نغظیر نماید موی
 زایل کند اگر به هر موده یا مذبح راد است در خانه آویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد
 محفوظ ماند اگر او را مذبح نموده و مغز سر وی خشک نموده با مصطک صلایه گشتند و پست و بیکرک
 مورد با او کوفته هر که بیاید محبت بویا بنده گردد و چشم راست او را اگر بر روی تازده بچید به بازوی
 راست محکم بندند نزد هر کس رود آنکس دوست دارد وی گردد اگر روی او را خشک و صلایه نموده
 بار و سخن کنجد مخلوط سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا گشتند موی را بغایت سیاه کند خون او را

گرم

اوست که آبر در زمین بیسند بطریقیکه آدمی در پیشه دلیل سلیمین بوده بر آب بدین سبب تفقدوی نمود
 در اخبار آمده که روزی سلیمین بنی ایما بجانب صفای مین در موضعی نزول نموده که آب نبود چون وقت
 نماز نزدیک شد تفقد هر چه نمود یافت عقاب را طلبیده فرمود که زود در این ساعت او را حاضر کن البته
 او را هیچ نمایم یا عذاب در دناک گنم بگذران بر او و نشوید در آفتاب با مفارقت از الف زوجه یا انکه



دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه زویر زمین در نظردی مثل کاسه در
 شخصی نمود بر همین و شمال لمنفت گشت بدید که از جانب مین میساید پس بقوت تا متفرق
 آمده بدید او را قسم داد و گفت بدان خدائی که ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض این
 من نکردی عقاب گفت و یلک بغیر خدا قسم خورده که ترا هیچ کند با عذاب نماید پرسید که آیا هیچ است
 کرده گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاوردی بدید گفت الحمد لله که بجات باقیم پس هر دو درواز نمود
 نزد آنحضرت آمدند چون بدید نزد سلیمین آمد دم خود دست کرد و بال آنحضرت مین میگشید که تواضع
 و فرد تنی آنحضرت نماید پس سلیمان عم سر او بجانب خود کشید بدید گفت ای نبی الله ذکر و فو تک
 مین یدی الله یعنی بیادار ایستادن خود را نزد خدای از استماع ای کلام آنحضرت را زه بر اعصاب
 از و عفو کرده بسبب غیبت وی پرسید بدید گفت ^{اولا} سبب کفایت امر بقیس چنانچه مشهور است
 بیان پس سلیمان عم گفت که خواهم لشکر و ترادرسلا نزد و فلان جزیره ضافت کنم پس آنحضرت
 قبول نموده در روز موعود بالشکر خود بخیزه مذکوره حاضر شدند بدید طیران نموده ملخی گرفته در
 بکشت در دریا انداخت گفت همه بخیزد از این شور بای ملخ پس آنحضرت عم و لشکری از این ادا خنده
 کردند گویند که سبب عفو آنحضرت عم از زنج او آن بود که او با پدر و مادر خود بسکونی کردی گفت

ساکتم که او میراث خدایت گفت چه میگوئی در وقت سبک در خرابه نشینی گفت میگویم گمانید که چنانکه
 در دنیا شخم نمیب کردند برسد که بر خانها که کز کنی چه گوئی گفت میگویم وای بر فرزندان آدم که خواب
 بر احوت میخوابند و از شداید غافلند برسد که چهار روز بدون نیانی گفت استم منی آدم برسد که
 در آواز خود چه گوئی گفت میگویم که نوشته است بر در ایدای غافلان و همیای سفر عفتی باشد
 سبحان الله خالق النور سلیم فرمود که در میان مرغیان بعضی گشنده تر از هم بنوده اند که
 اهل هوام و بیع آنها حرام لعنهم الله در خواب دلیل زن قوازه است که زنا را بکند
 مردان قبادت کند با دلیل زن زاینه بود فصل دوم در نام کسوره هشتاد و سه
 بشد بد را که به پیر کی مشک مند در باب الف و رسد گذشت که کره از عطسه شیر مخلوق گشته از منی
 وی پروان آمده ابو هریره نقل کند که پیغمبر ص مرید را دید که ایستاده آب میخورد فرمود که مگر آسان ترست
 که کره با تو یا شام گفت من
 آتش مدلمان فارسی
 کرده فرمود که کره از طبیعت است
 او در خواب دلیل خادم و حافظ
 دلیل دزد خانه بود و کره که صد گند و انسی باشد دلیل سال راحت است بجهت رائی و کره وحشی
 دلیل سال تعب و رنج و اگر پند که کره بفر و خت مال خود نفقه کند بود کره را بغاز و دزد و دشت
 گشنده و گاه بغمت چه در او منفعت و مضرت است از طامبوس گفت که کره دلیل زن فرمیده
 و کزیدن او دلیل بیارست زنی نزد این سیرن آمده گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم
 من فرو برده پاره گوشتی از در داشت این سیرن گفت شخصی از شوهر تو بصد و شانزده دینار
 دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از عدد سنور پس غلامی را که در جوار ایشان بود منتم ساخته
 بردن او را بر مال نمود بگرفتند اگر پند که گوشت کره میخورد و سحر تعلیم کرد و سحر بر براه معجزه
 باء یکقطه و راه حمل شیر بعضی گویند لاهل است دم او گاسه است بز بخورد گیرد و بول کند پس پانصد
 بخورد بکشد چه بول دستم
 در نام مضمونه بد بد
 شایسته و مرغ سلیمان
 خطا و زنگهای بسیار
 بود چه خواند خود در دنیا



تعبیه
 حقه

تعبیه

تعبیه

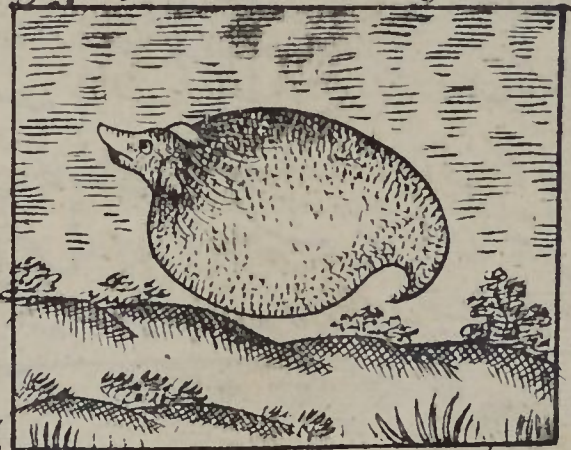
تعبیه

مار و مور و سایر جانوران در کتاب فردوسی آورده که هر که آیه ای توکلت علی الله ربی و ربکم امن الله
 الا هو اخذنا صیبتنا ان ربی علی صراط مستقیم را بخواند از شر هوام امین گردد و قراشت و مالنا الا
 نتوکل علی الله نیز همین خاصیت دارد در کتاب نضاح آورده که شخصی از مسافران اقدام بر
 همراه مخوفی می نمود و خود را از هوام و سباع و درز و مخافتت بمنمود جمعی از حال او تعجب
 نمودند و او را تحویف نمودند که مغرور بعضی خود مباشی او گفت من بر احوال خود با بصیرتم اما با ناخبر
 سفر کردم بارفتن ای چند و در دانه بادیه هر شب بر سر راه ما می آمدند و من پیش از همه محافظت
 می نمودم و بسیار بیدار بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیبه او بمنم و راهی که
 گرفتم مرا گفت صدم مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفرخواستن پس من صدم مرتبه صلوات
 فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد و پرسیدم و گفتم تو کیتی گفت نیکی کن و مرا بخواب
 ده گفتم ترا چه میشود گفت ترا متاع تو نکه داشته چه او بار یکه او را در او خوانده بودم شکافه
 او برده تا متاع آر پس نتوانست که دست خود پرون آر پس مکار بر اییدار ساختم و التماس
 نمودم که او را دعای کن تا بجات یابد گفت تو بدعا کردن اولائی که بجهت تو بدین بلا گرفتار شد پس
 دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم ساهی دست او را از احتقان پس برکت
 صلوات بر دست او را بخنداشته تا بد این مرتبه عاجز گشت گفت لاخبار گوید که در کتب بعضی شبیه



دیدم که با من نزد سلیم انعم آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید که با ما تبه چه شکله
 زراعت نخوز می گفت چقدر آنکه آدم تمام را بجهت کندم از بهشت بیرون کردند پرسید که آب نیاشامی
 گفت زیرا که قوم نوح هم بجهت آب غرق شدند پس پرسید که چهار در معمره بنامش می گفت در خرابه

ابوالفتحی گفته که سناس از نسل ارم من سام برادر عاود و شود بود ایشانرا عقلت که در جنتها
 و سواحل بحار تغیش کند عبا ن صید ایشان کنند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب منکلم
 شوند و بر خود ناهمای عربان گذارند در کتاب صفای کوراست که مردی سیلا و ایشان رفته بود گفت دیدم
 که ایشان بیکای راه رفته و بر درخت صعود نمائند از کلاب که بر بند چرخ رسند که ایشانرا بیکرند ازین
 عباس منقولست که گفت ناس رفتند و سناس همانند بر سبندند که سناس کیت گفت اکناسینکه
 مشابست بناس در نانا ناس نبشید بدانکه اکل سناس حرام است جبهه آنکه بحسبقت نبی آدم است
 اما چون بیکه آور سناس گویند نوعی از بوزینه بود که در ترغیش کند و در بجزند کافی نتوانند نمود بعیر
 دیدن او در خواب لیل مردم قبیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها کنند که از نظر مردم بیفتند
 منس جانور هینت گویا پاره گوشت قد بدست در مصر میباشد که مار و از دمارا بکشد
 و بخورد مفضل بن مسلمه گفت که او نظر بانست که در ظا کذشت جا حظ جمع از عم آنکه در مصر جانور است
 که او را منس گویند که مفض



سبک در و چون از دما
 بیاید پس او را پاره کند بخورد
 حرام از جمله خواص او آنکه
 بخورد کنند کبوتران که بر آن
 با سفیدی بیضه ساییده

و پیچیده میشود مثل
 بند بر او نظریا بدردنا
 اکلش جبهه جنابتش
 اگر او را در برج کبوتر
 شوند اگر زهره او را
 بر چشم خنای کنند

حرارت بر چشمند و قطع رمعه نماید اگر از خون او بقدر قیراطی بر بینی دیوانه سحوط و نیز نزد وی بخورد
 کنند عاقل گردد اگر قضیب او را طبع نموده باشور با پیش بیاشامند تقطیر بول و سنگ شانه
 نافع آید چشم راست او را اگر بر روی کنای پیچیده بر صاحب بت بندتت وی عود کند مغز سرد
 اگر آب ترب و روغن کل هر سیه نموده هر آد میکه او را بر بدن نالد در حال دفع جوب شود علاجش
 است که سر کین او را بار و عن زریق طلا کنند گشاده کرد در سر کین او اگر در آب افتد هر که از وی بیاش
 در شب و روز ترسد و چنان کجا بنزند که شباطین او را می طلبد تعمیر دیدن او در خواب دلیل نیست
 و ما کبان بزد دیدن بسیار می از و دلیل زنا بود هر که با یکی از و نزاع کند با زنان نزاع کنند



لغزه بر او مملک کس درشت
 سر باشد که با او حیوانات شرم کافتند
 در با شمل بر فضی فضل اول

کبوتر چشم او را بنشی در طرف
 بگردد بگرد با آب چشم
 در راه مفتوحه با مته چشم دیدم

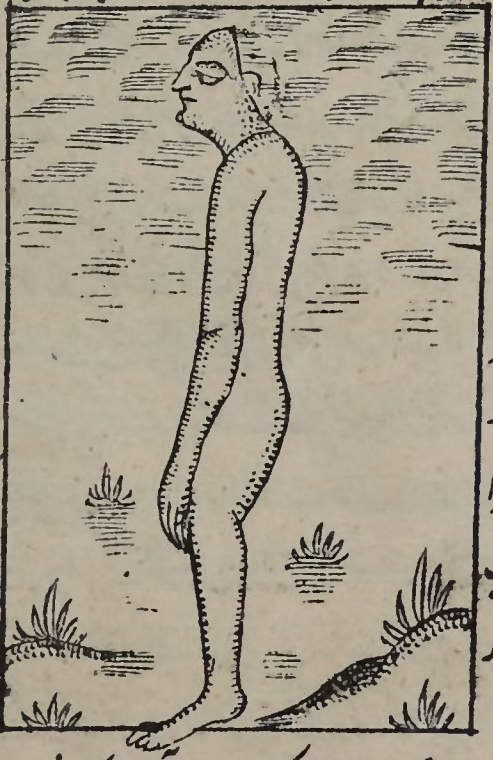
نفس

نفس

که بسبب نخر خود آبداده شود بداند که کرده است اکل آنچه مورچه بدین و بدست و پای خود برداشته باشد
 و اکل مورچه حرام است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است کشتن او را هرگاه بقطعه نخل که تخم سفید است
 از مورچه گرفته ساینده از بدن موی گنده باز نشیده بوضع وی اندد بگر موی برینارداگر تخم او را
 در میان قومی بپاشند آن قوم متفرق شوند اگر وزن یکدرهم از وی کسی دهند اسفل خود را که نتوانند
 داشت باد بسیار از او جدا شود اگر خانه موران بر کین کا و یا سر کین گریه بکنند بگر کشانند بلکه از آن
 موضع بگریزند چون سنگ مقنا طیس در سوراخ ایشان گذارند جمله میرند تعمیر دیدن او در خواب
 دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص و گاه بلشکر تعمیر کنند و گاه بجهت او اگر بپند که مورچه داخل خانه او شد
 و با او مار گران بود فراخ روزی کرد و اگر بر فراس خود پند او را بسیار شود و اگر پند که مورچه
 از خانه او بیرون رفت او را در جبال از خانه او کم شوند اگر پند که از مکانی بکافی برید اگر در آن مکان
 بهاری بود میرد یا قومی از آن مکان بفر روند مورچه دلالت بر روزی و از دانی بود چه او نمیشد
 مگر در مکانیکه در او روزی باشد اگر چاری پسند که مورچه بر جسد او دید بهار میرد چنانکه مورچه
 از صفت جاما سب گفته که اگر پند که مورچه از مکان وی بیرون رفت او را غنی رسد فضل و عظم
 در نون کسوره شناس بفتح نون خواننده اند اما اصح بکبر است بدون و دو سبب بهلین
 خلقی است در صورتش شوق از او جهت ضعف خلقت او سعودی در ترویج مذمب آورده که او حیوان
 مثل انسان در اینچشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان

عجایب

تک



بدن و نصف سر و یک دست
 بر یک پای چپ دستند
 سبز و با شند این اسحق
 بصفت مذکوره درین
 و بکشند و بخورند جمعی
 بیرون رفتند به نظر
 گرفتند زنج نمودند کما
 فریاست آن دو شناس
 که صد خورده است و صد
 کشند ذی بچ دی گفت
 چه الفع است خاموشی آن ذکر گفت من بسچ اینکوم چون او از او شنیدند او را نیز گرفته بچ نمودند

که روی باشند هر یک نصف
 و یکی کو یا نصف انسانیت
 رود در دو بدن بسیار
 گفته که شناس خلقی باشند که
 که اهل انجا صید ایشان کنند
 از مردم من و فنی فصد شناس
 از ایشان پنهان شدند و بگرا
 از صبیان آن گفت چه خوب
 شنیدند کی گفت چه افرید نباید
 جبهه الحضر است پس او را گرفته
 چه الفع است خاموشی آن ذکر گفت من بسچ اینکوم چون او از او شنیدند او را نیز گرفته بچ نمودند

عجایب

هیچ اشعاری نیست بدانکه گشتن غمگین بر سایندن زار گراستی دارد چه دفع ضرر از نفس واجبست
 هیچ احدی بر از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه ترا سباح کرد اینده از ضرب و قتل و دفع
 مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرر یک بر تور ساینده و عقابا موسی عم که انتقام بجهت نفس خود قتل
 همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه اذیت تور ساینده صریحت بر آنکه دفع موزی از نفس و حریت
 قصه مثل سلیمان عم در تفاسیر و غیره هشتم دارد که گویند که او بقدر کرگی بوده بعضی بقدر ستر
 گفته اند نام او طایغنه و بعضی خرعی گفتند **سائده** بجهت دفع مورچه بر در سوراخ او در پاره
 کشیده این آیه را بخواند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشرعون
 و دیگر بجهت محافظت مدور است العروس تحفل و تکحل و تخضب و کل شیء تحفل غیر ان لا یغشی ا
 الرقل حضرت مقدس بنویسند این آیه را بخوانند مؤلف جنوده همچون گوید که بجز بعضی علماء دیدم
 که بجهت دفع مورچه سه روز منوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح از آیام مذکوره نزد طلوع آفتاب
 بگوید اقسطری و ابتری نقد فوه بنوه بر بطش و بقت اشفایها بحریب الف لاحول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم بعد از ان تمام لقب بر موضع مورچه کند پس باید که زیت پاکیزه با انگشت بردارد بر مورچه مسح کند
 و نیز گفته که بجز بعضی شایخ دیدم که بجهت دفع مورچه استکه بنویسد در ظرف پاکیزه این اسرار را بشوید
 و بر خانه مورچگان ریزد **لا اسماء** که الحمد لله با همیشرا همیا **سائده** نیز گفته در بعضی از مصنفات که بجهت افزون
 مورچه بر چهار سفال آب بنیده بنویسد در چهار طرف آن موضع دفن کند که مورچه در آن موضع دیده نشود
 بزین فرود و هذا و قالت طائفة منهم یا ایل شریبا مقام لکم فارجو الاستسکون فی نزلنا فبفسدوا و ان
 لا یصلح عمل المفسدین الم ترالی الذین خر جوا من دیا بسم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فانما نوا
 که الک بموت النمل من هذا المكان و یذهب و نیز از جمله آنکه خجرت بجهت دفع موران است که بر لوحی از
 پوست بز بنویسد و بر خانه موران بندد **لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم** و در آن موضع
 علی الله و لقد هدینا سلیمان و النضر بن علی از تیمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملک یا ایها النمل
 ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشرعون ایها شرا همیا اذونای ال سداى رحل
 ایها النمل من هذا المكان تجل هذا لاسماء و بالف لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در ح
 در اجنار آمده است که طهار که حضرت مقدس بنویسند از گشتن مورچه بنی فرمود گفت که شمس مورچه
 که روزی حضرت سلیمان با قوم خود بطیب باران بیرون رفت مورچه دید که بر پشت افتاده و دستها را
 آسمان برداشته گفت بار خدا یا مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضلت تو که ما را بگناه بنی آدم کفر بجهت
 ما باران لغبت که انجار سبز شود و ميوه او را طعام ما کن سلیمان عم گفت قوم خود را که بر گردید بجنیق

در بعضی از مصنفات
 که بجهت افزون
 مورچه بر چهار سفال

تغییر لون دلالت بر مردوزن صاحب کرد فریب کند و بسا باشد که دلالت بر بیماری و در چشم کند
 آشنا میدان شیر او دلیل عداوت شارب اوست منسلک نور چه ترکان قاربخه نامند بجهت کثرت حرکت
 مستی بمنگ شده ~~اورا از دواج~~ و مباشرت نیست بلکه بینه او چتر حقیر سفیدی باشد که بر زمین ریزد
 از و بینه منگون شود بد آنکه بینه همه حیوانات نصا بود غیر بینه لیل که بظا بود عظیم الحیل بود در طلب
 روزی چه هر گاه چیزی با بد بسیار نور چکان از ترساند با پیش وی آیند کوبند این جنس خاص بر پیش ایشان
 دارد و باستان روزی جمع کند بجهت زستان چون جمع کند و نکند اردو ترسد که دانه جمع آورده سبز
 شود و بر وید و نیمه کند تا نزد دید سوای کشته که چهار همته کند جبهه آنکه مهم شده بانکه هر نیمه از و سبز شد
 و بر وید چون ترسد که متعفن شود پروند اردو مفرق نماید پشتر در شب استاب چنین کند جیات و
 تعیش او از قبل کل نیست و قوشش با کل بنود چه در اجوفی نیست که طعام در او لغوظ کند جبهه آنکه بدن
 وی از میان مفلوح است قوت او



استنطاق وی تعیش کند و پشتر
 شامه قوی باشد در ابواب سابقه مذکور
 است که چون دانه بد و نیمه کند بر
 ویرا کفایت باشد چه در افوت
 شد که هیچ حیوانی شامه ندارد مگر

آدمی و عکله و موش و مورچه بعضی کوبند لیل نیز نکند اردو اما فراموش کند سبب مالک بعضی از
 مورچه است که بر آرد و در وقت طیران حصار بسیار شوند و ایشان هر یک کشته شد دست و پای که
 دارد خانه بجهت خود و حضرت نماید و کجها در خانه خود سازد که آب باران بد و ترسد و بسا باشد که دو خانه سازد
 یکی فوق دیگری تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقلت که عدی بن حاتم طائی بجهت مورچگان نابریه است
 در بزه میکرد و میگفت که ایشان همسایگان آیند چه هیچ حیوانی سوای او را ضعیف بدن خود نیست
 چه او با ضعاف مضاعف را ضعیف است آنکه با بجهت استخوان حرای بردارد و حال آنکه از و استعاج بیاید
 بلکه بجهت حرصی که بر جمع روزی دارد روزی دو ساله نکند اردو حال آنکه زباده بر یکسال عمر ندارد از
 عجایب کار او آنکه خانه که بجهت جمع ذخایر سازد در او غرنا و دلیز و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مستل
 سازد بعضی از و باشد که مثل زنبور بکزد بکنوع از او را مثل لاسد نامند چه مقدم او باشد و توخر بمثل
 مشابته دارد نقل است که موسی بن عمران گفت خداوند تو میرا عذاب کنی و حال آنکه در میان ایشان
 صالح بود خدا بتعالی خواست که مظهر از حرکت خود بوی نماید حرارت آفتاب بر او تسلط کرد آیند تا آنکه
 کلمه ناه بسیار در ختی آورده تا راحت یابد خواب بر او غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت بود
 او را بگریه موسی برخواست و همه را بسوخت و حی الهی رسید که با موسی بگور چه از نو کرد گناه بکین
 چه بود که جمله را بسوختی یا موسی مطیع را از نفع درجه و رحمت و عاصیرا عذاب و نعمت است بدانکه در احادیث

وضع حمل نشود آلا و تسیکه مار بروی طوق زده باشد که نفس کشد و پیش زنده و کشد از طبع او شدت
حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد چنده در باینده از اماکن بعیده باشد که چهل گز بجهد و بلند
شود چون صید بنا بد چرمی نخورد تا صیدی بدست آرد جیفه و مردار نخورد در اجناس سبدها

که روزی سوب
در مناجات با
ای پروردگار
ترین خلق خود
رتب لاریب
ترین خلق من نزد من



یعنی احمد خا خا آمده
کلیم علی بنی سنا و آله
قاضی الحاجات گفت
من خبره مرا بگواهی
بخت او خطا مستطاب
رسیده که ای کلیم گری

کسیت که بوی من مساعت بگند مثل هوای که کس بوی خود و لغت کبر و باینده کان صالح من مثل
الفت مردم بگوید کان و غضب کند بر کسی بدرد پاره خود و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غنچه
باک ندارد که مردم کم باشند بسیار داین شدت تیشل است بر آنکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله شباع
ضاره است از جمله خواص او آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند بوشن بسیار در وی جمع شود آنکحال نیز
او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید تا تم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدا تعالی بخواهد
مغر سر او چون متعفن شود هر آدمی که بوی او کشند در حال میرد لیکن او از کله انسان نرسد و کبر نزد
چون موی وی در خانه بخورد کشند عقارب کزیران شوند که پاره او را کذاخته بر جراحات عفنه کذازند صحت
بخشد هر که بیخ درم از پاره او خورد زهر مسح افغی بد و ضرر نرساند لیکن در عجایب المخلوقات آورده که جمیع
اجزای او تم قاتلست تجنیص زهره او این قول صوب و احوط است اکل طنج قضیب و نقطیر بول و جاشنگ
مشانه کند او مت جلوس بر پوست وی دفع بوی بر کند هر که پاره از پوست او باخورد دارد در نظر مردم
بسیب نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در آن موضع زنده نماند چون پلنگ
بر خنخی زخم زند موش طلب آن خن کند که بر او بول کند میرد پس هر که را پلنگی زخمی زنده البته حینت بسیار کند
از موش بعضی گویند اگر کسی پاره او را بر بدن خود مالد اگر بر پلنگ در آید از وی بگریزد لعنت بر بدن
او در خواب لیل سلطان جا برود دشمن ظاهر شد بدالشوکه بود هر که پلنگ را بکشد دشمن باین صفت
را بکشد اگر گوشت او را بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود سلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ او را
سوار شود او را از دشمن هزار رسد اگر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه سلطت شود و اگر در خانه پلنگ
خود بکشد فاسقی بر خانه خود هجوم کند و اگر صید کند بیفغتی رسد از طامب دوس گفته که پلنگ سیب

تعبیر

بفرمان

صلب و آهن و سنگ و کلنج فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفلی مردار پیدا حلقه بندد باید و فرو برد
 در درون او بگذارد پس نخندی بنا و اطباء هضم و عجیب و غریب نیست چه سمندر در آتش بپزند و جوید
 کند اکل شتر مرغ حلال است چنانچه طمانت از جمله خواص او آنکه زهره او تم قائل است نورا منجم
 او مورت کسالت و کاهلی بود اگر سر کین او را سوختند و صلابه کرده بر سقفه طلا نماند در ساعت اول
 کند سقفه بسیار گویند که در وی بود هر بیضه او را خالی نموده در سر که اندازند در میان او از موضع بوضعی
 جسد اگر آینه که او فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آورند هر ششبری و کار دی که از وی بازند
 هرگز کلن نکرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی لغامه نعمت تعبیر
 میکنند اگر سوار شود سوار استند و شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود با خواجه سری
 دخول کند و نیز گویند دیدن او دلیل گری باشد و باشد که دیدن هر یک از وی بر نعمتی دلالت کند
 مثلا اگر یک لغامه بیند بر یک لغت و اگر دو دو سه بر سه لغت دلیل باشد لغت پیش آمده در مثل
 گویند اعجل من نعمة علی الخوض زیرا که چون آب بر آید پسند از شتاب بر و افتد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ
 او آید بوم مجد کل نفس عملت من خبر محض او اما عملت من سوء نود لو ان پهنا و پنه اندا بعد اسه مرتبه
 بخواند زیر سر زن که در خواب باشد که از ند چنانچه مطلع نگردد هر چه از او پرسد جواب گوید از آنچه داند چیزی
 پنهان کند زهره او را اگر سوختند بزیت مخلوط ساخته بر او خطا کنند مو بر آید بسیار بسیار کند چون
 از شیر او بر کاغذ نو بند ظاهر نشود چون بر آب نازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر چشم او را فن بردارد

تعبیر

نخچه



در خواب دلیل زن شریفه
 دیده همال که لاغری دیده است
 اگر ببیند که نخچه داخل
 و فراخی معیشت بود و اگر
 زن وی هرگز باز نکند و بوج

دیگر باز گیرد تعبیر دیدن او
 مبارک مالدار اگر فرزند او را
 او میراث و پشم و شیرش مال
 خانه شد در این سال دلیل است
 ببیند که نخچه او قوح کردید

تعبیر

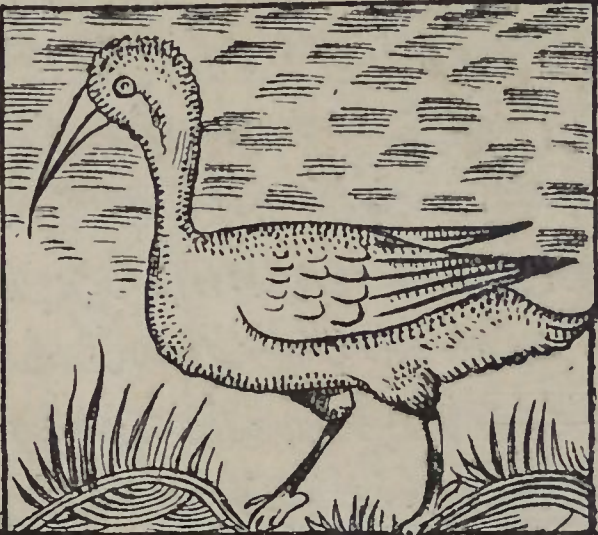
نخچه

بسیار دلیل زنان صحیح باشد و بسیار باشد که دیدن ایشان دلیل غم و فقر از واج بود لقوله تعالی ان هذا
 اخي له شع و شعون نخچه ولی نخچه واحده الایه منسربلنک ترکان قبیلان مانند شبیه شیر بود لیکن
 بجهت از و کو چکر باشد و صنف است یکی بزرگ چشمه کوتاه دم هر دو صاحب قوت و سلطوت بر همه حیوانات
 دود و آرسنیک ترسد و بخورد و معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد و ایچک اش نیگوست بخلاف
 سایر سباع چون پمار شود موش خورد در مرضش زایل شود جا حظ گفته که او آتش آمدن شرب آب دست
 دارد چون در مکانی بیاید چندان از او آتش که مست شود و در بوقت شکار کند جمع از عم آنکه نمره را

شبیبه نموده اند بر اینم که گشته که او را با کبر لوک تعمیر نموده اند همچنانکه و تعالی ملکی بر صورت او
 خلق نموده که موکل از زاق طيور است چنانکه گفته که سبک او را بنده یا آواز وی شنود بان
 مخالفت کند این لغزی گفت که سبک مالک او شود یا حکم بر او کند بعت و سلطنت رسد و بر
 اعدا غالب گردد و عمر دراز کند و بسا باشد که با ایشان مصاحبه کند و از شر ایشان محفوظ ماند و هیچ
 یا بد یا آنچه نزد ایشان از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بمنزله ای که لایق او باشد رسد و
 مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که بدن او دلیل بدعت و ضلالت باشد دیدن
 ماده او دلیل موت بود چه آنکه سلب روح کند و میسته خورد لغامه بعین جمله شتر مرغ ترک
 دوه قوشی مانند حیوان است که بر دارد و پند و جو به کند بعضی گمان برده اند که مکر از شتر مرغ به رسیده

نکته

این نوعی از حیوان است
 طيور و بهایم اعراب
 نداده اند کوشهای
 ظلمت گویند یعنی شتر مرغ
 صمغایتر خوانند یعنی
 امر او آنکه پشمها بطور
 اگر رشته بر سر آنها



این گمان باطلت بلکه
 گویا که بر زرخ است این
 زخم آنکه اورفته طلبش
 وی بریده اند و نند او را
 این زخم خاست او را
 کوچک کوشش از اجاب
 مستقیم گذارد چنانچه

بطول یکسند هیچ نوزاد هیچ مخرف نشود هر بیضه را بقدر آنچه باید خصانت کند پس طلب طعمه
 پرودن رود چون بیضهای شتر مرغ دیگر یا بد خصانت آنها اشتغال نماید و بیضهای خود فراموش
 کند و بسوی صید نیز برگردد و نند از د عرب موصوف بجاقت باشد و بیضهای خود سه قسم مضمتم
 سازد و قسم اعلا را خصانت نماید و بچه پرودن ارد او سطر را غذای خود کند اما را پرودن گذارد اما
 مستحقن گشته گرم شود غذای بچهای خود کند ز او در خصانت معاونت نماید داده را بخلاف باقی
 طيور که اگر یکی متکسر آن دیگر در نموض و حرکت اعانت الف خود نماید اما اگر یکبار اکنساری رود
 در جای خود چندان گرسنه ماند تا هلاک شود و او را قوت سامعه نباشد اما شامه او پرنده قوی بود که از
 قوت سمع مستغنی گردد و بسا باشد که بقوه شامه از اماکن بعیده و رایحه صیاد استشمام نماید و در آن
 در امثال خود گویند فلان شتر مرغ من لغامه این خالوید در کتاب خود آورده که در دنیا حیوان است
 که نشنود و آب نباشد شتر مرغ را ساق پای نبود از جاقت وی آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود
 در یک فرود و اکثر دیدن وی مقابل و زمین باد بود هر چند باد شدت در نزد تر رود همچون

صغیر

و چون به طرف انبوت غضب نمود بر سر آنها گویستند که داشت با تو ترا پای کر کسها به بت جو نیز از رفیق خود
 کرد اینده در میان آن بنشیند که کسها بطمع گوشت پر و از درآمدند در هوا بلند شدند تا یکشنبه روز
 بلند شدند پس بر رفیق خود گفت در بالای کجای آسمان نظر کن و بهین که آسمان نزدیک
 شده بم بانه جوان در بالای بکشد و نظر کرد گفت آسمان بهمان طریق میس نماید که از زمین میبود گفت
 در زیر کجای و بر زمین نگاه کن بهین که چون بینی جوان در زیر کجای و گفت که زمین مانند تخته و کوهها
 مثل دود می پسم پس کر کسها یکشنبه روز دیگر پرواز نمودند تا آنکه باد آنها را از پرواز کند داشتند
 بر رفیق خود گفت در کجای و بر جانب آسمان و زمین نظر کن آنچه بینی بگوئی جوان در بالا بکشد و گفت
 آسمان بحال خود است بطریقیکه در زمین میس نمود میماند و چون در زیر بکشد و گفت زمین سینه است و یک
 سینه بندائی رسید که اینها اطاعتی بر کرد و عکس گفت جوانیکه با نزد بود و تیر و کمان برداشته بود پس نزد
 مرد و پرودی بری بجانب آسمان انداخت در هوا بر می رسید خون او در گشت پیش نزد او افتاد و گفت از
 شغل که آسمان فارغ گشتم پس بر رفیق خود گفت تا چون به طرف تخت کرد اینده تا کوشتا سر ازیر شدند تا کر کسها
 باز میل نمودند بطرف زمین پرواز نمودند و از پر آنها بر تخته نزد گشت که صد در کوهها بچیده از مکان خود
 زایل شدند کما قال تدفعه وان کان کریم لیرذل منه الحیال بدانکه او حیفه است لهذا اکلش حرام است اگر
 دل او را بر پوست کرک گذارند بر آدمی ویزند محبوب القلوب نام کرده و در نظر مردم باهبت بود نزد سلطان
 و عجزه حاجتش روا کرده و دارنده او را ضرر رساند اگر استخوان بزرگی را استخوانهای او بر کسی آویزند که
 خدمت سلطان کند از غضب او بمن کرده و نزد ملوک مغز و محترم کرده و اگر استخوان را نچسبند و اگر
 آویزند که هیچ و بچسبند و روده کهنه داشته باشد نفع نبخشد اگر پروا در میان زراحت گذارند همه
 هوم بگریزند اگر جگر او را بسوزانند و یا شاد قوت با هزار یاد کند اگر بیضه او را بجنی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط
 ساخته سه روز بر تحلیل مالند قوت عجیبی بیند اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته الکحل نماید و برود
 چشم مالند از نزول آب مانع آید اگر فلک اعلا ی او را بر کردن آدمی ویزند هیچ چیز از هوم نزد او نیامد اگر پری
 از برای او در زیر زن حبله ولاده گذارند نزد می بارهند **تعبیر دیدن او در خواب لیل پادشاه**
 بود اگر با او سرخ کند پادشاه بر او غضب کند و ظالمی بر او توکل کرد اندک از درسد اگر مالک کر کسی شود ملک
 بزرگی بدست وی در آید اگر الگ او شود و پیر و ترسد کارش بلند شود و جبار و صاحب بخشد اگر در چون
 نزد او اگر بچش بدست وی آید او را فرزند عظیم نادی هم رسد اگر در زاین خواب را پند چهار شود اگر بچش
 کر کسی روی یا حضور او را بجزا شد بهاری او در اندک نشد نبوح او دلیل پادشاه است اگر زن حامله کر کسی
 بسند فرزند خود بداید دهد بود دیدن کر کسی را به اینها و صلی تعبیر گشتند چه در توره انبیا را با و

تعبیر

عسل نوشاند بدانسان سخن شیرین باقرآن باو از خوش شنواند و اگر با نکت عسل بسید تزویج نماید و اکل او
 معافقه و تقبیل است اما شند او میراث حلال مال مشارکتت این سیرین گفته که شمد روزی حلال بود
 چه آنکه بدو رسید اگر بند که نزد او شند که شسته اند با او علم عزیز باشد که مردم شیندن انعلم از او
 دارند شند تنها علم و ظرف صاحب وی مال حلال و بجهت زاهد غنا و حسن اعتقاد و نیکوئی دین اگر بپند
 که شمد میخورد و فوق او عسل است کینزی نخاج کند نسیر که کس ز کان قاجر نامند از حضرت امام
 حسن عمو نقلست که آنحضرت فرمود که او در صورت خود گوید که عشق کشتن فان الموت لا قبیح یعنی هر کس
 که خواهی زنده کی کن که مرگ تو خواهد رسید گویند که تواند بود که این قول بسبب طول عمر خود گوید چه
 او هزار سال عمر کند او را منقار باشد ز جنک لیکن ناخنهای دراز مثل جنک دارد و باز با وی جمشود چنانکه



خرد سیر با یکسان
 که ماده او بسبب نظر
 بیضه نند و حنانت
 آنچه بصحت رسیده
 که آفتاب رو باشد
 بجای حنانت او باشد
 او بر تبه است که از جفا
 گویند که ز بند لیکن

جمعی کمان برده اند
 کردن بر سر خود
 نماید این کمان طلست
 آنکه او در اما کن عالیه
 نند حنانت آفتاب
 حدت نظر و قوت بصیر
 فرسخی جیفه را بپند بعضی
 بقوت شانه دریا بد

لذا چون بومی خوش است تمام نماید در ساعت بیدر قوت طیران مال وی بر تبه است که در یکر دراز مشرق
 مغرب پرواز نماید چون بر جیفه شیند که عقاب بر او بند شیند شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز
 ماند پس چند مرتبه بدو خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بسا باشد که در این حالت او را مردم ضعیف صید
 کنند ماده او از ترس خفاش بر بیضه و بچه خود برک چهار برزد تا خفاش بگریزد بر مفارقت از زوج
 خود بیشتر از سایر طیور نمکین گردد چه هر گاه یکی از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم میرد مثل سنگ که در ششها
 عنقا یافت شود در ششها او نیز یافت شود بجهت عبیر الواده نیکوست گویند در طیور سباع بزرگ جثه
 تر از وی نباشد بد بجهت او را حرف طیور گویند یعنی سبب در همان نقلت از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
 فرمود نرو و چهار را خلیل الرحمن ابراهیم علی بن سینا و آله و علیه السلام حجت گرفت بتوحید باری تعالی چون
 نرود از حاکمیت که داشت گفت آنچه حق است که نوسیکوئی نمی پرسیم تا آنکه با سمان روم و بدانهم آنچه در است
 پس چهار شجه که کس بر در دتا بزرگ شدند و تا بوی ساخت او را و او گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بکایت زیر

صوبها

طیبه است هر سه را مخلوط ساخته یا شامه شفا یافت ابی سجد خدیری آورده که مردی بخدمت حضرت محمد
 نبوی ص آمده گفت برادر مرا سهالت بخفت فرمود که غسل بنوشان آن شخص رفت برادر خود را غسل
 نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمد که گفت که غسل نوشانیدم سهالت بیشتر از پیشتر گشت آنحضرت فرمود
 غسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت چهارم آمده گفت ای رسول غسل نوشانیدم سهالت می زیاده شد
 در این مرتبه آنحضرت فرمود که صدق است و کذب بطن اخیک سعه عمل یعنی خدا تعالی راست گفت که در دفعه شفا
 در نوع کوی مشکم برادر است که کلام آتی در قبول میکند بر و غسل بنوشان پس از این نوبت که
 غسل نوشانید با مراد شفا یافت جمیع آنکه مرض الحاد در دلهای ایشان را نسخ گشته بدین حدیث آنحضرت
 نموده اند و گفتند که موافق عقل نیست زیرا که اطباء اتفاق نموده اند بر آنکه غسل سهلت است پس چگونه
 دفع سهالت کند که از هیضه و تخمد حاصل شود نیز اطباء اجماع کرده اند که در مثل این سهالت طبیعت را بحال
 خود گذارند اگر محتاج بر معین سهالت باشد ما دم که قوت باجست عانت کنند در اینوقت یعنی نه بندند
 بستن می ضرر است پس محتملست که سهالت شخص مذکور نیز مثل این سهالت باشد که از امتلاء هیضه باشد
 که بحال خود و گذشته باشد طبع وی قوی داشته که مکرر آنحضرت در اسفاه غسل امر فرموده تا آنکه ماده
 بالکلیه دفع شده سهالت از بساده باشد غسل همان سهلت بوده که دفع سهالت سهلت شده و هیچ عجز
 در او نیاید بد آنکه غسل گرم و خشک است که او را ببول کند و سهالت نماید و هیچ قوی نباید و خشک آورد
 بصرف استحیل شود مولد خون باجست که در آن آب بچوشانند و گفت وی بچیزند حدتش بر طرف شود و فحش کم
 شود و غذای بسیار در دهنی وی نفع از بعضی بود سبب ترش دفع مضر است بکنند که بر غسل خام که آب
 و آتش بر او رسیده باشد مشک داخل نموده که حال نماید دفع نزول آب کند بایدن او بر بدن دفع
 شپش در شک کند بایدن او بانگشت علاج کز بد سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهر کند چنانچه
 او آنکه اگر کسی بخورد در محتمل نشود لیکن غم آرد چه شده و شادمانی او رفته تا آنحال قتلش کرده کلش حرام
 لعن سیر بدین نخل در خواب دلیل از زانی و رنج است برای کسیکه او را فنا کرده باشد اگر نخل او را بپزد
 و غسل آرد ببالد جلال رسد اگر همه غسل بر آرد و بجهت نخلها چیزی گذارد بر قوم ستم کند اگر چیزی گذارد
 عدالت کند اگر دالی یا طالب حق باشد اگر بپند که نخلها بر سر او نشسته دالی و ریش قومی کرد اگر پادشاه
 بود ملک و ولایت تبصرش در آید اگر رانی از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود و بجهت لشکر است
 جته آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب نخل بچشد بر دشمن خود غالب آید و اگر اهل فلاحت بود بجهت
 او بد بود و نیز بدین او دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه بر او وحی نازل میشود و باشد که بدین او دلیل
 بر کند و جسد در کس باشد تا بدین غسل در خواب بال جلالست بلا تعب و بجهت مرض شفاست اگر بپند که بر دم

غالب است که سهالت

تعبیر

انسان چون پرون ایند باز بجان خود آیند و غلط کنند اهل مصر بجهت نخل در کشتی جاها سازند چون عبور
 کشتی بموضع رسد که در او درخت و شکوفه بسیار باشد در می نخلها بجا نهند روز نماز تا هر غسل پرون آیند
 در آن موضع از از بار و انوار بار برداشته شب بکشتی آیند و هر یک بجل خود روند که خطا کنند و این حیوان
 همیشه در آب میچرد و جسد کار تمام کند کمال و حاصل نور زد مگر آنکه هوای تاریک و ابر و باد و باد بود و آب
 با آتش باشد که در از عمل باز دارد و بد آنکه جمهور نام و اکثر علما بر آنند که غسل از دهن نخل سیرون آید و از
 امام همام حضرت امیر المؤمنین ع در باب نیت دنیا منقولست که آنحضرت فرمودند که بهترین طهور است
 بنی آدم را غایب کریمت و اثرش مشروبات وی بر جمع نخل یعنی بر کشته او و این محتملت که فی او بود که از
 دهن وی پرون آید یا جمع او که از طرف دیگر آید هر طریق مضمون اینکلام بجهت انجام مطابق کلام ملک
 علامتست که بخرج من بطوننا حاصل که غسل و از لطن وی پرون آید تا دانسته نشده که از دهن یا
 غیر او چنانچه سابقا مذکور شد که در سطرطایب سرخ است تا تحقیق اسمیضی نماید بجهت نخل خانه از شیشه خست
 تا نظر کند که چه قسم شده از پرون آید نخل او را وی شیشه کلانند و در کشته تا عمل وی مرنی نشود و بعد شروع
 در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود و مسود اوراق کوید که نخته در اینکه غسل مقلوب کسب است چه نخل از
 طرفی نخل کند و از طرف دیگر غسل بد یعنی از جانی پیش رساند و از جانب دیگر شده نشانند چه شده محبتی
 بنش محنت حاصل مگردد و در بعضی تفاسیر آمده که غسل از آسمان بریزد فرود میساید و در امکان آن بریزد
 نخل او را میجوزد نخل آمده در خانه ای از موم بسته میریزد و بعضی گمان برده اند که هر غسل در پرون وی از
 فضلات غذا بهر سیده و در معدده او سخیل شد و غسل چون حبه جانه و تعالی او را با کل حلال امر نمود تا شفا
 شیرین و شفا گردید و آری دوامی آبی شیرین و دوامی اطبا تلخ بود بدانکه اگر چه ظاهر آیه وافی در این
 شفاء دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد چه تقدیر و دینه نوع شفاء و بعضی شفاء یعنی آن شفاء
 لکل علقه بارده رطبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از غسل شده محبت امیر نخل است که علی بن مطهر
 لند آنحضرت را یسویا سید یعنی پادشاه نخل که شده محبت او علل همه ذنوبش بیعت است چه مراد از آنست
 بالف دلام تعریف شعبان و بیت آسا بر مردم بصورت آنست یعنی شناسن این دلیل محمول بر تفسیر
 باطنست چه فراز اهت بطن است بنا بر این آیه وافی در تفسیر عموم باشد و این مسعود از حضرت مقدس
 بنوی ص حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت فرمود که العسل شفاء لما فی الصدور فطعمک شفاء
 القرآن و العسل یعنی شفاء هر علقی است و قرآن شفاء آن چیز است که در سینه است پس بر شما باد با آن
 و شفا که غسل و قرآنست نقل است که عوف بن الکر بنامش گفت بجهت من آب بیاید که خنثی فرموده
 و از لغات السماء ماء مبارک است پس گفت غسل بیاید که فرموده و دینه شفاء پس ریت طلبیده که از شجره مبارک

طیبه

و گاه بر عمت بسیار جدا گاه و می طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات آبها بد خورد طعمش بد شود
 و از طبع او است که تدبیر در معاش خود کند بوضع پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند و چاشمکه پادشاه ایشان
 نشیند جلایه گانه سازد و دیگر خانه از آنها که کار نکند و آنها از ماده خود بصغر جسم بسیار دارند و ماده کثیر
 البته درون وی خالی بود چون پزند همه بهیئت مجموعی و بکمر تیره پروان آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند
 بکان خود آیند نخل عسل اولاً موم بسیارند پس تخم ریزد چه موم او بمنزله آتشبان مرغیت بعد بنشیند
 حنانت نماید چنان تخم وی گرم هم رسد که بچاد بود پس که مومها میخورد شود غذا از نفس خود خورد پس
 پزند بر شکوفه های مختلف نشیند بلکه بر کینوع از شکوفه نشیند بعضی از خانه از بچه و بعضی از عسل
 پر کنند و از عادت ایشانست که چون از پادشاه فساد می پند غزل کنند یا بشنند و در پروان نخله اندازند
 تا همه ایشان پروان نیایند پادشاه ایشان پروان نیاید چون از طیران عاجز شود لشکر ویرا در دوش
 گیرند پادشاه یعوب نامند پادشاه آند در یا بیاید نشانه او آتشکده بنی نذر داند نیکو بهترین آتشکده
 سنج رنگ باشد و بدتر آنها سباه بود که در او نقطه های سفید بود لشکر وی کار با این خود همت کنند
 بعضی موم سازند و بعضی آب درند و بعضی خوانه سازند بر شکل مسی که اصلا در او اختری نبود آلتی و
 و بر کاری بقیاس هندسی در دایره مسی که اختلاف در او بهم نمیرسد و آنها هم منقل و افشده که
 که یا جمله یک شکلت که الفضال و فرجه در او نباشد چنانکه از اشکال مثلث و مربع معشر هر یک از آنها
 که با مثال خود در دایره جمع شود البته در این آنها فرجه و فاصل و افشود و بیکدیگر منقل نشوند الا
 مسدس که هر چند اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری مسدس دایره پر شود و فرجه و
 فاصله نماند چه او مسدس اشکالست خالی در کتاب حیاء آورده که بزبور عسل نیک که بطریقیکه حق سبحانه و تعالی
 بوسی وحی نموده اولاً در که هماغانه ساخت و از لعاب خود موم پر دخت و استخراج عسل نمود از یکی جنبا
 آید و از دیگر شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او که بچه محل خود را باز بار و هوسا رساند و شیاطین بر کبر
 و از اجناس و اقدار جهت نایب احترام نماید و اطاعت پادشاه خود کند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید به
 فرمان پادشاه از گشته پروان اندازند بچه و اصغرا و بهتر از با در او کار کنند تنها در فصل ربیع و خریف در
 بسیار بیشتر و از طبع او لطافت و پاکست چه نخل مرده در نخله بگذارد بلکه آنچه بود پروان ریزند و آنچه شیرین
 و صاف باشد بیامند و طلب کنند تا هر جا که باشد و از عسل نخوردند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود و بیکدیگر
 اگر عسل در نخله کم شود در آب اندازند تا جوف آنها بسیار شود از نفوذ آب چه هر گاه آب نفوذ کند خانه
 پادشاه و خانهای دیگر خود خراب کنند و باشند که پادشاه بکشند مثل مار پوست اندازد اگر سوسه بد و مضر
 رساند گشت نیک در نخله ریزند و همراه بکار بکشند و بسیر کین کاو او گویند سوسه بر طرفشود و دیگر

اولاد خود معاشرت نمایند و در دست طبع و سوا فاجده هرگاه بچه خود را بپند که فوت طعمه خوردن بهر سینه
 براندازد با او برود و نوزاد یک وی نشود تا وقت جماع اکلش حلال است بصحت رسیده که بخام
 پخته برای حضرت مقدس نبوی ص بدیه آورده بودند آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت
 اللهم ادخل لی حب ظنک الیک لیاکل معی من هذا الطیر یعنی خداوند داد و ستد برین خلق خود را نزد تو
 بسو من بفرست تا با من از میزخ بریان بخورد پس امیرالمؤمنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین
 علی بن ابیطالب و دست بر سینه الش زده او را دور گردانید و داخل شد اسلام کرد گشت
 یا حضرت نزد یک بود که الش بیان من و تو حاصل شود آنحضرت فرمود که اللهم مال من والاه
 و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله الی آخر در بعضی از روایات آمده که آنحضرت عم
 سه مرتبه آمده در دو نوبت اول الش در باز گردانید در مرتبه ششم در را قویتر گرفت تا حضرت مقدس
 نبوی ص کشینده فرمود تا در یکشوند امیرالمؤمنین عم در آمد آنحضرت فرمود تا ابطاء عتی یعنی چه چیز باز
 داشت ترا از ما که دیر آمدی فرمود آدم الش مر باز گردانید آنحضرت ص فرمود ما حاکم علی هذا العفر
 چه چیز ترا بر این داشت تا این گفت خودم که ایند عابری الضار باشد آنحضرت فرمود اهل فی الضار
 غیر من علی یعنی آید الضار کسی است که تبار علی بن ابیطالب باشد یا فاضله از وی نخل بجا آید
 غسل تبرکی بال رو سنی چون حبسجانه و تعالی از مردم عطاء غسل نموده و لهذا او را نخل گویند
 چه نخل معنی عطاست در عجایب المخلوقات آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهت آنکه در نوز
 حبسجانه و تعالی بزبور غسل وحی
 حیوانیت صاحب جسم و کیمت و
 فضول سال بشناسد و اوقات آن



الش از گردانید و گفت پیغمبر کجای نشوون پس آنحضرت عم

نخل
 اهل فی الضار نخل علی

بقدر سلوی که بیلدر چمن کونیند جمع او مراع است شپه بزراج اگلش جلال از جمله خواص او آنکه شکم او را
پاره کنند بر خاری یا سگانی که بر گوشت فرد درفته باشد که از زرد پرون آرد منسیر بین جمله
و باوراء هر مس گفته که او
طلب محبت نماید و از خوشتر
نماید هر که بشنود چنان
اگر مغز او را در سایه



مرغبت که شب بخوابد در روز
دارد که تر بخواند و ز جمع صوت
لذت یابد که آرزوی خواب کند
خسک نموده بوزن یکدر مس

بار و عن بادام در پشمی هر که سحوط نماید خویش بزود هر که ویرا بپند کجا بزود که شراب خورده و سنت
هر که سر او را در دست گیرد یا در نزد خود دارد دست بسیار او را روی دهد و خشبه و سوسا از او
زایل شود با بیست و پنجم در نون شکل بر سه فصل فصل اول در نون مفتوحه ناقه
شتر ماده خواص او در ابل گذشت لغت سیر دیدن او در خواب دلیل زنت است اگر بختی باشد عجبت
اگر غیر عربی باشد عربیت اگر بپند که ناقه را مید و شدن صالحه تزویج نماید روزی و سوزند نصیب
دی شود اگر ناقه با بچه اش بپند ظهور آید و منته عام است این سیرین گفته اگر ناقه یا حطیب بپند
دلیل سفر راست است اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بد و شد والی ولایتی گردد که در او زکوة
مال جمع کند مردی نزد این سیرین آید بگفت در خواب دیدم که از ناقه بختی بشیرد و شیدم پس خون
دو شیدم این سیرین گفت این مرد بر عجمان حاکم کرده و از ایشان زکوة گیرد او شیر است با الهرة
با ایشان شتم کند و اموال ایشان غصب کند و او خونت گوشت او دلیل و ناقه لفظه نعم کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل علی نفسه بی کردن او دلیل مصیبت و پشیمت لفظه نعم فقرو با صاحب جوا
نا و بین ناقه دلیل کجاست زنت اگر بر عکس سوار شود با نر او دخول کند و اگر بپند که ناقه او استریا
جبل کردید هرگز زنتش باز نگردد اگر بپند که ناقه او مرد در شش میزد و سفرش اطل کرد و اگر بپند که ناقه او
شهر شد اکثر فتنه و مصیبتی بهر سد لفظه نعم انما رسول الله لکم و اگر او را در شهری بی کند شتر را
مصیبتی رسد سخام بجاء حمله مرغبت بخلقت بط چون اراده خوابیدن کنند پراکنده گردد
ز با بخوابند و ما با بیدار مانند هر کدام را خواجگاه علیجده باشد از چپنده داده ز ماده بیضه بنداز

نقده
تعبیه

دور شود ز نزد بیضه ماند
مقام خضانت باشد چون
دم در ستار ایشان دم
پس ز ماده هر دو بر بیست



غیر جماع چون بیضه بندازدی
سر کین بر بیضه اندازند این قائم
مدت تمام شود جوجه پرون آید
تا روح در ایشان جاری شود

سخام

شتر در فصل اول از بهر...

در نیم مفقود مھسا کا گوہی اگر مغز او را صاحب قویخ تناول کند صحت یابد و اگر شنبه از شاخ او با



با خود او در همه از و بکر یزدان را یا پوست او را ماران کر بزبان در بقرة وحشیت دیدن او در حوت

العبادہ گوشه کبر بود اگر بسیند که چشم او را با قه ریاست یابد از آن جمله کوتاه عمر تر و بیخ کند و اگر سر خود را سر کا و گوہی بند ریاست و دلا بت رسد و غنیمت یابد اگر بسیند که کا و گوہی کردیده از مردم گوشه کبر دو غلت جوید و در بدعت داخل شود معجزه بعین جمله در آء معجزه بز و بترگی کلکثر با تفاق حلال لیکن موصوفت بحاقت تفضیلی که او را بر کوفند است بز یاد فی ششیر و شجاعت پوست از دنیگی دارد و در پیه او زیاد شده و لهند اعرابان کونید تبه لغز بطنه یعنی دیند بز در شکمش باشد چون هتجانہ و تقالی پوست کوفند تازه ششیر پیم اورا بسیار کرد ایند پوست بز درشت و غلیظ لیکن مویش کم کرد ایند از جمله خواص او آنکه لحم او مورث نسیان و فرا مویشی و مؤله بلغم و محرک نمود است لیکن نافع است کسیرا که دقل دارد این سینا گفته که سر کین او محرک خو گلکست بسا قوتیکه در اوست اگر زن او را با پشم بردارد سیلان خون از او باز دارد و دیگری گفته که اگر شاخ بز سفید سا پیده درر گوئی بسته در زیر سر نایم گذارند بیدار شود تا بز ندر ندر هره نماز که پیشرو در پیش ریاست اگر باز هره کا و مخلوط ساخته فینکه سازند در گوش گذارند که بر از ایل کند و منع نزول آب کند و اگر بز هره نماز اکتحال نماید بعد از آنکه نموی را بعد از چشم بر آورده باشند دیگر نموی بر نیار و دینز پرده چشم زایل کند و مانع از حدوث او گردد گوشت زامد در چشم قطع کند طلاء او در مغز او نسیان آورد



الفقیل را بر طرف کند خوردن و محرک نمود ایاست فضل در بیم بعین در آء جمله و جیم جانور است رنگ یک شاخ سیاهی بر سر دارد که بز در خیزار بجار میسب باشد مصنوعه مرصعہ بر آء و غیر جبل

مغز سر او نسیان آورد در بیم کسوره معراج عجیب مثل خر گوشه زرد از حیوانیست که او را بنید فضل در بیم مرغ نیکوزنگ خوش طعم است

مغز

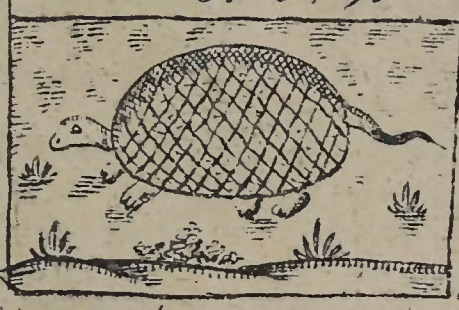
شتر

شتر

نفسه

بهر حیوانی برسد بکشد و در صید طنور و غیره او را حیله عجیبی است چه در آب فرو رود پس در خاک غلطه و همیشه

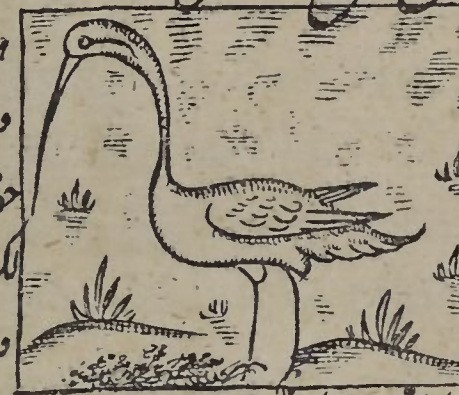
مخفی باشد پس هر طبری که
پس بخورد در بر بیضه نهند
کنند تا بچه بیرون آید از سفاک
آنچه مستقیل بحر بود دریا



سبب تغییر رنگ از نظر ایشان
پند در میان آب کشته تا در آب میرد
در بحر نشینند و بنظر حشرات بیضه
که هر جوجه که از بیضه بیرون آید

رود و آنچه مستقیل بر بود بر رود و در همه آنها وارد آب شوند که از حیوانات آبی است ساز باشد و مار
خورد از جمله خواص و آنکه از سطو کفست که هر که جگر او را تازه خورد در جگر این کرد که گوشت او را با سرکه
طبخ نموده شور بامی و بر آب استقی دهند تا قوی شود و دل رحمت کند و باد سود را ایرد لغت سیر دین
او در خواب دلیل زدن ستوره نیکو روی و صاحب جمال باشد و بسا باشد که دلیل بود در دفع همتشان
و این کردین از شر ایشان لغت و لقلع لک لک نزع دراز کردن است از خورد از ذکا و زیرکی او

هر چند وقت در یکی قامت
و حدوت و با کند بیار دیگر
خود کند چون خواهند که
لک لک در آن مکان بخا بزند
و جانوران گریزان شوند



آنکه دو استخوان سازد
کند چون احساس تغییر هوا
رود و بسا باشد که ترک بیضه
جانوران را از جای بجای ببرد
چندان مسرع کند که همه بوم

اکلش حرام از جمله خواص و آنکه هر گاه بچه او را در جیب بماند و بر بدن بخورد مالکند شفا یابد و هر که بکشد آنک از
مغز سر او با یکد آنکه پنهان خرگوش کداخته بنام شخصی کسبی دهد تا مال کند بغایت تحت او در دل آن
تخص واقف شود هر مس حکیم گفت هر که استخوان لک لک با خود دارد و غمش زایل شود اگر عاشق باشد
شلی باید هر که حد چشم راست او را با خود دارد و خواش بر دگر چشم چپش را با خود دارد بخوابد و هیچ
بیدار نشود مگر آنکه بختانید هر دو چشم او را با خود دارند در میان آب در آید غرق نشود اگر چه ششادوی
ندانند لغت و آن او در خواب دلالت کند بر قومیکه با هم در ست باشند بعضی گویند که دیدن او

دلیل سراد برف بود هر گاه متفرق بیند اگر جمعی از دور مکانی مجمع بیند ایشان در زمان در راه زمان
باشند اگر رانی مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و رکت است و باشد که دیدن او دلیل آمدن پادشاه
باشد بگانی لبو و نفتح و ختم و باء کیفه ماده شتر لغت دیدن او در خواب دلیل دختر پادشاه
بود اگر بیند که با او جماعت کرد از شدت مجتهد نجات یابد و نشانش بزرگ کرد و او اعداء غالب آید
اگر رانی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و حاملک بدست او آید باب بلیت و چهارم

تعبیر

لقلع لک

تعبیر

سوره

تعبیر

از پوست او جراب دوزخ صاحب نفوس پوشد صحت اید فصل دوم در کاف مضمومه که گزنی
 بسکون راه مهله کلنگ توکان در فاما مند مثل کجنگ برع لجماع بود حیوانیت که باید در شش مرغان
 باشد از طبع او است حسب طبع و خوف
 گشتند پس چون بخواند یکی مبدار بنا
 ایدار میکند با آنکه او پاسبانت چون
 بر خیزد و حرمت نماید و حارس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از وی جای اقامت نماید و برخی مسافر
 اجتناب نماید و معاوت یکدیگر گشتند بهیت مجموعی کصف روند متفرق یکی مثل ریش باشد
 باقی متعاقب با یکدیگر باشند بعد از چند گاه ریش موخر شود آنکه در عقب ریش بوده مقدم ریش
 شود و همچنین ترتیباً آخر صفت هر یک ریش و مردش کردند چون یکی از مادر و پدر پر شوند
 اولاد بردارند و طیران نامیند هر جا که روند بجهت او قوت و دانه آرند صاحب عجایب المخلوقات
 آورده که چون کلنگ بر روی زمین راه رود بیک پای رود پای دیگر بالادار و از ترس آنکه بر زمین
 فرود رود و طریقی ازین در ذکر ملک الحیرین در باب میم باید نشاء الله تعالی کلنگ با تفاق حلال گشت
 او سرد و خشک لیکن چرب بهیت بهتر است که با باز سخاار نماید تا ضرر نکند کل و مولد خون غلیظ
 موافق از جگر درین تخصیص جوانان را در رستن آن است بنماید بعد از خوردن وی غسل بکشد
 لیکن وجهت که اولاً بر پای سنگ بنند و در دریا و یزند بعد از آن طبع نمایند و با ستم را خورند
 کل هرگز او دفع خوف کند اگر سفر او را بزریق مخلوط ساخته بر پنی ریزند آنچه فراموش شده بر خاطر
 رسد جزوی از زاریخ و مثل او مغز سر کلنگ با هم نرم بگویند و بر بدن مالند مسح نموی بر بنار و اگر
 دل در بهره او را مخلوط ساخته باز بقی بر سبب حاجت بسیار ریزند بینه فراموش کرده بخوابد
 و اگر بهره او را در چشمی گشتند که آب سیاه آورده باشد دفع کند لغت بر دیدن او و خواب دلیل
 مرد غریب است اگر کلنگی بر او سوار شده محتاج شود اگر کند که بسیاری از او مالک شده ابابند
 بریاست و مال رسد گوشت او در خواب بجهت کسیکه اراده شراکت یا که خدائی دارد و شکست چه او در طیران
 خود متفق است با شتر گا و ابنای جنس خود اگر یکی از آنها را بگیرد با قومی بپونند و خویشی نماید رضاری
 و اهل روم گویند که اگر کلنگی چند سفر دوری نماید اگر کند که کلنگ بشهر خود بر کرد و در طامید و سس
 گفته که دیدن او در رستن دلیل در ذوق طاع الطریق است و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او
 اعانت ابوبن کند باب بهیت و ستم در لام مثل بر یک فصل فصل اول در لام
 مفتوحه الحاء و بحیر نوعی از سنگ پست است در بحر او ترغیش کند بحیری و در اوزبان در سینه بود



تعبیر

سجده

بهر جود

در دست که دارند سگان نزد وی فروتنی کنند و غذا نهایی او را اگر کسی برسد دیوانه گزید بیا و بزند
 در وی ساکن شود اگر بر صاحب بر فغان او بزند صحت بخشد و اگر بر کودک بزند سهولت دندان سپردن
 آرد اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بد او فریاد نکند اگر کجی زهر کشنده داده باشند شکر سگ خور و بجا
 باید و نیز اکل او اخراج چنین و ششم نماید اکتحال او بیداری شب آرد اگر سرگین او خشک نموده و صلا
 کرده آب کشتی نر خیر نماید بر او رام خانه ننهد نافع آید اگر صاحب قونج سگ خوابیده را بر خیزاند در مکان او
 ببول کند فوراً قونج وی ظاهر شود و سگ در حال بیدار کردن آن ناساوار کبک در خواب حرف زند
 بیا و بزند ساکت شود شکر سگ بر زار مالند سومی ببرد کار نوزه کند اگر سومی سگ سیاه بر مصر و خ و بزند
 نافع آید و کبیرا که بنده گزیده باشد سرگین سگ بجز بازیت مخلوط ساخته بر سر وی مالند دیگر نکر بزند
 عقرب دیدن کلاب در خواب دلیل بنندگان بامردم سفید که جنت بر معاصی نمایند اگر فریاد
 کند دلیل مرد سفید طلوع باشد اگر چنکه سگی او را گزید بدارد بقدر آن از دشمن الم و غم رسد و باشد
 که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند دیدن سگ اصحاب کفایت دلیل ترس و دندان و کمر بخت و پنهان
 شدن دیدن او در شهر دلیل بجدید ولایت و باشد که دیدن سگ دلیل کفر و نومید است از رحمت
 خدا تعالی لقوله تعالی کتل الکلب و بدن سگ شکاری دلیل عزت و رفعت و روزی و سگ کله نزد
 صاحب که بغیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر چنکه قبای وی پاره کرد سفیدی او را غمناک کند اگر فریاد
 نکند دشمن ترک عداوت کند سگ ده دلیل زن سلیطه و معاند و بچه سگ فرزند محبوب سفید او موت
 و سیاه او کافر یعنی گویند سگ بچه دلیل مرد سفید یافت شده دیدن سگ کله رسیدن فایده
 از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت اگر رانی در عرصه آن بود از طاعت مندوس کعبت
 اگر سگان شکاری بیسند خارج از شکار دلیل خیر است بجهت طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار
 بیسند دلیل بطالت و دیدن سگ پاسبان دلالت بر حیانت و محافظت مال کند بعضی
 گویند دیدن کلاب دلیل قوم دلیل اگر چنکه سگ شکار کرد و غوغالی بر او علم دهد و فراموش کند
 لقوله تعالی و امل علیهم نباء الذی استسناه الی قوله کتل الکلب کلب الماء فنذر است که در باطن
 کدشت از جمله خواص او آنکه
 کرمانی مخلوط ساخته در حمام
 شفا دهد اکتحال متعسر او دفع
 زهره او بقدر یک عدس تنم
 که خضبه او بقدر یک عدس

تعبیه

کلاب



اگر خون او را آب زیره
 بیاشامد عسر البول را
 بتره کی و ظلمت چشم کند
 قاتل است ابن سینا گفته
 نفع دهد از گزیدن ران اگر

گویند جنین من احمد شاعر چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او را از برای امام همام موسی بن جعفر
 دفن کردند و بر سنگ قبرش نویسند و کلمه باسط ذرا عیبه بالوصیه و چون ^{تلفظند} محققین خواجده بصری
 والدین الطوسی فوت شده بنا بر وصیت وی بر زیر پای امام عجمی خضر نمودند سنگی آبر بر او نوشته
 بود پروان آمد بر سر قبر خواجده علیه الرحمه گذشته الحال است بکن که این همان سنگت بدانکه اگر فقیرین
 بر آنند که سنگ اصحاب کعبه از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند این عحاس گفته سرخ
 بود و نامش فطر قمر طی گفته زردی که بسرخ زرد و بعضی دیگر گفته اند که بود آسمانی رنگ بوده و بعضی
 دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و آن نقلی دیگر آمده که حضرت امیر المومنین آمده که نام وی ریان بود
 که مرد طباطبائی بوده ضعف بقول آنکه بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی و تحت از صفات کلاب است
 نه از صفات طباطبائی در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی که اصحاب کعبه را بر اطفال دینداران اقامت محفوظ
 مانند خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کعبه آنچه اصح است و صاحب موسی نیز آورده
 ذکر نموده روایت اول میگوید بنی ابلخا مرطوشن بوالس ساموس بطینوس کشف ططر روایت دوم طین
 و کسین و طوسن بوالس و بطلس و بوشس یار بنوس بطینوس کشف ططر و نیز جبهه خواب و آرام
 و دفع اطفال خوابند که اعوذ بکلمات آله التامات التي ناموا اصحاب الكعبه والرقیم آله بقوی الالفین صبر
 موتها والتي لم تمت فی مناجها فینسک التي قضا علیها الموت ویرسل الی اخری الی اجل مستی اللهم بقی الخوم
 و استیکنه علی حامل هذا کتاب الف لاحول و لا قوه الا باآله العظیم و در بعض تفاسیر آورده که در سوره
 الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سک بر او حمله کند بخواند شر او محفوظ ماند و از تیش بوی برسد
 اینست که یا معشر الجن و الاانس ان استطعتم ان تمقذوا من افکار لموت و الارض فانقذوا لا تقذون
 ان تبطلان و نیز جبهه دفع حمله سک و کلمه باسط ذرا عیبه بالوصیه را تم حروف گوید که در حدیث آمده
 که ملکه داخل میشود در خانه که در او سکی باشد یا صورتی باشد که سک اگر نجاست خورد و نجس
 العین است و ملکه طیب و ظاهرند با ما کن طیبه باز نبت در آید و از اجناس و اسجاس مجتنب و محرز
 باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیر نبرد ازند و بعضی اشباح
 یا بیسند از چه ملکه عقولند ایشانرا کار با معنی است نه بصورت بدانکه جمیع اجزاء صورت سک جنی موسی
 و ناخن و استخوان که روح بر آنها حلول کرده جمله نجس و اکثر حرام خلافاً لما یکنه که سک بچه چشم کشاده را
 حلال دانند چه در هتوت اذیر که کوشش باشد بخلاف کوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر کوسفند
 شیر سک خورد گوشت او بر کرد بصفت گوشت سک که چربی تحت گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی
 زبان سک سیاه ببرد و در دست خود کشد او هیچ سکی بد و فریاد نکند اگر باره از کوشش سک بریده

زنده از مرده شناسد بل در دم سونای خود و فن بکنند تا بر این نوع کلاب نمایند که از علامت چند
 ظاهر شود که مرده از زنده تمیز کرد و در این نوع سک صیغرا آنچه و کوه نام دست و پا باشد و در حدیث آمده که
 حضرت مقدس بنویس شخص را دید که کشته بودند پرسید که چه سبب کشته شده گفتند بر زره کوفته بنی
 زهره دویده سک کله او را کشته آنحضرت صاف فرمود که خود را کشته و دین خود ضایع کرده و عصیان
 پروردگار خود نموده و حیانت برادر تو من در زنده سک بنمرازوی این جو زوی در بعضی موافقات
 خود آورده که مردمی در بعضی سفر بار بقیه گذارش افتاده که در نهایت زیبایی بنا کرده بودند قریب بدی
 و بر او کلمات چند نوشته شده بود از هر که پرسید محکس خبر داد تا آنکه او را دلالت برد پیری کردند که
 قریب دوست سال از عمر وی گذشته بود از وی حوال آن قبه پرسید آمدند از پدر خود نقل کرد که
 پادشاهی بود یکی پیشتر که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرده در سفر و حضر با وی بوده در خواب و بیدار
 محافظت مینموده و کتبی نیز داشته کنگ و زمین گیر روزی پادشاه بترت گاه خود پرورد رفت بفرمود
 آسک را به بند تا با او نرود و طباح را فرمود تا طعامی از شیر و تبا کند پس طباح طعام را حقبا نموده و
 بیار و در نزد کتیر و سک گذاشت مردمی پوشید و برفت پس از بزرگی بیاید از آن طعام بخورد و برفت
 چون پادشاه از نزد دستگاه بیاید فرمود تا طعام را پیش آوردند کتیر دست بردست بیزد و اشاره بجانب
 پادشاه میکرد که بخورد و محکس صدوی تقمید پادشاه دست خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام
 بر دارد سک فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بزرگین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشاید پادشاه
 ازین تعجب نمود بفرمود تا اسکر اجتنابند پس سک بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشته بخواست که بر
 دهن گذارد که سک دست بردست وی زد که لقمه از دست پادشاه سفیت ادا پادشاه ازین عجبنا کشته
 در پهلوی خود تیری بود خواست که سک را بزند چون سک دید که پادشاه ادراک مطلب دین کند سر
 خود را در میان طعام سر و برد و در میان وی غلطید به پهلوی کردید پوست و گوشت او بر تخت و ببرد
 پادشاه را از دیدن اینحال عجب بدیجات کتیر ملقت شد کتیر با اشاره خواطر نشان نمود که ظرف سرگشته
 بود ماری بیاید و بخورد و برفت پس پادشاه بفرمود تا آن طعام بر تختند و طباح خرا تا دیب نمود که چهر
 سر ظرف پوشید می نمود تا سک را دفن کردند قبه بر سر او ساختند و اینکلا ترا بر دو نوشتند
 تا ابد بقضیه اطلاعی یابد از وفات سک آگاه کرد و در عجایب المخلوقات آورده که در اصعبان شخصی شخصی را
 کشته بجای انداخته بود که کتیر ابر او اطلاعی نبود الا سک مقتول را که هر روز بر سر آنجا میسباند
 و خاک از دور میسکند و بجزیره اشاره مینمود چون قائل را مید بد فریاد میکرد چون سمخنی از دکتیر بوقوع
 انجامید هیچ آنجا را خبر نمودند شخص را مقتول مینمهند پس آن مرز را گرفته از او قرار استرند و قصاص نمودند

کتیر

مانند دیوانه شود اگر کسی زبان کفتار را بخورد و در دستک بر او فریاد کند و از طبع سگ است که با صاحب خود
و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب

بیدار باشد که در صبح
او سبکتر از خواب است
با جذ تر از عکس است چون
نوشد چه مغز سرد سبکتر
و نیکو و بر اکثر مردم
و قبیح الوجوه و کیفیت جامه و صفت الحال فریاد کند و در طلبند دم جنب مانند و اظهار دوستی کند و اگر
بعد از زدن نطلبند دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان فدا می کند که در دنگند و تعلیم دادند
اندازد و قبول کند بر تبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغ کند و چراغ کولی نزد او آورد چراغ کند
دارد و التفات با کل آن چیز تمام چون چراغ آتش بر او بردارند بر جانب کول رود و بخورد و هرگاه
او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند در صفت شبیه دیوانه که علائمش است که چشمهایش سرخ
و پرده بر چشمهایش کشیده شود گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهانش
سبار شود و سرش اندازد و پشت بیجان بکشد و مخرج سازد و همیشه دم خود در زیر پای خود دارد
و غمگین و رستنا کشود راه رود و کسی تصور کند که مست است چیزی نخورد و نشنود آب بناشد و
سبا باشد که از خوف ببرد و چون سبای بند بر او حمله آفریاد کند سگان از او گریزان شوند اگر سگ
نزد او آید دم جنب مانند و بجهت او فرو می نماید چون او میرا بگردد او را مرصهای بد عارض شود یکی آنکه نخورد
آب نخورد اگر چه از تشنگی میرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد اگر این مرض بر او است حکام
در جنین بول کردن از مخرج او چیزی میفتد گاهی علاج پذیر شود و سلامت اندام مرض حار و شتر
تیر عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی طلب چشمه است مشهور که او را کلب
نامند هر کس اسگ دیوانه گزیده باشد از او بیاشامد شفا یابد و نیز گفته که بعضی از اهل آندوه مرا گفت که مگاو
اگر قبل از چله روز از آن آب خوردند و کس از آن آب نخوردند ایشانرا چله روز تمام نشده بود و سخت میمند
یکی که بعد از چله روز بود بر دو همه زرع آن ده از آن آب خورد و بخورد آنکه چینه سفید سگ دیوانه
گزیده باشند این طلسم بر ظرف نونیسد بر روغن زیت چرب کند بنوشد این آب ح لایه صحره
الله ق ۱۱۱ و نیز تر باق اربعه عظیم مجرب بجهت سگ دیوانه گزیده بخورد و بر موضع مالده بکوبد از سگ
باشد که او را سلو قی نامند که آمو را از دور بزند بدانکه می رود با بیاید و در ماده او نشخیر نماید و



که اندک خوابی کند خواب
رو در تر از و بیدار شود
مرا بشکند و چشم نام
از مغز او میت مردم تر بگفت

باید که در خواب
باید که در خواب



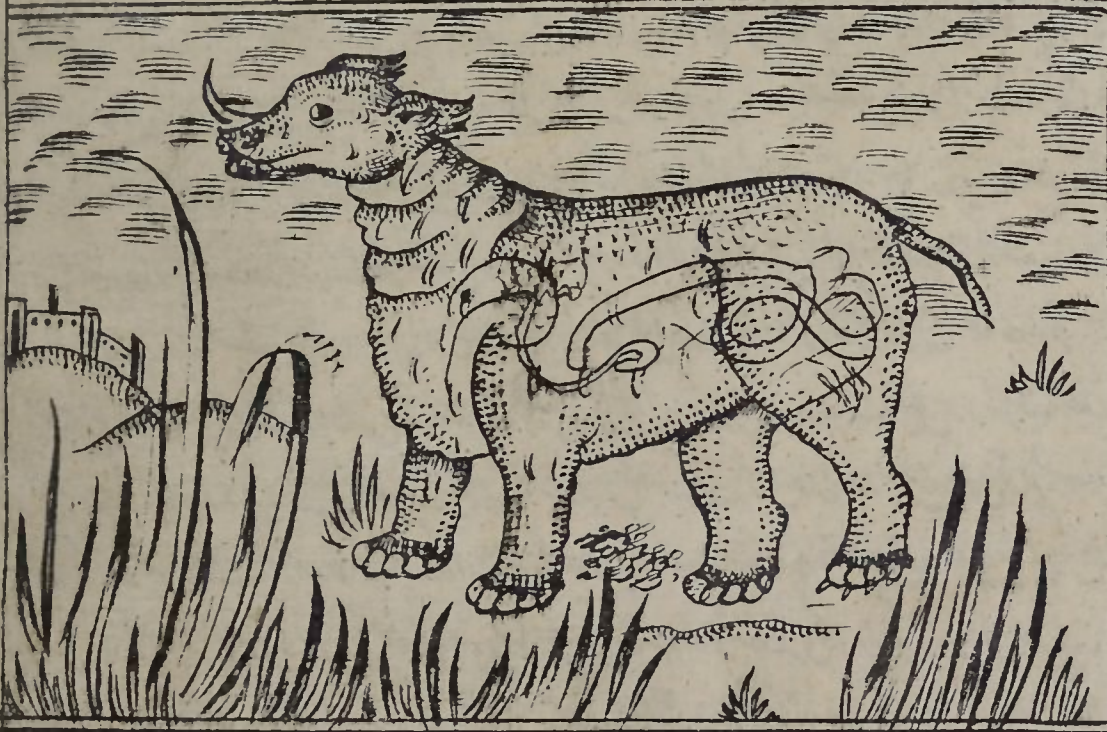
بدست کردنی الحال شفا یابد زن عجزی ولاده اگر بدست گیرد بار نهد اگر اندکی از وسایط بر مصروع
نوشانند شفا دهد حامل او از چشم بد محفوظ باشد و از اسب سفید دو چون در آب بگذارد سرد
شود اگر از وظرفی سازند صاحب بوالسیر از آب خورد و چند گاه مداومت کند صحت یابد اگر بر
مر بو طخوانند کشته کرده چشم راست او را بر هر که بندد از جمیع دردمان محفوظ ماند جن و جنات و عقاب
و سایر هوام نرزد وی بنام اگر چشم چپ او نهد از ندامت مرض نافع است باشد از پوست او
سیر سازند هیچ شمشیر بد و کار نکند گویند که بهترین زینتهای اهل چین از شاخ او است چنانچه مذکور
شد که هر چه از پاره کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه از وظاهر شود و لهذا از دگر بند ما سازند
که قیمت او بسیار باشد که چهار نهار شمال طلا بود و همچنین لاجا و سلما بجهت دو آب و کلاب سازند اهل چین
سفید رنگ باشند که بزردی ایل و پهن بینی باشند زمان را مباح دانند و هیچ چیز را بندند و بزین مثر
از مرد میراث دهند ایشانرا عید است نزد تولد آفتاب بکل که هفت روز بخورند و بیانشانند قهیمی و سبوع دارند
که قریب بشصده شتر است در آنها عجایب بسیار بود تعمیر بدن او در خواب دلیل باد شاه بزرگ و بعضی
گویند که دلیل حرب و شتر است و قریب و خفارت کرد و آن مرغیست شبیه مرغابی که ترکان آن را
نامند و لعن معنی او چه کرد آن بعضی خواب کردند و بسیار رسناک و بیدلت و لهذا عربان در شمال
خود گویند فلان اجین من کرد و آن بعضی فلاکس رسناکتر از کرد و آن است صاحب عجایب المملوکات
آورده که خوردن گوشت و پاره او باه را زیاد کند عربان چون این افسوس خوانند بایستند اطرق کرا
اطرق کرا ان القام فی القری بغا کم بار صنا استقری استقری کلب سک و تبرکی است
نامند حیوانیت شد بد الریاضه کثیر الوفاة از سباع محض و نه از بهائم محض است بلکه مرکب از هر دو
چه اکثر طبیعت است در او تمام بودی مردم لغت گرفتند و اگر بهیمة کل بودی حیوان بخوردی لیکن
در حدیث اطلاق بهیمة بر او شده و از طبع او است که تحمل شود و ماده او حیض پسند و مدت حمل
او زیاده بر شصت روز بود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور شود و بعد از چهارده روز
چشم بچها بدزد او قبل از آنکه چشمش هم سازد و چون بچها که شود بر ماده چند و گاه کمتر از یکسال
بزرگد و چون جنگ بیک ماده دخول کند زنگهای بچهای او مختلف گردد چه هر سگی مشابست بهر سگ
از خواص او آنکه پس مردم و غیره او در سنگ تمام رواج بهتر از سایر حیوانات کند چغندر از گوشت
تازه بهتر اند و نجاست خورد در میان او و کفار عداوت شدید است چه هر گاه بر دیوار یا جایی
لبندی آزاره رود و کفار در حساب رود چنانچه سایه اش بر کفار افتد او را جذب نموده بزرگ کند چنانچه
مقتضای طبیعت است پس در این در آن بخورد لهذا کفار را جاذب الکلاب نامند و اگر ماکلا سگ بر او و عن کفار

تغیبه
سروان

کتاب

سرس

زن تو بقرض موی قرح خود میبرد چنانکه سترش نداشت که پند که کبشی قربان کرد اگر کشتن
 غمگین باشد غمش بر طرف شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر در زندان باشد خلاص گردد اگر در جنگ باشد
 سلامت یابد اگر صاحب قرض است ادای دین او شود اگر بپسند که دو قوح بهم شاخ زدند دو
 باد شاه با هم جنگ کنند هر کدام بگریزد آن دیگر غالب گردد کبش سیاه را عرب و سفید را
 تغیر کنند اگر کسی از شاخ با پشم او بگیرد مالی بدو رسد که کند که گدانت و خرمندی نیز
 گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند از جایش که چکر بود و از اسب و فیل متولد شود بکشاخ
 بزرگ بالای پستی دارد که از سنیگنی او ستر بالا نتواند کرد این شاخ مجوق مینت بلکه صحت حکمت
 ماده او بچه خود مینت بید در شکم کند در دو بچه ارشک او بدندان و شاخ پروان آید چون وقت زاید
 شود سر خود پروان آرد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس بر گردد و حافظ منکر این قولست که بکشاخ
 او را بدرازی بزند یا بشکند صورتش مخلفه از دظا هر کرد سفید در سیاه مثل صورت طاس
 و آهواره و انواع طیر و صور شکار و آدمی و عجزه از عجایب نفوش از و تخمنا بجهت ملوک سازند و بر
 که بندگانند و با قیمت است گفته که از حیوانات بخرد و سبب حیوانا گوشه شاخ شکافه مینت مثل
 کادو شتر و شتر گنجد و علف بخورد و با آدمی شدت مدادت در زده هر گاه بوی او استنمام نماید
 یا آواز شنود طلب وی کند و بکشد لیکن چیزی از و نخورد و کلش حرام از جمله خواص و آنکه بر شاخ



او شعبه است که کجی و بخلاف کجی شاخ او است علامت صحت شاخ او آنکه شکل سواری در او دیده شود و
 نزد کبک ملوک هند هم رسد و با عزت باشد از عجایب او آنکه گشاد بر کار فرود بسته است اگر صاحب قوح

کتاب

بزند او را هلاک کند و ملاجان نیز ایشانند و پوستهای پوشند که خارش بر او کارگر نباشد
باب بیست و دوم در کیف شتمل بر دو فصل چه کاف مسوره نیامد فصل اول
در کاف مفتوحه کیش ساء بکنقطه و شین معجمیش ز که فوج کونیند اکلش حلال فایده
بونی در لغه نورانیه آورده که هرگاه کسی بر خود ترسد از قتل یا غذایی کیش فریبی عیبی در موضع
خلوتی ذبح کند بزودی روی لعینکه کند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا لک و منک اللهم



او گودی بکند و با خاک خوزا
او کند از اجزای او پشت
و بچشمه شکم وی باشد و
عجالان از و بخورند هر چه

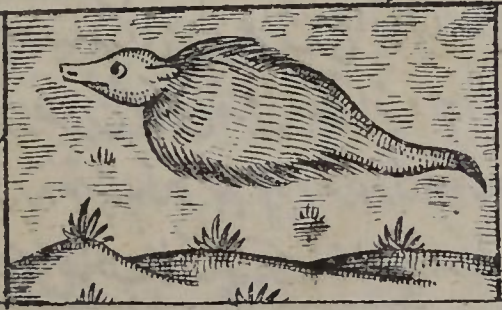
لا اله الا انت فقبله متنی و بجهت خون
پوشانند تا کسی پامی بر بالائی چون
حقت کند از اجمل کجسته سر و کجسته پو
همچنین با نشت تمام شود خود و

بفقیری دهد با نشت بغیر برسد که او فدای او بشود و هیچ مکر و هی از ان ام خوف با و زسد و اسفل
محرست و مشتق علیه چه اعمال محبت است و اللیج المحبت اگر امری باشد که از این هر یک از نشت
سکین را بجماع کند مبدد و اگر نباشد هر سکین را یک تدبیر و بگوید اللهم انی استکفنی
هذا الامر الذی اخذ به هؤلاء و بالفتنهم و از واجهم و غنائم ان تخلصنی مما اخاف و احد زک بر او فرجی
روی و بد محرت و متفق علیه است را قم کحرف گوید که نیز در امور محفوظه آنچه این کس از اموال هر چه
دوست ز دارد در رای خدا بتعالی بد بدجات باید کما قال الله نعم لمن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
بدانکه از جمله خواص او انکه مداومت کل بر بیان خسته او رفع بول در فراسش بکند اگر چه او و پسته کار
آب کند تا مخلوط ساخته زن در چین زایدن بردارد اگر زهره او را بر پستان مالند شیر را قطع کند
در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس بنوی ص فرمود که اگر دینه کیش را گذاخته سه حصه کنند هر
روز یک حصه از و بناش تا بخورد عرق النار انقاد بد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعرب

که مرض ایشان از پوست عارض شده باشد لعنهم بدین او در خواب لیل مرد شریف القدر
اگر دینه او را بردارد مرد شریفی است و آید از طابعدس گفت که بدین او دلیل زمین قوم است
چته انکه او زمین غنمت اگر در خواب پند که در جای بلندی بر او سوار شده بد و منفعتی رسد فوج بی شاخ
دلیل حاکم معزولان با مرد ذلیل یا شخصی حسی بود اگر پوست بردارد متصدی کار برزگی شود اگر سبند
که کو سفند ماده او فوج باشد زنی از نیکو اگر زن بد داشته باشد او را قوتی و ضرری رسد و بر دشمن نیاید
شود کیش انسان سلطان و حاکم و امیر اوست و گاهی کیش کیشه وی باشد هرگاه در کیش چیزی حادث شود
بکینه نسبت ده مردی نزد این سیرن آمده گفت دو فوج را دیدم که شاخ بر فرخ من زدند این سیرن گفت

نصیحه

این نوشته باشد یا نیم چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا جان
 سخن آنکس که مرا بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت بپوشیم و نیز بجهت دفع هم و زوال غم و کسب سستی
 و شستگی ایند تا فرج بگو یا سابع النعم یا دفع النقم یا فارح الهم یا کاشف الظلم یا عدل من حکم
 یا حسب من ظلم یا ولی من ظلم یا اولی الامر یا اهل بیت یا اخرا بلا نهایت یا اجل لی من امری فرجا و محرجا بدانکه
 اکل خاریشت حرام و از جمله خواصش آنکه اگر زهره او را بر موضع که مومی او را بزود آورده باشد
 دیگر مومی بزود نیاید اکتحال او سفیدی که در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بزود
 مالند زایل کند و آتش بسیدن زهره او دفع جذام و سل و زحیر بود اگر بر دهن مخلوط ساخته در کوزه
 چکانند گری گمنگیر بر طرف سازد بشرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت او دفع سل و
 جذام و برص و تشنج و درد کرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء لفیل و برص و دفع بول در
 فراس کند و اگر گوشت او و خون او را بازیت مخلوط ساخته بر مویطام بسته مالند کشاده کردد باذن
 تعالی دل او را اگر بر صاحب تب ربع بویزند صحت بخشد اگر سپرز او را که در هم از و باب بخورد سیاه داخل
 کرده بر عیال ببول بنوشد شفا یابد اگر سر او را بشمشیر بزنند که آد میرا بان گشته باشند بر دیوانه و مصروع
 او بزود عاقبت کردد اگر طرف پای چپ زنده او را بر بند پارچه کتانی چند بر صاحب کرم و سیرد
 او بزود چنانچه او نداند شفا یابد اگر چشم راست او را بشمشیر در ظرف سنی بچوشانند و از و اکتحال کند
 در شب بطریق روز چند عیاران چنین کنند اگر چشم چپ او را بزیت جوشانیده در شب
 کنند چون اندکی از و در وقت خواب با سر میل نزد بینی او بزنند در ساعت خواب رود بخور
 باطن دست راست دست زایل کند و بختن دل وی بر صاحب تب ربع شفاست خوردن برین
 سپرز از و در سپرز اساکن کند اگر زهره او بار و عن کا و کمنه خمیر نموده اگر زن بردارد هر چه در
 جوف او باشد بسند از و تعمیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اختفاء و دلتنگی و
 سرعت مخرب و پر حمی و همت نه باشد قنفذ بجز یک یعنی خاریشت در باقی لصف
 مقدم او شبیه بخاریشت صحرا است و لصف مؤخر شبیه باهی کل لحم او از اله عیال ببول نماید
 اما جان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند چون آن حیوان او را



فرورد خا خود را بر خشیای
 نجات یابد و بسا باشد که از
 حیوان بخورد و گاه خود را بر
 و اهل کشته غرق کند اگر کس

نفسه
 قنفذ بجز

ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کند باضعفا مخالفت کند اگر دور شوند پیش از ایند ضرر رساند اگر
 بدن او بجز زدن سخن بخشش از قوم ضعفا شود مردی نزد این سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از
 استین خود پیش برداشتم و پنداختم این سیرین گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر پند
 که پیش از سینه اش برید غلام با پسرش بگریزد پیش بزرگ دلیل بیماری و جسد است جته آنکه
 اکثر پیش بر بیمار و مجبوس مستط شود و باشد که بدن او دلیل عیال بود اگر پسند که پیش مجوز
 کسیر اعنت کند با ما سگفته که هر که پیش پسند در ذوق گوید مفتد بنون و فاد ذال
 معجز خاریت و تری گری نهند کبنت او ابوالشوک ماده او آرام الدلدان مانند این حیوان
 شت صبح زرد نماید بدینجه عسار کوبند دو نوع بود یکی در زمین مضر که بقدر موشی باشد

فقد

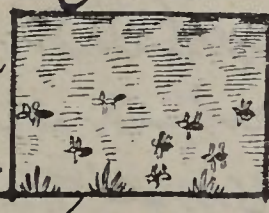


و دیگر در زمین شام و عراق
 صحرایی نامند چون گرسنه شود
 رود خوشه انگور بریزد از د
 آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند

سازد و نیز اولاد خود برد عادت کرده با کل ماران اگر مار او را بخورد و صحت یا بدیج دندان در دهن
 دارد و خوار پشت ایستاده با ماده خود جمع شود چنانچه پشت بر پشت او چسبیده باشد هفتی در حرکت
 دلایل نیست بویه آورده از ابی دجان که نامش سماک بن خرشته است نقل کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 کردم که شب در فرارش خود خوابیده بودم که صدائی مثل صدای آهبا شنیدم و آواز او مانند آواز
 مکرر عسل و روشنی مثل درخشندگی برق بر سرم برداشتم سایه سیاهی دیدم که در صحن خانه بلند
 میشد دست پوست او سائیدم مثل پوست خاریت نگراره آتش بر روی من بخورد آنحضرت ص
 فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجان پس دوات و قلم طلبید و فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
 هذا کتاب من محمد رسول الله رب العالمین الی من طرق الله من القار و الروار الی طارق لطن
 بخیر اما بعد فان لنا و لکم فی الخلق معنی فان یکن عاشقا مولعا و فاجرا متقحا فذاک الله مطلق
 علینا و علیکم بالحق انکم استنسخ ما کنتم تعلمون ان رسلنا یکتبون ما تمکرون انکوا صاحب الکتاب
 هذا و اطلقوا الی عبده الامس نام دالی من یزعم ان مع الله لها آخر لا اله الا هو کاشی مالک لا وحیه
 له الحکم و الیه ترجعون هم لا یضرون کحقیق تفرق اعداء الله و هو السبع العظیم ابودجان کوبیده که این
 نوشته را برداشتم بخوانه بر دم شب که خوابیدم زیر سر خود که ششم چون بیدار شدم فریاد سخنرا
 شنیدم که میگفت یا ابا دجان سخن صاحب خود که این نوشته را بردار و شرط نمودم که دیگر بخانه نروم

بچه سگی این حیوان را فقط
 بزناک موعقب عقب بالا
 پس فرود آید و بخورد بقدر
 بر او غلطه تا بخار خود منحل
 بکوبد و بفریاد

قبل الرزق

که بوزن پست متقال بود شخص پشت دست بدنمان کرد و تا سف خورد گفت کلمه ستم بگو گفت
 گفتم که برافات تا سف کش و تا سف کشیدی و گفتم تصدیق کن با آنچه باشد تو تصدیق کردی چه
 هرگاه که همه اعضا و پرده بال مراجع کنی پست متقال میشود چون در حوصله من درمی بدین وزن پست
 شود اگر سر کین او را با آب من آدمی مخلوط ساخت بر زگیل بالند قطع کند و اگر زنی از شوهر خود
 اگر او کند مرد بپزد و در آن خود مال دجاست کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد و مثل
 الرزق یعنی پیش زراعت جانور است که پر دیشیه بلج در خلقت بدانکه پیش از عرق و چرک بر
 متکون شود یا از حر که متجراحی که در بدن باشد بهر سد و بعضی مردم پیش
 دار باشند هر چند که بذرا طاهر و معطر  حضرت مقدس نبوی ایشان را
 عوف و زهر بن عوام چنین بودند
 تجویز نمودند که بخت پیش هر چه پیشند علی اختلاف کرده اند در نقل که حضرت علی بر بنی اسرائیل در
 این عباس گفته که پیش کدم بود که سوسه گویند بعضی گویند که بلخ کوچک بی پر بود ابو عبیده گوید
 که نوعی از قراد بود یعنی کینه دیگر گفته که گرم سباهی بود و این زبید گفته که یک بود و الله اعلم
 با حفظ گفته که پیش بر رخت مجذوم میشود این جوزی گفته که حکمت در این است که چون او را ضعیف می
 بر اطراف و اعضا غالب خارندن بدن بر او صعب است متعالی لطفاً او نموده بدن و بر او پیش
 باز داشته چنانچه کنگ را از شنیدن زیرا که اگر خرس بشود جواب نمواند گفت هر آینه دلشک کرد
 از جمله خواص آنکه هرگاه پیش زنده پندازد فراموشی آورد و میخورد و موش و انداختن پیش
 زنده در آب ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدن آن دستفر خاییدن و سب ترش خوردن
 بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از میان دوزن کشتن و نظر کردن بر کسیکه از حلق آویخته باشد
 و خوردن کشتیزه زمان گرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلو او مان سرد و شربت عمل حافظه را زیاد
 کند اگر خواهی بدانیکه زن آبتن پسر زاید یا دختر پیش در شیر آن زن اندازد اگر پسر او آید دختر او کشته
 رود پسر حبه آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی جنس ابول بهم رساند از پیش می یکی در سوراخ فکر دومی
 اندازد در ساعت کشته شده کرد اگر زنی بیخ موی خود را با آب چغندر بشوید از پیش منع کند هر که غن
 کفاله بر بدن آید یا بر سر که آب دریا بشوید پیش میرد اگر سر و بدن را بر روغن زیتونی که بر روغن کجند
 کشیده باشند با لنداز تو لند پیش در قبا و بدن مانع آید لعن بر دیدن پیش در خواب درخت
 تازه و لیلیت بر آل کرانی پادشاه بود و لیل شکر و اعوان اگر دالی بود و لیل زیاد مال
 اگر قاضی بود و لیل زیاد می متواصلین اگر در رخت کهنه پند لیل گناه بود اگر بر زمین نشو لیل قوم

تقیه

مثل انسان چون در آب افتد غرق شود چو موت بر او غلبه کند مایه یتابد بدین استسنا کند
 و سنی پروان آرد شخصی نعل کند که میسوی دیدم که زرگری میس کرد چون خواستی که دم بد مرد و پرا
 اشاره کردی تا بد میدی کوشش حرام چهار سو خاست ابن عباس کو بد جمعیکه بصورت نور چشم
 و خرس و قیل و غیر هم مسخ شد نذ زیاد شد نذ زیاد بر سه روز زنده نماید نذ از جمله خواص او آنکه
 اگر دندان او را بر کسی آویزند خواب بر او غلبه کند و در شب ترسد کله لحم او نافع جذام بود که
 پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما ایمن کرد و اگر عرابال سازند و تخم از او پزند و زراعت نمایند
 از آفت بلخ ایمن اند هر که از خون او گرم بخورد کنگ کرد و چون طعام هم آلود پند فریاد کند
 و ترسد اگر نموی او در زیر سر نایم باشد در خواب ترسد و خوابهای نایل و در سناک پند حساب
 عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز هر صبح بر روی میمون بر خیزد او را سرت و بیمنت
 خوشحالی بسیار بهر سد و روزی وی فراخ کرد و زمان او را بغایت دوست دارند از دیدن او
 تعجب کنند چه او میمون و مبارکت تعمیر دیدن او در خواب لیل مرد عیناک و مخالف است
 هر که در خواب پند که با بوزینه جنگ بکند بر او غالب شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب کرد
 بیمار شود نصاری گویند هر که بوزینه در خواب پند لباس فریوشد اگر پند که او را بر دشمن خود بخشید
 بر دشمن غالب کرد و اگر بوزینه در فراشن با مایه خود پند با او چیزی خورد مرد دیو دی با زن او زنا
 کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه نکاح کند یا بشخصی مخصوصه نماید و اگر او را بزندان شخصی جنگ
 کند و خصومت در روز او طایم دوس گفته که بوزینه مرد مکار فریبده است دلالت بر مرض و مرخص
 و آنچه از ماه حادث کرد چه او بجه منسوب است فصل سیم در قاف مضمومه فقره بیست و یکم

فصل

فصل



ابو الملیح گویند کلش حلال
 از داد و دین ابی هندی نقل
 مرا چه خواهی کرد آنزد گفت
 دیگر آنکه حرارت جوع تو بس

خطیب بغدادی با سنا چو
 کند که مردی قبره صید کرد گفت
 ترا زبج کنم گفت اولاً فریبتم
 اکل من غنقی نمیشود اگر مرا

رنگینی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه گوشت من گفت کدام است کلمه اول وقتی
 گویم که در دست تو باشم و دوم را چیزی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم زمانیکه بر کو پا بشم پس گفت
 برافات یا تف کش پس او را بار کرد چون بر سر درخت نشست گفت آنچه بنا شد و وجه پند
 وجود نیابد قبول مکن چون بر کو نشست گفت ای شیخی اگر مزاج میگردی در حوصله من در می آید



کوتراست میخیزد و از اجزای حشرات کند از جمله خواص و آنکه هرگاه استخوان او را بسوزانند و خاکستر او را بر
 بچو شامند بر سر قریح در بر و آه
 بر آرد و گوشت او زیر مصم و بد
 در خرقه کمانی نوبسته بر آن
 هر چه در ضمیر داشته باشد بگوید

العلب طلا کینت می
 غذاست هرگاه سر او را خردند
 زن خوابیده او بر نوازند آن زن
 و بسا باشد که آنچه در روز و شب
 کرده بگوید و اگر در کلام خلط کند بگشاید تا و سوس هم رساند اگر شکم دو قطایی نرو یکی داده پار کینتند
 و شکم هر دو پزند روغن هر دو بگیرند در بشکه کنند بر هر کس که خیر باشد از آن روغن بر او مالند
 محبت و دوستداری کرد و لعنت بر بدن او در خواب لیل صدق و فصاحت و لغت دانست
 و باشد که دلیل زن معجبه بگفتن خود باشد که صاحب جمال باشد و لغت بگردد فصل دوم
 در قاف کسوره قرد بر آه و دال معمله بوزینه و میمون و ترکان چنین گویند منسج الوجه نیکو آورد
 قابل تعلیم صنعتها نقل است
 دو بوزینه فرستاد یکی
 اهل من او را تعلیم نمایند
 قیام نماید و بیازار رود
 هر چه خواهند بگن بقالا



وزیرک دهند مفسر
 که ملک التیوه بجهت شوکل ظمیر
 خیا طلی میگرد و دیگری زرگر
 چنانچه بخواج ایشان
 تا طعام و میوه بخورد یاد و
 آید گاه بر سر آن خنجر گذارد و بعضی در دکان قصابی و بعلالی باز دارند تا گوشت و میوه خورد شود
 محافظت دکان کند تا محلی که صاحب دکان آید و دزدی نماید نرود اگر زنی نهنن یا باد و جماع کند
 گویند اگر ممکن بودی ز دیوار خانه فرود آمدن بجانم دم سبب آید و نقت میزد و متاع میرد گاه آید
 که او را یک آه ده سبک شکم ده دو آه زده بچه زاید زیاد بسیار با غیرت باشد با ماده خود اینچون غالب
 صفات اینان شبیه باشد چه خند و بازی و طرب نماید و بدست خود چیزی بردارد بگشایان دی
 صاحب مفضل و ناخن بود و تعلیم قبول کند و با مردم شمس کرد و چهار دست و پایی راه رود گاه بر زمین
 نشیند و گاه دو پایی بر راه رود لب زیرین و اندکی کوتاه باشد ماده او بطریق زنان بچه برکن
 خود بردارد و لهذا بعضی او را مپن انسان و حیوان بر رخ دانند و اگر این حیوان است که هر گاه
 ماده او خواب کنند هر یک در پهلوئی دیگر بطریق بکچا مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اولی
 اولین از جانب چپ برخیزند و چون بشینند فریاد کند از آنکه در پهلوئی او خوابیده بیدار کند و همچون
 ترتیب یکدیگر را بیدار کنند تا آخر در همه شب بدین نسق بود شب در زمینی باشد و منسج در زمین بگردد

تعبیه
 قرد

کبک ماده نر و مثل خردس موصوفت بقوت جماع و لهذا قصد کند شکستن مچنها تا ماده بچنها نشکند
نماید و چون وقت بیضه نهادن بود ماده بگریزد و گوشه گیرد اگر نر بر بیضا اطلاق یابد بعضی بر بعضی زرد

ایشان بلند شود و ماده
پروان آر و صاحب عجیب
فقدوی کند سر خود را در
مکر او را نه پسند همه انواع

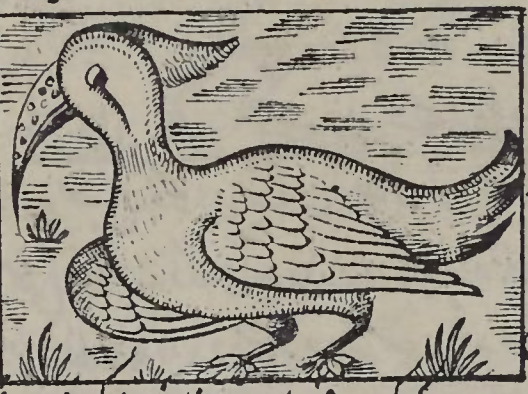


و ماده نگذارد آواز و سخوغای
اکثر از استشام رایحه نر و بچه
المخلوقات آورده که چون صیبا
زیر برف فرد بر دکانش آنکه

و نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارند و بسیار باشد که صیبا داد از او از شبانه وی شنوند
صید کند و با انواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و باشد که تا مدت پانزده سال عمر کند کلش طیب و
و حلال الکحال منسبه او آبر از چشم باز دارد اگر آب را زبانه مخلوط ساخته الکحال نمایند از شب کوی
تقع در آسوط کفنه که اگر هره او را بر و عن زبش مخلوط ساخته در پشی محوم چکانند در وقتیکه
داشته باشد تب وی زایل شود طریق صید کردن او است که آرد جو را خمیر کند با شرباب و بریزد چون
بجور دست شود به سهولت بگیرند ققتس بدو قاف و نون و سین جمله مرغ معد و فینت برین
هند بسیار شد منقار دراز دارد و سوراخهای بسیار در او آواز هر یک نوع آوازی پروان آید

کبک ماده نر و مثل خردس موصوفت بقوت جماع و لهذا قصد کند شکستن مچنها تا ماده بچنها نشکند
نماید و چون وقت بیضه نهادن بود ماده بگریزد و گوشه گیرد اگر نر بر بیضا اطلاق یابد بعضی بر بعضی زرد
ققتس

جا نوزاد و نگذرد او را
بیشند وقت رحیل
از صدمت پریشان آنگر
شوند هر دو سوخته گردند



از خوشی صوت او هیچ
تولد میت و ایشان زرداده
بالهای پشمار بر سر نند
در شبانه ایشان افند و شغل

باران بر آن خاکستر بارد کرمی
خاکستر میخورد تا بزرگ شوند ققتس دیگر کرد و فجانا ما اعظم شانه گویند سازار بخنون از او آواز او
استنباط نمودند ققتس بر آه ممل و قاف و نشد بد نون هر گاه مردی زن خود را
فانسف باید و انکار او کند مرغی طران کند که او را ققتس گویند بر طرف شرقی در خانه او چهل روز کشت

زن خود کند آفرغ برود که
او بالداد را بعد از این بگوید
خود مشاهده میکرد و انکار
او را از نظر رحمت خود دید



کند پس اگر بعد از آن مرد انکار
انکار نکند بالهای خود را بچشم
خوانند و دانند چه عمل میازند
نیش نمود و در قببات خدایا

دور کرد اند قظا م نبت که بغاری سفره گویند و سنجواره نامند اکثر حلال است چار چنین

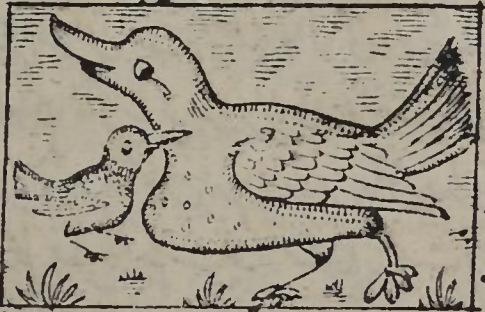
ققتس
قظا

چهل میرند هر که از ساره استخوان او هر روز در هم باب غسل همزوج نموده بخورد حافظه اش قوی گردد
 اگر زن عاقره هفت روز متوالی بخورد شوه سر با وی مقاربت کند بار گیرد اگر باره از پوست او برجموم
 او برزندت وی مقاربت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر سر کین او را سوجنت با
 غسل همزوج نموده بر پلک کسیکه مژه او ریخته باشد مالند سوی برارد اگر زن سحر از بول او بیاشامد
 یا سر کین او با خود دارد هرگز بار نکند مادام که با اوست دخان پوست او دفع بوسه کند لغت بر
 دیدن او در خواب دلیل پادشاه اعجابی است که با جنابت کند و کند فهم بود و حامل افعال و شداید بود
 اگر پند که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت و می کند بر مرد اعجابی غالب کرد و اگر مالک وی شود تا حکم بر
 او کند سلطان و حاکمی شوند و اگر پادشاهی پسند که بر فیل سوار شده با دشمن خود در جنگ باشد
 هلاک شود لقوله نعمه ترکیب فیل تکب اصحاب الفیل اگر پند که فیل زین کرده سوار شده دختر مرد عجبی
 درستی تزویج کند اگر زنی تا جرم باشد فایده عظیمی حاصل کند اگر پند که فیل او را پاره کرد آفتی بدو رسد
 اگر بیمار باشد میرد اگر فیل بچراغ با ملوک عجم مواعات بهم رساند اگر فیل بدو شد اعجابی بفرمید و از جانب او
 مال یا نیکو گوید که فیل دلیل پادشاه و حکم صبور با دارا بود هر که را فیل مخرطوم زند مال یابد اگر پند
 که سوار شده وزارت مولایت یابد اگر از سر کین او پرور دغنی کرده و در انصاری گویند اگر فیل بسیند
 و سوار شود نقصان در بدن و سنان در مال وی بدید آید اگر فیل را کشته پند پادشاه آن مجرب
 یا مرد مشهور کشته شود اگر پند که فیل او را در زیر دست و پای انداخت و از وجد او بشود تشنه میرد
 اگر پند که فیل از شهر بیرون آید اگر در شهر طاعون و وبا باشد دفع شود فصل ششم در فایده
 فراقت بر آه حمله و نون و قاف بر و بر کی قرا قولان گویند پیش پیش شیر میرد چون مرد کم او پند
 بر سینه داند که شیر متعاقب وی بیاید باب پست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل
 فصل اول در قاف معنوه فتاوند بنون و دال همکسر معنی که بر ساحل ربا
 اشبان سازد و در هفت روز هفت مرتبه بخندد و چون آرد و بعد از هفت روز دیگر متعاقب
 ایام آرزو کنند و چنیت
 دریا از متوج ساکن باشد چو
 جویهای و چون بزرگ شوند
 حیوة بجهت ایشان قوتلورغ

تعبیر

فراق

فایده



سازد و مسافران بخارین
 شمرند بجهت آنکه در این اوقات
 و بیضه وی بدو یا غرق نشود
 یا ابوبن احسان در زندگت
 از جمله خواص دانگه پیر و بجهت ناسور مقعد و کللیل بلغم نرمه نفع عظیم بخشد و او مشهور است از
 بلادین و جبهه داند آورند بعضی گویند دروغن قانند از مژه شجره نافع بود و قیج سیاه مکنقطه و جیم

ایام آرزو کنند و چنیت
 دریا از متوج ساکن باشد چو
 جویهای و چون بزرگ شوند
 حیوة بجهت ایشان قوتلورغ

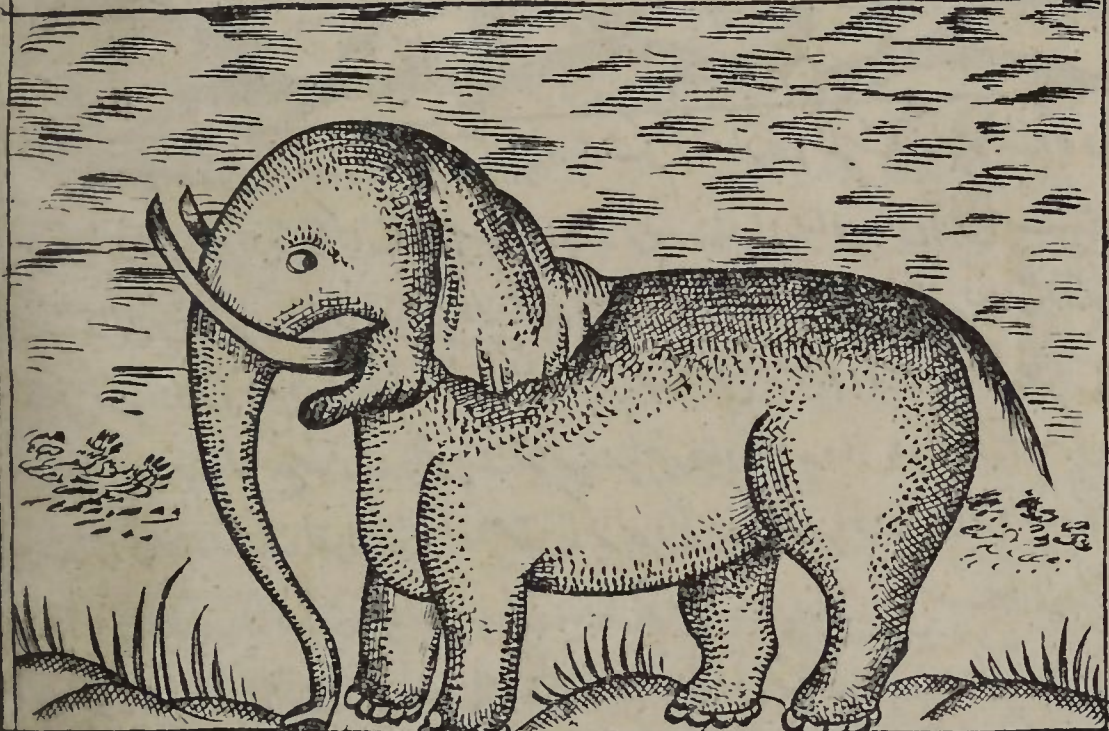
فنج

خود و غیر جنس خود جنک کند چون مغلوب شود فردستی نماید و باشد که از نزد کسی چنان گذرد که محبوب
 اشخص نشود ارسطو گوید فیلی دیدم که دماغ بر کوشش او بود از تاریخ او معلوم شد که چهار صد سال
 از عمر او گذشته با بزرگی تشنه اش از گریه که بر دختانکه سباع از خردوس سفید و عقرب چون جلیقه
 پهنه میرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل زیر بغل است چون ز خواهد که بر ماده جدا شده
 بالاکیر و تا فرج او بجهت نظر هر که در دنیا میماند و هو القدر لما یشاء نقلت از ابی عبد الله
 خلاسی که در بعضی اسفار بکشتی در آمدم با تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا موج آمد اهل کشتی متضرع
 و استمال در آمدند هر یک تندی کرد من نیز تندی کردم که اگر خدا بیغالی مر اجات دهد گوشت فیل کوزم
 پس کشتی شکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند روز چیزی نیافتیم که
 بخوریم رفتای ما بچه فیلی افتند ذبح نموده گوشت وی طبخ نموده و بخوردند و من بجهت نذر که کرده
 بودم بخوردم و در کسنته ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی بی بچه خود میامد و میگردد و نوب بودند
 استنمام بینم و از هر که بوی گوشت بچه خود احساس میکرد در زیر دست میانداخت و بوی وی از
 من نیافت پس خود بجان من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخاستم و بر او سوار شدم همه شب رفت
 تا روز ما بزین کشتی زار مرز و عی رسناپد اشاره کرد که از پشت من فرود آیم فرود آمدم قوم میرا
 دیدم در آن موضع و مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد و راه حله همراه من کردند تا بشهر خود
 رسیدم **تائید** هر گاه کسی نزد بزرگی رود که از او ترسد باید که کبیتص و جمعش را که در حنت
 بخواند بر صحنی از انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست او ختم بانگشت ابهام دست چپ نماید
 و سوره فیل بخواند چون بلفظ ترسیم رسد مگر که گوید ماده مرتبه انگشتی کجاست یا از ابهام دست چپ و ختم
 با بهام دست راست چون مقابل او چنین گذارند شتر وی این کرده و این عظیم محترست و نیز اگر کبیرا
 دشمنی باشد از وی ترسد در روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند
 روز دهم بعد از قرائت بر کناری نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکونات الضمیر اللهم غلظت
 و قلنا تصروا انت الطبع العالم اللهم انت من لا اظلمنی و اذانی و لا یشهد بذلک غیرک اللهم ان کلانا
 ظلمنی و اذانی اللهم انک فاهلک اللهم سر به سر بال لیلان و تقصه فیض اودی پس ده مرتبه بگوید اللهم
 اقصه پس بگوید فاذا اقصه الله بنو نهم و ما کان لهم من الله من و اق خدا بیغالی او را شتر دشمن محفوظ
 و دشمن و برادفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از مسوخات است و از جمله خواص او است که هر که
 چرخ کوشش او را بخورد و هفت روز بخواب رود اگر بر برص بالند و سه روز گذارند زایل کند استخوان
 او را اگر بگردن کودک بندد از فرغ و درش این کرد و اگر در زیر درخت میوه زراعت بخورد کشته بشود

تائید

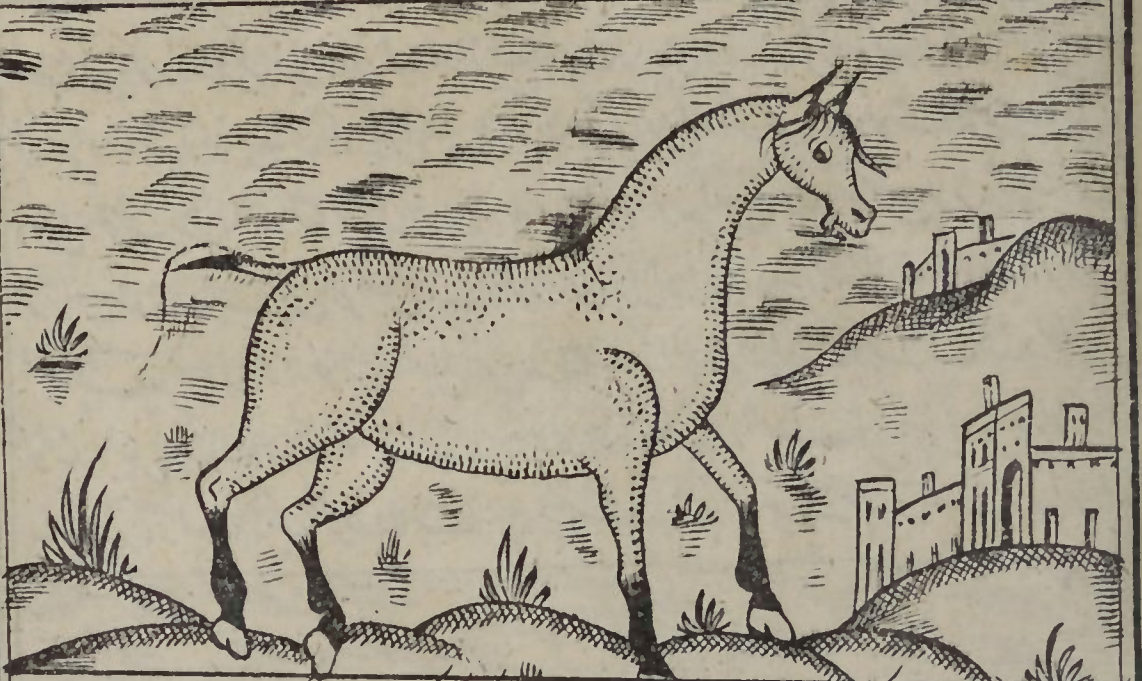
دفعن بکند تا آنکه برسد بدیخته تب کند سرش از هوای که در او مجبوس شده چون خطا کند در حسد
 غضبناک بر کرد و دیگر از پی وی نهد و از طبع اوست که بدی و در تنه کی نماید کبیرا که با او نیکوئی کند
 بزیر کتر او بهتر قبول آید بکند تا که جگش اکلش حرام از جمله خواص او آنکه خوردن گوشت او موجب حدت
 ذهن و قوت بدن باشد تا میدان خون او بلاهت آرد اگر سر کین او را در موضعی بریزند نشان
 که زبان شوند صاحب عین الخواص کفنت اگر زین بول او را بردارند بار نیکر بلکه عاقر گردد و دیگر زین
 لعنیر دیدن او در خواب دلیل دشمنی مذبت است که اظهار عداوت و صداقت بکند و بعضی
 گویند دلیل عزت و جاهت فضل و قوم در قاء مکسوره مثل پیل ماده او را از نزد
 پیل گویند که زاید و بار نیکر دگر در ولایت خود چون کشموت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و

تعبیه
 فیل



علف کند تا آنکه سرش درم کند مرضی در کردنش حادث که در از حدت او بگریزد و جانی اقامت نتواند نمود
 چون ز او پنج ساله شود بر ماده جمد و زمان جستن او بهار است مدت حمل سه سال کشد و چون بار گیرد
 ز نزد وی زود تا وضع حملش نشود دست روی کند عجب اللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او هفت سال
 بود چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد ز او در این وقت
 محافظت داده و بچه او از حیات نماید سید البقرة باشد بر ماده خود بجهد و بر غیر کما به بجهد پیل سید
 زعم آنکه زبان فیل مغلوب است و الا نکل کند دندان در براغز بردارند چند آنکه بزرگ شود قریب بصدر زن
 بکند آن خرطومش که پستی اوست کار دستش کند قوتش برشته است که درخت قوی از پنج بر کند و بر
 دیوار فرود آورد و آنقدر فیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش کار کند و سجد و تعظیم ملوک نماید بسیار

بایند و با غسل آتش نذیر مخلوط سازند و منجمل کرده و چهارده روز با او کتخال نمایند آب سبب



که در چشم باشد ز ابل کند دندان او نفع است بجهت در دست کم اگر کسی از درد شکم شرف بر مو تشنه بود
بخت ماید چون بر او ز نذیر از تخم بهر سبده باشد اگر پوست او را در میان دهی دفن کنی نذیر
افتی بدان نرسد اگر سوخته پوست او بر درم گذارند در درامبر دو ساکن کنند لغتیر دیدن او در خواب
دلیل گدب و کار نام تمام دیدن در بار خواب که از وجود کند دلیل محبوبی بود و مکانیکه دیگر خلاص نشود
و نیز در بار مردم عالم نغمیر کنند و اگر پند که از آب دریا خورد پادشاه بد و مال دهد اگر او را شربکی
باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقتنا بکم البحر و اگر پند که در دریا فرو رفت تا مردار بدید
آرد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ دخول او دلیلت بر آمدن بکار سلطانی دیدن
چشمه آب دلیل کرامت و نعمت در سیدن با مینت است و اگر آب صافی پند صحت جسم بود و اگر آب تر پند
که در دست و پمار است و اگر از وجود چهار کرد و مکدر شود اگر خشک باشد سرور کرده و دلش خشک گردد
مخمس بدال جمله یوز و ترکان بارس کونیند ز عمار سلوانکه از شیر و پلنگ متولد شود و نر از جیش

نغمیر

فدک

طبع مشابه است بطبع سگ
کردد هر چند ز که در بر پسند
چون وقت حملش نزدیک
زادن قبل ازین معین کرده
نقل خسته چه هر گاه بر حیوانی



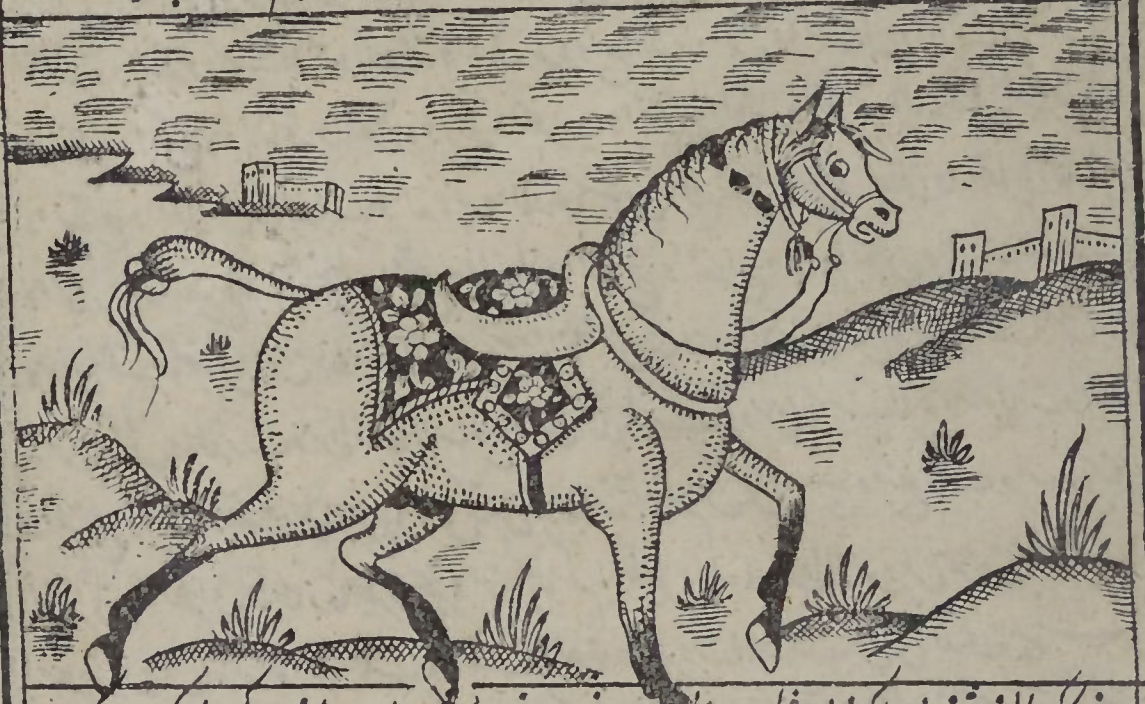
چون مزاج پلنگ بود در
چون حمل وی سنگین
با و میل کنند و بر او جسد
شود بگریزد موضعیکه از جهت
او را مثل نذیر بگشت نوم و
سوار شود پشت وی نشکند از صفت او نیست غضب کردن چه هر گاه بر دیدن حیوانی اقدام نماید بدو

کتاب این لعابین بجهت محافظت است و استراحت جمیع هوام و سباع دزد نوشته بر اسب و بزند
منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق عین الله الرحمن الرحیم عجز من علق علیه کتابی
بنا من الخیل و الدواب کبستها و شقوتها و بلقمتها و دجها و اعزها و اخوالها و سمیدها و زور و ناو و جملها
و اصغرها و ما اختلف من الوانها عوذ و استمنع و اجز و اعقد و اجس من علق علی کتابی هذا من جمیع
الخیل و البهائم و الحیوان من الکلام و الصدام و مضغ اللجام و مرض اللسان و الارسان و ا
العصره و النظرة و الشکره و الحماة و التقذیر و وجع الکبد و الریه و الطحال و الاثنا عشر و العنا
و النظرة و الکیبوة و القرحة و العرزه و الحکة و الحرج و الخلد و القصر و الحجرة و الهمزة فی الطهر و الریه
و النعاج و العلق و الذباب و الذناب و الازرقاش و الارتماش و الظلمة و المقل و الورم
و الجدری و الطبرع و من الجمیع و الریح و الفالج و القولنج و الحداج و قیام العین و الدنعه عند الجری
و من التقرح و الخیل و من عطش العنق و من النصبته و من الاستسناع و من العلف و من البر
و من الریش و الذرب و من القصر الاسراع و من النله و الهنتله و من الاستسناع و من الایته و العلف
و البرج و اللجام حلت علیه جمیع ما علق کتابی هذا با الله العظیم من کل سبع و وضع و اسد و اسود و سن
التراق و الطراق الاطراق بطرق بخیر و من یکلو کم باللیل و النهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم
معرضون بل هو الله الواحد القهار تحت البغزة و الجبروت توکلت علی الحق الذی لا یبوس
نور النور و مقدر النور نور الانوار ذلک الله الملك القهار و هو الله السميع العظیم لغیر دین
اسب و خواب لیل که حامله فرزند زینه آورد و نیز دلیل شریک و تجارت وزن بود اگر پند که اسب در
دست او بر در لیل موت کی ازین جا عت بود که با سب بنوبت دیدن اسب بلق و لیل کار مشهور و
اسب سیاه و لیل ال و زرد و لیل مرض کیکه بر او سوار شده و اشقر و لیل خون و اشبه لیل حساب
کیت و دلیل موت اگر پند که اسبی سوار شده و دایند آداب غرق شد و لیل خوف و موت بود اگر
پند که موی ذم اسب بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر
پند که دم اسب بسیار شد برید فرزندش نماید اگر باشد پیر و اگر پادشاه بود لشکرش بر طرف شود و سن
البحر جوابت که در نبل مصر هم رسد پیش چون پیشانی اسب هر دو پای او مثل پای گا و هم شکاف
پیشین بین و دمش کوتاه مثل دم خوک خورش شبیه صورت اسب الا انکه رویش بین تراست بیشتر
سیار درشت بود گاه از آب بیرون آید و چر کند و گاه باشد که آدمی و عجز او را بکشد و کلش مکره و بلکه
چون فلس ندارد و از بحر بیرون آمده حرام و از جمله خواصش آنکه اگر پوست او را سوخته با آرد کرشته مخلوط
ساخته بر داء سرطان تا سه روز متوالی مالند شفا یابد اگر تا سی روز هر روز او را در آب کدازند پس

تعبیه

فرد الحی

از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک بزند چسبقت دندان بر آورد و اگر بر کسیکه در خواب خرسنه
زند گذارد ترک آن کند خوردن گوشت او بادا از بدن براند اگر عرق او را بر زمار و سنج بغل کودک بالند
موی بر نیارد و عرق او ستم قاتل سباعست اگر از یانه که بر او عرق اسب رسیده باشد بر مار زنند در
حال میرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند پیشه داخل آن خانه نشود مادام که بر او کشیده
شده باشد اگر زن خون اسب تراجمی بیاستد هرگز آبستن نشود خاکستر سب را اگر بر زیت مخلوط خنثا



بر خوک بالند تقابا بد اگر زنی شیر اسب ندانسته خورد و پفاصله سوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با
عسل خورد از جماعت لذت عظیم با بد هرگاه بصل الفار که پیاز عنصل است ساییده بر دندان
گاه گیر بالند نرم و خوش خلق گردد و صعوت و گاه گیری وی زایل شود اگر سر کین او را خشک
نموده بر جراحات بکشند بکنند اگر با او کتال کشند بیاض چشم زایل کند اگر با او دود کند فرزند
از شکم میندازد ^{نمودن} فایده در رنگ سب صاحب عین الخواصر آورده هرگاه آب بسیار گرم نمود و پنج
هرگاه بر اسب بریزند موی او را بر دپس موی دیگر بر آرد و مخالف و بک موی اول و نیز اگر مرد ار سنگ و
بوره و ماز و مزاج است که با کف و انجیر با سو یا اجزا را بکوبند و آب گرم خمیر نمایند و بر اسب بالند و با خرقه
چپند و بعد از یک شبانه روز بشویند سیاه شود اگر بر بعضی بدنش بالند و بعضی نماند بطریق شود
اگر خواهد اسب بسیار ابرش کشند چو فان ایشان با برک و فلی بچو شاند آبش صاف نموده با قلبه و
مغز که بچو شاند بعد از آنکه اسب چند مرتبه بشویند پراو بالند و یک شبانه روز بگذارند سیاه ابرش
شود اگر خواهد اسب را سیاه کند پوست گردکان تازه با مور و براده آهن بچو شاند بعد از آنکه اسب
پاک شسته باشد بالند و یک شبانه روز بگذارند سیاه شود سیاهی و شمشاد باقی ماند عوزه از

بچیده نشود که من وصال او طلیم و او زک من کند پس محبت که وصف او بکذب که بد او ان از طب
 محمول باشد بر تعین مطلوبه از جمله خواص او آنکه اگر خون در باخون حمار بود بر صحنه کشته تغییر لون
 او کنند سر کین او را اگر بر کوهک مصر و ع او بزند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم حکاند او جاع بر تنه
 و جراحات و غیره را بر لعقب سیر دیدن او در خواب دلیل غرت و جاه و ظهور نعم المستوفی باشد که دلیل اول
 عبادت و قرائت و تسبیح و تملیل باشد لقوله تعویذ ان من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اول طریق
 و لهو و غنا و رفیع و عشان بود و بعضی گویند دلیل فرزند کاتبه دلیل زن کاذه است از طایفه
 گفتند که فاشه در خواب دلیل زوجه بامرد است **فشاره** موش و تری سچکان و انواع خود زیار
 موش که خلد موش کور بر بوع موش دشتی خانه که از اوفیقه باشد بانه که بسیار است
 کشتی فوج را پاره کرد این عباس گوید که پیشی حضرت مقدس نبوی را در بالای حصیری خوابیده بود
 موش فیله چراغ بکشد و بر جبهه انداخت و مقدار در همی سوخت آنحضرت بیدار شد چون بر آن مطلع
 شد آن موش را بکشت و قتل موش حلال کرد اینده بدینجهت او را فویقه یعنی فاسق نامند و مشهور بود
 که هرگاه بخوابد چراغ خاموش کنید که شیطان او را بر این عمل باز دارد تا خانه بسوزاند بداند که او را چه
 سمع و بصیرت کمال قوت است و هیچ حیوانی مفید تر و مضرتنازدی نیست و کثیر الجمل است از جمله حیلها
 وی آنکه اگر شیشه سرتنگ بر روی او غن باشد دم خود را در او فرو برد و در غن بیسرون آرد و بکشد تا تمام
 کند این او که به عداوت



فطرت کل جمیع انواع عش
 آورد و همچنین سبب رزش
 بد در کتاب عین الخواص
 بچیده بر صداع او بزندان

حرام اکل خورده انسان
 خوردن و غسل قوت حافظه را
 آورده که اگر موش در خورده کن

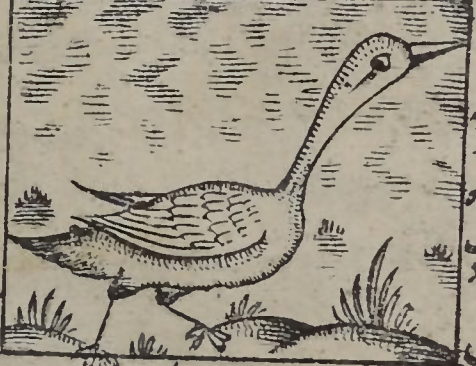
شوند اگر چه صداع باشد و اصرع نفع بخند اگر چشم او را از کلاه بنهد در راه رفتن بر وی آسان گردد
 هر چند بیاده راه رود مانده نشود اگر خانه را بسیر کین گویو تر مخلوط ساخته موش را هر جا نوری که باشد
 بسوزد اگر بیاض عضل را گرفته برد خانه موش گذارد هر موش که در ایچه او شنود بمیرد اگر بر سوراخ
 موش برک دفلی گذارد همه را بکشد اگر موش بر آدم بیزند در میان خانه دفن کنند هیچ موشی
 ترکیب آن خانه نشود مادام که آن موش در آن خانه مدفون باشد اگر زرد سوراخ موشان بیادام ذریه
 و نظرون بخورد کنند در ساعت همه بیزند اگر بناخن چپ است سیاه بخورد موشان که بزبان شوند
 اگر چشم او را بر صاحب بنزند زایل شود اگر دم موش را بر پوست حمار گذاشته در غزقه حریری
 بچند از دست چپ او بزندان او را نرد ملوک و غیره حاجت روا کرد بول او کتبت از پوست آمو

تفسیر

کاره

در اردلان

پند شوم است اگر در خانه پند مرد فاسقی با زن او خجانت نماید و اگر پند که خواب با وی حرف زند او را
 فرزند خنثی شود یا عکین گردد و اگر پند که گوشت خواب میخورد از قبل در دانه مال یا بد اگر عینه
 بر در پادشاه پند خجانتی کند که پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود و لقوله تعالی فاصح
 من الناس من انما یخرب نفسه و خراشش کند در صحرا اهلک شود یا اورا المی و دردی برسد اگر
 در خواب پند که غراب را کبکی بخشد او را سرت دست و در اطراف میدرس گفته که غراب ابلق دلیل طول
 حیاة و لقاء متاع است و از رویای معتبره است که مردی در خواب دید که غرابی بر کعبه شام بر این سبزه
 نقل کرده گفت مرد فاسقی زن شریفه بخوابد که بیدار شود و در محشری گفته که مرغ سفید در از
 غر سینق بر آء جمله دنون و باء دو نقطه تخمیناً و قاف همسری در محشری گفته که مرغ سفید در از



که مرغابی تراست و بعضی
 مرغ سیاه است صاحب
 که از طيور قواطع است چون
 و آشوب بهم رسیده در
 کند از جنس خود قایدی

کردنت در نمای آورده است
 گویند کلنگ و بعضی گفته اند که
 مدارک عجایب المخلوقات آورده
 دور در یاد که زمان معتبره و حواد
 بلاد مندرود چون غم رفتن

و حارسی فرا گیرد پس چون پرواز کند در هوا مرتفع شود از آفات سباع محفوظ ماند چون از راه خواب
 کند سر زیر آب نکشد تا چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پای استاده خواب کند تا
 خوابش سبک کند و قایدش بخوابد و سر زیر بال کند از بلکه مدام بر اطراف نظر کند و چون کسی پند
 فریاد کند باب چشم در قاء شتمل بر سه فضل فضل اول در قاء مفتوحه قاحت
 بجاء معجمه و باء دو نقطه فو قاینه کبوتر تریکی الا باخته حیات از صوت او که بر زند نقل کنند که در زمینی
 مار بسیار بهم رسیده تزد بعض حکما شکایت کردند که فاخته بسیار در آنجا برزند بالکل چه حیات
 بر طرفشند و بجن صورت و وضاحت موصوفت و از طبع او است که بر دم السن گیرد و در خانه
 معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته اینست که با او ان الرطب یعنی نیزمان رطبت است از در وقتی
 میگوید که هنوز درخت خرماسکوفه نکرده باشد لهذا او را بکذب است کنند و در مثال خود گویند
 من لان الکنب من الفاخته یعنی فلان کس در و عنکوی تراست از فاخته غالی در آخر کتاب اجا آورده که
 فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد گفت چه چیز ترا از مواظبت من منع کرد اگر خواهی ملک
 سلیمن بچینه آزوی تو برهنم با دایم سخن کوش سلیمن عا رسا ید او را طلبیده از وی پرسید که چه
 چیز باعث شد ترا که ایمن سخن گفتی با منی است من عا شقم و عاشق را ملامت نکند و بحکام عشاق

غریق

فاخته

و اگر مکان عمومی یا مدینه خرابه در تخریب رسیده که چون کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد و
 اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود در اتم حرف گوید که کخته در این حرف کتوبی شد و و خیر سه بود
 چون صافی العین و نیز نظر است عموماً مانند نام رنگی کافور و نیز اسطوخودوس آورده که غراب البین
 است که چشم سیاه منقار و دو پای و زردا گلش جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی گویند که حکمت
 در آنکه هتجانه و تعالی نزد قایل در قتل مایل غراب فرستاده جز او از حیوانات جمله آنکه قتل او با این
 بنی آدم معهود نبود و مستغرق می نمود پس از جهت این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات
 آورده که در بحر اسود از ناچینه اندلس کلیسایث است از سنگ در کوه است و در او قبه بزرگ است و بر قبه غراب است
 که هیچ وقت از آن مکان بجائی نرود و در مقابل قبه مسجد است که مردم زیارت او آیند و گویند که عمار
 او است حاجت بر قبتین که علمای نصاریند که در آن کلیسیا باشند شرط نمودند که هر مسلمانی که زیارت
 آن مسجد آید صیافت کند پس چون کسی زیارت آید غراب بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزه
 قبه کند اگر ملکس آمده بجا فریاد کند اگر دو کس باشد و بار و علی بن العقیس بعد اصوات وی میمانند
 طعام حججه را برین آرد و این کلیسیا بجنه الغراب استهار دارد بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر
 غراب لزوع که او را بعضی حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود بیسند و
 بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی آویزند اگر شتر چشم بد محفوظ ماند آنکجا که زهره او برود چشم مرد
 اگر کسی عادت شرب بنسند کرده باشد ترکش ممکن نبود بنسند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخورد
 اگر بیضه او را در نوره داخل کنند و طلا کتف عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بوی اسیر طرا کنند
 نافع آید اگر دل و سر او بر بنسند اندازند و بر آدمی بنوشانند تار با و محبت ساتی گردد اگر غراب را بر
 کرده گوشت وی خورد نافع قوی بود زهره او را بر سحر طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ
 سیاه را با پرش در سر که فرد بر روی کند سیاه کند سر کین او را بر صاحب حال آویزند نفع
 دهد سر کین کلاغ الملق را که آنرا بیهودی گویند اگر بر خاک لند نافع آید در کوی بند و بر کوه و کبابالغ
 آویزند او را از سرقه نرسن کند و اگر سرقه دارد قطع سرقه کند لغت بر دیدن او در خواب دلیل مرد
 فریبنده واقف بر خطا نفس خود و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاشق با دلیل کسیکه قتل مردم
 حلال دانند با دلیل و فن نمونی لقوله نعم نعت الله غرابا حجت فی اللادین لیریه کیف یواری سوه چند
 و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر یا خیر بد بود غراب زرع و دلیل ولد از نیت
 یا مردیکه مزوج بود بخیر و شتر و غراب الملق دلیل مرد بفسن خود معجب بسیار خلافت اگر پند که غراب
 صید کرد مال حرامی بدست آید و دیدن هر مرغ با پرده و مخلوق دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا

تعبیر

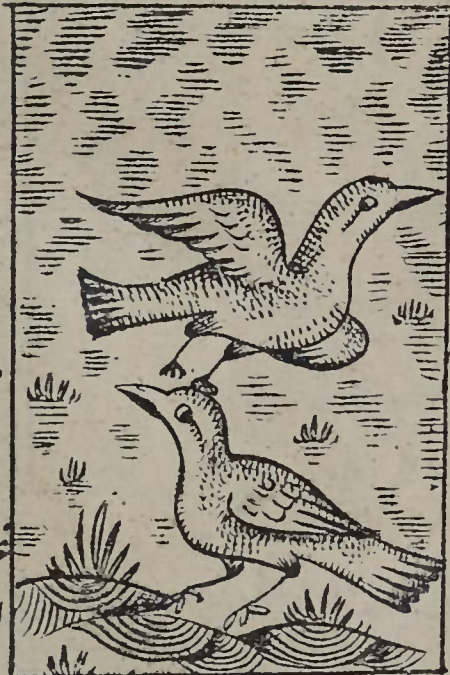
غراب

در غراب و در آغ

غراب

کشد تا غرق شود بر دهنش با میرا برداشت و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون یا استخوان او را خشک نموده
با صوفی آدمی بسایند و بر سبزه مالند صحت یابد و نیز او را قرالی گویند در بافت بسیار نشاء الله تعالی
غراب است بشد بدال معجزه و فاکلانغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلانغ کو چگت خاکستری

صاحب عجایب الخلوقات
نخصی بر روی خود مالند
بر آید فصل دوم
مبغجه و در آغ جمله کلبان
در عین مصنوم غراب
نامند غراب اللیل کمنوع از
با خلاق بوم او را غراب
غراب چهار جنس است یکی
لبتین خوانند و دیگری لبیند



با بوم متماثل کند و بیضه وی هر باید
آورده اگر در سخن کل جمله طریقت
نزد حاکم یا پادشاه رود حاجتش
در عین کسوره عزیز غراب و عین
صحرایی کلش حلال افضل است
بر آغ جمله کلانغ و ترکان تازه و قارون
غراب است که اخلاق او شبیه است
الترک گویند در سطا طایس گویند که
بسیار سیاه و دیگری املق که غراب

زند لطیف الحرم بود و دانه خورد و چهارم سیاه طوسی پرش براق بود و پایهایش سرخ چون مرغ
مشهور بزجاج همه انواع او در وقت جماع خود سوز و پوشیده نماز آلا آنکه این نوع که مواج مردم
با ماده جماع کند و از قلت و فانی که دارد دیگر نیز صوفی بنیاد ماده وی چهار یا پنج بیضه بند چنانچه چون
از بیضه بر آید متبج المنظر بر آید بدنش کوچک و سرد و متقار بزرگ تفاوتها اعضا است چون پدرو مادر
او را بدین بیات مشاهده کنند از نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از کس و پسته کرده که در
است سیاه او بهر سدا آنکه بزرگ شوند و پر بر آید پس نیکو شکل گردند و نیز صوفی بند پدرو طعمه آرد و مادر چنانست
نمایند بلع کلانغ آنکه صید کند بلکه اگر جیفه یا بد بخورد و آلا از جوع میرد یا بطریق مرغان ضعیف
آب رود و غرق شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد و ماده بی پایهای خود سنگ بردارند و نبتا
در هوا اندازند تا دفع کنند او را از نچه خود در ترکیب و مزاج بدترین خلق است و حضرت نوح غراب
املق را که غراب البتین خوانند بجهت تحقیق آب فرساده که پیند که آب کم شده یا نه جیفه دیده با کل و مشغول
گشت و خبر تیار و در آنحضرت مبانیت بسیار نمود و لند او را شوم دانند جا حظ گفته که غراب البتین
دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و بکنوع دیگر است که در دور مردم قافله فرود آیند و چون
ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند در صفت غراب البتین آمده که او غراب سیاه است که بطریق اول
منجبت نوح خرم نماید و میان دوستان فریاد کند و اگر جمعی را بنید برساند و خبر تفرقه بد ایشان دهد

وی آب گرم بیاشامد چون آنه تعالی شفا بدهد و اگر آدمی بزود کرالد و با هر زنی که میامعت کند غیره که هر

دوست بدارد گوشت او گرم
و اصلح لگو صید است
ترکی تو بن اکلش حلال و
تقریف کنند گویند که خدا
براست خواص و انکه در شاه
دیدن او در خواب دلیل است
در رعیت گوشتان پشم
پشم زمان صالحه بجز صاحب
در مکان دلیل جمعیت مردم است



و خشک است علاج فایح
هضم بنون کوسعت
و بخش کباب شخصی را چون
و چون مذمت کنند گویند
کذشت اما تقسیم
و چمنیت وزن و فرزند
دارندان که به پشم است
حق استادن گویند
در آن مکان بجهت سادست

عقصر

باید که در آن مکان بجا آید

امری از انور که گوشتان استقبال و استند بر دامن طرف با بد لر در عقب ایشان راه رود دلیل
تنکی معیشت باشد و دلیل مال اگر بسند که موی او قطع میکند اجتناب نماید از پروان آمدن از خانه
تا سه روز موی ظاهر شود چنانکه گفته که هر که رتمه گوشتی در خواب پند کجبال خوشحال شود
اگر گوشتی زنج کند دختر بیکارت برد انور القوم ولی نجه و احده و ساید در عجايب المخلوقات
آورده که موسی بن عمران عم را روزی گذارش بر سر خشته آبی افشاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه وضو
ساخته بر کوه بر آمد تا نماز کند که سواری از برابر او آمد بر سر خشته فرود آمد آب خورد کیشه زری با وی بود
در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیادنا گوشت از آب دهد کیشه زرد برداشت و بر پشت و
بعد از او مردی فقیری که پشته همه در پشت داشت بر زمین گذاشت و بر پشت بجا آمد مرد سواره
طلب زرد بگشت هر چند کیشه زرد بخت نیافت از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه از روی داد
و قسم بجزرد که ندیدم تا عاقبت و بر بگشت حضرت موسی عم گفت خداوند تو عمادلی در این امور
چه قسم حکم کنی خد تعالی وحی فرستاد که یا موسی این پسر بر سواره را کشته و پدرش بسیار با قدر آنچه
در کیشه بود از آن سواره طلب کار بود قصاص و تقاص بر وجه عدل میان هر دو جاری شد غنای
بشدید و او و صاده جمله رعیت که او را غنای سن مانند یعنی فرود زنده در آب بقوت و شدة معکوس
فرود و دگت کند تا آنکه ماهی بگرد و بالا آید این مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم
منع غنای آب فرود رفت ماهی بر آورد کلاغی آمده ما میرا زوی بر بود و بیرونش فرود رفت ماهی بر آورد
باز کلاغ بیاید و بر بود مرتبه ششم فرود رفت ماهی بر آورد کلاغ آمده ما میرا زوی بر بود و بیرونش فرود رفت

عقصر

وی عود کند و هرگاه در دگر بجز همانند خورد مگر سراد را همه عصای مرغ را خورد کردل او را همه عین و
 داده باشد یعنی گویند در باه با اوجاع کند در عجب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگ است که در پیشانی
 وی یافت شود شبیه با سخنان عزائم مندر هرگاه حرکت دمی او از سنگ دیگر از و آید همیشه خیری
 در او نیاید در از زمین نهند و در هرگاه کسی قصد شبانه وی کند آنگاه مذکور را بر زن عمده لولای
 بنزدن بر عتار نهند اگر کسی زیر زبان گیرد در مقابل با خصم غالب آید و چشمش روا کرد و شبیه این فکر
 در باب نون در ذکر سر میاید نشاء الله تعالی اکل عقاب حرام است چه آنکه صاحب مخلت است هر که بوی
 او بشنود بیوش کرد و بر او را اگر در خانه بخورد گزند جیات و عقارب میرند کتخال زهره او دفع
 تیره کی و زول آب چشم کند چشم بر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ
 باشد چه او دلیل عقاب دشمن باشد چنانچه معجزه خداست عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آید اگر میند که
 عقاب یا اگر کس شده و حکم بر او میکنند بوقت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید عمرش دراز گردد
 و اگر دشمن از ارباب اجتهاد بود از خلق غریب گردید یا تحت معیشت کند اگر پادشاه بود بر دشمن صلح
 نماید و از اموال و اسلحه ایشان امتناع یابد مقدسی گفت که اگر میند که او را بر اجم با خانه خود ملک است
 اگر پسند که عقاب بر سوار شده اگر بغیر باشد مال یابد اگر غنی یا اشراف الناس باشد میرد و چه آنکه در زمان
 سابق صورت مرده عقاب را بکل عقاب بیساختند اگر زنی بیند که عقاب زانید فرزندش بخدمت
 پادشاه رسد محقق بود عین و در واقف بر وزن ثعلب عکده و فحله و دیگرکی متفان نامند بقدر کبوتر
 سیاه و نهند و در از دم است در جای سایه و در زیر سقف شیطان نکند بلکه در مواضع که در روشن
 باشد خانه سازد و از طبع او نمک زنا و حیانت و موصوفت بزدی چون میضه مند برل چنار
 پوشد و خفاش فلک سازد و



از طبع او بودن و در چنین است
 لهذا او را محقق نامند اکلش
 نامند چون او را کشتند
 اگر مغز سر او را بر میند گذارند

بر جانیکه بیکان و خار فرورفته باشد بالند سهولت پروان آید گوشت وی گرم و خشک دیدن او در
 خواب دلیل مرد بیداریست بیوفای و نیز دلیل خیر از غایت شب است نو در هم در عین محض
 بر سه فصل فصل اول در عین معنوه عقاب آهوبره که تازه شاخ بر آورده باشد مغز سر
 او را بر و عنین بیش مخلوط ساخته بچوشانند پس بردارند و آستانه بر او بر ترم و بجز عمده از وی پاشانند
 سر فرامانغ بود اگر زهره او را بجران و نمک مخلوط ساخته صاحب معالیکه از سینه او چرک و خون آید قدری

عقاب

بجکال در فضان زلال و بر سر او را

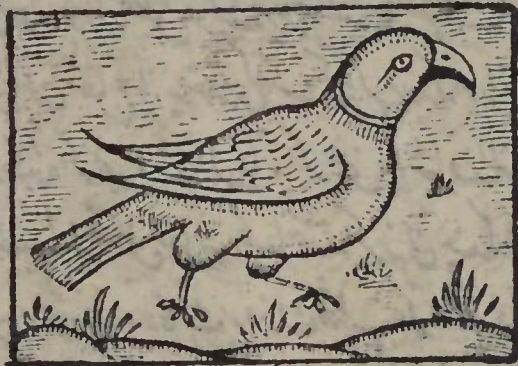
عقرب

عقرب

در باران

عصفوری در دست دارم و سبک و انم دم او را ندیدم را هم حرف گوید و الله اعلم که مراد امام هم
 آنکه چون بار اول مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف بفره کامل شود و در کلام مجید عدد یک موصوفت
 بکاملت و است لقوله ثمان عشره کلمه و چون ثمانیا گفت و من داشت چیزی از عدد مذکور که شد یا آنکه
 در دست میگردد انم و عدد صاحب بدین دست و وجه اول و لبت و نیز از رویای معتبره آنکه مردی نزد
 ابن سیرین آمد که گفت در نزد خود عصفای بسیار دیدم که بالهای آنها را میگرم پرسید که تو معلم اطفال
 گفت آری ابن سیرین گفت ترس در فرزندان مسلمانان شخصی دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست
 دارم و خواهم که درج کنم مرا گفت لا حول لک یعنی ترا حلال بنت گفت تو صدقه میگویی و سخن آن سستی
 گفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم گفت اگر خواهی گویم که چند است گفت یکوست گفت بسیار
 گفت از کجا گفتی گفت در خواب ناطق بخت است و او شش عضو است را هم حرف گوید یعنی لا حول لک
 شش حرفت عقیاب عقیاب که سباه ترکان قراقرش نامند عربان کاسر نیز گویند یعنی شگفت

عقاب



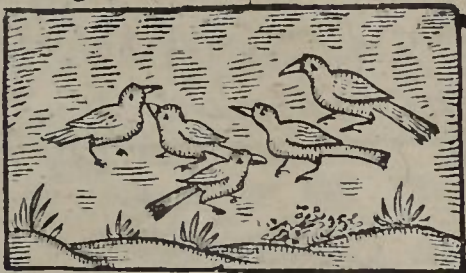
طیور در کتاب کامل آورده
 سیدبشانت حدید لجر
 ابصر من عقاب یعنی فلانکس
 مغرب نیز مینامند چنانکه
 اما آن عفا که سابقا مذکور

که اگر کس بر من طیور و عقاب
 میباشد در مثل گویند فلان
 نیز چشم تراز عقاب است و عفا
 از اما کن بعبده مسمی آید
 شد او نیست بکنوع از او را

زاج گویند در گذشت و بعضی از او خوجه یعنی برنگ ثقل او و بعضی صبح یعنی سیاه می که سیر خنی مذ
 و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از در گوها مادی گیرند و بعضی در صحر او بیابانها و بعضی حوالی شهر
 ترا و بسیار لطیف الحرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود غالب دو سه بیضه پیش نهند و سی روز
 خضانت کند تا بچه پروان آید بیکر اسپند از در پرورش و طعمه دادن سه تچه بر او کران باشد و بسیار
 کم صبر بود آن بچه که انداخته مرغیکه او را کاسر العظام نامند نشاء الله در کاف مذکور کرد و او را سپرد و در
 عادت او است که هر مرغی که عاجز ضایع را داند دهد و چون اراده صید مرغی کند او را بصید کوچک
 ابتدا نماید پس بصید بزرگتر حرارت وی پیوسته او از همه جوارح زیاد است لیکن سبکبال و سریع
 الطیران است غذای صبح در عراق و عسار درین خورد پرش در رنستان پوستین دور تابستان
 فراش وی باشد چون بر دانه پستان شود و از طیران عاجز آید بچپایش او را پر در انداز مکان بکاش
 نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد برند و در آنجا چشمه صافی باشد بشویند و در شعاع آفتاب
 گذارند تا پروی بریزد و از نو پروان آید و تا یکی چشمش برود پس بار دیگر در آن چشمه فرو برد تا قوت جوار

در کوه

صوت و پرستوک را نوعی زوئمرند و عصفور الجنبه نامند و بعضی دیگر را صوار نامند چون بطلعی
 بیاید تا آنچه در خوانها مقام گیرد گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشینند تا نکشت پیش گذارد و یکی
 پس نهد سایر طيور در نکشت
 پس بر نیچه خود مهربان تر از و
 سازد تا از جوارح طيور امن
 حالی شوند ایشان نیز بیرون



بیانند مشهور بر راه رفتن نیت بلکه رفتن او دیدن باشد کثیر الجماع بود که در یک ساعت صد نوبت جماع کند
 و لذت کوتاه عمر باشد چه غالب اوقات زیاده بر یکسال زنده نماید بچه او عادت بر طیران کند تا آنکه
 اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته است این رسیده که از یکفرسخ بیاید زعم ارطوانکه ما بین او و حمار عداوت
 چه هرگاه حمار را جراحی باشد اگر بر خوار یک عصفور ایشان سازد حمار بگذرد و خود را بالذات عصفور میبرد
 و بسا باشد که حمار فریاد کند بچپا و پهنهای وی در ایشان بریزد و لذت بر سر و چشم حمار طیران کند و
 او را بر بخاند اکل همه انواع حلال گوشتش کرم و خشک از گوشت نزع خانگی صلب تر است نه برش
 درستان فریب شود و زیاده کمیننده قوت منی است لیکن مضر از جبهه رطبه اصلیه است مصلح وی روغن
 بادام است موافق مزاج پر است اگر کنجشیکه اگر در خانه ایشان سازد بریان کرده بانگ بخورد نرسد
 مشابه را بشکند اگر مغز سرد را آب سرد و غسل مخلوط سازد بنامش بخورد دفع بواسیر کند هر که
 گفته اگر او را زنج کرده از خون وی بر آرد و عدس مخلوط سازد پس بندها ساخته خشک نماید هر وقت
 که بنده از زبیریت مخلوط ساخته را حلیل نماید چندانکه خواهد جماعت کند فایده چهار چیز عقل را
 زیاد کند ترک زیادنی کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل نمودن بعلم چهار چیز بد بر صفت
 کند بسیار غم خوردن و بنام آب آشامیدن و چیزی زرش بسیار خوردن و جماع بسیار عادت
 کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود و پر کرد و حرقة البول بهم رساند هر که
 در بول خود آب دهن اندازد در اعداوت نماید از در دست این کرد و لغت بر دیدن کنجشک در خواب
 دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از او خنده کنند که او را زنج کند هرگاه پسرش بیمار باشد
 فوت شود و نیز دیدن کنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال مجمل و در امور کامل در ریاست و بسا باشد که در
 زن جمیله مشفق بود و استماع آواز عصاره نیز با و لا و تغییر نماید بدانکه از رویای معتبره است که شخصی نزد
 امام جعفر صادق عم آمد و گفت که ده دینار بدست تو خواهد آمد آنمزد برفت و بعد از چند روز بیایند با حضرت
 گفت که نه دینار بدست من آمد آنحضرت فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آن شخص گفت دیدم که

از خواب دیدم که عصفور یکی در دست امام آنحضرت بود

الی قوله لا تخف ابن عرس بر او سبن همله را سورا کوبند حیوان باریکیت که دشمن موش
سوراخ آورد و موش را پروان آورد و نیز دشمن نمکت چه نمکت را همیشه دهن کشاده
وی رود اندر دوش در رود و چشای وی کوزد و بسرون آید و مار را بکشد چون بیمار شود بجهت
مرغ خانگی خورد در مرضی زایل شود نقل است که راسوی نری موشی را پی کرده موش بر بالای در



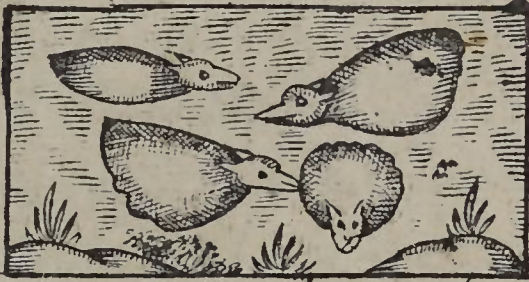
در آمد راسوسم میرفت تعاقب و از شاخ شاخ میزد و ایند تا بر شاخی رسید چون موش از فراز او جا
آمد خود را بر سر برکی رسانید گوشه برگ بزدن گرفته خود را بر از برگ و بچه راسوی ده خود را آواز
کرده بنیای درخت آمد آن زیر برگ را از بیچ قطع نمود تا موش با برگ برزاق در راسوی داده که در زیر درخت
موش را بگرفت بعد اللطیف بعد می گفت که گزن من آنستکه او حیوانست ستمی بدلف شاید که رنگ و بو
او بحسب بلاد مواضع مختلف باشد از طبع او است پنجه از طلا و نقره با به مثل موش بدد و باشد که موش را
بکشد لیکن ترس موش از گر به پیش از راسوست در مصر بسیار باشد نقلت که شخصی پنجه راسوی را گرفته در
فقتنی محبوس ساخته مادرش بزدن رفت بگدینار شرح بیاورد و پروان سوراخ خود گذاشت آنرا در
رمانگر تا بچینار بیاورد در مانگر دایم تبه کینه که در او دینار با بود بیاورد و بسنداخت رمانگر پس کینه
برداشت سوراخ خود برد آنرا در سیده که همه را بر او را رمانگر چهار دینار برداشت از سطا طالس گفت
که ماده او از دهن بار کرد و از گوشش زیاد از جمله خواص و آنکه الحال بغير سر و دفع تار یکی چشم کند اگر مغز
او را خشک نموده با سر که بیاشامند از سرع بجات یا بند اگر گوشت او را بر وجه مفصل ضام کنند نافع آید
اگر پیه او بزدان گذارند در در اسکن کند زهره او را اگر کرما گرم بخورند در ساعت بکشد خوش را بر
خو کلک طلا کنند تحلیل کند اگر خون او بخون موش مخلوط ساخته با آب مزوج سازند و بر خانه پاشند
خضومت در آن خانه بید آید و اگر راسو در خانه دفن کنند همین خاصیت دهد سر کین او را اگر بر
جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو شانه که کف باشد او را در زنی بندند باز بیکه دام که با
او باشد لغب سیر اگر عربی در در خواب بندد ختری بعقد در آورد فضل شیم در عین مضمون
عصفور بصاد همله و فاء همله کجشک و تری سر چنانند با انواع باشد بعضی خوش آنقدر و شکو

تعبیه
عصفور
صوت

تپنده در وقتیکه او را در سنه ماه واحدی و عشرين برهنه بردار او بچشمه بود مدت چهار سال بردار
 گذاشت روی و بر بغیر قبله گردانیده بودند چوب دار بجانب قبله کردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب
 دار بسجستانند و حال آنکه خلق بسیار بیعت وی در آمده بودند رحمة الله علیه و علی ابائه الکرام بدانکه اکل
 عنکبوت حرام از جمله خواص او آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند بی دردم
 کندارد و قطع سیلان خون کند اگر بر نقره که زخمش تغییر یافته باشد مالند جلاد بد اگر صاحب بت ربع
 تار عنکبوت بر کیف تپنده باشد در خرقه بچیده با خود دارد بت وی زایل شود اگر زنده او را بار و عن
 زیت بسایند و بر بدن محوم مالند شفا یابد اگر برک مورد در خانه بخورکند عنکبوت گریزان شود و تعمیر
 دیدن او در خواب دلیل مرد قرب العمد و زاهد یازن ملعونه است که از فراش شوهر مفارقت کند دیدن
 خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان او من الیوت لیت العنکبوت بعضی
 گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد با فزده است اگر پند که با او نزاع کند با مرد با فزده نزاع کند عطار

تعبیر

عکس



جوانات صدق است که
 در آبهای آسبناده و در
 او را خانه صدقیت که از او
 دو گوش و دهن دیده

بطور آنکه نوعی از
 در بلاد هند یافت شود
 زمین با بل نیز یافت شود
 پروان آید سر و دو چشم

شود چون داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدق است چون پروان آید بر روی زمین خانه خود را
 با خود کشد چون در تابستان خشک شود جمع کرد و بوی او عطر است چون بخورکند از صرع نفع
 بخشد سنون خاکستر او جلاء دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بین دهد فضل دوم در
 عین کسوره عجل بجم و لام کوساله و تبرکی بز و بجهت استجعال بنی اسرائیل در عبادت او عجل
 کردند و چهل سال در بته

عجل



حسبماز و تعالی انبیا را
 اللهم است که قضیه او را
 تناول نمایند نتیج باه کنند
 خوب بسایند بقدر در هم

ناسند چه چهل روز عبادت
 سر کرده ان بمانند لهند
 بزج بقره امر نموده ماکول
 بعد از طنج حش کم نموده
 و اگر قضیب او را خشک نموده

از و هر عاجز بخورد و افقضا صی کار نماید اگر ساییده بر پیشه نیم برشت باشند بخورند بغایت نتایج باه
 و لغوظ کند و اگر قضیب او را خشک نموده بسایند سنون او در دندان را سود کند اگر با سکنجبین میانند
 منع سبز نماید لعن بر دیدن او در خواب دلیل سیر و امینی از خوفات لقوله نعم اذ جاء لعجل حسند

تعبیر

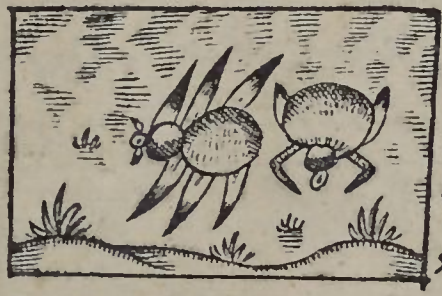
عمر خواجه با که در بزرگی و جاه و مال و آبروی آن

حل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود گفت برو آتشی بسیار اجیر از خانه بیرون آمده در درختی
 مردی را دید از وی سؤال کرد که این زن چه زانید گفت دختری است که گفت این دختر بمنزله تا صد کس
 زانی کند آخر اجیر شدن بخاک در آمد عاقبت مویش لعنکوت بود این حکایت من گجاری صنی شوم با یکدیگر
 دختر با صد کس زانی کند بعد از آن بخاک آوردم البته او را بکشم بر کلرد بزرگی برداشت و خانه در آمده
 در کنار دربار سبدرگشتی سوار شده از دربار بگشت چون از کس بر هفتنه مطلع گشته شکستن بدو چست
 و مرهم انداخته معالجه و مداوا به کرد آن دختر نشود نما یافته بعد از سن بلوغ از احسن و اجل زنان
 آن زمان گردیده زانهمبیکر دو در شهر با میگردید تا بخاک دربار سبدر محل معمولی از سو محل بحر
 افتادست نموده مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال و افزوده و امنه متکاثره حاصل نمود سیر بلدان
 نمیب نمود تا از دربار عبور کرد گذارش بدان محل افتاد چون موضع نیگونی افتادست نموده ترویج کرد
 بزنی زایل آنجا گفت زن جمیله بجهت من پیدا کن تا بخاک در آورم آن زن گفت در اینجا نیست در کمال حزن
 و نهایت جمال که بدان زیبایی در هنای در آن ساحل نیست مگر آن زن تا بزنا استغفال دارد مرد
 تاجر گفت او را بنزد من آرن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب نزدنی آمده میخواهد که زانی بخاک آورد
 گفت من نیز ترک زانی نمودم پس او را نزد تاجر آورد و بعد وی در آورد و نهایت العت در میان ایشان
 بدید آمده او بسیار دوست میداشت روزی نزد از بدایت احوال خود تا نهایت نقل نمود زن گفت
 من آن دخترم و شکم خود بوی نموده که جای شکاف و بجهت مرئی بود و گفت من مدتی زانی میکردم صد یا کم
 پیش وی میدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهت او در صحرا برج
 محکم و قصر شیبند با کرد و مدت در آن برج بود روزی عنکبوتی ترا در سقف دید که گفت پیش از آنکه مرا بجستی
 من ترا بچشم من تار و پاره حرکت داده تا اینجا بگشت ای هم پایی بر سر او گذاشت و میفشرد زهر و
 با پن ناخن و گوشت در آمده پایش سباه شد و شش همه اعضایش در آمد آن زن بهر و حق تعالی آید نموده
 فرستاد که اشاره بقبضه وی باشد اما اگر مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقین نازل شده
 که در باره قتلا می آید گفتند اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حق تعالی رد قول ایشان نمود که شما
 هر جا بکشید اجل موعود شما خواهد رسید اگر چه در برجهای محکم باشید را هم حرف گوید که میتواند بود
 تشبیه احوال منافقان باشد حال آن زن کو یا خطاب بدیشانست که اگر شما بطریق آن زن در بر وجه شیبنده
 باشد که مرکب شمار او را بد چنانچه او را در یافت جمعا بین القولین و آتیه علم عنکبوتی را این فخر کابفت
 که با هر پروردگار بر در غار نور استسبده تا حضرت مقدس بنوی از شر کفار و اذیتا اثر از محفوظ ماند
 امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن مطرب

و بسوی موسی اوجی کرد که من مرغ عجیبی است بریدم آنها را در خوش و حوالی پت المقدس که در بیابان
 و نسل ایشان را زیاد کردم چون حضرت موسی عم و فات کرد اولاد ایشان بر تبه کثرت رسید
 بزین بجز و حجاز اشغال نموده و خوش میخوردند و گو دکان میر بودند تا آنکه خالد بن سنان
 در عهد حبسی هم مبعوث شد بسوی مشکوه کردند او را و دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و
 کسی از او از نسلش نبرد و بهر تقدیر ارموز غفار انا مایه و کسی از وی نشان تدرید لقبیر
 دیدن او در خواب دلیل مرد فریغ القدر بزرگ نش که با کعبه الفت بکنند که او را حرف زند از
 قبل پادشاه با وزیر روزی منند شود اگر رخصت سوار شود بر شخص بزرگی غالب کرد اگر
 صید کند زن جمیله بخاج آورد اگر بتصرف آرد اگر زنش بار دار بود پسر شجاعی او بود عنکبوت

تعبیه

عنکبوت



اشت پای و شش چشم
 وی بزرگ چون اراده صید
 خود را جمع کند و بروی دود
 افلاطون گفته که چون حلیم

کاره تن و بترکی ارچکان مانند
 دارد پایهای وی دراز و چشم
 مکن کند بر دور وی تند پس چون
 و اسپیک از آنها خلاص نشود

ترین اشیا عنکبوت است و لهذا حق سبحانه و تعالی احرص بسیار روزی افق گردانیده بنحان
 اللطیف الخیر و یکنوع از وی سرخی زنده و مویهای تنک و چهار پیش در سر او دارد و این نوع تند و
 بلکه در زمین بجهت خود خانه بکند و در شب بیرون آید و یکنوع از وی تپلا است که در باب را گذشت جانها
 گفت که بچه عنکبوت اعجب بچهای جانور است چه بی بیرون آید در حال کسب کند یعنی بی تعلیم
 مادر و پدر بستند و بیضه نند و حوانات نماید و لاشبیه بکرم کوچک باشد پس تغییر باید عنکبوت
 در سه روز صورتش تمام شود ز او چون اراده جماع کند بعضی از رشتها از میان ماده کشد و رشتها
 بهم نزدیک شوند بخو یک شکم هر دو بهم ملحق گردد از دانش او آنکه چون سدی کشد ابتدا از وسط نماید
 و حلالی برای صید چتها سازد در مکان دیگر مثل او خانه سازد هر گاه مکن یا مثل او از جانوران در
 جای افتد که حرکت کند بروی منند و مشکب آنکه صید صیغف گردد و بعد از او بردارد و بجای خود
 برد و اگر صید از تار بستیده صید را از میان او بیرون ببرد بلکه از محل دیگر موضعش را بطول بکشد
 و بیرون این نوع بستیده بخانه خود بماند ابتدا بسکلی مثلث نند و خانه خود را چنان نند که بغیر از جبهه
 خود چیزی در او نچند تعلبی و این عطبه و نما از حضرت امیر المؤمنین عم نقل نمودند که آنحضرت هم فرمود
 که خانههای خود را از تار عنکبوت پاک سازند که گذشتن او فقر آرد ابو نعیم در کتاب حلیه در سبب
 آینه وانی بر اینها نگویند و بدر کلم الموت ولو گشتم فی بروج مشیده آورده که در زمان سابق زنی با

در این کتاب

در این کتاب

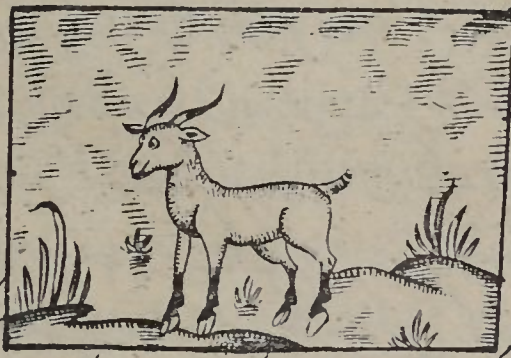
بهر سرد حیوانات بچشم چون فیل و کرگدن و جایش ویر و سباع است برده در طبعن طیران وی دواز
 سموع شود مانند صدای رعد تند و هزار سال عمر کند از سطا طالین گفت که عققار را کانی سکاری
 کرده میشود از چنگا لهامی و قدما و شتر بهای بزرگ رنگ کنند طریق سکار نمودن او چنانست که دو
 کا و راحی بندند و کوساله را در میان هر دو بسنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه
 سازند که مردی در وی باشد که در او آتش برافروزد و چون عققار فرود آید که کا و راحی را باید چون چنگا لها
 خود را در هر دو پایکی از آنها فرود برده و آنها را از جای بر کند چنانکه کا و راحی کوساله بسته شده و
 کوساله بسنگ سنگین شده پس چنگال خود را نتواند بر آورد پس در آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد
 ابوالقاسم است اهل رفس در زمین ایشان کوهیست که او را راجح گویند بقدر یک میل بلندی دارد در آن
 کوه از انواع طیور کبار بسیار باشد عققار که تشنه عظیم باشد و در پیش شبیه بروی آید دست و از هر نوع
 در او مشابتهی هست و از جن طیور است سالی یک مرتبه بکوه مذکور آمده از مرغان آنجا بر می چند و میخورد



سالی بیاید هیچ طیرند باز کوه فرود آمده از دمی که در دامن آن کوه بود و کودکی را بود ویرد نوبت دیگر
 زنی باز بورش را بود مردم شکوه بچنگله نبی آورده پس آنحضرت دعا کرد و صاعقه هم رسید او را بخت
 و نسل او قطع شد و حنظل نبی عم در فرة ما بین عبس و محمد مصطفی عم بود و خوشتری در آن کتب به هیچ
 الا بر از این عباس نقل کرده که خدا بتعالی در زمان موسی عم مریع ماده خلق کرد که از هر جایی
 چهار برداشت در ویش شبیه بروی انسان و از هر مریع در او نشانی بود پس نری مثل او خلق کرد

طیور را باید و بخورد و کشته شود عسکر ز غاله ماده اکلش حلال از جمله خواص دانکه اگر زهره
اورا به نشادر مخلوط سازند از هر موضع که نموی بکشند در محل دی بالند دیگر نموی بر نیارد و اگر هر دو

ساق صاحب سلسل البعل را بوی بشویند و بنوشد شفا یابد اگر شیر او بر کاغذ نویسنند ظاهر نشود چون
هرس گفته که اگر مغز سر او
یکدانگ باد و دانه از کاغذ
بوی دهند بعد از اکل
اگر از هر یک از زهره چون
کر سیاه بکسی دهند



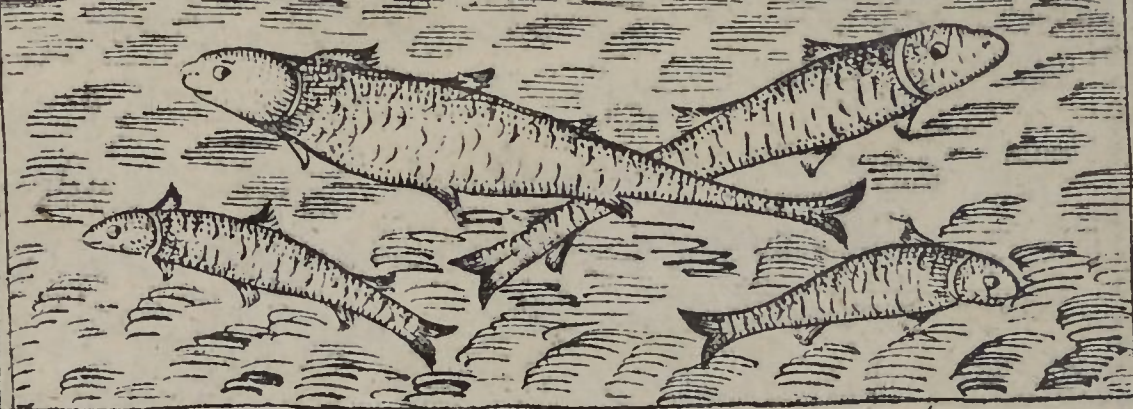
خاکستر بر او بریزند ظاهر نشود
و خون کفزار از هر یک وزن
باسم شخص خمیر نمایند چون
محت ر و حانت بهم رسد
او یکدانگ با یکدانگ از مغز سر

قطع شود هیچ ذی تصرف نتواند نمود تا کتشیانند طریق کشادن وی آنکه سر بایه پاکیزه در شیر عذیر گرم
نموده بنوشانند با براتند تعالی کشاده کرده و دو سوید بن عقله گوید که روزی امیر المومنین و امام المصطفی
علی بن ابیطالب را فاقه روی نموده روی بدان سلاله دودمان نبوت و نمک خوان ملاحت یعنی سیده
النساء فاطمه زهرا آورده گفت اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالمیقت در خود روی و احوال بگوئی
بتر خواهد بود آنحضرت بیامد و در بگفت حضرت مقدس نبوی ص در نزد ام این بود فرمود که در یکسا
که جگر گوشه ام فاطمه است امین برخواست و در بگفتا چون بیامد و سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام
فرمود که یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چیستین وقتی بیایی فاطمه عرض کرد یا رسول الله
طعام منکے تسبیح و تهلیل است طعام حاجت آنحضرت فرمود بحق آنجیکه مرا بر ایشی بخلق فرستاده
که بر حق فائزاده آل محمد سه روز است که طبع نشده تا چند عجز یعنی بزاده آورده اند اگر خواهی بخر
از آنها ترا بخرم و اگر خواهی پنج کلمه تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه عرض کرد بلیک پنج کلمه مرا تعلیم نما
آنحضرت فرمود بگو با اول لا و اولین و با اخر الاخرین و با ذا القوه المتین و با ارحم الراحمین و با ارحم الراحمین
پس برکت و نزد امیر المومنین عم آمده گفت از نزد تو طلب دنیا رفتم و آخرت آوردم این پنج کلمه بخوان
آنحضرت فرمود خیر ای یک چیز ای یک یعنی نیکو باز آمدی تو نیکو باز آمدی تو عفت است این پنج کلمه است
یعنی گفت اند که نزع غیر بی است بزرگی گویت بیضه کند مسافت عبیده طبران نماید و بلند رود و بعضی
گویند که چون طوطی بیاضی در کردن دارد و لند اسمی تعبنا شده و بعضی دیگر گویند مرعیت غریب
بمغرب بنمس صاحب عجایب المخلوقات آورده که او اعظم طیور است بحسب جبهه در خلقت قبیل را چنان برآ
که که به بنوش را هر چه در زمان سابق بوده از ت بر دم رسانند اما آنکه روزی زیور خطله را بر بوزه برود
حفظه می آورد عا که در تعالی و را بعضی جزایر در بای محیط که در عقب خط استوای مردم بدانجا

عقیده

نم باشد بازیت پاکیزه جوشانند و با سرکه صلابه نموده مرهم سازند و در میان چشم نهند و بر موضع
 بواسیر مانند شفا بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشهها اینگونه اگر روغن او بکشد
 بر اهلین عالم ندبی و حج بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی گذارند تا بمیرد پس صلابه کنند و بر روی خنک
 موی بکشد مانند دیگر موی برینار و دینار که زود بخلق رود او را بدوانند پس بجز ابلج او نزدیک
 سازند برنج چسبیده بدون آید تعمیر دیدن او در خواب و لیل فرزند است لقوله تع خلق الانسان
 من علق اگر در خواب بند که خون بسته شده از بینی و دهن یا زکود برشش بدون آید زلزل
 استقراط حمل کند عناق الارض جانور است که چکنه از بوز هر چیز صید کند زکات قره فولان
 مانند قاده گفته که از جوارح و حشرات است که چکنه از کرم بزرگتر قابل تعلیم شکار است زکات
 زده و اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ بکویت که از پوستش پیر سازند اما عنبر شوموم
 از دریا بیرون آید و بعضی از دوات بجز او را از جنه و سوسه بجز در پس بغی بیسند از دو بروی آن آید
 مثل منگ باو از بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته که سر کن حیوان بکویت با چشم که در او ساکن

عنبر
 عناق الارض
 تعبیر



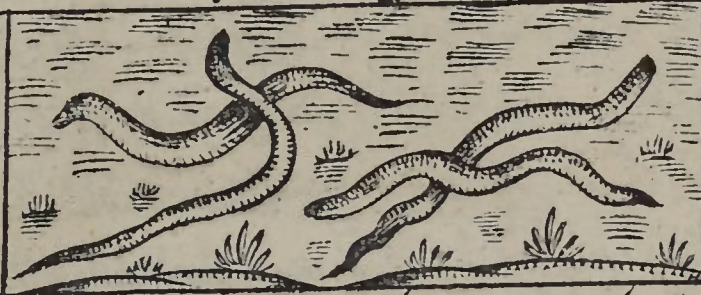
شود ابو علی سبنا گفته که عنبر از دریا بیرون آید بهترین انواعش شهاب است بگری که بسفیدی از بند
 جدا و با نواح است اسود و اخضر و شهاب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بسکله
 کردن گو سفند میوه او عنبر بود او را که ششم تا بزرگش باد و زیده بر دریا انداخت گویند چون باد
 اول در بجز افتد نرم است چون در آب بجز او را فرو برد بجهت اطفاء حرارت او کم باشد که زنده ماند چون
 صیادان ماهی گیرند در شکش عنبر با بند کمان بزند که مکر از و حاصل شده و حال آنکه میوه درختی است
 اما فتح تسته که در جزایر بحر نخل شان عسل سازه چون در دریا اندازد شند او آب برود و موم او عنبر
 باشد که نخل در جزایر کبابی خوشبو بسیار خورد و از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ در روح است
 نافع لقوه و فلیح است موافق است با نزه باره است خاصه بجهت پیران در رستان عنبر جامه مثل کلاه آبی
 باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمها اینکه در بجز است روید و روی آب ظاهر شود

ممتلی شود خانه را بر پیکر او زرنج بخورند عقارب که بزبان شوند صاحب المخلوقات آورده که اگر
 عقرب گزیده دو شغال دانه ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سموات را و همچو
 عظیم محبت و نافع نیز اگر برک زیتون با خود دارد در ساعت شفا با بدن ستاره سهیل دفع
 کردن عقرب و در نماید و تا صبح از دود محفوظ ماند شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم بظن
 شارب گنند یا دوستاره که در منزل بیع و صعود و ذاب است نظر کنند با هم دست گردانند و چون
 گفت الخشب ابد محرق آرد و فرود برود یک درسم صابون از قویج نبات دهد تعمیر دیدن او در جوار
 منازعه با از است اگر عقربی کشد مالی از او بیرون رود باز باید دیدن در سر و پیل دلیل مرد فاسق است
 خوردن گوشت مطبوع او دلیل رسیدن مال میراث باشد که دیدن او دلیل منتنه بود عمل است
 در دریای هند است همان دراز و بار یکت مثل رمتون برنگار حرکات در دریا علامت وصول
 سیلاب هندوستان نجات از همالک این عباس گفته که در آیه وافی دریا و با نجم هم بیند و علامت
 در درختانای راهسار در شب ستار است که بسبب این دو در شب در دردم المیضد بر بند
 علق زلو و بر کی سلوک نامند سپاه و سرخ رنگ باشند در آب میباشند و میدان چند ذوق
 بکند از ادویه حلق و اورام و موی است چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون درم نموده باشد
 غالب اوقات اطبا تجویز نمایند که بر آن موضع زلو بندند و حجامت کنند خون را بکشند و در بعضی

تعبیه

علامت

حلق



بترین دوا با علق
 بعضی اعضای
 کند مثلاً اگر خون
 تجویز در زمان

احادیث آمده که
 و حجامت و در
 ضعیف کار حجامت
 فاسد در پیک باشد

و کودکان طریقتی است که زلو را در میان کل گذازند و بدن حضور نزدیک سازند بوی چسبند
 و چون آب و نمک بر او پاشند در حال مقتدر آب شامیدن بجلق کبک زود پشم و باه و موی
 بخور کنند چون دود او بجلق وی رسد در حال میفند و این عظیم محبت صاحب عین الخواص گفته
 هرگاه او را در سیاه خشک نموده باشد او را دروغن صلابه کنند موی بر آرد دیگر گفته که اگر او را در
 خانه بخور کنند برداء اشک طلا کنند موی بر آرد دیگر گفته که او را بخور کنند کبک و پشه و امثال اینها
 که بزبان شود اگر در شب گذشته گذازند تا بیدار پس صلابه نموده از عضو می کشند و بر محل وی مالند دیگر
 موی بر تبار و صاحب عجایب المخلوقات گفته که اگر زلو بجلق کسی چسبند سر که در شراب بکند هم از کسر
 که در باطل باشد عرغه کشند مقتدر از خواص حربه نافع و استکه اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع

براء الخلق طایف است

برك زيتون نويسد و بيا و بزديجه بادا كشتن برابرموضع بادمالد و از جمله افسونهاي مجربه بجهت
 برسد پارچه كاغذ نويسد و در زير محوم بنوازد اوله عس الررم و ثابته عس لوم و مال عس لوم
 و بزديجه دفع بت برسد پارچه كاغذ نويسد هر روز بگيرد بخورد روز بعد اول تارت و امثارت دوم
 اسم الله في علم الغيب عارت تيم اسم الله حول العرش ي ارت و از جهت عاف نويسد لوطا لوطا لوطا
 مانند نشه اسطر صاحب عين الخواص و رده كه هر كه اين اسما را بر كاغذ ي باطاسي اسبا دريه كه صحيح باشد
 يعني شنبه و كوشه نداشته باشد بار كاغذ در بي كوشه نويسد بانام او و پدر و مادرش آب در بر سويكه
 از جانب عقرب كزیده آده باشد نو شانه شفا يابد و اگر بر عقرب كزیده نو شانه در حال ميرد افسون
 اينست سارا سارا الی اسارا نزل نزل الی مال و اصدا مال طوسا مارب تا قارس ارد ابا باب
 بها كانا اسه با ابار ابار بن سحرار كاطن صلوسيرن صار و باناوس تردی گفته كه هر كه محل شام
 سه مرتبه بگويد خود بجلات الله التامات من شتر با خلق از ضرر نيش عقرب و غيره در آنت اين كردد
 محمد بن عثمان الثوري كويد وقتي در كه كتاب فرائض بر شيخ تقي الدين جوزي ميخواندم كه نگاه عقرب راه
 ميرفت شيخ بدست خود برداشت و بمسكروايند پس من كتاب را از دست كذاستم گفت بخوان گفت خوام
 اين فايده كه در نزد دست بدانم كه از حيث گفت از حضرت مقدس نبوي ما ثبوت پوسته كه هر كه در وقت
 صبح و شام بگويد بسم الله الذي لا يضر مع السم شي في الارض و لا في السماء وهو السميع العليم همچو
 ضرر رساند و از جمله انكه دفع شتر مار و عقرب كذاينت كه در وقت خواب سه مرتبه بخواند خود بتر ايه
 ستمه من كل عقرب و حبه سلام على نوح في العالمين انما كذا لك بخبري المحسنين اخوذ بجلات الله التامات
 من شتر با خلق اخوذ بجلات الله التامات من شتر با خلق از حبه كزیدن عقرب بخواند كه ملذعه لذعا و
 ملذعا فو ملذوع و لزيغ و ابره و لسعة العقرب و اتيه لسعة لسعا فو ملسوع و از حبه مار كزیده بگويد
 بعض دهنش تهنش و لظط تظط و لكرت ابغتها نكر بعين و اكاش حرام از جمله خواص و انكه چون
 چلباسه را كه در ساعت خشك شود و بميرد اگر بسوزاند همه عقربها كريان شوند اگر بزيت طلخ نموده بر كزید
 عقرب كذارند در دوش ساكن شود نزد مدی گفته اگر عقرب در ظرف سفالين نهد سر او را بچير بگيرد در
 توره كذارند انكه خاكستر شود از اين خاكستر سبكه سنگ مثانه دارد بخورد سنگ مثانه بشكند و
 بریزد اگر در سه روز آهنا ه عقرب كرفته در ظرفي كرده بگرطل زيت برود بر تدمر و بر گرفته كذارند بابت
 قوت او بگيرد پس روغن او در پشت رانافع بود اگر بازه تربي را بر ديكي كذارند و بچوشانند بر موضع كزیده
 عقرب كذارند فوراً در دوش ساكن كند اگر نيش او در جامه كسي باشد همیشه بشخص سهار باشد انكازو
 بيفتد اگر عقرب را بگویند بر كزیده او مالند صحت يابد اگر عقرب در آب افتد كسي از او بخورد بدنش زرد دل

سوار

بر دم جنبانه و تعالی شتر او را از من دفع کرد پس از من گذشت تا بخاری نعل رسید بزنی از آب در دم
 او را بر پشت برداشت من نیز لنگی میان بستم آب در آمدم باه پنجم که گجا میرود از آب در آمدم بر عقرب
 بزق بیای در ختی آورد که جوان مستی در خواب بود کفتم لا حول و لا قوة الا بالله عقرب از آب عبور
 کرد که این جوان را بچند ماری دیدم که عقرب شایع مار رفت بنشی بر روز دو و یکشت در پشت بر پشت همان
 بزق سوار شده از آب گذشت این شعر بخواندم ۴ بار قدا و جلیل بخت من کل سوء یکنون لظلم
 کیف تنام العیون عن ملک یا تیک منه فواید النعم ار استماع آواز من جوان بیدار شد احوال و
 کفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش را از کباب و شراب و میوه برداشته بدین محل آمدم
 چون اراده شرب خمر کردم سالی آمده گفت خود و عیالان چند روز است که چیزی نخوردیم بخوار زمان
 کباب آورده بودم بدوادم و خود بشراب خوردن مشغول شستم چون مست شدم بخواب رفتم و از
 خود بچیز بودم تا وقتیکه آواز نوشیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو پرودن آورده نوبه نمود
 و سیاحت را خست بسیار کرد تا آنکه عمرش با خمر رسید بزهد و تقوی و عبادت بوذر محشری در کتاب بیع
 الا بر او آورده که عقرب در زمین حصص زنده مینماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر
 از جامی دیگر بدانجا عقرب برزند در حال میرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جا برین حدیث است
 گوید که در خدمت رسول خدا نشسته بودم که مرا عقرب کزید شخصی برخواست و گفت یا رسول الله
 او را افسون کنم گفت افسون کنی از شما هر که خواهد و تواند که برادر تو من نفع برساند جمعی گفتند یا
 رسول الله تو را از افسون نمی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیت که بان عقرب را افسون کنند
 آنحضرت فرمود که آنرا من نمائید پس بر آنحضرت نمودند فرمود فتور می در او نمی بینم بدانکه چگونه افسون
 هست که بفرع بیت مثل زبان هندی و غیره که معنی او در یافته میشود منهنی عنه است چه میتواند بود
 که در او کلمه کفری باشد در تجویز افسون ال کتاب اختلاف است بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای حرب
 بجهت دفع عقرب افسونیت که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نکرده و اگر بگزدر ضرر رساند که بسم الله و بالله
 و باسم جبرئیل و میکائیل کازم کازم میرا دم فتیرا الی مزین بشمار آموز آموزای و لطانا الی الی
 والله الشافی دینر صبح و شام بگوید نوح فی العالمین صبح بار و عقرب نکرده و بعضی نیز از افسون
 مار و عقرب در باب حاد در کتبه گذشت صفت خاتمی که کاهلی که نافع کزیدن عقرب است و بجهت عاقل کتبه
 دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد سرد باشد بزکین بلور شرج این اسما نویسنده طلب سینه کتبه
 دل صحره و وسط طممه سدهی سفاهمه بجهت کزیدن عقرب کزیده گذارد و بجهت دیوانه چنان کند که همیشه
 نظر او بر یکین باشد که بهوشش آید بجهت رعاف بکین بر پیشانی او نقش کند خون باز آید و بجهت بت

حق را در سینه او در بعضی کتبه

طمان

بر او ویدزش نصیب و کشد اگر از موی یا پوست او مالک شود از قبل زمان مال بدیدن رشک در خواب
 و لیل رسیدن بدوستی یا تملک کتیری اگر بپند که شک از دزدان برداشت مشک کند شنیدن بد بود
 و نیز لیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خیر خوش و بعضی گویند لیل فرزند زنت خطر مان
 براه عطله و باء کینقطه مرز نکل و تریکی بدق و کومان خوانند جانور است از سگ بچه بزرگتر و بدبو کثیر لیسند
 بر در سوراخ سوسمار آید و من سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فتوه دهد از نمن او سوسمار



بیاچه و بیضه آنچه باشد بخورد
 چون لباس ایشان بوی
 نزد ما پیوسته ابو علی سینا
 بقدر که ظاهر و باطن بد
 دارد و دستها و چنگالها

بپوشش شود پس او را
 اعراب با دیر از غم آنکه
 وی بزرگتر از او بدر
 گفته که او حیوان است
 بود سوراخ دیگر بخرگوش

تیز دارد و دم دراز و تن پست جدا و مفصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است و باشد که مردم غم
 یا نیندیشم نیز زنده در او اثر کند مگر آنکه بگوشه بینی او خورد و بیدر جبهه آنکه پوست او در نهایت صلابت
 از عادت اوست که چون از دماغ بیسند نزدیک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل
 ریسمان شود تا مار خود را بچرد و بعد از مدتی سر بر آورد و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که دیوار را
 بالا رود و بطور طلب کند چون خواهد که از دیوار بزرگتر از عفت تا از عفت تا او شتران متفرق شوند لکن او را
 متفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند سلطان افندی من الظربان اکلش حرام طلاء مسوره و مضمونه بنا
 باب هجدهم در عین جمله مثلن بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه عظامه بطا حجه



از هر ی غمت که جانور است
 کند شبیه به کراسوا الا آنکه
 الارض و شجره التخل نیز گویند
 الا لوان است سیاه و سفید

جانور است از چلبا سه بزرگتر
 نرم که دندکی و تردد بسیار
 نیکوتر از دست آنرا زسانه
 در باب شین که نشت مختلف

و زرد همه انواع او منقط لیبایه ای اختلاف او با اختلاف مواضع است بعضی از آنها در یک و بعضی در
 باکیه در سوراخ خود چهار ماه چرمی نخورد از طبع اوست و دستهای آفتاب در آفتاب روی خود نیاید
 از نخر فئات عربت که گفته که چون بر حیوانات رسد متفرق گردد و محبوبش شود تا در هر حیوانی بقدر
 حصه وی تم بخواند وی رسد تا سف کشد از قدرت او در مصر سلجیه گویند در سین که نشت اکلش حرام
 هر که دست راست و پای چپ او را بخورد در آن منف دار که خواهد جماع کند اگر در کوی سیاه و چید بر جا

شتر خود را بکشد چون بپوشد بوی زرد آنگاه بیان آنکه شتر آید بوی که گند
 عظامه

از آنکه او را کوهی بود

مانند شود ز کس سیاه و دوزخ آن باریک سفید بقدر ما بین ابهام و سیاه از دهن وی مثل دوزخ
 خوک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی ستم فرقی با سایر احوان ندارد گویند اهو از بتت هستند
 رود و آنجا نماند از دوان مشک بد بود و حقیقت مشک خوب نیست که در وقت معلوم از سال درشت
 آهو جمع شود بمنزله ماده که بعضوی رحمت شده هتجیانه و تعالی فادرا معدن مشک ساخته مثل
 اشجارا ثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این درم حادث شود آهو پمار شود اهل بتت در صحرا
 میخامی خوب زنده تا در این وقت خود را بر این موضع رسانند و ناف خود بر سر این چوبها گذاردند
 ساکن شود نافه معرفت یافته است بصیغره فارسی ظرف مشک را گویند این عقیقه بعد از آن گفته که ناخن در
 درون آهو مثل پندرایست که در جوف بزغاله است صاحب عجاب المخلوقات آورده که جانور است در دریا
 بشکل آهو دانه مشک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار کنند چون
 ذبح نمایند در ناف او خونی یا بنده که شک است در آن موضع بوی ندارد چون بجان دیگر برند بوی دهد
 از اتم سله منقولست که حضرت مقدس نبوی ص در صحرائی بودند که ندائی شنیدند که بار رسول الله آنحضرت بر آن
 طرف متوجه شد آهو یاده را بردختی دید که بسته بودند گفت رسول الله در این کوه دو تپه دارم مرا
 بجای می بروم و ایشان را شیر دادیم آنحضرت هم فرمود که می آئی گفت اگر نیامیم خدا تعالی مرا عذاب
 عشار کند پس در اینجات داده بر رفت بجای خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را سفید ساخته بود خبردار
 شد بیاید و گفت بار رسول الله سپس شمارا مطلبی باشد فرمود آری خواهم که این آهو را را با کنی پس آهو را را
 کرد بر رفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله بدانکه اکل او حلال و مشکلی که از او حاصل شده
 پاکست گوشت او گرم و خشک بهترین نوعش آهو بره که اول زاییده باشد خشف نامند نافع قویج
 و دافع فالج و مصلح بدن است که فضول بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون حار است
 که موافق از مزه بارده باشد بجهت پیران تخنص در فصل زمستان اگر شاخ او را تراشیده بخور کنند هوام کربان
 شوند اگر زبان وی خشک نموده زن سلیطه خورد سلتط وی بر طرف شود اگر زهره او در گوش چکانند
 در دوش برید اگر سر کین و پوست او را صلابه نموده در طعام کود کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو
 و نما بکند زبرک و حافظ و مضج و بلوغ شود اما خواص مشک آنکه قوت چشم و دل و دماغ دهد در طب
 دفع کند و جلاء بصر دهد نافع حفقان و برقان تر باق زهر است اما آنکه زویرا زد کند اگر در طعام کنند
 بوی دهن حاصل کند باخاصیة تعبیر او در خواب دلیل زن صاحب جمال غریبت اگر میند بصید کردن
 مالک آهو شد کثیر را بکمال شود بازنی تزویج کند اگر تیری بر آهوئی بقصد شکاری اندازد زنی را در شکار
 اگر ببیند که آهوئی را ذبح کرد کثیر را بکارت برد اگر بقصد شکار اندازد زنی با مال باید اگر میند که آهو

تعبیر

تغییر
طریقه

طبی

ضررش دفع شود مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اکثرا در بهار است تجویز در بلاد شرقیه و
 طبعه و در اج دلیک با هم در زمینها غذیه و اعتدال لطافت اول طبعه پس در اج پس کبک غیر
 دیدن او در خواب دلیل نشت طریقه و در اج بر او عین جملین و لام و وال و سین جملین اول
 اندلس و اخیر پس گویند در ضا گذشت بعضی گویند اصغر حصا فرست خاکسری رنگ در بال او رنگها و
 سرخ و زرد و پیش طلا نیت از یک منقار در دم نغمه های سفید دارد و بهترش است که فربه باشد ماکول
 اللحم است تناول گوشت وی سنگ نماند بشکند و از تولد او مانع آید باب هفدهم در طایفه
 میگویند مثل بر یک فضل فضل اول در طایفه غنچه طی بیابان کبک نماند آهوترکان چیران دلیک نماند
 سه نوع بود اول آرام که آهوی سفید است مسکن او در یک باشد چنه فربهی او را بیش آهوان گویند
 یک نوع دیگر را حفرا میگویند رنگ و کوتاه کردن بود و در دیدن ضعف ترین آهوان بود در ارضی
 مرلقه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم کون و دراز کردن و طول القویم است و سفید شکم همه انواع او
 موصوفت بحدت بهرگز زنده ترین حیوانات بعضی از قوح وی چون خواهد که داخل خانه شود از



بخانه در آید و بدربار آید
 سئل ذلک من حیوان
 امام جعفر صادق علیه
 لازم است حجر می را که
 بنده نام با من منت رسول الله

خوف بسیار و عقب عقب
 و آب تلخ خورد و از آن خطر
 در زخم خود آورده که حضرت
 از ابو جعفر پرسید که چه چیز
 دندان را با عینه لیس کند

انحضرت فرمودند که آهوان را عینه لیس باشد و داندانش پیش از دیدن کی فو قانی و کی نجاتی تغلیبی در
 کتاب تمار الفلوب در ده که روزی بهرام بقصد شتری تیر ز قمار سوار شده با کبک که بعشق تمام بدو
 داشت ردیف خود کرده ایند بر روی دشت و تا سون بر آمدند تا بر شکار گاه بجمع از آهوان بر خوردند
 بهرام بدان کبک گفت که بگدام عضو هوئی که گونی بدین تیر ز نم کبک گفت که خواهم سیم تیر ز ماده او با هم
 دوزی پس بهرام تیر و پیکان بر کمان نهاده بیک تیر هر دو شاخ آهوان چرخ بر کند و دوتیر دیگر در موضع
 وی چون دو شاخ بدوخت بعد از دیکتر گفت که خواهم که ستم وی بر پنج شاخش بدوزی بهرام دلا
 بند و کل بر پنج کوشش وی زد تا آهوی خود بر پنج کوشش رسانیده تا پنج کوشش خود بخار و پس بیک تیر ستم
 وی بر پنج کوشش بدوخت کبک گفت این عمل و تیر اندازی را بسیار کرده است با آنکه عشق و میل تمام سجا
 آن کبک داشت او را بر زمین انداخت شتر بر اعضای وی دو اند تا اعضای وی در هم در شکست گفت
 تو خواهی که حجر مرا از کبکی پس اندک زمانی نگذشت که کبک گذشت بد آنکه آهوی خطانی که از و شکست

و بیضه او دلیل سرزندگی است او در کوه یا غار یا دیوار پذیرت مساجد و معتقدین از خلق باید چنگال او
 غلبه بر دشمن و متقار او دلیل عزت و جاه و سرکین او دلیل مال جلال اگر از طهور ما کول اللحم والآمال
 در کلام طهور گویند زوی سلیمان بر لبلی گذشت که بر درخت سرد دم می جنب با بند
 با صاحب خود گفت بیدارند که این طبل چه میگوید گفت خداوند در سوره علم گفت میگوید که امروز نیم خرم
 خورده ام و خاک بر سر دینا کرده ام بیداری رسید گفت میگوید انازل لقد رعمی العجا حسن اقال
 فرد قهنا زاسمان چون فروشت بر همه زیرگان کور کردند و کعبه لاخار گفت میگوید من لا
 بر رحم الا رحم یعنی هر که رحم کند بر او رحم کرده نشود فاخته میگوید بایست خدا الخلق ما خلقوا و علموا الما خلقوا
 کاش این خلق مخلوق نکشندی با دانشدی برای چه مخلوق شده اند عمل میگردند بد آنچه عالم کشند
 در شان گوید لده الموت و ابوالخراب بزیاید برای مردن و بنا کنند بجهت خراب شدن طادس گوید
 کما تدین تدان یعنی آنچه جز امید می جز داده میشود صرد گوید استغفر الله یا من استغفر الله کندی
 کنه کاران طیطوی گوید کل حتی تبت و کل جدید بال یعنی هر زنده میرد و هر زنده بپوسد برستوک گوید
 قد توخیر آنچه هر نیکی که پیش فرستید بیاید کبوتر گوید سبحان ربی الا علی و بحمد قری گوید سبحان
 ربی العظیم و بحمد و بعضی گفت اند که میگوید یا گرم غراب عشار العن و نفرین کرده طیبواج گوید کل
 شیئی مالک الا وجهه سنگواره گوید من سکت سلم هر که خوانوش شد بسلاست طوطی گوید کس کانت الدینا
 همه و ای بر کسی که آتش دنیا باشد در آج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید یا بار خدا یا بر دشمنان
 محمد و آل محمد لغت کن خردس میگوید اذکر الله ایها الغافلون کر کس گوید هر نوع خواهی زندگانی کن
 که آخرت غمناک گوید در مفارقت از مردم توانست و دوری از ایشان راحت برستوک آواز بر
 کشد و فاخته تا آخر بخواند بطریقیکه قاری خواند اب در وقتیکه در صف قتل بیکد کر رسند میگوید بربوب
 قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح حار لعن کذب کسبیکه در مع کم کند بزق گوید سبحان ربی القدوس
 سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان طیطری ارسطاطالین گفته که او طیر است از بنستان و
 انبار مفارقت نمیکند چه او غیر که میگردد اطراف آنها و بنستانها متکون شود و بخورد باز چون بیمار شود
 این مرغ سگار کند جگر وی بخورد و شفا یابد و این طیر طیران نماید و فریاد کند بجان خود و بفرزند و کرم و نمینیک
 باز بگریزد اگر در شب گریزد فریاد کند از خواص دانگه کوشت وی شکم بندد و قوت باه زیاد کند طیبوج
 شبیه بچیک که جک است الا آنکه گردن و متقار و هر دو پای او سرخست زیر پر او سیاه و سفید انگش
 حلال کوشش کثیر الحاررت در طوبت است صح آنکه مفید است بعضی گویند در درجه سیم باز چه است بهر ش
 آنکه فریب بود در قوت باه و شهوت شکم بندد و ضرر دارد بچیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هر مرتبه زبند

طیطری

کبوج

نوری

از بخته شارب الحما اول رنگش مثل برطواس سرخ کرد چون ست شود مثل مہون باز بجز برهن در آید
 و چون سستی وی زیادہ شود بطریق شیر لغزد و بدرد و عریبہ نماید و ہذیان و لالی یعنی گوید و در او صر
 مثل خاک سر پش اندازد و بخوابد و عرابان در امثال خود گویند فلان احسن من طواس اکلش حرام
 و گوشتش دیر ہضم و بد مزاج لیکن گرم معدہ را نافع است طبعا گویند گوشت وی غلظت لحم طہور است لقیما
 از دو واجب دانند اگر با سر کہ بزند دفع ضروری شود این ہر سبب کہ بد از خواص طواس آنکہ چون طعام شہوم
 را بخورد وی شستہ و فرج کند و بال بکتر در مرض اظهار سرور نماید آشامیدن زہرہ او با سر کہ از گردن
 جانوران نافع بود اما حکما گویند کہ آدمی زہرہ طواس آشامد البتہ دیوانہ شود و این تخیر کہ سبب ہر
 گفت اگر خون او را با اندروت و نمک مخلوط ساخته بر فروح رطبتہ رویہ کہ از آکلہ رتسند طلا نمایند بر کلف
 مالند بری سازد لقیما دیدن او در خواب دلیل عجیب و جیرانی حسن و جمال مالک او بودہ باشد کہ دلیل
 سخن چینی و فریب دگر و لقیما اعداد و زوال نعمت و شقاوت و تنگدستی بود و گاہ دلیل زینت و
 زیور و تاج و از واج حسنه و اولاد کریمہ یازن اجمتہ صاحب جمال یا غیر مسلم بود اگر میند کہ با طواس
 شدہ با ملوک عجم موافقات نماید طیر جنس مرغان و اعداد و طایر و جمش طہور آید ابن عباس گفته کہ
 کہ زہر عنقت کہ بنام در قرآن مذکور است عوضہ در بقعہ غراب در رائدہ جراد در اعوان سلوی در
 بقعہ و طہ و خکہ در نخل نمکہ و ہر در نخل زباب در چ فرشتہ در دار عہ یامیل در ذیل لعتبیر دیدن

بکند سر کین و اگر کز کین مالند کین خوان در اثر شہید

تعبیر

طیر

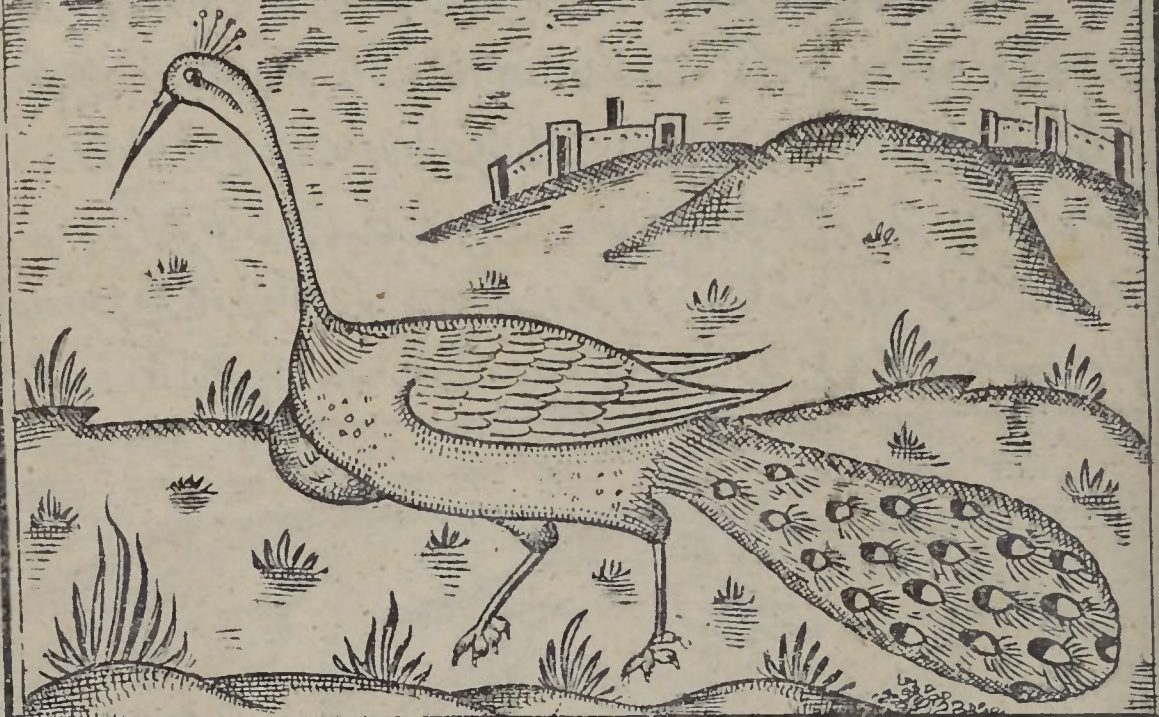
تعبیر



طایر در خواب عمل است لقولہ تع و کل انسان الزمانہ طائرہ فی عنقہ یعنی عمل کس را لازم دیشتم بر
 کردنش اگر مرغ جہولی ببیند نامش معلوم نباشد دلیل اندازد و ترس بود لقولہ تعالی طائرکم معکم الایہ
 اگر از جنس طہور نیکو بیند دلیل نیکوئی عمل او بود و بار سولی خیر خیر آورد و دیدن شبانہ مرغ دلیل زوجه

از بت نرسد دیدن بز قهای بسیار دلیل غذاست چه بر قوم موسی صفادع بارید نصاری گویند دیدن او دلیل
 حزن معاشرت اقربا و همسایگان است اگر پند که گوشت بزق میخورد منفعتی نرسد از طایفه دوس گفته
 که دیدن او دلیل فرزندکان و ساحران بود جا سگت هر که با بزق سخن گوید مملکتی بدست او آید
 اگر پند که صفادع از شهر بیرون آید دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود و فضل است در صاف
 مضرب ضوضو موعبت که اخیل نامند در الف گذشت با سبب شازده اسم در طایفه مملکت
 بره فضل فضل اول در طایفه مفتوحه طاووس در مابین طيور بغزت و حن عفت مشهور است
 حن و منظر خود دوست دارد و تکبر و عجب بر پر خود کند و عقده م کند تیمار در وقتیکه ماده اش نظر
 بجایند او کند چون سه ساله شود زرا و زکین شود و ماده بیضه مند در سالی دو زرده بار یا کمتر در هر بار

ضوضو
 ک



مباشرت کند و در خریف اسقاط بر نماید بخوبی که اشجار برک ریزد و چون در بهار اشجار شروع در است
 نمایند او نیز بر بر ارد و در وقت خضانت ماده خود بسیار بازی کند و بسیار باشد که بیضه را بشکند و در
 خضانتش سی روز بود و جوهر او برهنه یعنی بی پرودن آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمع
 با محتاج از اکل و شرب وی خضرت سازند از خوف آنکه اگر بر خیزد هوا فاسد سازد و قوت آن نزار که زاید
 از دو بیضه وی خضانت نماید جوهر که از پرودن آید بسکل طاووس بود لیکن کم حن بود و ناقص الخلقه
 بد آنکه او را با حن صورت شوم دانند جته آنکه سبب دخول المیس و خروج آدم از بهشت او بود گویند چون
 آدم صغی عم حکم الهی تا که انکو ز عرس نمود ابلیس طاوسی در ده بزیر او زج کرد و بخون وی او را آب داد
 چون عوزه شد شیری ذبح نمود و تا خوشش بیاشاید بعد از اتمام نه خوگی ذبح نمود و بخون وی آید او را

بسم الله الرحمن الرحیم

جان راست پسترس طرف چپ او دم در شش تقطیل نماید و از گوش قوامی که بجوم بی آدم دارد و کوشش
بفور کند هرگاه در وقت فرصت پستند که سخن در خوابت زیر سر او خضر نماید و حلقش بکشد و بکشد
و خوش پاشامد و فاسق است که در حسنی که با احدی از بی نوع خود رسد تا بر او خول کند تا نکند و چون
در رتبه کوسفند آن افتد که کفاز با پنجه کرک کند و چون با کرک باشد کوسفندان بیلاست مانند هر یک مانع

عربان درد عامی خود
و دنیا یعنی بار خدایا
کفتار بر با کرک جمع نماید
همچو مفاطیس این را
ماهتاب در بالای
کفتار در رخ دیوار



آن دیگر شود و لندا
کوفیند اللهم ضجعا
در کوسفندان ما
و جاذب کلابت
بدیخته اگر سکی در
دیواری راه رود

چون سایه تنگ بر او واقع شود فوراً بنقصد و کفتار او را بجوزد و موصوفه بجاقت است چون شکار بانان در در
سوراخ او کلماتی چند گویند پرون آید شکارش کند چنانچه سابقا قسمت گذارش یافت اکلش با جماع بنج
حرام عامه در او خلاف کرده اند از جمله خواص او آنکه از عنب الثقلب که ریزد اگر پیه او را بر حید مالند از مثر
کلاب این کردند زهره او را اگر خشک نموده بقدر نیم دانگ بیاشامد شهنوش زایل گردد اگر از پوست
او پرویزن سازند و بر زازو پزند و بکارند از شر بلخ ایمن ماند اگر عصاره عنب الثقلب بر بدن مالند
از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود دارد مسک بدو فریاد کند اکتال زهره او دفع نزول آب کند
از چشم و تجدیدی نماید اگر چشم راست او را در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر یکین بکشد
هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر بر او کار نکند اگر کسرا سحر کرده باشند خاتم مذکور را شست آب او
بیاشامد از سحر نجات یابد اگر سر او را در برج کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع آید اگر کسی زبان او را
بدست راست گیرد مسک بدو فریاد نکند و او را نیز بخاند عیاران اگر چنین کنند اگر هیچ حاصل بدست
گیرد کفتار که بر زبان شود اگر چهار موی پس کردن او تا هفت روز بخورد کنند شفا یابد اگر قضیب
خشک نموده ساییده بچرخد در زن دهند شهنوش مسقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد و در حوض
القلوب گردد اگر دندان او را با خود دارد از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیل سازند
تخمیکه مسکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ ماند خوردن او قطع و سوس
کند اگر کسی مختل در دست گیرد از او بگریزد اگر پیه او را بر تن طلا کنند از کزیدن مسک ایمن گردد اگر زهره
او را با بیجا از غاله اکتال نماید بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر پرون نیارد هر مردیکه

و پس بانی نماید تا اگر کسی دست بسورخ او دراز کند بگردد خانه سازد و مکر در زمینهای سخت است
 و تم سوز محفوظ ماند مخلب و می همیشه ناقص و شکنجه است و از طبعش فراموشی و عدم بدست
 لهذا خانه سازد مکر در نزد بیستان و یاد در نزد سنگ بزرگ در وقت مراجعت بخانه خود راه کم
 کند عریان در ضلالت بدو مثل زنند و گویند فلان اصل من صفت یعنی فلان کس گمراه تر از سوسمار
 بدیجه اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت مقدس بنوی هم آورده بر زمین انداخت و گفت ایمان
 منیب آورم تو ایمان بناورد این سوسمار آنحضرت بزبان مجربیان آورد که ای سوسمار تو حق
 آنکس که در عرش پرستش او میکند و در فرشت اطاعت نماید در بجز راه اوست و در بهشت رحمت
 او بگو که من گیتیم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم النبیین قد انسلم من صدقک
 و قد خاب من کذبک یعنی تو خاتم پیغمبرانی و آخر ایشان رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از حجت
 الهی نوبید گشت آنکه کذب تو نمود چون اعرابی اینم تجربه بیدار روی صدق و عقیده درست باقیایل
 و عشا بر خود بدایره اسلام درآمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسید پس آنحضرت هم فرمود که
 ای اعرابی دنیا فری نداد هر یک از اصحاب بدو چیزی دهد هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد
 گفت آنحضرت صبیح از خانه بر آمدم گمراه ترین و بیچاره ترین قبایل خود بودم الحمد لله و البته که الی الله
 هدایت یافته بدولت اسلام رسیدم تو آنکس ترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام
 و بعضی از عامه حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از این دو قدم هر مردی که بیرون رود از شهر
 عینین کرده هر که دل در باجوز و خفقان غم زایل کرد در اگر سپه او را کداخته بر مصیبت اندوخت جماعت را
 کند هر که در باجوز زبان بسیار شنود هر که خستین او را با خود دارد و خادماش او را دوست دارد و اگر
 قاب پای او را بر پشانی اسب او زند هیچ آسی در گرد بندگی بر و پیشی نکند پوست او را اگر بر قضا
 خلاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر را کار فرماید شجاع گردد و اگر ظرف غسل کند هر که بانگشت غسل از آن
 ظرف بردارد و تناول کند تهیج شهنوش شود اگر سر کین او را بر برص طالع کنند و بر کلف اندر ایل
 کند اکتحال او آب رفتن از چشم باز دارد و بقتیر دیدن او در خواب دلیل اعرابی فریبده در مال مردم
 و صاحب خود یاد دلیل مجبوری بالمعنی بود چه از جمله سوخاستت و بعضی گویند بدن او دلیل کب
 و بعضی گویند دلیل بیماری است ضعیف کفار مثل خرگوش سالی نزد والد سالی آده و والده
 صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب فیله است مسمی بصن بقیین شده هر گاه احدی از ایشان
 در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفار بقصد سکار آنجا آید بسوی آن شخص متعرض خبری نشود و موصوف
 با عرج و لنگی اگر چه لنگ واقعی نیست لیکن در نظر ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در

تعبیر
 ضعیف

بطش بود

صفر بفتح فاء واء حمله زعم اهل جاهلیت آنکه در جوف آدمی ریت که بر اطراف اضلاعیت که مشرف بر شکم است در صفر مانند هر گاه آنرا حرکت کند آدمی کر سینه شود اهل اسلام این قول را مردود دانند
فصل دوم در صا د کسوره صلیب سراج بنون و باء کجفطه از تحت و جاء حمله ماهی در از بار یک فصل سیم در صا د مضمومه صر د دار کوب مرعبت از کجشک بزرگتر صید کجشکها کند لصفی سیاه و لصفی سفید بزرگ منقار خالب و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد



شرب لطف بسیار متفرد و گریزنده که خواهد صید کند مثل اصد کند چون یکبار بگیرد و بمغسار او را سوراخ کند

و غذای او از گوشت بود هرگز غریا طیور جمع آیند حمله بر بعضی آنها کند در ساعت بخورد مکان او در سیم

ضمان

جبال و اعضان اشجار بلند باشد باب شانزدهم در صا د مشتمل بر سه فصل فصل اول در صا د مفتوحه ضمان کو مقند و پیش و نیز کادیشی قوین کونیند اکملش حلال کوشش مانع صفرای سوخته سیاه و مزید قوت باه و منی بود در دفع موم نافع است گرم تر از گوشت بز است بهترش کجیا که است



و گوشت حسی او زبانه را زیاد کند مالند فوراً تغییر لون وی در جگر بز زرد سفید کند اگر شاخ قوچ را در زیر بسیار دهد کحال زهره او با غسل

اگر در وقت ذبح خون او را بر پس اگر تازه بسوزانند در دندان مالند درخت میوه دارد و فن کینند میوه منع تزول آب از چشم کند اگر اشخوان

ضتب

او را آبش خوب گز بسوزانند خاکستر او را بر روغن کخلوط سحنته بر موضع شکسته مالند درست شود اکنون چشم کو سفند ماده را بردارد باز بگیرد اگر پارچه از چشم بز سفید بافته باشند بر سر ظرف عمل گذارند مورچه نزدیک او نشود ضتب سو سمار حیوان بر لیت آب بخورد لند اعرابان در امثال خود گویند



لا افعل حتی بر داضتب یعنی این ابن خالویه گفته سو سمار می باشد زنده ماندن از زاده در هر روز چه دندانهای او یکبار چست

کار نکند تا آنکه سو سمار آب بخورد که آب نخورد مگر آنکه هفت سال چهل مرتبه بول کند دندانش بز زده متفرق تراود و ذکر داده است

دو فرج دارد چون خواهد که پسته نند کوی بکند و بیضه در او بند و بجاک پوشد چهل روز خضانت نماید تا بچه بیرون آورد و نهاد یا پشته بیضه نند شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود بر آید چشمش چندان روشنی ندارد و نظر با قباب اندازد در وقت پیری غذا از سیم باید و بیروت هو القیش کند چرطو است دی تخلیل یافته و حواش لخصان بزیر و میان او و گردم دوستی است لهذا گردم بر در سوراخ وی نشیند

صف
صلیب
صرد

تعبیر
 بر آن سبب است که در این کتاب گفته اند که اگر کسی در خواب ببیند که در خواب
 در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کار بست که غم داشته اند دیدن مر و آید دلیل غم
 و کثیران و فرزندان و مال کلام نیکوست اگر بپند که مر و آید سوراخ میکند تعبیر قرآن بصواب میکند
 اگر مر و آید سوراخ نکرده در دست خود پسند که او را حاکم باشد پس آورد یا مالک غلامی کرد و لفظ
 تعالی بطوف علیهم ولدان مخلدون کا منق برین مکنون اگر بپند که مر و آید از جانی میکند و میفرودند
 قرآن فراموش کند اگر از جانی قلع میکند عملی در میان مردم ثابت کند اگر بپند که مر و آید متفرق
 میسازد و مردم بر می چسبند البته مو عظم مردم کند و عظام او بر ایشان سوزند و نافع آید اگر در دست
 خود مر و آید بپند بقدم فرزندی بشارت آید اگر حاکم دارد و آلا کتیری بخرد و اگر عزب باشد تزویج
 نماید اگر بپند که از دریا مر و آید از او دور شد مشقتی بد و رسد اگر بپند که مر و آید بد و آند ریاست با بد
 و مسود کرد و دیدن عقد مر و آید رسیدن زن صاحب جمال و گاهی دلیل نجات بود صر صر و صر
 جا نوری شبیه میخ چند آواز
 سر را لیلی مانند نوعی از کرم
 نزار و بعضی گویند که جد جاست

سلبیت شبیه سنگ اگر او را بپایند بر روی کسیکه در خواب باشد پشند زمان بسیار در خواب باند چون
 صد فرابپایند و جاسیر را در و مخلوط ساخته در پستی چکاندر عا فراباز دارد و تعبیر در بین حد فدر
 در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کار بست که غم داشته اند دیدن مر و آید دلیل غم
 و کثیران و فرزندان و مال کلام نیکوست اگر بپند که مر و آید سوراخ میکند تعبیر قرآن بصواب میکند
 اگر مر و آید سوراخ نکرده در دست خود پسند که او را حاکم باشد پس آورد یا مالک غلامی کرد و لفظ
 تعالی بطوف علیهم ولدان مخلدون کا منق برین مکنون اگر بپند که مر و آید از جانی میکند و میفرودند
 قرآن فراموش کند اگر از جانی قلع میکند عملی در میان مردم ثابت کند اگر بپند که مر و آید متفرق
 میسازد و مردم بر می چسبند البته مو عظم مردم کند و عظام او بر ایشان سوزند و نافع آید اگر در دست
 خود مر و آید بپند بقدم فرزندی بشارت آید اگر حاکم دارد و آلا کتیری بخرد و اگر عزب باشد تزویج
 نماید اگر بپند که از دریا مر و آید از او دور شد مشقتی بد و رسد اگر بپند که مر و آید بد و آند ریاست با بد
 و مسود کرد و دیدن عقد مر و آید رسیدن زن صاحب جمال و گاهی دلیل نجات بود صر صر و صر



باریک اگر فریاد آورد در شب لهذا
 زمین که نبات لوردان نامند بال
 که جوهری لقبیر بصیر اللیل کرده

در باب جیم گذشت مکانش معروف بنود مکرمه متبع آوارش در جا بهای نناک مختلف التلون هست
 بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود صحرایست گلش حرام است شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را
 با قدمان بر بوسید و کزیده هوم طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و ساییده با آئینه مخلوط ساخته
 الکحل نمایند حدت بصیر نماید اگر با زهره کا و الکحل نمایند بر همزدن چشم را نفع بخشد صقر نقاف دراء
 هلمه چرخ ترکان اینلکوناسند از ظهور جوارح است که با او صید کنند این زهره گفته که از زهره نزار چون
 او را بکنند نزار خوف میرد اگر مغز او را برهق نزار خوش زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع
 افزاید و منسج باه کند که از دهنش رایحه گریه آید لهذا اعرابان در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر
 یعنی بودی دهن فلان کس بدتر از
 دلیل غرت و جاه و تسلط بر عا
 و اولاد دهنده و خدم چشم و
 صحت چشم و کثرت سفار و بر کشتن
 بود جمله آنکه اسلب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت

در باب جیم گذشت مکانش معروف بنود مکرمه متبع آوارش در جا بهای نناک مختلف التلون هست
 بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود صحرایست گلش حرام است شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را
 با قدمان بر بوسید و کزیده هوم طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و ساییده با آئینه مخلوط ساخته
 الکحل نمایند حدت بصیر نماید اگر با زهره کا و الکحل نمایند بر همزدن چشم را نفع بخشد صقر نقاف دراء
 هلمه چرخ ترکان اینلکوناسند از ظهور جوارح است که با او صید کنند این زهره گفته که از زهره نزار چون
 او را بکنند نزار خوف میرد اگر مغز او را برهق نزار خوش زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع
 افزاید و منسج باه کند که از دهنش رایحه گریه آید لهذا اعرابان در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر
 یعنی بودی دهن فلان کس بدتر از
 دلیل غرت و جاه و تسلط بر عا
 و اولاد دهنده و خدم چشم و
 صحت چشم و کثرت سفار و بر کشتن
 بود جمله آنکه اسلب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت



بومی چرخت تعبیر دیدن او در خواب
 در سیدن بار زده و یافتن ازواج
 نقایس موال و صحت هموم و
 با فایده و گاه باشد که دلیل موت

یعنی بودی دهن فلان کس بدتر از
 دلیل غرت و جاه و تسلط بر عا
 و اولاد دهنده و خدم چشم و
 صحت چشم و کثرت سفار و بر کشتن
 بود جمله آنکه اسلب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت

تغیر
شقیق

سازند مویز سیاه کند گوشت او گرم و در او چربی است محلل بادمای غلیظ است که در او باد می باشد
لقب سیر دین او در خواب لیل زن صاحب و نیکو جالت فصل دوم در شقیق کسور شقیق
بقاف و نون و بیامی دو نقطه از تحت نون حاجظ گفت از انواع کبوتر شمرده که خام بیام نامند و از آن
مثل آواز را بخرین چون جمعی ازین نوع باشند آوازشان بهم مختلط گردد و بسیار زیکو شود از
طبع اوست که اگر ماده خود را نیابد همیشه غریب پاندا تا آنکه میرد و همچنین ماده او چون فریب شود پس
بریزد و از جماع باز ماند و غرت خواهد بسیار تنفر و خجسته بود با بسیاری از اعدا نماید اکثر حلال

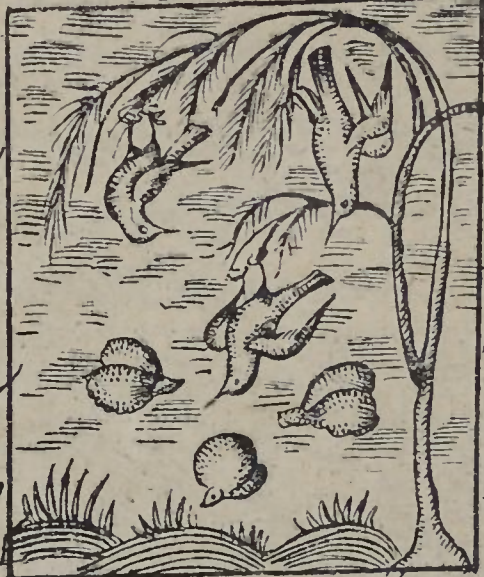


خوردن بطنه او مزید قوت باد
مخلوط ساخته بر دار و اجاع
او بر قضیب بالند با هر نسک
بر آن زن قادر نباشد و آن زن

گردد اگر زنی سر کین او را برود
رحم زایل گردد و اگر از خون
مجاغت کند هیچکس غیر او
او را چندان دوست دارد

شبوط

که اگر آنکس ببرد دیگر شود هر کجا که در وقت ذبح او از خون دی فطره در چشم چکانند در او را زایل کنند
فصل سیم در شقیق مضموم شبوط بیای بکفطه و طای مهله نوعی از ماهی باب چهاردهم
در صاده جمله شقیق کسور فصل اول در صاده مفتوحه صافه و صفاریه از انواع صفا
از شان او است که چون شب شود در دو پای خود را بر شاخ درختی چسباند و خود را سر از بر آویزد تا صبح
بر سر او فرود آید و بعضی گویند



فزیاد کند از ترس آنکه آسمان
او متوسط است که در نما کند شفت
از این عیاش منقول است
بر روی آب آید و دهن کشاید
آب خورد از خواص بر او آید که
را زایل کند خون دل و کبریا
بتق بالند بالکلیه زایل کند
اگر صدف بر وجه مفاصل ضمما

بر سر او فرود آید و بعضی گویند
صدف از حیوانات دریای
که هر گاه باران بیفتد در صد
و انتظار کشد تا بعد از آن
اکل او خفقان و مرض سودا
کند چون حل کرده او را بر
صاحب المخلوقات آورده که

صدف

ساییده بر بینی سغوط کنند قطع رعاف کنند گوشتش از کزیده سگ دیوانه نافع بود سنون صدف
سویخته جلاء دندان دهد کحال و نافع جراحات چشم بود اگر بر محل مومی زاید بر پلک بالند بعد از آن مومی
بر آورده باشند از بر آوردن مومی مانع اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از او بر کوهک محکم
ببندند دندان آسانی بر آرد و بعضی گویند که صدف چرب است که در جوف او حیوانی نمیکرد و سرش برده

شاهین در حقیقت از جنس چرخ است لیکن برودتش از دپتر است و شیب حرکتش به شدت و صلابت نام
بود چنانچه بفرود آوردن صید را در هم شکند و مع هذا در کمال بیدلی و سستی گاه باشد که چنان خود را
بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت تر است از استخوانهای سایر جوارح نه تاب سیری و کسختگی استخوان
باید داشت تا بلاست باشد بهترین صفات او است که میان سر و بزرگ رو و کلاه چشم و فراخ سینه بود از



میان دو شمای پر گوشت
و کم پرو بار یکم باشد چنانچه
از این دو وبال بر وز باد نیاید
رسد شکار کلنگ و امثال او نماید

و بزرگ زانود کوتاه ساقین
اگر دو بالش بر او آویزند چندی
هر گاه شاهین بصفت مذکور بهم
اول کسیک بشاهین شکار کرد

قططنین بود او را شاهین بود که وقتیکه سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میکشید و فرود می
و بلند میشد و بر دور مکتب میسر کردید تا محلیکه سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجایب هوا طیران
نموده شاهین خود را بر او زد و بشکت و فرود آورد و قططنین را خوش آمد او را برداشت بر صید
انگند و موافق مقصود یافت ان شاء الله در باب صاد در ذکر صغریا یا کلش حلال صیدش حلال
شحه الارض جاویدت که چون آدمی دست بر او گذارد مثل حمزه جمع شود هر مس گفته جاویدت

صید
شحه الارض

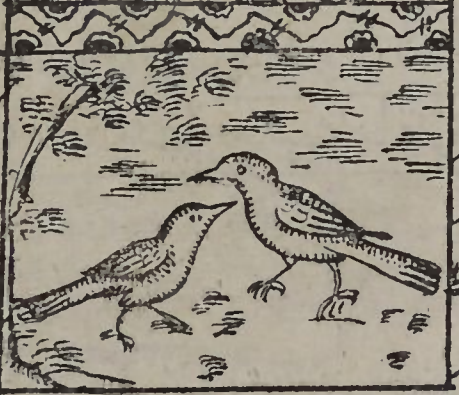
بجایب آتش در آید و از جانب
سپه او را بر خود مالده در آتش آید
گفتند اگر او را گرفته خشک
بزن عسیر الولاده دهند بزود



خوشبوی و کوچک که از
دیگر برودن رود و سوز در هر که
سوزد آتش بازان این عمل
نموده قدر درسی از وی
بارند شقراق و شرف

شرف

بفارسى بلوسه و سفره و بشیر از
کویند و شوم دانند مرغ سبزه
در بلاد روم و شام و خراسان
سپاهی و سبزی هر صحران



کاسه شکن عیان اخیل نیز
بقدر کبوتر یا لهامی سیاه بود
و نواحی وی بسیار باشد محظوظ
بر طبع وی غالب همیشه از آدمی

صید
شحه الارض

ماوی کبر در زستان در معموره و در تابستان بصحرار و در حصان پسته خود در معموره و
جایهای بلند نماید که دست کسی بر او رسد شیبانه وی بسیار بد بود و منتن بود جا خط گفته که این مرغ
از کلان است در طبع او عفت است از جماع چون مرغ لطف وی پیرد فریاد کند استغاثه نماید
اکلش حرام اگر زهره او را که اخته لطلاء کم عیار بزنند سرخ و عیارش کم شود و نیز اگر زهره او را بپاشند

اورا گرفته بر سر دیک هفت از جوش بار استند ما دام که بر او باشد اما سلحفات بحری که بجای در لایم بیاید
 پوست او را دبل گویند از و شان سازند اگر با او شان کنند موی بریزد اگر سوخته خاکستری میبندد
 بیضه خیره نموده بر شقاق کعبین و نکشتان طلائع نمایند نافع آید بعضی گویند پوست دبل و پوست سلحفات
 در هند از و شان سازند مراد بجای اوست نه عاجیکه دندان فیل است لغت بر دیدن او در خوب
 دلیل مرتبه معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم تغییر کنند چنانکه علم
 حیوانات بحراست اگر بند که او را کرامی داشته علی اکرام او کنند اگر بند که او گوشت خور و مفاده
 علمی کند رضای بال علم خود تغییر کنند سوخته کریت که در کدم و پشم افتد از پشمه دوه
 نامند قاده در تفسیر آیه واتی هدایه و یخلق بالاعلمون آورده که کریت که درخت خورد و در میوه افتد
 و در بعضی کتب سماوی مذکور است که اگر کتب کردیم که مرده متعفن بشد هر آنکه در خانه نماند که میداشند
 و اگر بر پشمه مسلط نباشیم لوک چون طلا و نقره در خزاین خود که میداشند واضح است که نوسه
 دو دو جا است که در پشم افتد و عمل پشمه که در جو و کدم باشد و ارضه آنکه خوب خورد و بجهت دفع هر سه این

تغییر

سوسه



اسنون بر شبه انکار نوینند
 وجود در میان رخت نمینند
 الی الذین خرخوا من دیار پشم
 سو توفیوا لوالک موت الفرس و السوس ویرحل باذن الله تعالی اجزاج ایتها السوس و الفراس ویرحل
 باذن الله تعالی عاجلا و الاخرت عن ولایة علی بن ابیطالب و اشهد انک معرفت لجام بقوله بنی الله یمنز
 بن داود و علیها السلام عجیب حیرت از علای امانه رضوان الله علیهم اجمعین منقولت باب سیزدهم
 در شین معجزه مثل بر سه فضل فصل اول در شین مفوضه شاد هواز بسکون دال و صله اخرش
 را و معجزه حیوانیت که در انتهای ملا در دم در بافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شایسته

بجیتی که آفتاب بر او تابد در کدم
 بسم الله الرحمن الرحیم الم تر
 و هم الوف حدوا الموت فقال لهم

نیز در جگه



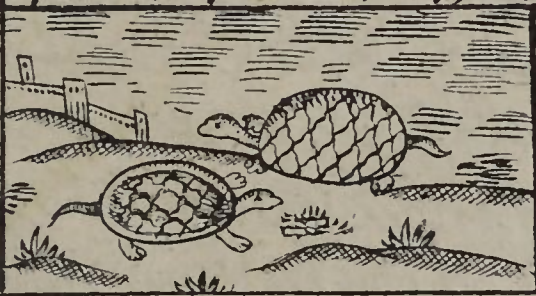
که بر او افتاد بشبه خوف است
 از و شمع شود بسبب این حیوان
 شود و نیز گفت بعضی از ملوکرا
 بودند که در وقت جنوب بایوب
 آتیز از و شنیده بشد بخوبی که اجمعی
 سبکست و چون بر میگردد آتیز او از خرن از و میسازد که سماع دارفت میشد شایهین معروف
 ترکان لا چن نامند عربی بنت لیکن عربان با او مشکلم گشته اند سه نوع است شایهین و مخطی و سنجی

چون باد در صدا صوت حسنه
 جمع شوند که استماع صوت
 شاخ شاد هواز بهر آوده
 ریاح اصوات عجیبه طرب
 از استماع وی مد هوش

نیزهین

بچه دان پرون اندازد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره که بر سیاه و ترغ سیاه خشک و
 صلابه نموده مخمزوج کرده که حال نمایند چنان بر روی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این تخریب
 رسیده و نیز اگر کسی زهره او که حال نماید در شب بطریق زور بپنداریم درم از زهره او بر روغن
 زیتق ساییده صاحب لقوه در پنی چکاند شفا با دانا خواص که بری مغز ساق او عظیم خجرت در
 کرده را اگر مغز او را با آب جرجر که اخته با نش کر م نموده در حمام بنشیند عین البول را دفع
 کند مغز او را اگر بخور کنند منی را از رحم پرون آرد باقی خواص او در فط و هرة بیاید تا که بر
 زبادی مثل کرئه املی است لیکن دمش دراز تر از دست در جبهه از او بزرگتر از لیلاد کنند و مند
 زباده از در زربغل و خج بغل و زانوی وی شبیه بچکر چغری سیاه و لزج است که بوی مشک از
 آید از مواضع مذکوره بردارند و استعمال کنند فضل ششم در سبن مضمونه سلخات
 سنگ پست و زکات و سماغه نامند در بر بیضه نند آنچه در بحر افتد لجا خوانند آنچه در تری بود سلخات
 نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار شتری گردند چون زرا در اده مباشرت کند ماده اطاعت کند
 کیا بی آورد چون او را بند فرما بر در که او را در محبوب القلوب کرده و هر کس او را دوست دارد

شنا سند و بنظر خضانت بیضه
 چه بجزارت خود کامل نتوانند
 صلیت است که مطلقا حارت
 بار بگیرد و سر خود بدرون کشد



بعضی از مردم آن کیاها
 نمایند تا بچه پرون آرد
 جفته آنکه اسفل او در کمال
 در او بنبت و باشد که

و دم او بدندان گیرد و در بر پشت او چندان زنده که هلاک شود و باشد که از آب پرون آید و بر خاک غلط
 و خود را بکافی رساند که طیور بجهت آب آشامیدن نزول کند میت خود را بسبب که در تنی که از آب و خاک
 الکتاب نموده مخفی سازد و هر یک از طیور را که قدرت بر او دارد بگیرد در جماع بسیار کث نماید چه عاده
 بر اکل حیات نموده چون از بسیار اکل نماید سفر خورد از ضرر ستم آنها این کرد سپر که بر پشت دارد آن
 نوزیات حفظ وی کند در مکانی که سر بسیار شود او را بر پشت اندازند چنانچه پایهای او بجان آب همان
 بود از آن مکان از ضرر سر محفوظ ماند اگر صاحب مفصل است پای خود را بخون او مخلوط سازند سخت
 یابند مداومت مسخ بخون او دفع کر از و شتخ نماید که از درد دلت که از شدت سمر ما هم رسد اکل بخش نیز
 همین خاصیت دارد اگر خون او را خشک نموده و صلابه کرده بر آب و استرمانند هر که آنرا ازین کند متقل
 از آن سخن یاد جدا شود هر عضوی از اعضای آدمی که در دکندها همان عینوا سلخات را بر او آورند در
 ساکن شود و هر که در وقت بیجان شهوت سردم زرا در بریده با خود دارد نتیجه قوت او کند اگر کاپه

سلخات

بزرگشید شیر عطسه زد از پنی او که بر پرون جت که شیده با دست لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود در
سرخ نماید اگر گشافتی بدن او آلوده شود پاک بسازد و در آن خرستان تیج شوش شود الم شدید از آن
متر لاجن وی شود بدین سبب اکثر فریاد کند تا آنکه دفع او کند از شدت محنتی که به بجای خود دارد



بو کند پز ایچ شد بد از و
که عین و اثر او پوشید
اکتفا نماید و چون غایب
گفته که حقیقانه و نعال
از جبهه پیشه بی آدم چون

شود چنان پوشاند
شود و الا اندک پوشید
بیز نماید چنین کند خوشی
ایمغنی را بد و الهام کرده
لقضاء حاجت روند نول

و غایب خود استوار دارند و چون که به بنجانه لغت کیز که بهای دیگر از آنجا منع کند و جنگ نماید چه داند که
صاحب این دار استحق شمارد و او بر غیر او تقدیم نماید تا مشارک سازد در طعام اگر از آن منزل خیری
جیات کند کز بزرچه داند که خوانند از زده او را بر اند زاری صدا کند و تعلق نماید و خود را بد ایشان
ساید زیرا که داند که از عفو نمایند و چون موش یا کجنگ بند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید
و بیکر تبه بجد و بچکال در برابر فرود کره مسکین اگر پرده شتی تخم کجنگ از میان برداشتی لعل
کنند که جمعی از لشکر فیلسوف که بر او بدند فیلمان روی بجز بنهادند از نیت بر غریبت خست بسیار
سه نوع بود یک نوع زبادی بود که از زباده او درند و دویم املی و دیگری وحشی و تری که در جبهه بزرگتر از املی بود و
هر یک از وحشی و املی تا فرمانی در زنده کی کنند و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور میخورند
و با انسان در بعضی مور چون عطسه زدن و دهن دره نمودن و خوردن او شیدن و چیزی بدست خور

برداشتن مشارک باشد سالی دو بار بار که در پنجاه روز زنده حملن باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده
که بعضی که بهار ابال بود خنکس از پنج گوش تا دم اگر ابقول صحیح باشد ظاهر که که وحشی و تری بود اکل همه
انواعش با جماع حرام از جمله خواص دانه کسکه گوشت کره بسیار بخورد و سحر در او کار کند سپرز او را
اگر بر زن مستحاضه او برزند حیض او منقطع شود اگر هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخورد کند هر
حاجت که خواهد بر آورده گردد و آنگذان او با خود دارد در شب ترسد اگر دل او را در پارچه از پوست او
چیده با خود دارد اگر دشمنش این باشد اگر زهره او را بنگ دزیره که مانی مخلوط ساخته بر جرحت
در ششمانی سوز کند از بدبختی بکند اگر خون او را وقت جماع بر قضیب مالده معقول محبت فاعل گردد
اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع آید اگر مردی از نو نوشد زمان او را دوست دارد بخورد سر کسین

گفته که چنانکه ظاهر قطعه از نمک که مقدار دوزخ در طوطی و بکر زخ در عرص بود آوردند در زیت فرو بردند بر آتش
 بر آفرودخت بازیت میجو کشید و سفید میگشت صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بصفحه
 که ذکر شد داخل آتش میشود اما مشهور است که بر عینت بطریقیکه در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است
 اگر زهره او را مسند در یکدنگ آب بخورد بریان کرده فحشاف نموده شیر تازه دو کشید چند نوبت بیاشاید
 اگر زهر کشنده خورده باشد صحت یابد کتخال از منقرضه و با آنکه سنگ نمره است رفتن ابراز چشم باز
 دارد و حدقه چشم را از سایر درد ما محافظت نماید اگر خون او را بر برص مالند تعمیر لون او دهد اگر از دل
 او فرو برد چیزی نشود مگر آنکه حفظ نموده باشد بالیدن زهره او موی برویاند اگر چه بر کف دست باشد
 زهره او موی برویاند اگر چه بر کف دست باشد سممور بمیم شد و حیوان صحرا بیست شبیه بکر بعضی کار
 برده اند که مکر او فرست که اشاء الله در باب نون خواهد آمد گمانیکه سمور میباشد حملیت که با الحقیقت
 در تعمیر رنگ او اثر کرده عبد اللطیف بغدادی گفته که او حیوان بحریست که بچیده دست آن در حقیقت دفن نمایند
 و در دام آنند گوشتش شیرین و حرام ترکان گوشت او خوردند پوست او جبهه زخمی و سبکی و باغی کشند
 و از پوستین بندوزند ملوک و اکابر پوشند تعمیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظلم و زاریست که باک
 مخالطه کند سنجاب پخته موش و شیت موش در بنایت زینت اهل تنعم بچینه پوستین
 فرا گیرند چون او میرا پند در دختنهای بلند بالا رود و در بلاد و صفالیه ترک بسیار بود و زاجش گرم
 و تراست جفته آنکه حرکت او



اسرع از حرکت انسانست
 کبود باشد و نرم کلش طرم
 از گوشت او بخورد عاقل گردد
 کند چون غالب مزاج او
 پوست او بدینرا چندان گرم

بترین پوستهای او است که
 پوشیدنش حلال کرد بوان
 و مرضهای سودانی و وضع
 رطوبت با قلیت حرارت

مخند لبس او محروم المراجان و جوانان از این گوشت سوز بشد بدنون کره و تر کاشک نامند چو
 متواضع و الفت گیرنده از آدم بسیار آورده اند که اعزالی کره صید کرده و شناخت که چه جا بود
 از شخصی پرسید که این چیست گفت سوز از کسی دیگر پرسید گفت قطه دیگری گفت که این از هره نامند و
 دیگری گفت جنده کویند کسی دیگر گفت اینرا جنطل نامند اعزالی با خود گفت که از جبهه عزت و کثرت تسبیح
 باشد چه نام بسیار دارد چون بیازار آورد کفش بچند میفروشی گفت بصد در هم گفتند بای او سیاه بزم
 میشود چون این بشیند کره را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر اسمک اقل قیمتک چه نام بسیار و بسیار
 اندک داری در اجنار آمده که در کشتی نوح عمار فرستاد موشش شکایت پیش آنحضرت نمودند آنحضرت دست مبارک

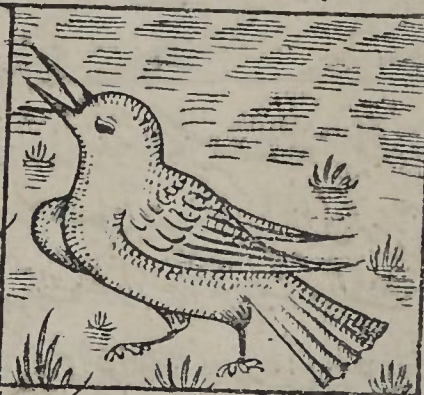
مغایب
 سنجاب

سنگ

او پنجه طلوس دارد بغیر ذبح حلال باقی حرام تذکیر او خرد و سب او است از بجز زنده بود وقوع او بر خاک
 کوشش سرد و تر بد نرالا نکند و تشنگی آرد و تولد خلط لمبغی نماید موافق امر جبهه حاره و جوانا سنت
 اجددش آنکه در تابستان در بلاد حاره بهر سبب کبک و دیگر آنکه او را بر اس و پوری خوانند جبهه مغز و المعده
 و اطلاق شکم نخورند ما هی بزرگ جبهه کثیر غذا بود اکل کوشش او با غسل آب چشم باز دارد و تجدید بصر نماید
 و قوت باه و بد بشر طیکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ای میباشم مست برسد بسیار کرد و زهره او
 در زهره سنگ پشت بجزی مخلوط ساخته از بقلع فولاد نو بسند چنانچه تر باشد چنان نماید که بطلا نوشته
 شده اکتحال زهره او و زهره کلنگ و زهره کبک ز چشم را از نزول آب بکند دارد آشامیدن زهره او
 بخصوصه دفع خفقان و مستی نماید اگر چتری در حلق نفع کرده باشد نفع بخشد تعبیر دیدن او در خواب
 و دلیل چهار زمان در زیاده از دالت و او را بوزیر و لشکر پادشاه تعبیر کنند اگر از وزیر دارد از لشکر
 پادشاه بد و نفع رسد اگر پند که او را در چاه همید میکنند لواط کند یا خادم خود فروشد دیدن صید او
 در آب تیره چتری بینت اگر پند که ماهی صید میکند کلامی شنود که حشو شود لیکن بجهت بیماری
 بدست اگر با میرا در فراس او پند دلیل شدت و گاه دلیل عرق باشد و اگر در آب روشن پند دلیل
 روزی حلال فرزند صالح ماهی شور مال و بریان کرده دلیل سفر بعضی گویند که دیدن او دلیل بین
 و قسم است حبس خانه و تعالی بد و بین خورده و نسیم یاد نموده که آن و اقلیم و با بظنون و نیز دلیل صید
 و سجد است چه بوی نسیم در شکم او بعبادت اشغال داشت سمند در و سمندل هر دو جانور است
 که پیش میوزد و او کباب است که در کهن باشد ما و اتم که نراست قوت سمند راست و چون خشک شود قوت
 مردم آنجا باشد و بدیشان ضرر رساند و چون آرسند دور شود اگر چه زرعی باشد هر که خورد در سخت
 میرد از عجب بکار سمندر آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در او کشت کند چون پوستش چرک شود با آتش رود

تعبیر

سمند

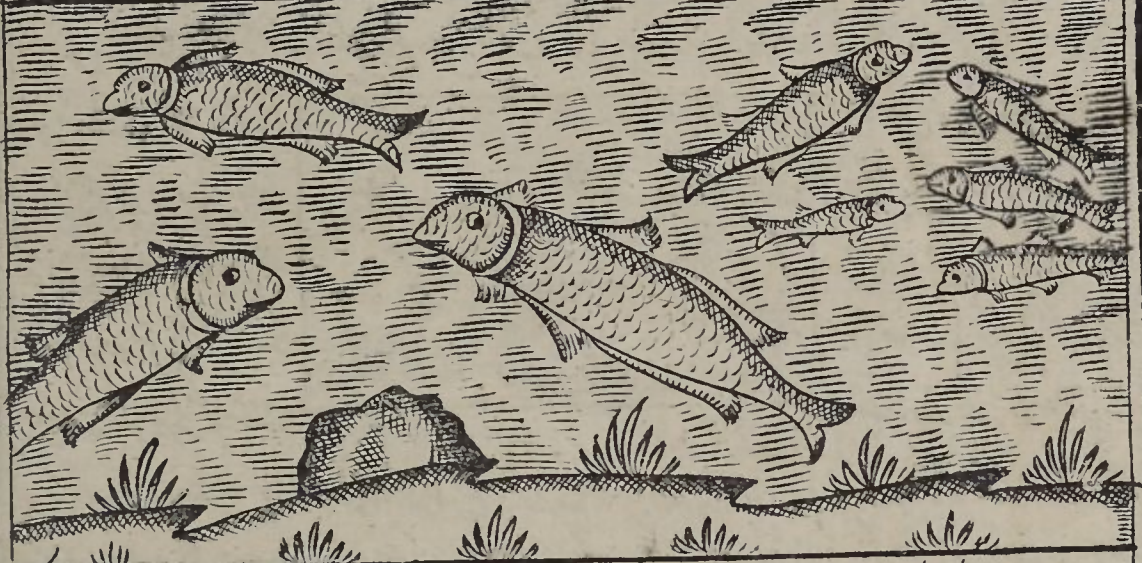


پاک کرد و در پند بسیار بود
 سرخ رنگ و دراز دم بود آفتنگ
 با آتش اندازند پاک و نوسود و نوسوز
 که در بلاد هند جوید و پخته در آتش
 از پراود و شمال آفتند ببلاد شام
 پاک شود و نوسوز این خلجکان کهنست که پارچه از آن و شمال دیدم که بهیت تک سب در طول و عرض یافته
 بودند در آتش انداختند سوخت یکجا با او را بر و عنق زیت فرو بردند بر فینک چراتی گرفتند بر آفتروخته
 شد و زمان بسیار سوخت بر خاک نوسوز کردند هیچ تعبیری در او بهم رسید عبد اللطیف بن یوسف بغدادی

و او جانوریت از روبا که چکر
 او و شمال بود چون چرک شود
 جمعی کمان برده اند که مکر او غنیت
 کند با الحاحینه آتش در او آرز کند
 برند چون چرک شود در آتش آید آرز
 کف

کف

طیور با او لغزش کند بملک شود انواع او قاطبه حریف و اگر بکند از جهت برودت معده و نزدیک او بدش
 می باشد و اگر در آن صوت نباشد چه البته بر جوف او هوا داخل نشود و لهذا بعضی گویند که او را شش منت
 چنانکه اسب را سپرز و اشتر را زهره و اشتر مرغ را مغز ساق نباشد اما میان کوچک جهت محافظت از آنها میان
 بزرگ خود را با طرف آنها و سواحل بجا رسانند بعضی از آنها از عقوفت متولد شود و بعضی از کل و
 یک حادث کرده و میضه او را سفیدی و سیاهی است بلکه بکیز نکست بعضی از او در همه فضول یافت شود
 و بعضی باشد که در بعضی فصلها یافت شود از جمله انواع سقنقور و دلقین و خرثقال و مناسح است که در این
 باب و در باب سابقه گذشت و بعضی دیگر قولش و غیره که در ابواب آینده بیاید انشاء الله تعالی و بکنوع

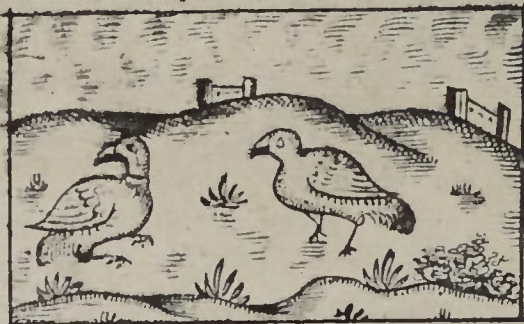


از دغاره که ماهی کوچک است که چون در دام افتد ببرد چون در دام افتد ریمان شبکه بخی یا در خنجر
 ببندند تا در شبکه ببرد چون در شبکه ببرد خاصیت او بر طرف شود و اطبا او را در امراض شدید الحاررت
 استعمال کنند این سبزه گفته که اگر از دغاره را زنده بسر مصروع نزدیک دارند نفع عظیم بخشد اگر
 چیزی از او با خود دارد شوشه را با مغز او و اینا در از جمله انواع او شیخ الیهود است که انشاء
 در باب شین بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبد الرحمن زاولی گفته وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم
 در مکانیکه او را بر طون میگفتند رسیدیم پس صیقلی با ما بود و احمی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد
 در طول کیشیر و نیم در پشت کوشش است اولا الاله مکتوب بود و در عقب کردن وی محمد مرقوم و در
 پس کوشش چپ رسول الله مسطور بود و در کتاب تخته ابی حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکم زرع ما
 دیدم که او را در کلبا بند چون بدست گیرند متالی بماند و میزد بلکه حرکت کند و اضطراب نماید پاره پاره شود
 اگر پاره از او برشش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد که بر روی مردم خورد اگر او را در یک
 نهند و سر او را بنگ یا آهنی پوشانند تا بیرون نیاید میزد و چپه نشود اگر او را از پاره کنند از انواع

۹۱
در بیان آن که در کتب
موجود است

تعبیر
سلوی

ولهذا استعمالش موافق امرجه حاره یا بسه میت در این عصر یافت نشود مگر در بلاد بنوم و از و قاهره
آورند در رستان چون شدت برودت بلاد اثر کند از دریا بصحرای پرون آید صیدش کند طول
سقفور مندی دو وجب و عرضش نصف وجب باشد از قنار و کشتند دست بکد یکم شوند اکل
گوشت و پیه و زیاد کنند مشوت و قوت لغوظ باشد امراض بارده که در عصب بود دفع کند اگر
اورا بجز مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد و تیه و اثره او بکشفال بود اکل او گوشت را فریب کند
گوشت او در دشت و کلبتین را بر طرف کند و منی را زیاد کند حیره پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند
لغوظ کند و او را در مباشرت نماید تعبیر دیدن او در خواب و دلیل مرد پشیمان و عالم را همانا باشد
در ظلمات جیل و حق سلوی مرغ سازه تیرگی پلدر چمن نامند حبه انکه از اکل او از سایر مرغ



سلوی مرغیست که در دست
و کل میکند از نعتیل اگر عذر
بیرد حسیجان و تعالی او را
و در حدیث آمده که اگر نبی بر
متغیر نمیشد حبه انکه حسیجان

خورش تسلی میشوند
روز کار بچه در میان لجه
خوانند حبه انکه از او عذر
بر قوم موسی عافرت سنا
منیب بود هرگز گوشت

و تعالی من و سلوی بر ایشان و از ذخیره کردن آنها نمی فرسودده ایشان ذخیره نهادند منتن شد
اکلش حلال با کینه چون باز در جگر بهر تان او را بکشد جگرش خورد شفا یابد اگر چشم او را بر صاحب بد
بند صحت آید و چون بدو اکتحال نمایند از وج نفع بخشند زهره و لعوق نمایند صرع را سود دهد خون و
سنگ مثانه را بریزاند و بول براند زهره او را اگر باز عفران مخلوط بفرودوی بر بهیق سیاه مالند
زایل کند سرکین او را اگر ساییده بر جرحت که خورد شده باشد طلا نماید شفاع نماید اگر سر او را در برج
کبوتر نهند سایر هوا مگر بران شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و از الة
نکبت بود چه سلوی تسلی از بدی و هم بود و اینجا ز و عده نماید و روزی بلا تعب رسد مالک شدن او
در خواب دلیل ریخ و تعب بود سمک ماهی و ترکان بالوق کوبند از آب مخلوق شود و در حدیث
آمده که حضرت بنوی فرمود که خدای عزوجل را هزار نوع مخلوقات است ششصد در بحر و چهارصد
در تر از انواع ماهیان مابیت که نه اول او دیده شود و نه آخرش همه اصناف او در آب با وی بگویند
و استنشق آب بصدد عین نمایند که زلفا پن چشم و گوش است چنانچه بنی آدم در بر استنشق هوا
نمایند و آب در دل او مقام هوا در تو لدر روح حیوانی بایستد و از هوا مستغنی گردد در قامت حیوة
و ما از هوا مستغنی نکریم چنانچه گفت که او شنواری در جوف آب کند نه در روی آب مثل هوا که

در از زم کند اکل گوشت

تعبیر
سمک

که مردم نود من چیزی نیست غیر تو سبک ملایمت ایشان نذر دو تو مهربانی در چیزی که تکلیف الایطاق هیچ
 لغیر انفرمانی حقیقانه و تعالی من بود زود باشد که ترا طاقت هم دینت تو وسعت هر چه داشته باشد
 و گوشت ترا نشو اگر دلم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم که هر چیز را بعضی زبان تو بگشایم تا هر کله جار شود
 گوشت ترا بگشایم تا محافظت هر چه کند و پشت تو محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هر شیخ نترسی و عقل
 تو بکنم از هر ما هیچ چیز فراموشی نشود دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی دپای تو جار بسیارم تا همه
 جای رفتن بر تو آسان گردد لباس میت بر تو پوشانم که همه از تو ترسند و نور و ظلمت مستخر تو کنم نور از
 پیش لشکر تو باشد تا دشمنان بر بینی و ظلمت در عقب تو آید اگر بی سر تو دشمنی باشد ترانه بپندد از هر چیز
 ترا سببی سازم چنانچه فرموده است سببنا هم من کل شیء سببنا سقر از مرغان شکاری در جبهه شاهین است



اما با بایش درشت در بلاد
 ترک بسیار یافت شود چون
 بشکل دایره دور بگردد تا به
 طیور در وسط دایره میخیزند

سر و سینه نقیش کند و در شهرها
 بر شکار سرد میزند و کل
 مکانیکه از او ابتدا کرده است
 بود و سببیک از دایره پرواز

سقر

سقف

زود اگر چه سزا طیر باشد پس بطریق دور آهسته آهسته نزول کند تا بر زمین چسبند و التفات هیچ طیر
 نکنند تا شکار با مان بردارند سقفقور بگونه عایت در کمانند و نوع بود هندی و مصری بعضی
 از دور بجز قلم متولد شود و او بجز لیت که فرعون در او غرق شده نزد عقوبه حاجیانست و نیز در بلاد حبشه
 بهم رسد در ریامای خور و در صحرا اقطا که سنجو از است بطریق حیات طالب رطوبت باشد است بعضی



در ریکی فرج کند
 و نراده و ذکر دارد
 اگر آدمیرا بگذرد اگر
 باب رسانند آدمیر
 دشمنی است که هر یک

ماده او در فرج
 و از اعجاب کار او که
 آدم خود را از دست
 میان او دارد و بعضی
 بر آن دیگر نظر یابند

بگشند فرق میان او آنکه درک از چند وجه است یکی آنکه درک بر لیت جای بگردد مگر در صحرا و سقفقور خانه
 نسا زد مگر تقریب دریا دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست درکت است درک از دو طرف خاکستر رنگ
 پشت سقفقور منقش بزرگی و سیاهی از جمله خواص او آنکه کل ترا و بجهت قوه باه نفع از ماده او است
 از روش قیاس و تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک دم است دام که نمک پاشیده مذکور است
 در درجه نوقم چون نمک پاشیده خشک شود کثیر الحاره و قلیل الرطوبه گردد اگر مدتی او را در جانی میادیند

در آینه در در صحرا سقفقور بر در کوه بگفت بر آینه در صحرا سقفقور

پس خضر پسر خاله اسکندر را بنده که وزیر او بود چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید کوب مذکور از برج
 طالع پرودن رفته و مقصد نوشته بود و خود گفت چرا بیدار ساختی گفت و آنکه که شرم دهم
 گفت مدت چهل سال منظر طلوع این کوب بودم و عمر خود را بعیت صرف کردم اما در این ساعت در عقب
 او ستاره دیگر طلوع کند با تو مقاربت کنم نطق بفرزندی گیرد که پادشاه دو قرن شود یعنی مالک



مشرق و مغرب کرد پس اندک ساعتی نگذشت آنکه کوب مذکور از افق سعادت طلوع نمود پدر اسکندر
 با مقصد و رقیام نمود لطفه کند در بنده شد پس لطفه خضر و اسکندر در کیش بسته شد و این کوب طاعت از
 وجوه سینه و بنی القرمین و بینه کوبید که ذوالقرنین مردی بود از روم پسر عجز که او را خیر او
 فرزند می بود نام او اسکندر بنده صالحی بود و ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول عمر
 و بعضی در عرض و فرقه پنهان شدند چون ذوالقرنین بر بنده رسید حسیانه و تعالی بطریق وحی
 با الهام بدو گفت که ای ذوالقرنین بدستیکه ترا مبعوث نمایم بسوی گروهی از اهل بن ذوالقرنین
 گفت بار خدا ما را با بر عظیم خواندی که قدرت آن مرزدار کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب گرد
 و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بغنم و بکدام کوشش سخن
 ایشان شنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت تدبیر مخاصمه با ایشان نمایم و بکدام
 عقل ادراک کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت
 کنم و بکدام معرفت فضل از ایشان باشم و بکدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام پای بنزد
 ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان جنگ کنم و بکدام زحمی با ایشان تالیف قلوب کنم و آنچه ذکر

۵۸
سعلات اگر نیند که گشت و مجوز از او اسفندی از او در بر سبب

و پرون آید و بعضی از و بتولد حاصل شود در حلیه الا و لیاند کور است که ابو ایچر و طبعی گوید که نزد خیر نتایج
بودم که زنی نزد می آمد و گفت بچته من و شمال بیاف گفت چند در هم اجرت میدی گفت دو در هم گفت
فرز او انشاء الله تعالی بیاورم خیر گفت هر گاه مرا بیایی در و جله انداز که من و نشتیکه بیایم فرا گیرم
ابو ایچر گوید بیایم چو روز دیگر شد از زن بیاید خیر غایب بود ساعتی انتظار کشیده برخواست و
در هم او در کوی بسته در و جله انداخت خرنجکی از آب بر آمد بدان رکومی پسید در آب فرود رفت چون
ساعتی گذشت خیر بیاید در و کان کشاده نشست و ظهری رفت که وضو لباس و خرنجک و آن
از آب بر آمد رکومی بر پشت خود داشت چون بچیر نزدیک رسید رکومی بر داشت خرنجک بر رفت
ابو ایچر گوید گفتیم که چنین حالی مشاهده کردم گفت من در جبات ما بشم اظهار این تر کن و الله اعلم تعمیر
دیدن او در خواب دلیل مرد بسیار مکر است از جهت کثرت صلاح و بر دای با هیبت تر تعمیر کنند که
دست بر آمدن او کم برسد جا سبب گفته که خوردن گوشت او در خواب مال حرام است سعلات اجنبی
غولان سهلی گفت که سعلات است که روز بنظر مردم در آید و غول آنکه شب مرئی شود جا خفا گفت
که عمر وین ربوع از سعلات و نسیمه متولد شده و بعضی را زعم آنکه جرمهم از نتایج طشکه و نبات آدم زائیده
شده و بعضی گویند که مادر بلقیس حسینه و پدر ذی القرمین طشکه و مادرش اریته بود و زعم جمعی آنکه
نتایج نتایج و طلاقیه با من جن و انس واقع میشود استلال بدین آیه نموندند که و شار کم فی الاولاد اولاد
گویند که زمان جنسیه بر حال انسی و مردان ایشان بزمان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند
صرح عارض ایشان شود و نیز گفت اندک و قواق نتایج است با من نبات و حیوان و گویند سعلات در بنیای
در آنسال ظفر باید با او بر رض در آید و با وی از می کند چنانچه که با جوشش بسیار است که کرک او را شب
شکار کند و بخورد و چون او را بدر دفراید کند در کونی او کونی در یا بید را بدر سستیکه کرک را میخورد و بسیار
باشد که بگوید با من هزار دینار است هر که مرا خلاص کند بر دارم مردم میباشند که کلام سعلات است
کسی خلاص کند تا کرک او را بخورد چون روز شود بر و ندر پسندند که موی سر او ریخته است حق است که
این اقوال از در جهت بسیار ساقط است تیمار در باب جرمهم و بلقیس و ذوالقرنین بدانکه در نسب و هم در نظر
اختلاف کرده اند گویند که نام او یکت در بوده و پدرش علم اهل زمان نبوده از اهل نجوم هستی نام و لغات
او را حملتی در اجل داده است باز و خود گفت که اشب بیداری بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر کن
وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم آنکه لطفه که در این وقت
شود فرزندیکه متولد شود تا آخر هر روزه ماند پس بخواب رفته خواهر آن زن حکایت مذکوره را شنیدند
منزعه طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نموده شوهر را و مباشرت نموده هرگز نشدند

مقوی بود اگر خون او را بر دل گذارند شفا دهد ز جگر بر وزن جرد معد و سنت که ملوک او سکار
مرغان کنند اهل بزده او را احقاف مرغان جوارح شمرند چه صفت و سستی او از چشم او حرکت
شدت و دویدن او شناسند موصوف باشد لعلت دفا و عدت الفت قابل تعلیم است بطوبه و درنگ
بر روی زمین سکار کند آشنش آنکه



زنگ او سرخ باشد نوعی از عفت
جبهه آنکه چون از صید عجز
خود خواهد تا صید فرا گیرد و گلش
حققان و طپش دل کند اگر زهره

بود و فارسی و در برادران خویش
شود اعانت از برادر دلبانی جنس
حرام لیکن خوردن گوشت او دفع

او را در سرمه داخل نموده احتمال نماید نفع بخند از غشوات عین و دفع ظلمت بصیر نماید و طلاء سر کن از اول
کلف و نش است باب دوازدهم در بین جمله مشتمل بر سه فصل فصل اول

سامانه

در بین منقوچه سامنه الارص بشدید میم چلباشه بزرگ و تبری کی باشی بغلونا مسند چون سم زهر است
لذا او را سامن ابرص که سفیدی را گویند گلش حرام و قتلش حلال و ثواب اگر او را بر داء الغلب
مالند موسی برادر جگر او را اگر بردن گذارند در دوی ساکن کند گوشت او را اگر بر کزید و عقرب گذارند سخت



و شکاف گذارند بر طر مکنند
نشود لعنت بر دیدن
سرطان خر خنک گزوم
اما در بر نعیش گذارند رفارو

بخشد پوست او را اگر زخم
در خانه که ز غفران باشد دخل
او در خواب لیل فقر است
آبی مسند در آب مخلوق گردد



تیز دارد و دندان بسیار
او را بلند کمان بر ده که حیوانی
دو شان او است دهن او به

دوخته و دو فک با چکا لماند خنما
و پشتش محکم و سخت بود هر که
پی سرودم است هر دو چشم او در

دو سینه اش فک اعلا و اسفل از هر دو جانب بنا و است هشت پای دارد و بیک پهلو می راه رود و سینه
هو و آب هم نماید سالی شش نوبت پوشت اندازد در یک جانب آبت مسدود سازد تا از حیوان
درنده این باشد و در یک جانب خشکیت گشاده گذارد تا با آب بدو رسد رطوبت او بخنکد و طلب معاش
گذارد سطا ط لیس گشت که کمان برده اند که هر گاه سرطان مرده در میان کوه دال یا دهی بر پشت افتاده
باشد بیابند لیل باشد که آن ده و آن شهر از آفات محفوظ ماند اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار
دهد و در زمین چمن بکنوع سرطان باشد که هر وقت بسوی تبر پرون آید سنگ شود اطبا او را فرا گیرند
و سرمه سازد احتمال او حلاء بصیر شود سرطان اگر متوالد و تناسل مخلوق نکرده بلکه در صدف متولد شود

سنگ
بزرگ

که مقوم است و لهذا از درون نفس تمییز چون در روغن فرود و از حرکت بازماند و چون در سهر که
 افتد زنده شود و پیرد اکلش حرام است اینست بدانام تم نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر که زینور بخت
 سه حنه کس کند لیکن سوزایدن خانه او و آتش در آنکندن کرده است مگر در وقت سیکه از آزار وی
 ترند پیش صبح بخت که از خست است بچایبکه در خانه اوست در زیت بچوشاند بکیر شراب با او بریزد
 و بخورد قوت باه و شهوت بفراید اگر شیراده کا و برگزیده او مالند در حال ثغابا بدعت سیردین
 او در خواب لیل دشمن حارب و باشد که دلیل نباد نقاب و جند من باشد و گاه دلیل قطع لظرق و
 صاحبکب و مطرب که خارج کند در ضرب خود و گاه دلیل اکل شرب مسموم بود و بعضی گویند دلیل
 دیدن حنمی حنیب ثابت در قبال بود یا سفیدی حنیت لاکل و اشرب بود اگر پند که زینوران در آن
 در آن مکان در آمدند دلیل شکر حنیب است و بعضی گویند که دلیل مرد مجادل باطل بود بود
 گویند که زنا بر و غراب دلیل خون ریختن با جمعیکه ایشانوارم بنود فضل دو نیم در آء کسوره
 ز ریاس که بود زین کوبند مریخت که الفت بر دم کرد قابل تعلیم در کتاب منطق الطیر آورده
 که مردی از بغداد پرسون رفت چهار صد و هشتاد و هشت همراه داشت در راه بچایب ریاب دید هر چه داشت
 یعنی آنها داده خزیده میخداد مراجعت نمود چون صبح شد بادی خشک وزیده همه آنها مردند یکی از
 آنها که لاغر بود ماند چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و حنیباج بدور وی آورده شد تا صبح
 بقرع و ابتهال بدر گاه بر زمینعال بزرک با عیاش استغیثین اشتغال داشت چون صبح شد برودت
 زایل شد هوا حرارت بهم رسانید آن مرغ ضعیف الحال پر وبال بر افشاند آواز فصیح میگفت با عیاش
 اغثنی مردم حقیقت نموده صدای دیشیند که کثیر ظلیفه بر او گذشت او را هزار مرد در هم بچیند آن مرد از
 هم و غم استخلاص یافت
 مضمون زرق مرغ
 و باشق شکار کنند
 سفید است لاله که حرارت
 از بنی نوع اوست محکم

تعبیر

زریاب

زرق

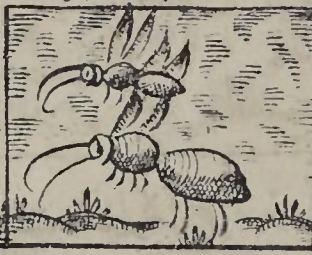
زوزوی



فصل سیم در آء
 شکاری که باوی باز
 فرا گفته که او با مرغ
 و پیوست او بیشتر است
 بال تر در طیران اسرع

و با بایش نوی تراست سیاه پشت و سفید کله حرام زوزوی سار و نری سقرین گویند جلاط
 گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب دنیا آنکه در رومیه از ستمالی شکل زوزوی ساخته اند که
 سالی بکوز صدا کند هر مرغ که از آن جنس باشد زیتونی بنهار گرفته نزد او آوزند بگذارند و برودن چون جمع
 شوند پیشترند زیتون بخامدین نحو حاصل شود اکلش حلال است چه از جمله مصاف است کوشش

و بچه او پروان آمد مانند کوه بزرگی پس از پروبال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و پروان
آمد و پر با ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را بکشند از گوشت او برداشته و طبع
نمودند با چوپیکه در آن پیشه بود هم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پرورش سفید بودند چون
صبح شد جوان در پیش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان در پیش سیاه نگردد
بسیکفتند این اثر از آن چوبست که گوشت از او در وقت طبع بر هم زدند و او چوب نشاب بود که از او تر نشاب
چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی در هوا پدید آمد سنگی که بزرگتر از گشتی بود در او پای خود داشت
در دریا انداخت چون گشتی بیشتر رفته بود گشتی بعون الله سلامت بجات یافت لعن سیر دین او در
خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح با سقیم باشد چنانچه
دیدن عقاب با یزد هم در زاء بوجه شمل بر سه فضل است فضل اول در زاء مفتوحه
ز اضع ز آنچه ترکان غرقه و غرقون نامند بکنوع او سیاه محض کوچک او را کلاغ زراعت خوانند
اکلش صلاح است بکنوع دیگر بنقار سرخ دارد او را غراب ز بتونی نامند جبهه آنکه خوردن او اکثر تبون است
لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که بکنوع او بزرگ و سیاه بود که زیاده از
هزار سال عمر کند و آنرا علم زبان ز آنچه اگر خشک نموده نشسته خوردنش سنگی او زایل شود اگر چه در
قلب لاسد باشد اگر دل او را خشک نموده و ساییده هر که بیاشامد نشسته نشود چه او در ماه نوز آب بناشا
اگر زهره او را زهره خردس مخلوط ساخته اکتحال نماید تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید بگذرند
بغایت سیاه کند اکتحال حوصله آن مانع نزول بار خشم کند لعن سیر دین ز اضع در خواب دلیل
حقیقت که محبت شکرک باشند و باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل دلالت الزنا است و دلیل
کیکه کارهای او مزوج بجزر باشد ز بنور آنک ترکان او نامند آنچه گویند سیاه و در کوه
و درخت مکان گیرد از خاک خانه سازد از چهار جبهه بجهت وز بدن راجع اربع در که دارد و صاحب شش و
کزنده است غذای وی از میوه و شکوفه ها ز از بزرگ حته ترا زاده باشد آنچه غیر گویند ز کلمه سرخ
بود مثل مورچه در زیر درختان
زمین پروان آورد و در رستان
سر ما لا کشود و مثل میه بخواب رود
نخل عسل که قوت جمع کند چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک در او روح
در مد بطریق سال گذشته زنده شود و این صفت مختلف اللون در از جسد بعضی الطبع بود هر چند
که در او گوشت بود از میوه و غیره میخورد و تنها پیرد و در بطون زمین و دیوارها ساکن گردد و در میان



نصیب
ز اضع
تقاریر و در آن است که طبع است و او در طبیعت
از او سیاه در گوشت از در میان ز اضع
ز بنور
گردیده باشد بعضی و تا این چنین باقی شکست

تعبیر

رق

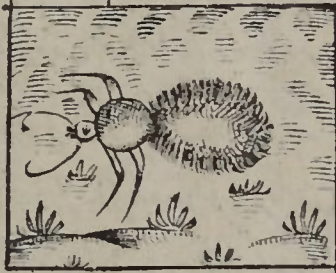
شکله

تعبیر

روسیان

رخ

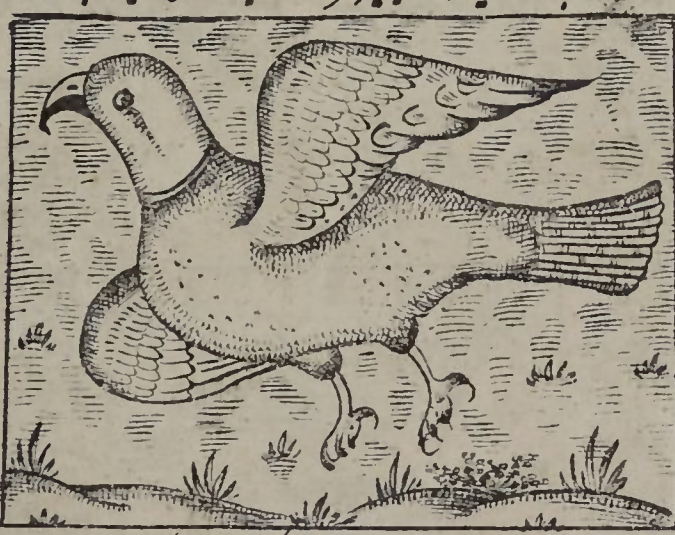
بسیار با شربت غسل باشد جمیع زهرها را دفع کند کهنه شدن او دفع او جاع بود تعبیر بدن او در خواب
 دلیل برداشتن است اگر پند که او را گرفته حریب و خون ریختن واقع شود با چاری صعب او را روید بدختر
 گویند اگر پند که بسیاری از دور مکانی فرود آید دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان فرود آید
 فرود آمدن لشکر است در آن مکان را طامیدوس گفته بدن او خراب است از برای کسیکه بیرون است
 چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل فساد کسی است که در مقام برسان کند اگر او را در خواب پند
 اگر مریض در آن خانه بود موات است و الا دلیل موت صاحب دست فضل دویم در او کسوف
 رقی جانور است شبیه نهنگ نیز سنگ پست را گویند فضل نسیم در راه صنوبره را شکر
 بنام سه نقطه ممدوده و مقصور هر دو آمده جنبی از هوم یعنی حشرات زمین جا حفظ گفته نوعی از حشرات



اگر قائل حیانت ترکان بجهت
 فاموس گفته تبار دو نقطه صبط
 و گفته مشهورترین نوع است شبیه
 و بهوی آدمی آید بعضی سیاه

او را عقرب یا ران خوانند
 بدترین انواع او مصر است حساب
 نموده یعنی ریتل چنانچه مشهور است
 کس است که حوالی چراغ میگردد

و بعضی زرد یا پر سیاه باشند کزیدن همه انواع او متناکم و دردناک و بعضی انواع او در غلظت زار ما
 باشد بجهت دفع زهر او و عقرب یا لیدن شکوفه نسوس نافع است و نیز اگر مغز او را با فلفل یا شکر
 دفع تم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بوزینه مضنه است که بکار مرد دم آید که چنانچه
 بیافد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمنی قاتل حقیر نظر شدید الطعن است رو بیان ماهی کوچک
 سرخ رنگ اگر نازه او را گرفته بر موضعی که خار یا تیر فرود رفته باشد طلال نماید سهولت بر آرد رخ عینت

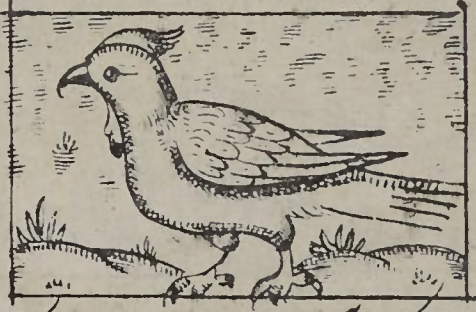


میباشد که هر سال
 گویند مردی رسید
 سفر نموده بود
 بر او نه خنک است
 میگفت که بگیر نه
 باد شستار
 اهل آن کشتی

معروف در جزای چین
 ده هزار باج است
 تجارت زمین مغرب
 در چین بود که از پنج
 در کشتی داشت هم
 بد برای چین سفر کرد
 بجزیره بزرگی آمد
 لطلب آب دهیت پرودن رهنشند قبه غلیمی با ارتفاع صد گز دیدند که او را بر آبی و در حشند که بود
 از او تعجب کردند چون نزد یکسوی رسیدند بجهت رخ بود چوب و تیر و شمشیر را و زدن تا شکافته شد

معروف در جزای چین ده هزار باج است تجارت زمین مغرب در چین بود که از پنج در کشتی داشت هم بد برای چین سفر کرد بجزیره بزرگی آمد لطلب آب دهیت پرودن رهنشند قبه غلیمی با ارتفاع صد گز دیدند که او را بر آبی و در حشند که بود از او تعجب کردند چون نزد یکسوی رسیدند بجهت رخ بود چوب و تیر و شمشیر را و زدن تا شکافته شد

شما دفع کس از کار عمل در روزناستان میکنند اگر بر شما ظاهر شوند آینه بر هر زین بست و کوه بلند در شب
 و فراز بیسند که جمعی گفته‌اند که در دهها کشته اگر بنده را طرقة العین بحال خود واکذارند که اعتماد
 بر خود کنند آینه دیوان و شیاطین برآیند قال الله تعالی که معصیات من بین یدیه و من خلفه بحفظونه
 من امراته یعنی مرخص بر استغفر شما بنده در کشتن و در انداختن از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را
 از پیش و پس بکناری میکنند از شر شیاطین حاجظ گفتند که اگر شتر را با این راجد مس مخلوط ساخته
 بر خانه پاشند هیچ کس داخل وی نشود اگر در اسوخته و صلابه نموده بعسل بپوشند و بر آینه انقلب
 مالند موی برآید بر سر او چون ریم این پاشند هیچ کس در وی نیاید اگر سر او را بکنند بر کزنده عقرت مالند
 در دو بر ساکن گرداند اگر دست از علف ساد بون بر در خانه نهند هیچ کس داخل آن خانه نشود اگر مکس می
 بزگر اسیر بریزد و بهنای آزار موضعی از بک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت مالند موی را برید و بگرد
 بنار و عظیم حجرت اگر مکس گرفته در کوی کنان بچند و برشته آسته بسته در گردن یا بازوی کسیکه
 چشمش درد کند یا در درد وی ساکن شود اگر مکس را در هم شکسته بچشمی که درم کرده ضربه کند سخت
 بخشد محمد بن زکریا گوید که در کتب طبیعات روئیده دیدم که اگر مکس زنده بر کسی آویزند که او در میس کند
 در در ساکن کند کس که دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مکس بر او نشیند که باعث آزار
 وی باشد صفت طلسمی که منع کند سازه و زرنج زرد اجزای مساویه گرفته در هم نرم بسایند با آب گرم و
 روغن خیمه کشتند مثال کسی از سازه و برآیند نهند هیچ کس بدان آید ز سادام که آن نشان بر آن
 آید باشد لعنت بر بدن او در خواب لیل ختم صغیف و باشد که دلیل حجیت روزی باشد و بسایند
 که دلیل در دو و با فرغ و رس بود با **دستم** در راه جمله مثل بر سه فصل فصل اول
 در راه محفوظ **دستم** های او استخوان خورد فرد های بر همه مرغان از آن شرف دارد که
 استخوان خورد و آدمی نیز آزارد گویند در خلقت نزع المقتی است شبیه بگر کس رجبال صلبه موخه
 و اراضی بعیده از اماکن اعداد خود مادی سازد و نهد اعبان در امثال خود گویند فلان اغر من پضا
 فوق یعنی فلان چتر غر تر از
 استندارد در چه با فرقت
 اگلش حوام اگر خانه را به برود
 اگر سر کین او را با سر که و کلاب
 یعنی لوان او کند اگر جگر او را بریان کرده باب ساینده و دیوانه هر روز بگردد نه نوشند تا سه روز منوالی
 شفا یابد اگر سر او را بر میزان غیر الواده بنهند بر روی بار نند اگر پوست او را بر حننه دان او باشد خشک

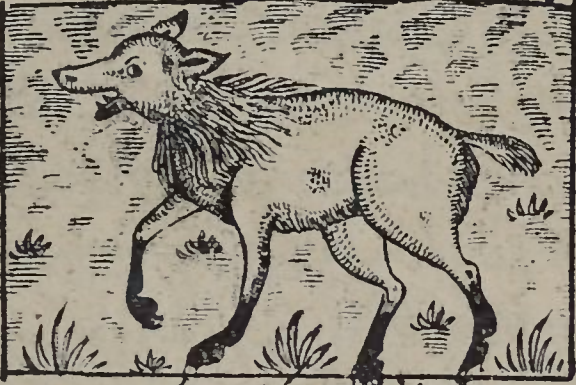


فصل
 در
 رخصه

فویج

نویج

از دخول دزدان جنسیا ط نماید و باشد که دیدن او دلیل نمت نهادن بر سختی باشد که از زوری باشد
بالنظری قصه یوسف هم فویج بیا از دو نقطه از تحت و قاعه کعبه است از زوری بسیار نوی جمعی از فویج و
از باخ است هرگاه صد بار آرا ده صد و کند سنگی در خانه او اندازد از حاققی که دارد دکان برد که کر



چیزا که لبت بزین آید
در سوراخ باشد این
طریق حامیری ام عابیر
او شاة زلی مکر زین
سوراخ آید دستع این

صدش کنند و اکثر
بد و خوانند اطرقی ام
ابشری بجز او عختی او
افسون خوانند تا نزد
ببندند و سیرون

آرند فضل ستم دزدان مضموم ذباب لمس ترکان چنین نامند نادان ترین مخلوقات
که خود را در ملک اندازد اطلاق گفت که از صغر حدش مژده ندارد چه مژده آینه حدقه را مصلی و محلی



کرد اند حقتالی او را عوض مژده
خود را بقتل دهد و لند اهمیت
گفتند که عربان ذباب را بر کس
و کس سگ و کس با جفا اطلاق کنند اصلش که از بدن حیوانات بیرون آید مگس که رود
اما مگس مردم از سر کین و کثافات و عفونت و از جماع با یکدیگر متلون شود و در حین وزیدن باد جنون
بسیار شود و در مویب و شمال متفرق و متلاشی گردد مخلوق الساعه مثل شب خرطوم دارد و انتهای
کلام باد بکار او همانکه بر موضع سیاه نشند بچند کرد و بر موضع سفید نشیند سیاه کرد و لند حقتا
بر یونس هم در وقت خروج او از بطن حوت درخت که در دیوانه مگس از او باز داشت جسمش صلب کرد
در مواضع متعفن بسیار باشد و باشد که زاده با ماده نام روز جماع کند او را حیوان سینه گویند چه در
زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد و کلش حرام در حدیث آمده که هرگاه در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید سستیکه در یکبال او علت و در بال دیگر دست و در روایت دیگر آنکه
در یکبال او ستم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برید حتمه آنکه اول لایکه سم دارد
مقدم دارد و آن دیگری که در او شفاست سرور و در دفع سم او کند تزلزلت گوید حیوة الحوان که اول
منووم دیدم که بال چپ بیک سیدار و پس او مناسب است و بال راست مناسب ثغابی است
از پیغمبر خدا نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر ثومنی صد و هشت ملک موکل است که دفع میکند از او
که قدرت بر دفع آنها ندارد پس از آنجمله هفت فرشته اند که همه وفات دفع بلیات از او میکنند

مژده دست بگیرد که حدقه
بد و دست مسح چشمها نماید
و تیشه و زنبور و کیک و کس خ

مژده دست بگیرد که حدقه
بد و دست مسح چشمها نماید
و تیشه و زنبور و کیک و کس خ

معمولاً در کندن کفاله از آب جرم بزنده صفا با کرم

کند و اگر ترسد در او قطع کند و از ترسد و بگریزد و از خواص او آنکه بزبان خود چون سبزه استخوان برزد
 چنانچه صدای او سموع نشود اگر سر او را در بر جی گذارند کرم و جگره از موزیات نزدیک ایشان نشوند و هر که
 چشم راست او با خود دارد و از دزد و کسب باغ ترسد که قاب پای او بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر بر راح
 وی زنند بدو نرسد مادام که آن قاب بر سر نیزه باشد اگر قضیتین او را بشکافند و نمک و سفر باشند بر
 آب غسل نوشتن ذات الحجب را شفا بخشد اگر قطره از خون او با روغن کادو مخلوط ساخته در گوش حجامت
 در دو گری گوش را زایل کند اگر ترسد او را آب سداب و زیت بسایند روغن او گرفته بر جسد مالند از جمع
 علل ظاهره و باطنه که علت آنها را سردی باشد این دو سالم باشند و نه با با پوست و چشم او را هر که
 با خود دارد بر حضم غالب آید و محبوب القلوب گردد اگر او در جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق
 بریان کرده بخایند قوت آید و در این تجربه بر سبزه که زهره او را بعلل و آب مخلوط ساخته برزد که کشته
 با هر زن که جماعت کند او را بغایت دوست دارد اگر دم او را بر علف زارگان آویزند مسیح کرک در
 بزردیک و نشود اگر چه از جوع بمیرد اگر سر کین او را در موضعی بخور کنند هیچ نوش بدان مکان نزدیک نمیشود
 مداومت جگوس بر پوست او از قویج باز دارد اگر زهره او ساخته بر سازی آویزند جمیع زهاسایک
 از زرده که سفید باشد پاره کند و اگر در دکانیکه د ف سازند به پوست او بخور کنند جمیع دهارا پاره کند اگر از
 پوست او طبعی سازند چون در میان طلبها نوازند همه را پاره کنند لیدن او برداء اشکلب موی بر آرد
 اشامیدن زهره او شکم بیدد و اسهال را نافع بود و چون بر قضیب لندهر مقدر که خواهند جماع کنند
 اگر باز زهره کرکس در روغن زیتق المنتج باه محفوظ کند لذت تمام یابد اگر بروغن گل ساییده هر روز یک بار بر
 خود مالند زرش بغایت دوست دارد اگر بر او راه رود اگر باورس که کیا هست شبیه بچند بر بقی لندز امل کند
 دندان داده او را اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوانیکه میان سر کین او یافت شود دندانیکه درو کند
 با و بخراشند و جوی در ساعت ساکن شود جالینوس گفته که کسیکه او را در دقیقه دایمی باشد اگر باز به
 او روغن بنفشه در بینی او چکانند صحت یابد اگر بر بینی کودک چکانند مدت حیات از صرع ایمن باشد و اگر در
 چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود و اگر جزوی از زهره او با غسل خام مخلوط ساخته اکتحال نمایند
 از ظلمت و تیره که چشم این گردد و اگر قضیب او را اسم زنی ببندند مسیح مردی قدرت را و ندارد الا وقتیکه
 کره او بکشد طلا خون و نافع جراحات بود صفت طلسمی که کرگان جمعشوند از مس صورت کرک مخوف حنانه
 در جوف وی سر کین کرک گذارند در هر موضعی که دفن کند کرگان گریزان شوند لعن بر بدن او در جوا
 دلیل کذب و حیل و عداوت دزد و ستمکار بود و دلیل دیدن تیغ او فرزند دزد هر که تیغ او پند فرزند دزد
 برورش بد اگر پند کرک کوشند یا تیره یا حیوان ایمنی کردید دزد تو به کند اگر میند که کرگان بخواند او در آیدند

تجربه

و ان بگویند از آنرا در وقت که چشم خسته باشد و اگر در چشمش دانه باشد

ادرا طنج نموده برداشته بپزند موی برآرد و سفاد با طبا سلف راز عجم آنکه اگر چیزی از دور روی

بناخت فصل



ناسد اکلش حرام عیان

بکفوح صیری بر کر سنکا

سرخ بچسبند و بر محوم آویزند تا زوی مفارقت کند

دویم در زال کسوره دست کرک و تری خورد

اورا با قبل یعنی خاکسری زنگ نام ننهد و شیرا

است که سایر حیوانات را نیست لیکن شکر حلص تر و پر خوار تر است با اینحال اگر چند روز بگذرد که چیزی

بنا بر نسیم استنفاق نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی در جوف او بگذارد که استخوان

خراب می شود بیچاره بجز او دست نزد مباشرت بیکدیگر ملتحم نشوند و چون زود ماده او را هم ملتحم نشوند

هر کس برایشان هجوم آورد بهر طریق که باشد ایشانرا بکشند و گنداجون اراده مباشرت بکنند از خود نیکه

بر خود دارند اگر موضعی روند که زود مردم در او گم باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موضوعت

بچشم خوابیده است

حیوانات بیشتر فریاد کند

چوب و عصا و شمشیر

شکسته شود تا مرد

شامه او بر تبه است که از



مراقبت و حرمت خود نماید

کند و چون عقیدت باشد از همه

و چون گرفتار شود اگر او را به

بزنند یا زخمی بردارند یا عضو

صدای او شنیده نشود فوت

مسافر بکفر نوح ادراک شوم نماید و اکثر در صبح متعرجن کوفته اند شود چه تمامی شب کلا دیات متعرج بوده

و پاس با کله نموده اند در وقت انقلاق فجر ایشانرا کلالی و فظوری روی نماید بخواب روغن پس در آنوقت

که کان جوغان قصد کله کوفته کنند اگر چه در مسافت بعیده و اما کن قریبه باشند بهر لقب و مشقت که

باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب روی راه نیندیشند بلکه آن رحمت را محض راحت دانند و چون

ما قال فزود رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ کرد کله تو تپای چشم کرک و چون این او کوفته

عداوت جیلی و منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او را با پوست کوفته بریزد و آرزوی برهنه

کند محصل کند در حال جان بقابض ارواح سپارد چون کرسنه شود فریاد کند تا که کان دیگر جمع آیند

و چون یکی از آنها روی بگریزند همه بر او تازند و او را از هم بدزدند و بجزوند و چون تنها با دمی رسد از او

بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا انبای جنس او شنوند مجتمع گشته بهیئت مجموعی روی بوی آورند و خواهند

که از روی حرص او را بجزوند اگر آنکس یکی از آنها را از خود دور کند آنکس را گذارند روی بدان کرک دور

شده آرد و او را از نسیم بدزدند و بجزوند و آنکس نجات یابد چه از شان دوست که چون آدمی از او ترسد طمع در او

لیکن چون پای بر کرک

کندار

سفیدی آتوم سرد و زردی و گرم اکل بزرگ و تازه قوت باد را زیاد کند نیم برشتاد و احسن و اللطف است
 و سیرج الهضم تمام بخت او در هضم را و امت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او است که سفید
 او نخورد و بزردگی گفتا نماید که مولد غلظت محمود است اگر مغز سرد را بر کزیده لند با لجانیه شفا دهد صاحب
 عجایب المخلوقات آورده که اگر دجاجه باده پیاز و یک کف کجند مقلش بر نذامحرا شود گوشت و شوربا
 وی بخورند قوت باهر زیاد کند بعضی از جاهلان بعلت را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او
 مورث بواسر و تقرس است دین باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگ است
 که اگر بر مصروع او بزند شفا دهد و اگر کسی خود دارد قوت باهر زیاد کند و اگر زیر سر کودکی نهند قوت
 این شود سر کین مرغ سیاه اگر بر در نای جدید میان اهل آنخانه حضورت بدید اید که زهره او را رقیب
 مالد با هر زنگه مجامعت کند آن غیر او دیگر بر آنخواهد که سر او را در ظرفی گذاشته زیر سر بردی که اگر بپزد
 جنک بنماید دفن بنماید و صلح آرد اگر مردی چهاردهم از روغن او بردارد قوت باهرش زیاد شود
 چشم او که بسیار سیاه باشد و چشم که سیاه خشک نموده بعد از صلا به اکتحال نمایند و حاینین را به بند
 و هر چه از ایشان پرسد جواب گویند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن است همقد از اگر بار عونه و
 نشاط بند دلیل زن است سیل بود و اگر در فرجه بند دلیل زن فاجره و جوجه اولد الزنا باشد که دیدن
 او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بند که بر سر بر لبش آید شفا یابد و از او شتر و موت و اگر بند که
 بر صبح در آید دلیل بیماریست که در دلیل زوال غم باشد اگر بند که او را بچ نموده کثیر بجا کت برد
 اگر پسند که او را صید کرد از عجم ولایتی مالی بدورسد اگر بند که او را با بچه و میهنها از مکان بیگانه رود
 اهل آن ولایت را اسیر کند و بال و پینه اش دلیل زناست قوله نعم کانهن بچن کنون اگر در دست
 خود بینه بند اگر زنش حامله باشد دختر زاید و اگر زن باشد غریب خواهد و اگر بینه خام خورد مال حرام خورد
 و اگر مطبوخ روزی حلال مجرب مردی زرد این سیر بن آید گفت در خواب دیدم که پوست بینهها جدا میگم
 و زردی تمامی اندازم و سفید بها بخورم گفت تو بنیاشی گفت ننداز کجا دیشتی گفت بینه بمنزله قبر است
 و زردی جسد و سفیدی کفن انداختن زردی عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخورد و اگر زن حامله
 پسند که بینه پوست کند با داده شد البته دختر زاید با **تعبیر** در ذال معجمه شمل بر سه
فضل فضل اول در ذال مفتوحه ذرا ریج آله کلنگ جانور سر خلیت که نقطهای بسیار
 دارد و می پردازد ذات السموم است انواع باشد بعضی از دور بالما خطهای سبز دارد و در زکش مختلف
 جمش بزرگ و طویل و حتمیل بود مثل گرم کل خیریت اکلش حرام بالبدن او نافع جرب و علتی
 که پوست بریزد و نیز مخلوط سازند با دود که موافق درهما است مثل سرطان کردند امام فخر رازی گفته که

تعبیر

تعبیر

دال آمد مرغ خانگی که مایان گویند و ترکی داوق گویند و جاده و جابه و جته آنکه در راه رفتن انحال
 واد بار نماید و جابه مانند هر گاه کسی در راه رفتن کاههای نزدیک گذارد و پیش و پس روند او را
 و جابه گویند چون پر شود
 از و پرون نیاید با اتفاق اکل
 سباع از نزد وی گذرند از
 گذرد اگر در بام و دیوار باشد



بینه او را زردی نباشد و چون
 او حلال است از نجس امرا و آنکه
 هیچک ترسد تا چون شغال براد
 خود را از ترس بزرگ اندازد و

موصوف است کیم خوابی و زرد بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار پرون آمدن نفس و رجوع او است
 و این از غایت ترس و پدلی اوست و از شدت جیکه که دارد بر زمین بخوابد بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیواری
 بخوابد و در دو جوجه از پخته پرون آرد با پرو و ظرف و مقبول بود و بعد از یکروزه راه رود و هر چند زرد
 شود احمق تر و ناقص الحش کرد تا آنکه جمیع صفات حسه از او بشود پس قابل ذبح کرد و مثل طیور جوارح کوش
 و کس خورد بطریق بیایم نان تناول کند و دانه چند پخته او را هر چه اطرافش دراز و بیشتر از مرغ پرون
 آید و آنچه مدور و عریض بود و خس از او تولد نماید جوجه از پخته گاه بخصانت مرغ پرون آید و گاه در غن
 نمودن در زیل و مانند آن بعضی از روزی دو نوبت پخته مند در همه سال پخته گذارد و کرد و ماه سال
 خلقت پخته در ده روز با تمام رسد در وقت پرون آمدن پوستش نرمست چون هوا برادر شد خشک
 و محکم کرد و میان زرد و سفیدی وی پوست نازکی باشد او را از جنس نامند و هر گاه در یک بینه دوزد
 باشد از او دو جوجه بر آید حسن و الطف او آنکه زردی او بیشتر بود بینه مرغیکه او را خودس نباشد طبل
 غذا بود حیوانات از او متولد نشوند و همچنین از آنکه زرد و قینکه قرناض النور باشد چه بینه از بلال با ب
 ممتلی شود و در طوبت او زیاد کرد و از بدتر اما حق ناقص و لهذا بعضی از آنها را یکپهلونا حق باشد جوجه
 ناز ناده با بطریق شناسند که او را از مقدار او برند اگر حرکت نمود نراست و خس و اگر ساکن شد
 مرغنت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله بسیار به مکشد شدن مرغ و گو سفند و فقر را نیکه داشتن مرغ خانگ
 امر نسر بود یعنی که هر کس بقدر حال خود جته معیشت کیمی اشتغال نماید پخته و لحش حلال الحش در حرارت
 معتدل است گوشت مرغ جوان زیاد کند عقل و منی است او را از اصاف کند غذای معتدل بود و تجنیص
 جوان از دفضل مبارک لیکن مضر اهل باصت است مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول کنند چون
 اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد فقر است و مضر است ظاهرا معنی را با الحاقه باقیه باشند و
 قفا او در صحت الی بارند چه بسیار گرم نیست که بضر استجیح شود و بسیار هم سرد نیست که مولد طغم باشد
 و حال آنکه گوشت رنگ را نیکو و دماغ را قوت و عقل را زیاد میکند پخته او گرم است قابل خشک و بعضی گویند

اطبا گویند که اشامیدن و خشک کردن از شکم چند روز و برک تغذای او برافضا کنند که مگر اشامیدن
 گرم ابریشم از عجیب مخلوق است چه او را نمیست بمقدار دانه ای که در پیچ میاشند از مورچه که چکر رنگ او
 سیاه و وقت بیرون آمدن او قریب بفصل چهار بود در گرم سیرا در حقه گذارند که از او بسیار بیرون آید و زمان



در زیر بغل و پستان نکند از چون بیرون آید برک توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود از سیاه بی سفید
 مبتدل شود و در مدت هشت روز از پیچ برسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر کرد خود و تنه خود پیچ
 در درون وی بود خالی شود تا بقدر که در گان شود اما طولانی بود ماده روز چنین شود و بعد از ده روز بر
 پس این جوزه سوراخ کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشد از بیرون آید در وقت بیرون آمدن او مضطرب
 بیرون آید با نمایی او متحرک از محض جاج ز او ماده دم بدم چسبیده مدتی بدین ایشان با هم ملتمس بود پس
 جدا شده ماده او تخم کند بیستی که گذشت تخم او را بر کوی سفیدی ببینند ز ماده هر دو بپزند و نکند از نگر
 بجهت تخم خواهند و الا از آنها حریب سازند در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص او است که از صوت رعد
 و زدن طشت و کوفتن ناوان و بومی سرکه و از آدم حبیب وزن حایض ببرد و از موشک و جاشک و مورچه
 و چلیپا سه و کثرت حرارت و بردت برورستند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم بگیرم ابریشم بیاند همیشه
 در جمل خودند او را از جمل خلاصی نیست آنکه خود را بکشد بدانکه جمعی انواع کردها جفته استخوان حرام است
 از جمله خواص گرم ابریشم آنکه اگر زیت مخلوط ساخته بر بدن انسانی یا انداز گردن جانوران زهر دار
 این مانند چون گرم ابریشم بیرون آید نزع خانگی خورد و فربه شود اگر گرم زردی که از زیل متلون شود و زیت
 کهنه جو شانند بر داء القمل بهند شفا بابد و نفع عظیم بخشد و نموی برارد و عتسیر دیدن او در جوا
 دلیل دشمن خونی است و دیدن گرم ابریشم رسیدن منافعت با جبر او و عجت ملطاز پس هر پیچری از او فرا
 کبرد و منفعت در و باشد که دیدن که جماد لیل مال و ضرر باشد و اکثر گرم اولاد باشد و جاج بجرک

نسیج
 و جاج

سرفین

بهریم

وود

اسمع من دلدل یعنی فلک سرتوا ترازد دلدل است بدانکه دلدل یعنی حرکت با اضطراب آمده بدین

حضرت معتمد بنویسند
دلدل گفتند چه است
اورا حضرت امیرالمؤمنین
در باب تاف در ذکر قنقذ



سبب که استر که مقومش
بدین فرستاده بودند
سفیدی بود در کما سعیت
بخشید اما خواص تغییر بود

بیاید و کفین جانوریت در دریا غریق را بجات دهد و پست عانت او کند تا بسا حل رساند و هر
و حس نجای و سین آورده یعنی کوبند که خاک بگریست و در او واخرود و نیل بسیار بود از دریای شور
انجا افتد بصفت جنگی بر باد میسبب باشد و لندا نفس از چون بر غریق نظر باید همیشه دفع او میکنند تا
بسا حل رساند و بجات دهد و به چکس از نجانند و ماهی نخورد و چون بر روی آب ظاهر شود کویا متی است و
از و بچه متولد شود و شیر دهد و بچه خود را هر جا که رود همراه برود و در تابستان نراید و با دمی انش کیرد

صید کنند کفین بسیار حج
زمانی در کوی او را کشند ارد
باز آید اگر در پیش او کشی باشد
وقتی از ماده جدا نشود چون

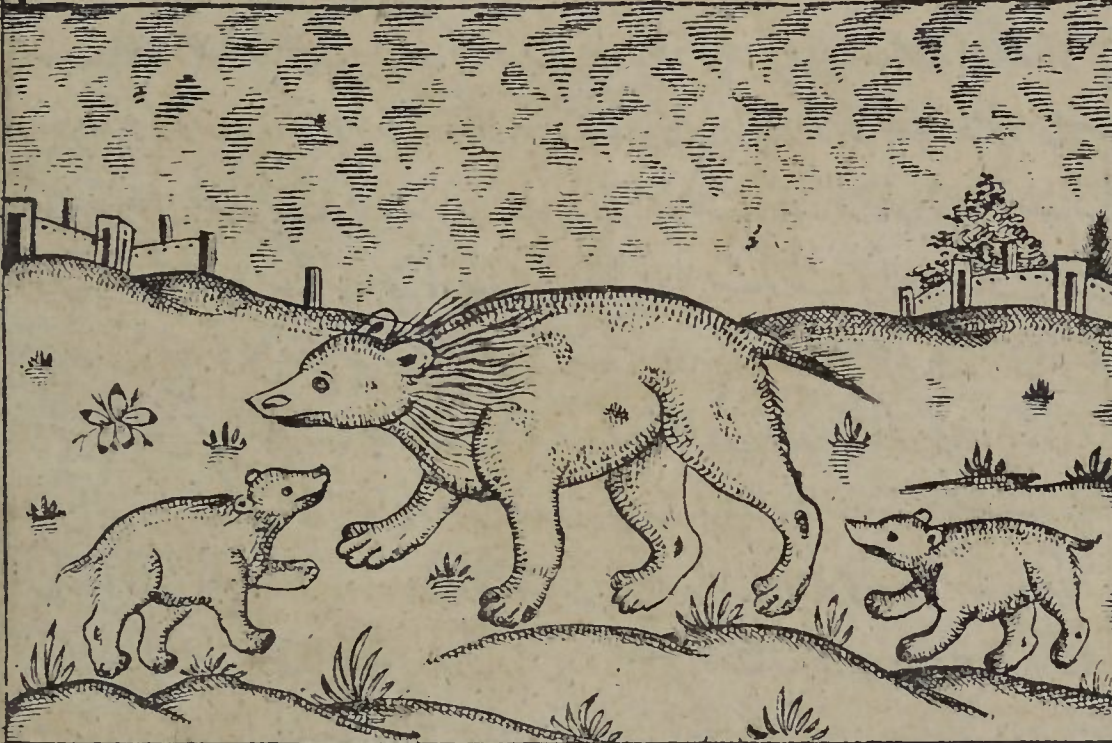


خاصه گوید کان اگر کبی ازو
شوند تا جنگ کنند و چون
بسعیت نام از آنجا چون تیر
بر بالایی و آید ز او هیچ

قیس ندارد اکلش حرام است خلاف مرعانه را که ایشان حلال میدانند اگر چه او را در میان حنظل که میان
خالی باشد بچوشانند و در کوشش بچکانند نفع عظیم بخشد کوشش سرد و تراست و دیر همضم اگر دندان او را
بر کبود کند نترسد خوردن پیاده دردها حاصل را به کند پیاده کرده او را اگر زنی بگذارد و با روغن زیتون
مخلوط ساخته بر خود بمالد شوهرش وارد دست دارد و طلب رضای او جوید اگر هر دو کف او را بر حنظل
او بزندان بر روی زایل شود اگر دندان راست او را هفت روز در روغن گل گذارند هر که از آن روغن
بر روی خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او خداین خاصیت دهد لعنت بر بدن او در خوا
دلیل است بر آنچه تساج برد و باشد که دلیل مکر و کید و ختقاء اعمال و استراق سمع بوده باشد و باشد که
دلیل کثرت باران بود اگر خایف پندرسوی زایل شود حتمه آنکه او بجات دهند و عرق شدگان استند
عم اگر در خارج آب پند دلیل است بر دشمن عاجز و قوت او در آست دود گرم ترکان قور و نامند او
با انواع است چون اساربع که گرم سهر حینت که در سینه زار باشد وارضه که چوب خورد و گرم و سهر که در نیل
و گرم بیوه و ابریشم و گرم سبزی که در درخت صنوبر میباشند که در کوه انسان از عفونت متولد شود
و این عماس از حضرت معتمد بنویسند نقل کرده که آنحضرت فرمود که خورا بنیاشتا خوردن گرم معده را

از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آمد و گفت بساط مرا از پشت بام دزدیدند گفت
 مؤذن برده چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم که خز و سی در خانه فلان شخص فریاد
 میکرد این سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آن خانه بمیرد بعد دو یک سی و چهار است سخنی دیگر گفت
 دیدم که خز و سی سه بار آتش گفت گفت سه روز دیگر از عمر تو باقی مانده همین بود اما دیگر آنجن یعنی خز و سی
 آنجن جانور است در باغها و بوستانها یافت شود اگر او را گرفته در شراب گهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزه
 فراخی گذاشته بر او بگیرند در خانه دفن نمایند از ضعه و سوسه از آن خانه بر طرف شود فصل
 در دال مضمومه در است حرس و تبرکی ایوانمند خانه در خانه ناکیرد و دوزرستان داخل شود و در
 نیاید ما هوا خوش بخورد و چون گرسنه شود در بهار پر و ن آید بغایت فریه گشته مختلف الطبعی باشد

رست و ای خدای بگردان از این شود



چه آنچه سباع و بهایم خور و بخورد و از گوشت و علف اکل و چر نماید چون وقت مباشرت ایشان شود
 بریزی از آنها ماده خود را بگوشه تخت و خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پارچه کشتی زاید
 که اعضای او تمیز نباشد پس او را از موضع به وضعی نقل نماید از ترس موران بکجا گذارد و چنانچه در چهار باب هم
 مذکور شد پس با لیدن اعضای او تمیز کرد و بعضی زنده ولادت او در غایت صحت و وضع حملش شود و جمعی
 آنکه از دهن زاید و ناقصه القوه بارند از شوق بزدگرو حصر جماع و باشد که از شدت شهوت از میسر او بخورد خوانند چون
 در مکان نسرب شود با جهاده روزی که زدن از آن موضع حرکت کند و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت
 آید تا راه رود و چون بسیار نزد و بر سردر خان آید و در طبع او از زیر کیمت قبول نماید اما اطاعت
 معلم کند که علف و ضرب کلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زمان اندازند بکودک

بود بسیار که در آن حال میزدند و چون روی بطرف نبات انباشت کند بسوالت

منقش و نیز بر برجد و با قوت و سرواید و یکبال او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون اذن
 گوید و از او را همه اهل آسمانها و زمین هر که هست بشنوند مگر جن و انس در این وقت خرد سان زمین
 اجابت کنند و با او با و از آیند چون قیامت نزدیک شود خطاب رتبا لارباب در رسد که بالهای خود فرام
 آور و از خود نکند پس اهل سموات و ارض خیزند میان زمینان همه بدانند که قیامت نزدیک شده در
 روایت دیگر از جابر و غیره از آنحضرت صه منقولست که بدرستی که خدا را خردوسی است مرا و در زیر عرش
 و هر دو پای او را فضای زمین و هر دو بال او در هوا چون هیچ نزدیک شود هر دو بال برهنند و گوید
 سبحان قدوس در روایت دیگر سبحان الملك القدوس ربنا الرحمن الملك لا اله غیره غلبه از حضرت محمدت
 نبوی صه در تفسیر خود آورده که خدا تعالی سه آواز داد دست دارد او از خردوس قاری قرآن و استغفا
 کنند پای در سحر ما و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود که خردوس و نواج دوست من و دوست دوست
 من جبرئیل عم که نمک بیدار و آنخان را با شانزده خانه دیگر از همسایگان در اجارا آمده که آنحضرت را خردوس معین
 و و حاجی بود چون بفر میرفتند خردوس را بخود همراه میبردند تا محافظت اوقات نماز نماید و نیز وار دست که
 خردوس را دشنام میدید که شمار آنچه نماز بیدار میکند اکلش حلال است گوشت وی گرم و خشکست و باعث
 نافع اصحاب قویج و موافق مزاج پسر است بختیص در رستنان و سهیل و نافع مفصل در خسته است آن گوشت
 خردوس بچه موافق جمیع امزجه است لیدن خون او مغز سر او کزیده جانوز از اشفاست اگر تباخ و شانی او
 روغن آلوده دیگر صد آنکه اکتال خون او مزبل سفیدی چشم است اگر تباخ او را بسوزانند و کرسیکه بزودش
 بول کند بنوشانند نافع بود اگر پر دراز او را در وقتیکه بر مرغ جسد بکشند و در مجری آب حمام گذارند هر که از
 آن آب غسل کند او را غوطه واقع شود و در کنار بال او دو استخوان است اگر بر صاحب تب ربع بندند تب
 زایل شود اگر بر چهار پای بندند قوت مثنی او زیاد شود اگر زینکه بار کبیر خستین او بر بان کرده تا سه روز
 در ایام حیض بخورد با شوه بر تعاریت جوید بار کبیر اگر در کاندی گذارند و در باز و بندند قوت باز و با
 زیاد کند و چند آنکه خوا بد جماع کند تا کشاید ساکن نشود نواج سفید شرح را بجهت دیوانه بخور کنند نفع عظیم
 بخشد اگر زهره او را بر شور بامی شش مخلوط ساخته بر آتش گرم نموده بر تنب بندند قوت باه و غوطه دهد اگر حصینه
 او را بر خردوس جنبی بندند از هیچ خردوس مگر یزد لعنه بدین او در خواب دلیل خلیب و قاری و
 مؤذن و مطرب و یا سخن که امر بچود کند و خود عمل کند خود کند که صلوة و غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد
 کثیر النکاح و مردم کریم و نافع باشد با نافع الحظ و عامل که در شفقها بسیار آفتیاد دلیل صاحبخانه با
 مملوک با محارب دیدن قتل خردوس این بعضی و فوق دلیل عدم اجابت مؤذنت کو بند بدین او و صاحب
 با علم است مردی نزد این سبب آمد گفت دیدم که خردوس بخانه من درآمد و چند روز جوید گفت که چون

۷۳
 منقش و پایها در زیر عرش

با شست تا سال نماید بنام از آنکه خردوس او را غسل غوطه است

پرون آید عصای موسی تمام دست و خاتم سلیمان نم با وی باشد بعضی پستی کفار بشکافند و بخاتم ناصبه



مؤمنان نقش نماید پس مردم بعد از این بکند که را بنام بخوانند بلکه گویند یا نموسن و یا کاسن در قهیر البیت
آمده که دایه علی بن اخطا البیت که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان تم رجعت نماید و جمیع نیر جنبیانه و عا
که زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه وانی هر ایامه دیوم محشر من کل اتمه فوجا مؤیدین
قولست و لوقی دله فله سی مؤتبت جانور است شبیه کبک در بعض اوقات جانوران بدر و خون آشفه

چون برج کبوتران در آید یکی از
او بر صاحب بت ربع آویزند
چشم آویزند باز بت عود کند اگر
همه آنها که بزبان شوند طلا و پاره او



و بعضی گویند حیوان وحشی است
آنها زنده نگذارد اگر چشم است
تبر برج بت را زایل کند چون چشم
په او را در برج کبوتران بچویند

بر دماغ نرمل پیدا نمیت که آدمیر از خوردن چیزی ترش عارض شود اگر نمینک از خون او در گوش
مصر و چکانند نافع آید فصل دوم در مال مکنوره و یک جزوس کنت او بول قیظ
یعنی بیدار و از شان اوست که بفرزند خود هر بان میت و یک زوج الفت نیکر دو هر ساعت مطلوبی

و بخانه صاحب خود راه نیابد بی در
که خروس سفید صاحب دو تاج
عجزه محفوظ ماند و کج گشتند
که چون آواز خروس شوند صاحب



در بر کشد و چون از سر دیوار بر آید
بخواند تاراه بیاید اهل تجربه گویند
در هر مکانیکه باشد انخانه از دزد و
دایم در کت باشد در حدیث آمده

خود را از قاضی الحاجات بخوانید و اگر آواز حمار شنوید عوذ بالله من شیطان الرجیم گویند در بار خ صفت
آورده که از حضرت محمد تسنوی هم مرد ایستکه خدا بتعالی خروس سفیدی بقدرت خود خلق کرده که بالهای

در دم بجانب راست رود و بعضی گویند از چرخ حمرن آید و بعضی گویند که از طایفه پریان است

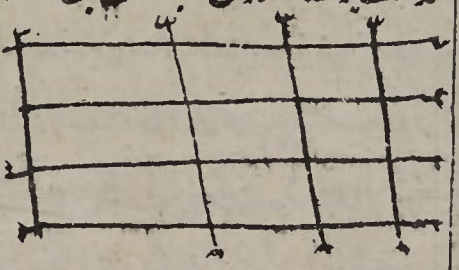
دش

و کبک

آورده بآب تر نمایند و بر نقرس بالند سفن یا با کز خلد را در سه رطل آب فرو برند هر سه از آن آب
بیاض مدبر علمی بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید بجهی بن زکریا گفت که او را در سه رطل
آب فرو برده گذارند تا آنکه کس کند پس او را صاف نموده استخوان وی جدا کنند باقی در دیک
گند بالبان و کبریت و نشاسته از هر یک چهار درهم اضافه کنند تا آنکه مثل طلا گردد و در شب
گذارند هر که از او بنامش تعلق نماید در وقتیکه شمس این اول حمل و اول اسد باشد مستعمل
از سومات و چهرها اجتناب نماید و پاک و با تقوی در روزه بود هر که این عمل بجای آورد جنبش او
او را ضعیف هر علم کند لغیر ویدن او در خواب ^{و غیرت} و خفتاد و نسبت سلک است و باشد
که دلیل حدت سمع بود بجهت کسیکه شکایت از ناشنوایی کند اگر با میتی در نار بند در نار در آید اگر
در پشت بند در پشت در آید بآب ششم در اول شکل بر سه فضل فضل اول در اول
مغزوه و آیه جنبند از هر حیوانی این بحب لغت است تا بحب اصطلاح جنف صحن چهار پای دارد
و بر آب بسیار اطلاق میکنند و بعضی طیور را داخل دو آب ندانند اسند لال بدین آیه کنند
من دآبه فی الارض ولا طایر یطیر بحیثیه الا امم مثلکم و بعضی این اسند لال را ذکر کرده اند
بدین آیه که و ما من دآبه فی الا علی الله عز و جلا و بعلم مستقر ما و مستودعها کل فی کتاب مبین چه طریقی بر
رو زمین گاهی میگردد علی بن ربه که بید که نزد علی بن ابطالب بودم که مرکب آنحضرت را آوردند که
سوار شود چون پای مبارک بر رکاب معاد است غتاب نهادند بر مؤد بسم الله و چون بر پشت مرکب
قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت لفسنی فاغفر لی الله لا یغفر
الذنوب الا انت کففت پس ستم نمودی از وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا ص چنین کرد که من کردم
پرسیدند که بار رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود که خدای تبارک و تعالی تعجب بیناید در وقتیکه
بنده بگوید خدایا بیایا نزد مرا و حال آنکه میداند که عجز وی آمرزنده نیست این عبادت از حضرت مفذون
نقل نموده که آنحضرت فرمود که چون کسی بر مرکب سوار شود نام خدای بزرگ شیطان رد بگفت او شود
کو بد خدا کن اگر او را آوازی نباشد که بیدار زوی خدا کن او همیشه خدا کند تا فرود آید ابی در و از رسول
خدا نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی
فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم سبحان من لیس له سمی سبحان الذی یخزن هذا و ما کن له مقبر
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین من کسبی که در زیر دست گوید مبارکباد ترا می
شوم من که پشت مرا سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بر روی حاجت خود بر آوردی تا دانه الارض
که از علامت بیانت بعضی گویند حیوانیت که طول و شصت گز است صاحب نوایم در شب جمعه از کوه صفا

عجب
و آنچه

نیتوان نمود پس قسم خورد و بختی که او را هیچ کفاره نباشد که اگر از میان ایشان پروان زود قوم بر خاسته
 عدز ما خواسته که ما را بجان خود که اولاد تو منع او نکند و لهند سبقت در منع نمودیم عمر و گفت الحال
 چاره نیست بجز آنکه بیرون روم و چنان قسمی از من صادر شده فرد علاج و آنچه پیش از وقوع
 باید کرد در نبع سود نذر دچده وقت کار از دست پس انظار بر مع املاک خود نمود قوم بر عبت تمام املاک
 وی بخرید پس عمر احوال اطفال و مجال اطفال خود را بار نموده از مواضع ایشان بجل و بکر نقل نمود
 پس اندک زمانی نگذشت که موش کور رخته در سندن کور کرده سبیل آمده مو و اب و انعام و مول ایشان
 خراب کرده چنانکه ملک عذام بمعنی نطق است که فارسلنا بمنهم سبیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان
 سبیل عرم را جمعی گفتند که سبیل عرم رخته است و جمعی دیگر سبیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد
 اما رب بسکون همزه اسم فصرنا و لقب پادشاه شهر سبست چنانکه تبع ملوک من است سعودی و سبیل گفته
 بانی سد سببا بن شجب بود و مقدار در و در بجانب آسند جاری میشد سببا قبل از تمام وی رحلت نموده ملوک
 حمر با تمام رسانیدند گفته که سببا اول کسیت که از ملوک من که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن شجب بود
 بقرب قحطانت سعودی گفته که لقمن بن عاد بانی او بود بکفر خ ساخته بودند خدا تعالی بسبیل عرم
 مردم آنجا را متفرق ساخته قصه ایشان در جهان مثل کردید از جمله او عجمه و اشکالیکه دفع آن خلد سبک در
 دو اب می افتد این دعاست که بر کوشش چپ باید او بخت که یا خلد سلیم بن داود ذکر عزرائیل عن وسطک
 و ذکر جبرئیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب ولا تسعی الا ابصر کما حکما
 میس لئن الله جابته و تسرن الحمار بقدره اعیز القمار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکه الله المقربین الذین
 لا یاکلون ولا یشربون الا بذكر الله هم یعیشون اجنا و نال سدی امیر ایما الخلد من دابة فلان بن فلان
 و او من هذه بقدره من یری و لا یری و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی لیسفینها ما نأثم کفصفا
 لا تری فیها عوجا و لا امثالهم تری الی الذین خرخوا من دینار سم و هم الموف حذر الموت فقال لهم موتوا فماتوا
 کذا الک یوت الخلد من دابة فلان بن فلان و من هذه الدابة



چنانکه اکل و حرام است جبهه آنکه از انواع موش است عربان
 در امثال خود گویند فلان اسمع و همد من خلد یعنی فلان مگر
 شنوا مژ و فساد کنندند تراز خلد است از جمله خواص او
 آنکه اکنال خون او شافی بصر است و طلاء خون دم او نریل
 خاک و کفشدن لب بالای او نریل تب ربع کسبیکه بر آن او خورد و بهر چه عالم کرد و او اگر مغرور او بارو
 کل در شیشه کند و از زور و عن کور ختمه بر جربا لندشها و بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ پرو
 اند

نوده تعداد نعم الهی بر ایشان کردند فایده بخشید فرد بر سینه دل چه سود خواندن و عظم نرود
 منج آئین بر سنگ اباد استماع را شمار و شمار خود دانسته گفتند خدا را هیچ نعمتی بر خود ندیدیم
 ایشانرا سدی بود که بقیس در جنبینکه پادشاه بود بسته در زیر آسند بر که ساخته که دوازده جابت
 پرون میساید بعد دانهار یکم مقام ایشان بود و بعد از دو اج سلیمان عم بقیس ایشان مدنی
 در سرت و لغت بودند پس طبعان و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حقیقتا و تعالی موشی نزد
 موش را می ستمی بخند فرستاد تا سدا ایشانرا از پنج سوراخ کرده سبلی عظیم آمده اشجار را از اصول
 قطع نموده اراضی ایشانرا خراب کرد ایشان قبل از وقوع اینجاده از علم کماست ظهر برده بودند که
 موش خربستد ایشان نماید و لند از در سوراخ موشی گریه می گشته بودند چون وقت عدت
 انقوم ناصواب رسید حقیقتا موش نمرخی بشر حسیکه گفته شد فرستاد که از هبت او جمع گریهها بسوراخ
 موشان گریختند پس آن موش کور رخنه عظیمی در سدا ایشان کرد که از آن رخنه سبل داخل غنجان
 و خانهها شده جمیع اشجار و اموال ایشانرا قطع کرده خانهها را پر از ریک نمود کوبند که موش مذکور ایشان
 و مخاطب از حد بد بود عمر و در خواب دید که رخنه در سدا ایشان شده چون صبح شد آرزو بجای
 سد رفت موشی دید که بچپکال آئین رخنه در سدا ایشان بنماید بر کشته زن و فرزندان خود را برود
 موش را بدان نهایت بد ایشان نمود چون بر کشید گفت دیدم آنچه دیدم گفتند آری گفت بر بند
 که این کار خدایت که ما علاج نتوانیم اما مرا حیل در دفع آن بخاطر رسیده اول بر پنم که خدا بتعالی
 رحمت هلاک اینقوم داده بانه پس رفت گریه را گرفته نزد موشن زده بجزه مشغول بود اقبال بگر به
 نکر داتا چون گریه موشن را دید روی بگریز نهاد عمر او داد خود گفت چاره کار خود بچو نیک گفت چه چاره
 کنیم گفت بدرستی که مرا حیل بخاطر رسیده گفتند کن آنچه خواهی پس اصغر او داد خود را گفت و در
 که من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود فرار کرد و ترا ما مور نامیم تغافل نمائی چون ترا دشنام
 دهم بر خیز و سبلی بر صورت من زن پس باقی او داد گفت چون چنین کند شما هیچ گویند من در وقت
 قسم باد میکنم بقیسی که کفارند دشمنه باشد اگر خلاف قسم نامیم که بعد ازین در قوم انامت کنیم که اصغر او
 من این چنین بی ادبی کند هیچیک او را عیب و عار نکنند او داد گفت سمعاً و طاعتاً چنین کنیم روز
 دیگر که عقد جلبا انظام پذیرفت عمر و اصغر او داد گفت بر خیز و مسلمان کار کن او بحرف بدر اقبال نمود
 بتغافل گذرانید عمر و برادشنام داد برخواست و سبلی بر پدر زد او دادوی سر بر پیش انداخته هیچ
 نگفتند قوم از خیرت او و سکوت سایر او داد تعجب نمودند ایشان نیز چون دیدند هیچ بخوف نرودند
 پس عمر و گفت اصغر او داد مرا سبلی زده شما هیچ گفتید و جمله ساکت شدید در میان همچو شما فوجی فانت

در میان بالشی گذارند هر که میر او نهد بخوابد و اگر در طرف کس با این طبع نموده بر روغن زیتون مخلوط است
کرز بایست تا محتر شود پس این روغن صاف نموده بر صاحب نفس فایده کمنه و ارتعاش دورم جسد
و تنگی نفس مالند شفا یابد و این تجربه بر سینه در هر خانه که بگیرند دل در او همان خانه بسوزانند
مار و عقرب که بزبان شود و در آن خانه دیگر نیاید در زمان همچنان او دل می برانسانی آویزند نتیج
باید کند هر که گردن او را با خود دارد از گردن عقرب باین کرد و اگر هر سه را در او بر فرج زن عسیر بود
مالند در همان ساعت وضع حملش شود و مر تفع کرد و اگر خفاش را محراب نزد و بر نقیب مالند از لفظ
المبول این کرد و اگر صاحب فرج بر شور بای او نشیند صحت یابد اگر سر کین او را بر تو یا یعنی گردن مالند
از بیج بر کند و سر کین او را با اشک چشم بر آنجا مالند دیگر موی زوید لعن بر بدن او در خواب لیل
مر عابد را طایم دوس گفت که دلیل لطالت خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت
بجبهه ساغر است و اگر پند که بخواند داخل شد دلیل خوابی آنتزل بود و دیدن ماه و دلیل زن صحیح
و بعضی دیدن خفاش را دلیل مسایگان دانند که اینکس ایوس از ایشان باشد کند بزور
جبل موشش کور و تبرکی کور سپه چکان و بعضی گویند جانور است که پیش خود نه پند بوی از سوراخ خود
در آید و دهن کشاید و بایست تا کس میان دو لب اطراف دهن او جمع شود پس لبها هم آرد و همه را
فرود در سطلو گفت که از حیوانیزاد چشم است که خلد را که چشم میت حجتانه و تعالی عوض کسانای
بوی شنوای بر تبه عطا کرده که از مسافت بعیده اصوات حیفه احساس کند و چون احساس صدائی کند
زمین را کور کند و چون خوابند
او گذارند بیرون آید تا او برگیرد
خوش گریزد و پیوی پایز و کند
این دو چیز او را همید کنند بعضی

نقش

در میان بالشی گذارند هر که میر او نهد بخوابد و اگر در طرف کس با این طبع نموده بر روغن زیتون مخلوط است
کرز بایست تا محتر شود پس این روغن صاف نموده بر صاحب نفس فایده کمنه و ارتعاش دورم جسد
و تنگی نفس مالند شفا یابد و این تجربه بر سینه در هر خانه که بگیرند دل در او همان خانه بسوزانند
مار و عقرب که بزبان شود و در آن خانه دیگر نیاید در زمان همچنان او دل می برانسانی آویزند نتیج
باید کند هر که گردن او را با خود دارد از گردن عقرب باین کرد و اگر هر سه را در او بر فرج زن عسیر بود
مالند در همان ساعت وضع حملش شود و مر تفع کرد و اگر خفاش را محراب نزد و بر نقیب مالند از لفظ
المبول این کرد و اگر صاحب فرج بر شور بای او نشیند صحت یابد اگر سر کین او را بر تو یا یعنی گردن مالند
از بیج بر کند و سر کین او را با اشک چشم بر آنجا مالند دیگر موی زوید لعن بر بدن او در خواب لیل
مر عابد را طایم دوس گفت که دلیل لطالت خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت
بجبهه ساغر است و اگر پند که بخواند داخل شد دلیل خوابی آنتزل بود و دیدن ماه و دلیل زن صحیح
و بعضی دیدن خفاش را دلیل مسایگان دانند که اینکس ایوس از ایشان باشد کند بزور
جبل موشش کور و تبرکی کور سپه چکان و بعضی گویند جانور است که پیش خود نه پند بوی از سوراخ خود
در آید و دهن کشاید و بایست تا کس میان دو لب اطراف دهن او جمع شود پس لبها هم آرد و همه را
فرود در سطلو گفت که از حیوانیزاد چشم است که خلد را که چشم میت حجتانه و تعالی عوض کسانای
بوی شنوای بر تبه عطا کرده که از مسافت بعیده اصوات حیفه احساس کند و چون احساس صدائی کند
زمین را کور کند و چون خوابند
او گذارند بیرون آید تا او برگیرد
خوش گریزد و پیوی پایز و کند
این دو چیز او را همید کنند بعضی
که ستار ب را خراب کرد و این چنان بود که قوم بسیار او را با غنسان بود جمیع که وارد ایشان
بشد یکی از جانب یمن و دیگری از طرف شمال ایشان مستغرق نعم الهی شده بود چنانچه حق
سجانه و تعالی فرمود کلو این رزق رگم و اشکر و اله یعنی بخورید روزی پروردگار خود را و شکر
او بجای می آورد پیش از شهر با کیره بود که در او پشه و کیک کس و مار و عقرب و سایر موزیات نمود
مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از پیش و چیزی درخت او بود میبرد و چون کسی داخل با غنسان
ایشان میشد که ز سبیل در جن عبور در سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه دستی بر آنها نیا
حتعالی سیزده بهمن بدان قوم پیچ فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند مینا تخویف و انداز



و اگر در آنجا کور شود و اگر در آنجا کور شود

بشر

بشر

و غسل معجون نموده کبیر که در شکم و تفع معده در روده باشد بوزن یک مثقال است و عظیم بخند لعن
 دیدن او در خواب دلیل شتر و کبک و افلاس مال حرام و دیدن اده او دلیل زیاد شدن نسل و
 کثرت رسیدن ضرر از وی لیل بخت و ضرر از نضاری یا دشمن قوی ملعون که نزد مصایب جزع بسیار
 کند سواری در سیدن مال غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بدلت و خوار
 و سستی و مال حرام اگر بپزد که مثل اذراه رود خشنود کرد و مال کشدن او دلیل غم و املی او دلیل ارز
 اگر مسافر بود پسند و دلیل برف و سرما بود و چرانیدن دلیل حکومت بر بیود و نضاری اگر پسند
 که زن او خوک کرد پیده طلاق اوست چه لمس بر او حرام است مردی نزد این سیرن آمده گفت در خواب دیدم
 که قلاده کردن خوکان بسیار و بزم گفت البته بنا اهل تعلیم علوم مبنای فضل استیم در خانه نمود
 خفاش شب پره تری بوسه نامند از جنه ضعف بصیر در شب طیران نماید بزرگ اوزار و طواط و



در روشنی ماه در روز نمند قریب
 چه در آنوقت نه نور بود نه ظلمت
 فوت خود کند و در شب و روز ابر
 ضد اوست که در روز نمند و شب

کوچک او را خفاش نامند
 بغروب شمس در طیران آید
 و وقت ایجان پشه است که
 و هوای صاف نمیند و عطر

نمیند و اعراض ضعیف البصر است با سبلان اشک و خفاش از جنس طیور نیست که آنرا پستان و دو گوش
 و دندانها و خستین و منقار باشد حیض و طهر پسند مثل انسان خنده کند و مثل چهار پای بول کند
 و بچه خود شیر دهد و او را پر باشد بعضی مفسرین گفته اند که چون مصنوع مخلوق است یعنی عیبی لهذا
 میان صفت خالق است از جنه مغلوب سایر طیور باشد چه مرغی که گوشت خورد او را خورد و آنچه گوشت
 نخورد او را بکشد بدین سبب در خیرش او را نمواند دید و سبب گفتا نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر
 غایب شود ببقیة تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و تا با تد قدرت کامله قادر عسیر بر آنچه آن
 طلب خفاش را از عیبی نمودند که از اعجاب طیور است از گوشت و خونت بی بر شدید البصر است و پشه
 و کس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه اکل نماید مع هذا پشه از حمار وحشی و کرکس عمر کند اوده او را
 میان سه و هفت بچه کند تراو کثیر الجماع بود در میان حیوانات سوئی و و سمون و انسان هیچ حیوان
 بچه خود بر ندارد و در زیر بال بکند او باشد که از کمال اشفاق بر دهن خود حساباند و در چن طیران
 بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بدو خورد برسد و نبرد و اگر او را گویند اطرف کر یعنی سرش را از
 و فرود آید بر زمین پسند لذا او را بحماقت و ضعف گنند کلس حرام و قلس نیز چا و نیز مثل سستول
 در جن تجزیه بت المقدس گفت یارب برابر در با تسلط کن ما ابنا را عرق کنم از جمله خواص او که اگر بر او را

بشر

تغذیه
بزرگ

در حال شفا یافت پس آنزد گفت که خدی تبارک و تعالی خواست که بمن شناساند که احسن مخلوقات
 احسن و اعزاد و بیه است اکلش چه استنجاس حرام است اگر سرهای خنایس را در برج کبوتر بسیار
 جمع میشود اکتحال برر طوبی که در جوف اوست تجدید نظر و جلاء بصر نماید و پرده چشم را زایل کند
 و بیاض و یراوسبل را نفع بخشد و اگر در موضعی برک چهار بخورد دهند خنایس که بزبان شوند اگر یک
 از آنها را بر کزیده عقر بگذارد شفا دهد و اگر کسی چنبره او را بخورد و مطلع نشود با کجوف او رسد در
 حال ببرد لغت بر بدن او در خواب دلیل موت زن صاحب نفاست و اگر رانی مرد بود
 خدمت اش را کند و باشد که دلیل دشمن بود فضل دو دم در غاء کسوره خنر بر خوک و تری طنخوز
 گویند صفات سبام و سباع هر دو را موجود است استسبیت دندان گرفتن و بر بودن و مردار
 خواری و در زده کی و از بهیمه سم و علف خوردن و در شهوت بدتیه حریر است که ماده در چر باشد
 و زرد پست او ماده شش پایی باشد کیسه ای معنی بنا فقه کمان برد که از جمله دو آب نوعی است
 که شش پایی باشد و باشد که دو زبر بر یک ماده نزاع کنند تا یکی بمیرد چون وقت هیجان شود
 خوکان سر به پیش اندازند و در هم بکوبند و او را با مستقیم سازند و بسا باشد که گیاهه خوک از
 یک تبه که زبر او جداست چنانچه در چهار ماهه شود بر او جداست چون شش ماهه شود بار گیرد و بعد از آن
 سال دیگر نیز آید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیز تر بود که همیشه بران انسان بزرد دندان پش
 از زبر او بر چنان دراز شود که یکدیگر کند و او را کل بازماند از جوع بمیرد چون سگ را بدان گیرد سگی
 بریزد و بر عت جیات و عفار ب خورد هر سه آنها در وی اثر کند از روابه رستناک تر بود چون
 سه روز گرسنه ماند در روز دیگر چیزی بخورد فربه شود علی ایضا را می روم چنین کنند چون پها
 شود سر طان خورد فربه شود اگر افساد محکم بر جاری بنده و شمار بر او بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او
 در آید در حال بمیرد پوست او با کوشش چسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی و اگر اهل
 شود قبول نادید بکنند تبغ کلام ملک حکام لحم او حرام بقوله تم خرمتم علیکم لمیتته و اللحم لحم الخنزیر
 خوردن جگر او از گزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورد فالج و قولنج را نافع آید و در عت
 صحت دهد اگر بر سر او بر بینی مر بو طریزند از هر جانب سه قطره روان شود گشاده گردد اگر خشک
 کرده بر بوسه بزنند به گنداکر صاحب فواف سر کین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشام سنگ نشانه را بکنند
 و اگر لعسل و سرکه مخلوط بر سر طلا کنند بر اجازت را بکنند اگر بر پنج درخت انار ترش ریزند متبدل
 بانار شیرین گردد با بدن و آشنا میدن سوخته استخوان او بعد از آنکه صلابه نموده باشند بواسیر را
 شفا دهد و اگر صاحب بت ربع با خود دارد بت وی زایل شود پاشنه او را اگر سوخته و صلابه کرده بر سر

به بند هر که بر وی بخوابد و او بسبب نبرد اگر خشک نموده بسیار در وقت خواب و بیداری
 به زین که بنوشانند محتسب سانی گردد و اگر در وقت زین بخورد و در وقت زین بخورد و در وقت زین بخورد
 با و مسح نمایند نفع عظیم بخوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسیار تهنیت باه کند اگر زین از خون
 او نوشانند بشرطیکه نذ شوشش لبکس باید که بر صاحب جدام طلاق کند در دوش ظاهر شود هرگاه
 اخلاط حادث شده باشد آنرا میدان زمسره او سیر سپاه کند تا چنان خورد که نماند و خوردن
 خوردن گوشت و چغالی آورد در بعضی از آنها سنگ ریزه است چون یافت شود هر که با خود دارد از شر
 محفوظ ماند و زرد هر که رود و حاجتش رود و در دستش او نماید اسکندر فرموده که چون تخمین دریا
 بگیرند و متبیکه فرزاید التور باشد شکم می شکافند و سنگ در او یا بندگی سفید اگر بر مهر روح با عقود و زین
 شقایا بند بگر سنج که اگر بر غیر البول آویزند بخت آید و باشد که این دو سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و
 مدور باشد اگر این دو سنگ را بر پوست کوساله گذاشته بر صاحب و سوس او زین شقایا بدو این دو
 سنگ در پنج خطاف که آتشیانه او در نامه مشوق باشد از خانه نیاند و در باقی یا بند اگر کل آتشیانه او را
 باب مزوج ساخته بنوشند او را بر یون کند او جادو زینسی گفت که خطاف یعنی خامیت و در دریا
 سینه باشد که او را دو بال سیاه بر پشت است از آب بر آید و در هر دو باز بدو آید و کند خف
 گردان و بر کی وزان قوروی نامند جانور سیاه است از جمل کوهکتر پشتش طولانی بود میان او و عقرب
 صدقتی و دوستی است و لهذا اهل مدینه شریفه او را جارتیه العقرب نامند یعنی کتیز عقرب و اینچنین نوعت
 یکی جمل و دیگری حمار قبان و دیگر حنظل و این هر سه گذشت و دیگر خفنا که مشهور بکثرة القسواست
 و لهذا او را خفنا گویند و در میان
 یعنی اجینده این بوی بد از وی ظاهر
 که شخیصه نظر بر خفنا افتاد گفت
 بنیکوئی صورتش یا بوی خوشتر



خفنا

گویند الحفنا اذ تحرکت منت
 شده صاحب حجایر الخلقه او
 آیا چه حکمت است در خلقت وی
 بعد از تکلم باین کلام بی انجام
 حست بجان و تعالی او را بجا رحمت ریشی مبتلا کرده که جمیع اجلا از معالجه او عاجز آمدند پس از زرد
 پرون دروازه شهر مقام گرفته روزی در حلقه ای از طبیعتی از زرد کزری بسمع او رسید گفت بیاید
 او را بحال من نظر کنند گفتند آنرا چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو عاجز آمدند
 گفت لبسته بیاید او را پس چون حاضر شد جراحتش بوی نمودند خفنا طلبد حاضرن خنده کردند
 مرد علی را بخاطر رسید که روزی استرا بر خلقت خفنا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد کرد
 مرد صاحب بصارت می پندم پس خفنا حاضر ساختند او را سوخته خاکش بر جراحتش پاشیدند

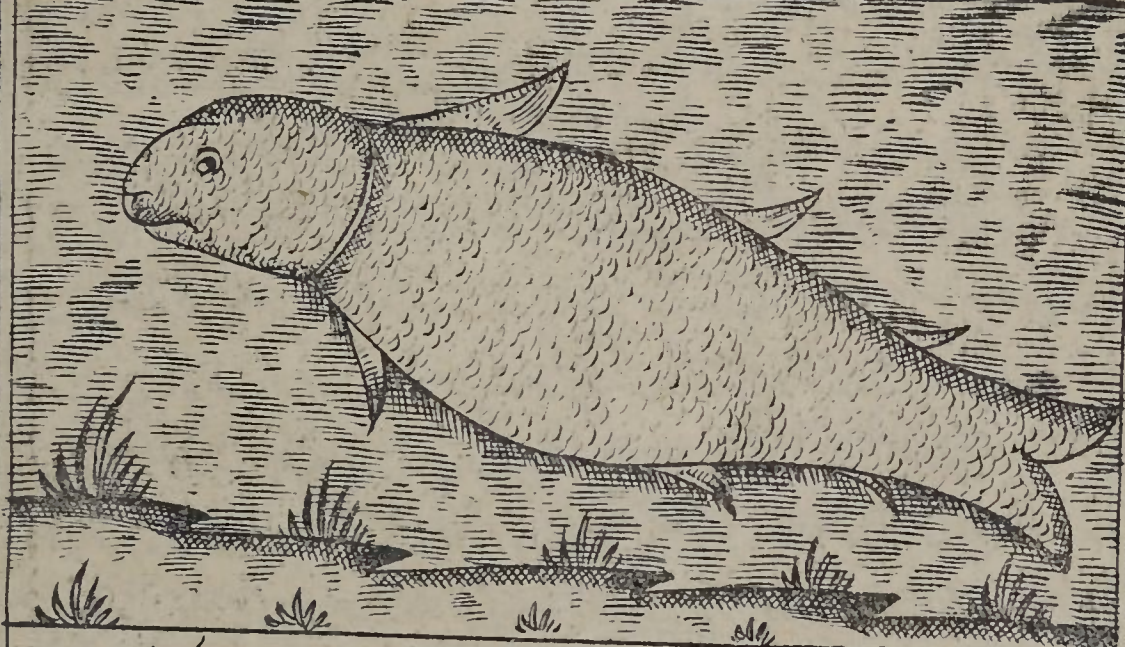
خطاب

طریقه خوردن آب ناز پس در خاک غلظت با سالی پوزانغ

و در جایهای بلند و دراز خط و بجهت زهریکه دارد و نظر با قلوب که در دست مردم است ندارد و عصفور
 انچه نامند یعنی کجنگ بست و بدین جهت او را دوست دارند چه او با کل کبک و پشه اکتفا نماید و پشه را
 بر باید و لهذا او را خطاف نامند یعنی با میسند و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای
 خود بر گردد و سببش ندیده که او بر چیزی ایستد و بخورد و با آنکه با ماده خود جمع شود خفاش یعنی شب
 پره و دشمن اوست بدین سبب که بچه بیرون آرد چند شاخ از کرم در اشپان خود دهند تا بچهای
 او را زنجاند و چون از کل اشپان سازد گاه داخل کند و الا کل شود و خانه سازد و در اشپان خود
 زبل نکند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود پاک کند و چون تچه او بزرگ شود اصحاب یرقان او را
 بز غفران زرد نمایند پس چون تچه خود را زرد پسندگان برود که از شدت حرارت چنین شده برود از
 زمین هند سنگ یرقان بیاورد و با اشپان اندازد و او سنگ گوچکیت که در او خلوط سیاه و حیرت
 و او مشهور است بچرستون و در باب سبب بیاید انشاء الله تعالی پس آن سنگ بردارند و بسایند و از آب
 وی بیاشامند با مراد تعالی شفا یابد قشری در آخر رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراد
 نمود او استماع کرد و خطاف گفت سخن مرا قبول میکنی اگر خواهی من قبه سلیمان بخار از کرم نوردم با این محکمه
 بسبع سلیمان رسانید آنحضرت او را طلبیده گفت چه چیز را باعث شد که چنین گفتی گفت ای نبی الله عشاقرا
 با قوال ایشان نخواهد نمایند فرمود که راست گفتی ثعلبی و بخره در قفسه سوزده عمل آورده اند که چون آدم
 صفی الله نماز بست بیرون آمده از تنهایی شکایت نمود و حجاب و تعالی خطاف را بخواست و منی فرستاد
 و بر او لازم ساخت که در بیوت اشپان ساخت و از منی آدم مفارقت بخوید و با او چهار آیه از کتاب خدا
 بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل یا آخر سورة حشر و از خود را بنجات کلمات الغزیز الحکیم مترجم و ممتد
 سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار اشپان سازد و این نوع بسیار بود و در حشره گوچکتر از
 کجنگ باشد فاکتری رنگ که او را سمنو خوانند انشاء الله در سبب بیاید نوعی دیگر سبز رنگ است و پیش
 بعضی علامت سرخی است که چکتر از ذره که منتهی به بیضاست که در باب یادگشت اهل مصر از جهت سبزی و حضرا
 نامند هر جا که کس پروانه بند بر چند و بخورد و این نوع نیز منتهی بسمنو میکنند در مسجد الحرام بسیار
 اشپان کنند در سقف و در باب بنی شیبه بعضی کمان برده اند که مکر این ابابیل است که غضبان و تعالی صفا
 فیل را با آن عذاب نمود کل جمیع انواع او حرام است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده از قتل او نبی نموده
 بختینص آنها را که در خانها جای گیرند عبد الله عمر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که مکشد بزق با
 بدستیکه آواز او بشنید است مکشد خطاف را چرا که در حینیکه است المقدس را خراب کردند گفت ابر خدا یا
 مرا در با مسلط کردان تا ایش از غرق بدریا کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر روی بسته بر سختی

۲۶
 حوت
 حوت الحیض

که همه آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت دیگر چیزی نماند نزد من پرسید که هر روز
 این مقدار طعام میخوردی گفت من امروز مثلت روزی خود خورده ام که سینه اندم کاش مرا ضیافت
 کردی امروز حق تعالی مرا روزی نداد مگر آنکه تو ضیافت منی صدق شد و ما من دابة فی الارض الا علی الله
 روزها حوت الحیض حیوان بزرگ است در دریا که کشتی باز دارد و چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف

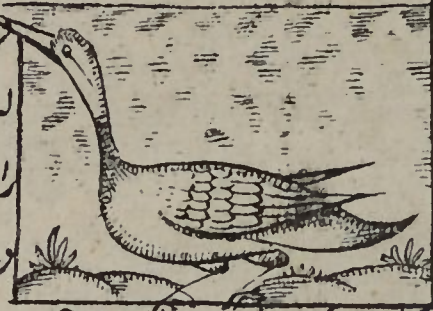


شوند که حیض نزد او پدید آید که بزرگان شود و لهذا در احوت الحیض نامند و او فاطوس است که نشاء آن در
 باب فایساید و چون حیض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند چنانکه چون بخشد
 سفید شود بچنان خونهای دیگر که سیاه شوند که بوزن خیمه از مبره و در پنی مصروع سقوط نمایند شفا
 یابد و این تجربه رسیده که جگر او را خشک و صلابه نموده بر خون روان بپاشد باز دارد اگر رحمت
 نماند گوشت آرد اگر چه جراحت عظیم بود و این نیز تجربه است گوشت میان پشت او را اگر کسی بخاید نتیجه باه
 کند اعتبار دیدن در خواب خون حیض دلیل نکاح حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حیض میند
 کار تراچی کند اگر زن باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غمی زایل شود اگر خون خود را استحاضه میند
 که خون قطع نمیشود دلیل کثرت گناه است و توبه نمیکند و اگر توبه کند بر توبه خود نمی آید که مرد زن حیض
 میند کارش بسته شود با زن حوت کوه و یوشع ابو حامد اندلسی گفته که ای دیدم بقرب شهر
 سیه از نسل ای که موسی و یوشع علیهما السلام از تناول نموده بودند و چون ایشان لصف او را
 بطول خورده بودند و لصف دیگر چون یوشع عم و صنو ساخته بود آب وضوی وی بر او چکبند ما بر آن
 رنده شد از میان سفره میان دریا جسته برفت و او ما بست که طولش بیشتر از زرع است قریب بسینه
 و عرضش بیشتر یک بهلوی او خار و استخوان است پوست از کی بر اخصای او کشیده شده او را یک چشم

تغییر
 حوت

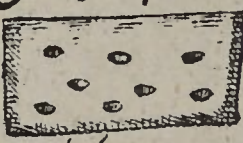
سلاح اوست طيور جوارح صبد او نتوانند نمود و او صيد بستان کند اكلش حلال چه از طبياست
در بعضی از تفاسیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم میرد یعنی هرگاه گناه ایشان
بسیار شود باران کم بارد چه با قدر اقطار خوب بر طيور رسد و بیشتر از همه طيور در تحصیل روز

سبحان الله القادر لما يشاء
ليل من شعاعی گفتند
رايت نصف النهار یعنی چه جبار
در نصف روز و با ککل گوشت



جد نماید و لهذا نمیرد از جوع
و آنچه او را نهار و جوچه مرغ خائیز
نهار رایت منصف اللیل و لیل
در نصف شب و جوچه مرغ خائیز

او جبهه باد نافع است لیکن نفع تو لبح و نافع است مصلح او در چسبندگی و زیت و سرکه است خورد
گوشت او مؤلفه خون بلغمی موافق از جمله بارده است تخمیش در رستان و بلاد سرد سیر و بعضی گفته اند
گوشت وی نباید خورد چه غلیظ و در هضم است بهتر است که بعد از نوح گوشت او در روز یکبار در روز
و بعد از آن طبع نمایند در سینه و رانهای او سیر و فلفل و ادویه حاره کنند و اجبت که بعد از اکل
او حلو او خورد صاحب عجایب الحکوفات آورده در حوصله او سنگی یافت شود که اگر کسی با خود دارد
مختم نشود و در عاف را در ساعت قطع کند و شکم بندد و دام که با او است اگر دل او را بر کسی بندند
که خواب بسیار کند خوابش کم شود از سراط طایس در ضقه پهنه او گفته که آنچه از او برسد مویر بسیار کند
و تا یکسال زود و آنچه داده از او برسد بسیار کند طریق معرفت این دوع است که رشته در سوزن کند و
در پهنه تراست و آلاماده و اگر پوست سنگدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلا یکنند
و اکتحال نمایند در ابتدای نزول آبر از چشم نافع بود لعن سیر دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمزد
که دخل اندک و خرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از شفت خالی نبود جوهر
بهاد و سبب هر دو آمده جانور است که میل بر حنی زنده زردی غالب او رنگ او سیاه است بسیار
که دو بال زرد بر او و پر در محشری گفته جانور است جزع آورنده بز که از کبک گردن او بدتر از
که بدن سگت و بفرج زمان عادت نموده چنانچه موچه بیرون آرد و بعضی
دیگر گفته جانور است جزع آورنده طریقی



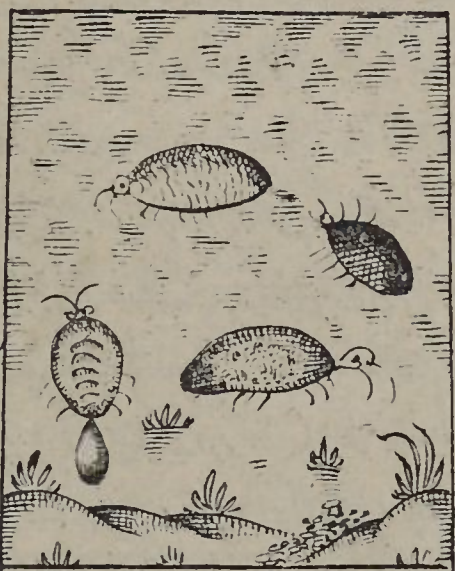
بزرگ
صفت

کبک صاحب تیش و کزنده است مثل سرتازبان و کبک او را بتازبان زنده گویند او را حروف کرفته
اكلش حرام است جبهه آنکه از حر است حوت ماهی و تبرکی بالغ گویند خواص و تغییر وی در سگ
بیاید نشاء الله تعالی قشری گوید روزی سلیمان علی نبی و علی علیه السلام از حضرت باری التماس نمود که
یک روز شگفت روزی حیوانات شود پس زمان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم از در باماهی ستاد

و بنا میسر نمود و خدای عالم است که آن خرد وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از ذاب نمودن شاید زاده
 بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن بچشم حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع زرد
 آست از چشم گنجان رهزه او بخورد بصر نماید خوردن گوشت فرغ بر منافع را نفع کند و گوشت او
 نیز نافع است از نقرس طلا پاره و از آنکه کلف کند اگر مغز ساق او را بار و عن زریق مخلوط ساخته بر تن طلا
 نمایند زایل کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند و زن جفاکار صاحب قوه که از اهل
 بادیه بود در کوب او دلیل عصبان و نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع برص است نشین
 شیر او دلیل عبادت و دین دار است لگدن او با عضوی از او دلیل رسیدن عینت و مال و حوت
 از او دلیل شتر و ضرر و انش بوی دلیل نفع است حمار قبان بغاری باشد که گویند جانور است
 شکم با یک پشت وی دور است

تعبیر
 حمار قبان

گو با سپری بر پشت بسته
 کتر است و از او کو چکتر در
 دارد که در مزابل و شوره طلا
 فلان اذل من حمار قبان
 بچند بر صاحب ربع
 کند خردون بذال محمد
 شبیه باوز ذات السموم است
 ميب باشد کفا و شبه کف



بقدر دینار سیاهی و از جمل
 مواضع نم بهر سد و شش پای
 زمینها بهر سد در مثل گویند که
 اکلش حرام است اگر او را رکوی
 آویزند با کلبه بت وی مفارقت
 سوسمار از بعضی گویند جانور است
 و در جاهای محموره غیر مسکونه
 انسان است و بدنش پیاپی نازد و بخلاف چلیپا سه که بیاضی دارد اکلش حرام
 عقرب را بکشد از سطو گفته که اگر کسی پیاورا بر بدن نالد و خود را بر تنک زند ضرر نرساند و چون بوی
 او بشنود برسد و بگریزد طلا سوخته پوست او را قطع را محبوس نکند اگر چه میان سر او جدا کند تا
 آرد و عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات در زند کند آستن بر او در میان رکوی سیاه
 با خود مزبل تب ربع است **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است در کب و اختلاف در مزاج
 و غفلت و فراموشیت **فضل** ستم در حاء مضمونه حباری جزو تبرک و عذری و حره
 نامند عینت دراز کردن آنک طولی در منفق دارد و خاکسری زکمت در بصره بسیار میباشد
 و اکثر صید مردم آنجا بود در حوصله او دانه باشد که از دحت بطم یعنی جبهه آنختر بهر سد اگر پیاورا بپسند
 از رسیدن باد باز نماند از غم بمیرد و گوشت وی احتیاز گوشت بطم است چون چرخ خواهد که او را
 صید کند سر کین بر او اندازد پرش کنده شود لهذا عربان گویند سلاحه سلاحه یعنی سر کین او

حزون

تعبیر
 حباری

مغوظ کند و فریاد او سگرا متضرر باشد و باشد که از در و مقعد سر برآید کند و اگر کسی جگر او را بریان کنند
 و بخورد و در سر که نشیند صرع را دفع کند **دین** او در خواب لیل جد و سعی انسان دلیل
 فرزند و خیر و سفر یا عالم سچل بود کفوله تعالی کمثل الحمار کجمل اسفاره او باشد که دلیل معیشت بود کفوله
 تعالی و النظر الی حمار که آیدین حمار نشان عزیز و علامت نجات بود و رجوع بناسب سواری
 او در خواب دلیل رسیدن مال و زینت و اولاد بود کفوله تعالی و الخیل و البغال و الخیر لکرمها
 و نیز دلیل نجات از غم دیدن موت حمار دلیل موت صاحب دست و دلیل فقر است اگر پسند
 بعضی خوردن ذبح نمود و سعی در روزی بهرساند و اگر قصد کل داشت و ذبح نمود مال حمار
 او زایل شود اگر پسند که از پشت او بزیز آمد و قصد سواری ندارد و با سچ کند دلیل بر فقر کند و اگر دم
 حمارش دراز و پر شود عمر و دولت و مال جاه و می زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند و غوغا
 حمار فر به مال بسیار یا بد تخفیف اگر مالک او بود و حمار سیاه باشد حمار مصری و کیل است و حمار
 ماده زن صاحب معیشت کثیر انجیر و صاحب نسل بود و اگر حمار ماده پند و کره او مستغفبت وی آید
 دلیل است که زنی بخوابد و فرزند مسرعه آورد اگر پند که حمار راه نبرد و مکر تبار باز و دلیل است
 که مال بدست نرسد مگر بد حمار و حشی خرگوهی تبریکی داع اشکی که او فرا و حیر گویند در باب
 فاعین میساید بغایت شدید الغرّه است و لهذا زمار او همیشه محمود بود چون ماده او بزیزاید اگر بزناشد زاده
 خستین خرگوه بندان کیر پس ماده او حیل کند در کجین تا سلامت بماند و بیست سال یا بیشتر عمر
 کند خلیگان آورده که بعضی از شکر بان در قریه جزو ده که از قرایای شام است فرو آمدند و حمار حشی

تعبیه

حمار و حشی



بسیار شکار نمودند بعضی از آنها از بچ و طبع نموده بگرو تا شب آتش در زیر او برافروختند بچنه
 نشد پس بعضی بزخو استند بر کرد ایندند بر پشت کوش او چتری بچل کوفی نوشته دیدند که باسم
 برام کور بود و موضع علامت سیاه شده بود چون برام کور ام ملوک فرس قبل از بعثت به غیر ما هم
 بزنان بسیاری نمود و از عادت او آن بود که چون شکاری گرفتند بنام خود کوش او را ذبح میکرد

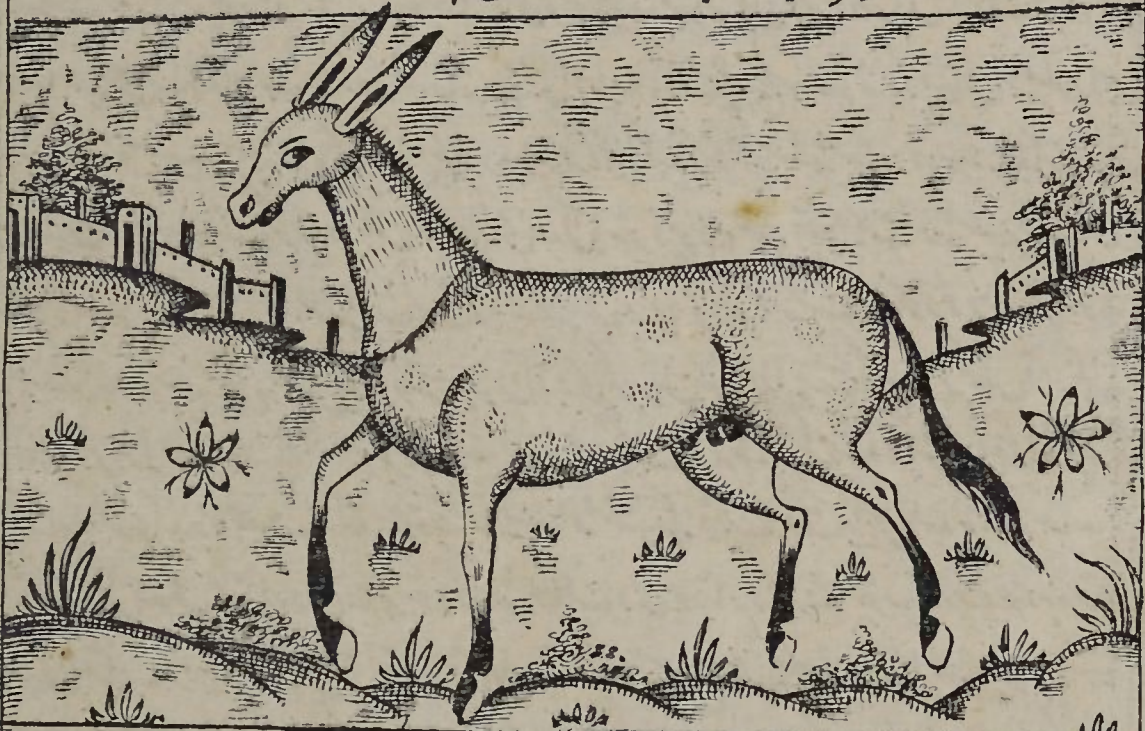
دراز کوشش گذار تا من در قسم خود راست گفته باشم که تو و این مکاری گوی من رسیدم جوان گفت حتما
 و گرامه چه نیکو گفتی هرگز فکری بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در مقفل ساخت و شوهر زن
 بیامد در بخت و بجان آمد چون صبح شد زنا گفت برخیز تا بجای کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت
 من طاق پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه میار اگر چنانچه اتفاق افتد دراز کوشی بجهت تو گریه کنم
 پس زن بر جفت و لباس خود نیز تمام پوشیده بر فاق شوهر بیرون آمد زن جوان را دید لباس
 مکاریان پوشید دراز کوشش در دست انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری این دراز کوشش را تا دامن
 اینکوه بر نیم درسم بگره راضی میشوی گفت آری پس جوان پیش آمده زنا برداشت و بر بالای دراز
 کوشش گذاشت بر پشت نهاد تا دامن کوه رسید زن گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان
 بدورسد آن زن خود را از بالای آن دراز کوشش بر زمین افکند عورت وی کشف گشت نظر جوان
 بر وی افتاد زن جوان را دشنام داد جوان گفت والله من بقد کبایه کنایه ندارم زن برخاست
 و در دامن کوه با دست بطرف کوه دراز کرد و بشوهر خطا کرد و گفت بشنو و قسم یاد نمود و
 گفت ای شوهر سو می دست تو و نظر تو بغیر این مکاری دست و نظر کسی من نرسیده از مکر و حیل شدید
 ای حیل جبل در اضطراب آمده کوه با آن شکوه از هم فروریخت بنواسر اخیل از شاهه ای حال انکار بلین
 نمودند و از اینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنا را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه فرموده آن
 کید کن عظیم و در باره مکر شیطان فرموده آن کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص او آنکه هر که
 از چکر کسب کوشش در شراب یا غیره داخل کرده بکسی نوشاند آن سخن بخوابی رود و پشوش شود و عقل
 وی زایل شود هر که در وقت جنین زنا و با ماده زدم نرمی کشیده بر آن خود بندد وقت ماه لغوظ
 زیاده کند اگر بستگی بر دم او بندند یا مقعد او را بر و عن چرب کنند فریاد کند اطبا گفته اند که هر که
 گوشت حمار املی مطبوخ نموده در آب و نشیند کبکب مرض که از در زایل شود که از مرضیت که از شدت
 برودت و سرما بهر سدا نشسته از اسم او سازند و کسیکه صرع دارد و در آن گشت کند شفا یابد و اگر میر کین
 او را با سر کین اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضو می آید میپاشند باز دارد اگر بسوزاند و
 بپاشند بهتر است اگر پوست پشائی او را بر کوه کان او پزند از فرغ و خوف این شوند و نیز اگر سر کین
 او سر که بپاشند و در بینی سحوط نمایند ر عاف را باز دارد و اگر عقرب کزیده و از کوزه بر او سوار شود
 چنانچه روی و لطف دم او باشد صحت یابد و باشد که دراز کوشش در آن وقت فریاد کند از آنکه وجع بد و
 رود و نیز اگر در کوشش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب کزید در او برود اما اولی صحت است و اگر
 مغز ساق او را بار و عن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند مو را دراز کند اگر شیر او را بر قضیب طلا کنند

افشا و حید دامومی شد عاقبت بعد از آنکه در این کار کلید موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان بیاید
 کشادی کار خود را از دست بیاختی و در را بکشوی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن
 مکاره بدین طریق صحبت داشتی و هیچک خود را از آن امر شنید باز نداشتندی تا روزی شوهر باید
 و گفت ای زن هیچ میدانی که من ترا بکجا خواهم و ترا بغایت دوست میداشتم و هیچ نوع بخار ملال
 از تو بر خواهر من نشست اما چند وقت که اغذیه از تو در خواهرم و دوستی از تو دردم بهم رسید
 بر تو این بنیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مرد را نیشناسی جماعت من
 اسرائیل را گوی بود که مقیم ایشان بود و آن که در خارج شهر بود که با من او شهر نری جاری
 بود و او با چنان بود که مدعی و مدعی علیه نزد آن که میرفتند منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد
 کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات یافتی و استیسی بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من
 قسم خورم تو خوشنود میشوی و خواهر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری زن گفت هر وقت
 که خواهی قسم خورم چون شوهر بپایه منی بیرون رفت جوان شهادت یاد و در بگشود زن گفت ای
 جوان شوهرم میخواهد که مراد من اینگونه برداشتم و در دهن من قسم خورم که دست غیر من نرسیده
 و من اگر قسم خورم هلاک میشوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد من بی اعتمادیست



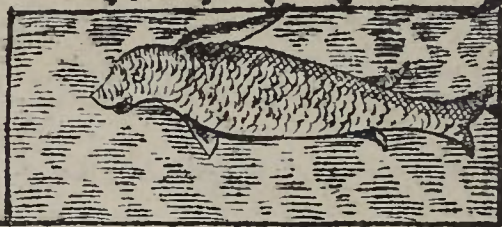
در سواشوم جوان از استماع اینکلمات متحیر و مبسوت ماند پرسید که پس چه خواهی کرد و گفت مرا حیل
 بخواطر رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصبح لباس مکاره بپوشی و دراز کوشی با خود
 بکنار آن نه که در خارج شهر است حاضر گردانی چون آنجا رسیدم او را از تو گمراه کنم و تو شبانه مرا بر

که چون استقامت نماید ز شدت خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد و راهی که بگریخته باشد در نظر او بماند و موصوفت بجدت سمع و شنوای طوالبغا نام دارد و در ح و ذم و اقوال بتباینه است جمعی رکوب او را پراب ز جنت یار نمایند و گویند او جوانیست که شقت و بار برد فرود سکین خراگر چه بی تیز است چون بار گشده می عزیز است و دیگر آنکه خرفش اندک بود و کار بسیار کند و سواری او بکثر از طرف کند و حضرت مقدس نبوی ص او را بسیار سوار شده و زود از نوان فرود آمد و در قرب خود چو چوایند و بعضی دیگر در نیت او گویند که حجتی از و تعالی انکر اصوات را شبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحجر و از جمله آداب او آنکه در مجلس نام او نبرد بلکه از بد را از گوشش تعبیر گشتند



و عریان در امثال کلمات خود گویند الحار شتار و العیر عار یعنی سواری خزر عیب است و سواری خراده عار و دیت اندک دارد چه بپه زبان داده شود حضرت پیغمبر ص فرمود هرگاه از حمار شنوید اعدو با اللدین الشیطان الرجیم گویند جته آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار نقول پشمار و ارد است اما نقل غریب بانکه مناسبت که بزرگوار در روایت مذکور میگردد و او آنشکر روایت کرده اند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که در جبهی امیر نیل مردی ساده دلی صاف عقیده بود زنی داشت که اجل زمان آن زمان بود آن مرد از غایت حرص که بجا فطرت وی داشت هر نوبت که سبیرون رفتی در آن خانه معطل ساختی که بمقتضای انسان محروص علی المنع زن جوان خود را همچو سوس دیدار و دیار و روزنه خانه مشاهده مردم بگذر می نمود روزی نظرش بر جوان نیکو شمایی که موافق طبعش باشد و الله شفیقه و وال او کرد و او را بطریق اظهار اشتیاق مباحثات نمود و چون جوان را نبرد

بیزند اگر خون او را تحلیل از شک و کلاب مخلوط حنثه بنامند یا تا ساند از ضیق نفس نفع بخشد اگر خون
 زنده او را در خانه او بزنند مار و عقرب داخل آنجا نشوند لغت سر و بدن او در خواب دلیل حرب
 و قطع اطریق یا زن زاینه باشد و بسیار باشد که دلیل مقاتله با کسی باشد که حربش حلال باشد و بعضی
 گویند دیدن او دلیل پادشاهیت که نام او مشهور نباشد اگر چندی که او را در خواب گرفت حنثه جان و تن
 او را فرزند می گرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر پیرود آن فرزند ببرد حنثه آفتاب
 پرست او را جل لیهود نامند جانور است که با آفتاب میگردد و روی از وی نگرند بر پشت اهی که چک
 سرش چون سر کوساله مثل گرما سو چهار پای دارد مانند شتر کومان دارد و زبان او دراز در حلق آید
 صاحب عجایب المخلوقات آورده که حنثه و نغالی او را بر صورت عجبی است بریده که چنان او میگردد و هر
 جته که در او صید باشد بی آنکه بدنش بگردد و با حره که نماید گو یا که خواشوش است و در هر درختکه باشد
 متلون بلون آن درخت گردد و زبان او بدرازی سه گونا باشد و چون بعضی حیوانات مانند کس و غیره نزد
 او آیند زبان پرون آرد او را چون برق را بد زبان بزودی در کام کشد و بخورد و چون جانوری
 چندی که از او ترسد بسکلی شکل شود که آن حیوان از وی گریزان شود از اینست که کبک بر یکمال فرار نماید
 گویند مثل حرامتلونست او دام که جو جاست خاکستری رنگت در هر چند بزرگ شود رنگش صاف شود چون
 آفتاب طلوع کند و بطرف او کند و متوجه آفتابست و متوجه آفتاب سمت راست سیده باشد آفتاب را
 نه پند مثل جنون علقی در وی ظاهر شود و همیشه طالب وی بود تا در بطرف مغرب آرد و غروب کند
 چون آفتاب غروب کند و قرص می از نظرش غایب شود تا صبح طلب معیشت کند گلش حوام چار آرد
 المومست خون او را اگر طلا بکنند بر چشمیکه موی زاید دارد و بعد از آنکه موی او را بردارند دیگر پرو
 نیارود و امکان زهره او مزبل غشاده چشم است اگر پیر او را بر پاره آهن گذاشته در آتش بسوزانند
 با خون او اندک آبی مخلوط ساخته خون در سینه تازه بر او بزنند بر جراحات مرطلا کنند در دفع اول
 شفا دهد گوشت و پخته و



ستم قاتل بود لغت سر
 وزیر یا خلیفه که از پادشاه
 و باشد که دلیل رسیدن

دیدن او در خواب دلیل
 جدا شود چو او همیشه است

را می باشد بخدمت پادشاه یا حصول منتنه در دین و مذمب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل جنگ
 و کرب بر میت حمس از خز و تبرک ایشانند و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی نباشد که چیزی
 جنس خود جمع کرده و بار بگردد و چون سیاه از تولد او گذرد بر حیوان جدید کینوع از او قاطب
 و اقبال است و نوعی دیگر از آن است که در دو بدن برابر با بسجقت کرد و از عادت است

۵۵
 در صورت آنکه که در خواب
 از کرب و آزار است

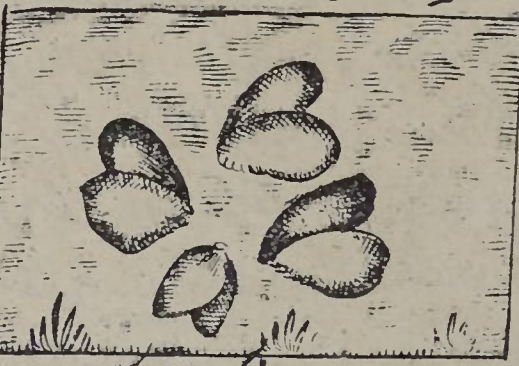
حمس

در آورد و اگر بی لجام سوار شده زن بی عصمتی تزویج کند با رنگبگاری بی نبات شود و دیدن او میان سینه
 دلیل زن صاحب حسب و نسب بود و سرخ او دلیل زمان باز نیت و ما میان زرد زدن پاره و سیاه زدن
 صاحب ملک و جاه بود و باشد که دیدن او بان فریب سال مسائل بر نعمت و ارزانی دلیل مال قضا باشد
 حد آیه قلیواج بشیرازی کور کوره و تبرکی چلاغان نامند احسن طیور است دو پهنه و گاه سه پهنه و
 سه جو به پاره و دویست روز خضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری نبت است
 مرغان بر بایر طیور بیکه سیاه یک
 بنا زارد و حق جوار محاطت نماید
 ایشان نخورد و در طیران خود
 رهنسره راز عم آنکه عقاب و
 نسجان الله القادر علی ما یشاء



اَشیای وی باشند
 اگر چه از کرسنگی میرد بجای
 مکتب نماید این و چشمه و این
 قلیواج نسیا بشیر عقاب شود
 گویند او طیور جوارح سلیمان
 علیه السلام است و لهذا الفت و تملک او منت نفع است چه او ملک کسبت که تملک ملک او هیچ احد بر بعد
 از وی سزاوار نیست کقولاً نعم رتیب لی ملکاً لا یسبغنی لاحد من بعدی و اگر با وی صید کردن
 بودی هر آینه در طیور شکسته ترا زوی بنود و قمش از همه افزون بودی هر چه را باید از راست کسی را باید
 و مشکل که از جانب چپ آدمی چیزی را باید و او بکمال نر باشد و یکسال داده نقل است که اعرابی همیشه این
 پست میخواند: یوم ارتشاح من عاجیب ربنا علی آیه من ظلمه الکفر نجاتی یعنی پیداشدن کردن نبت
 از عجایب است پروردگار است چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد چون سبب مدد است بر این پست از و پست
 گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس غسل کرده رفت که غسل کند کردن بند خود را بر زمین
 گذاشتن همان بود و در بودن قلیواج همان چنانکه کسی بر او مطلع نشده بعد از فقدان او مراد بند وی متمم است
 پس من روی بدر نگاه قاضی الحاجات بر آوردم و گفتم انشی یا عجبات استغیثین هنوز ایند عاجبات تمام برسانند
 که قلیواج کردن بند را بنیاد است و زمان که دور من بودند میگفتند که ما را حلال کن که ترا بیکنا متمم کنیم
 من این پست در رشته نظرم کشیدم و اگر میخواهم تا لغت منم حقیقه را فراموش کنم و از جمله فواسق خسته است
 که امر بقتل وی شد و آنها قلیواج و کلان ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است بجهت ضرر آنها حضرت
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله را امر بقتل آنها فرموده و اکل قلیواج حرام است اگر زهره او را در سینه
 خشک نموده در میان شیشه نفع کنند هر که اجا نوری بگرد قطره از او در موضع گزیده چکاند شفا دهد
 و اگر جانب چپ را گزیده در چشم راست سه میل از او اکحال نمایند و اگر جانب راست گزیده بچپ کشند شفا
 یابد و اگر زهره او را خشک و صلابه نموده در موضعیکه جیات و عقارب باشند پاشند همه جیات و عقارب

این غریب بخواند هیچ سنگی و درختی ندیدم که از زیر او ماری بیرون نیاید تا آنکه آن واوی پرازار شد
 پس گفت از لوباسم آینه یعنی فرود بیاید بنام خدی همه از آن واوی بیرون رفتند گفته اند که اولاً
 وی استجاب الدعوة بوده اند زعم او آنکه مار سفید را بناید گشت که از جن است سخن او در آن کشید چند کلمه
 از خواص می گویم بدانکه کوشش حرام و همچنین تریاتی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورت
 تیج المخدرات و در شمال کونینظان سمع و اعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده ترود و نده ترا تا آرا
 اگر پوست او را در میان رخت گذارند از ضرر و سوسه امین شود اگر پوست او سوخته بر و عن زیت جنبر
 نموده بر دندان گرم خورد و بهشت و جوی ساکن شود اگر پوست او با سرش بسایند و برداء الغلب
 گذارند موی بر او بچی بنام سوبه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست خج کبر و زراوند طویل جلا در میان
 بسایند و برداء الغلب گذارند موی بر او بچی بنام سوبه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست خج
 کبر و زراوند متساوی بخورد گشتند بوی سیر ظاهر و باطن را دفع کند و اگر او را بسبب خراخیر نموده بر کسیکه نابالغ
 یعنی زگیل دارد بخورد بد زگیل وی بریزد و اگر گذشته باشد هرگز بیرون نیاید و در او کردل و در او بر حساب
 ربع او زیت و وی زایل شود و اگر او خواص در باب الف گذشت لغت سیر اگر بپند که مار او را کزید
 و موضع او درم کرد مال بدست وی آید و اگر گوشت مار بخت بخورد از دشمنان ال باید اگر خام خورد دشمن خود را
 غیبت کند و اگر بپند که مار از مکانی بر طرف نشد در آن مکان و با حادث شود زیرا که حیة جیانت از آن مکان
 بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را سرت عظیم رسد و اگر بپند که مار سپاه را مالک شده و ولایت بدو
 رسد و مار بسعد دشمنان صغیفند و مار آرد مال لیل عداوت اهل و اولاد بود اگر بپند که مار انداخته لیل
 مفارقت از خویشی بود **حکرون** کربت کوشن ای ترکان با بق غولای مسند و در کنار در با ما و
 شود تا نصف بدن خود
 راست و چپ رود و طلب
 خوف موفیات همسند دار
 رود خام خود را با خود برد
 با او طلا کمیند نافع آید



نزد در میان حجره یافت
 از میان این بیرون آید بر
 ماده کت منبسط گردد و از
 در میان رود و هرگاه راه
 اکلش حوام است اگر پشایز
 از ریختن ماده بچشم و چون بسوزاند و در او مای چشم کشند کتال بومی عارض شود در چشم زایل
 کند و نشور طوبات نماید **حسامه** کهوتر عریان هر صاحب طوقیرا مانند فاخته و کبوتر و تری که از خا
 الفت کیزند و پخته و جوجه درازند حاسه نامند اسم جنس است بر او حاسم بدهند و او حاسه است و او دو قسم است
 بری که در بر جلا موی سازند و از مردم گزبان شود و دیگری املی که در خا سابی گیرند و انواع وی مختلف

غالب

حکرون

حسامه

باشه

کتاب غذای در نگاه حساس
 که در کتب نفیسه است و در عمل
 کتب نفیسه

هشتم چون از نماز فارغ شد اشاره کرد بجانۀ که در آن محوطه بود گفت این خانه را می پستی کفتم آدمی گفت
 در این خانه جوان نو دامادی بود با وی بخدمت رسول خدا ص رفتم و بجز خندق مشغول گشتم این
 جوان وقت ظهر از آن حضرت رحمت طلبید که بجانۀ خود رود و پیغمبر ص بعد از رحمت و بر اگفت که سلاح



خود بردار که از بتی قریبه می رسم چون سلاح برداشته بجانۀ خود آمد زود خود را دید میان در استاده
 نیزه خود بجانب وی فرود آورد تا بطعن بنسره زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نکا بهار بجانۀ
 در آمی و نظر کن که چه چیز از خانه بیرون آورده جوان در خانه آمد بار بزرگی دید که بر فراش او حلقه زد چون
 نیزه بدوزد مار بنسره او را در بر بود و بر زمین زد اضطرابی در جوان پیدا شد مار و جوان هر دو بیکبار بر دند
 اینجگر بدان سرور رسانند کفشد با حضرت دعا کن بچیه جوان شاید که خدا بتعالی ویران زده کند بخت
 فرمود که امرش خواهم بچیه صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان سسند که مسلمان شده اند اگر میند
 تا سه روز انداز کنسید که در چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انداز استنش که بگوید
 انشدکن بالذی العمد اخذہ علیکن نوح و سلیمان علیهما السلام ان لا بدولنا ولا تبذونا و نادردایت یکر
 انکه چون در مسکن شما ظاهر شود بگوید انما نسلك بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود علیهما السلام
 لا توذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبه بن عامری بن قیس الغفری
 که ولادت او در زمان حضرت رسالت ص بوده چون فسخ از نبقه نمود بر موضع قبروان فرستاد و او
 وادتی بود که مار بسیار در وی بود گفت یا اهل الوادی انما حلون قاطنون انشاء الله چون سه مرتبه

از انگشت بزرگ پای راست نموده دایره کشند که او مرکز دایره باشد پس خطی بکشد از میان دو قدم که
 بمنزله قطر دایره باشد بکشد پس از زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک برداشته در ظرف
 پاک کنند و آب برودریزند و کار مذکور را در ظرف دیگر گذارند چنانکه سرکار در بجانب فوق باشد
 و آئیکه در ظرف فرود است در سرکار در زیرند در وقت آب ریختن این آفتون بخوانند پس کسیکه
 آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون مسطور بجای آورد و اشخص مسوع و سگ گزیده را بر پشت
 بخواباند و غریت بر او بخواند و غریت اینست سارازتی سارا عاتی نوز نوز نونا نونا وار مانا و ایلکا
 تو بر بس اوزانا اوضا بشما کاما بوقا ماشا بنا کا طوطا ضیا و نا ابر بس تو بی نتا اوس بس اوزان
 لغالی شفا یابد و این نوع مکرر تجویز رسیده سعودی از زیرین بکار نقل کرده که در زمان جاہلیت
 دو برادر با هم در سفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت نماز مغرب شد
 ماری از زیر صفا درآمد و دینار سرخی بیاورد و نزد ایشان انداخت گفتند نظار هر که در این مقام
 باشد بجهت او همین نوع آورند پس سه روز اینجا اقامت نمودند هر روز آن میامدی و بجهت ایشان دینار
 بیاوردی تا آنکه یکی ازین دو برادر دیگر را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این را را نگشیم و این گنج را ازین
 موضع برنگیریم آن برادر دیگر او را ازین حرکت نا ملایم منع و زجر نمود گفت شاید که ملا کشوی و از نال
 نیز نوسید کردی هر چند بصیحت نموده قبول نکرد پس تیری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار
 بسرو آمد ضربتی بدوزد که سروی مجروح شد اما بقتل رسید و مار بدوید و او را بگریزد و برکت
 و بسوراخ خود رفت پس آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود چون صبح شد مار مجروح اگر است
 برآمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت ای ما بجز آنسم که بدین حرکت که برادرم نمود من را صحنی نبودم
 و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد اما نتواند بود که من شرط کنم که ما پین من و تو موذت باشد من ترا مشر
 در میانم و نه تو مرا ایمان قاعده همان دینار را بیاوردی را گفت نه جوان پرسید که چرا مار گفت جبهه آنکه هرگز
 از من را صحنی نشوی چون قبر برادر خود سپستی و من نیز تا شکسته سر خود پنجم از تو خوشتر نشوم این عجب
 گفت که پیغمبر فرمود که هر که مار را بکشد چنانکه مشر که اشته باشد و هر که مار را بکشد بجهت خوف از عقبت
 او پس او از نا پندت اما مار تا بنگه در خانه پنداشند تا سه روز نکشید انتظار بکشد اگر دیگر نه پند فبنا و آن
 بکشید و نیز فرمود که در مدینه حبش میان هشد که مسلمان شده اند تا سه روز او را بر ساینده و لفظ مدینه را
 بعضی از علمای اختصاص به شرب داده اند و بعضی عام دانسته اند ما پین او و غیر او از بلاد شرب الی بیاب
 کو بکند خانه الی سعید حدری رفته و او در نماز بود شبی تا از نماز فارغ نشود حرکتی از زیر تخت در گوشه
 شدیم پس بدان طرف طفت شدیم ناگاه ماری دیدیم خوابم تا او را بکشیم او سعید شاره کرد که نشین

الطف بطفك الحفی یا قدیر سملک البقدرة النبی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا علم
یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم الا کفینی بذالجه پس چند قدم رفتم جوانی نیکو روی دیدم خوشبو
پاکیزه لباسی از برابر بیاید و گفت سلام علیک ای برادر من چست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب
پنیم گفت ستمی از دشمن من رسیده است گفت دشمن تو کی است گفتم انیک در درون من گفت ده من خود
بخشای پس من دهن خود کشودم شبیه برک ز بتون برک سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای بیج
پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و در درون من کبر و دید و پاره پاره
از اسفل من معیت او من صحت یافته و خودم زایل شد دانش برفتم و گفتم که خضر راه من شدی مرا
ازین بلیه نجات دادی تو کیستی یقین فرستاده خدای پس بخندید و مرا گفت یا مرا میشناسی
گفتم اللهم لا میشناسم گفت این حمیر چون بیان تو دارم این نوع ماجرای گذشت و بدین دعای عظیم
الشان خدای تعالی را خواندی بلکه گفت آسمان از رقت توباله در آمدند و تضرع بر کاه آبی نمودند خدای تعالی
فرمود که بگفت و جلال خودم که دادوی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که
برک سبزه درخت طوبی بردار و خود را به بنده من رسان و داد او را از مارستان و من بیایم
ای محمد بدانکه خدای تعالی اجرت کو کار از اضایع کند اصطباع فی نقسه نیکوست هر چند باد دشمن خود نما
و نیز از ادعیه مجربه بجهت امین بودن ارشتر مار و عقرب غیره ایند عاست که از حضرت مقدس نبوی
منقولست و دعای بنت اللهم فی اعوذ بک من الهم والقری و اعوذ بک من الحرق والفرق و اعوذ
بک من ان یحبطنی شیطان عند الموت و اعوذ بک من اموت فی سبیلک مذبرا و اعوذ بک من ان
اموت لذیعا و از علمای معتبره بصحت رسیده که هر که در اوایل لیل و نهار بگوید که عقدت لسان
الهیة و زبانی العقب و بد السارق بقول اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله
و اشهدان علیا ولی الله زار و عقرب و دزد امین گردد و از جمله اسوههای مجربه کیسه او را مار
گزیده باشد است که آن حضور را برهنه نموده آهن بر بالای او گذارد و این عزیمت بخواند و آن را بر تپه
فرو گیرد که پوست را بجزاشد و قرما اسفل و ج برسد و چون وجع در اسفل آن جمع شد بزودی بگذرد آن
قدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو است شود بعد از و نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی
نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من حالات اسم جمعین لا دابة فی السماء والارض الا
ورقی اخذنا صیغتها جمعین تجزی عباده الحنین ان رقی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح
من ذکر فی فلان مذعوه ان رقی بکل شیء علیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین صاحب جنو جبرائیل
کوید که بخدا بعضی علمای محققین دیدم که مار یا عقرب گزیده یا فرستاده او یا کسیر که سگ دیوانه گزیده یا

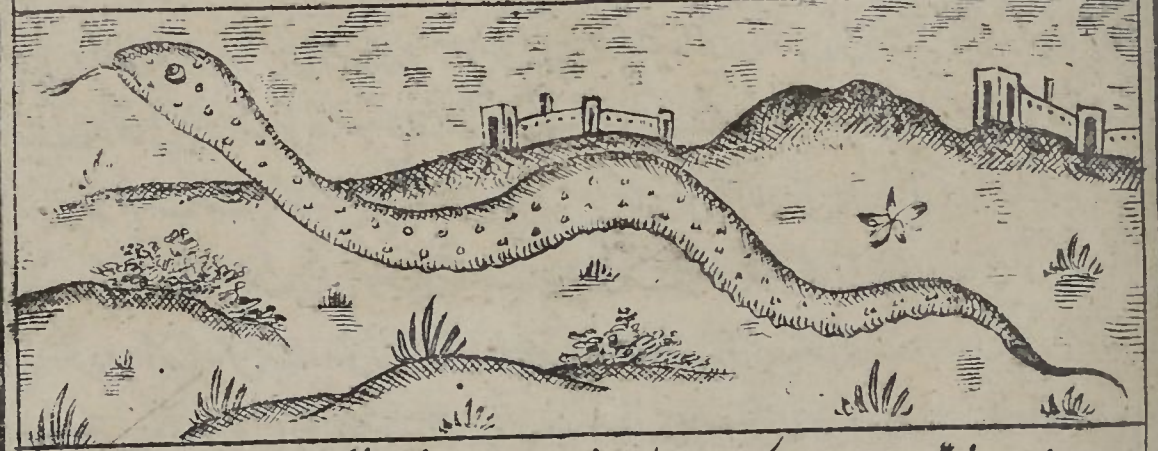
از کتب معتبره و از کتب معتبره و از کتب معتبره

از کتب معتبره

مقتول ساخته گردی سیاه بر سر او ایستاده پس از دینزه خود را بتک چاه رسانیده بسنان نیزه عجز را
 ریود و بر آورد و بر زمین زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیاید و در نزد تخت وی
 توقف کرد و از دمان خود تخم سیاهی انداخت تا بشیروان سر نمود او را بگاشد ریجان از او بگریزد
 و پادشاه علت ز کام داشت و کوفتهای داعی بهم رسیده از استعمال وی آن کوفتهها لکلیه منذوق شد
 و نفع عظیم بخشید در جلین الاولیاء از یکی بن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس جنان بن عینه
 بودم که قریب هزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد
 که در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث ما را بر ای مردم بیان کن شخصی سپاسی خواست و گفت
 ای قوم بشنوید و بخوانید که نقل کرد پدرم از جدم که شخصی مشهور با بن حبر در کمال درع و
 زهد قائم اللیل و صائم النهار تا عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکار پروان آمدی
 برابر وی آمده گفت بن حبر مرا در پناه خود درار تا خدا بتعالی ترا در پناه خود دارد محبت کرد که او پرسیدم
 که از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که بر او ستم کرده متعاقب میرسد باز پرسیدم که ای بار از کدام متنی
 گفت از امت محمد رسول الله پس ردای خود را کشودم گفتم با او پنهان شو گفت ترسم که به پند گفتم
 بیاد در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس با تو چگونه مار گفت اگر احسان نمائی مرا در درون خود
 جایده گفت ترسم که مرا بکشتی گفت بخدا که نکشم و همتعالی و ملئکه و حمله عرش و انبیای وی و ساکنان برود
 را گوید که ترسم که مرا نکشم محمد حبر گوید که دهن بکشودم تا مار در درون من در آید چون چند قدم برستم
 شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت با محمد بن حبر هیچ دشمنی مرا دیدی گفتم دشمنی تو کیت گفتاری
 بدین هیأت گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه ازین دروغ استغفار نمودم پس از سر بردن
 آورد گفت به من آید دشمنی من گذشت گفتم کبرانی بنم اگر خواهی بیرون آیی گفت با محمد بن حبر این
 زمان یکی از و چیز خت بسیار نمای که جلگه ترا بشکافم با دولت را سوراخ نمایم و ترا پروح گذارم گفتم سبحان الله
 حمد بیک کردی و صفتی که یاد نمودی چه زود فراموش کردی و حیانت ورزیدی گفت با محمد احمد تر از تو
 ندیدم مگر فراموش کرده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صفتی بود بچه طریق او را از بهشت پرو کردم
 کاشکی میدانستم که چه چیز ترا بر این داشت که با غیر جنس خود که دشمنی تو بود نکوئی کنی لظن نکوئی با بدان
 کردن جانست که بد کردن بجای منبگردان گفتم بیار است بگو که البته مرا خواهی گشت با امتحان من
 مسپ کنی گفت البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدان من این گوه رسانم و برای خود نمبری
 معین کنم گفت تو دانی کن آنچه میکشمتوانی محمد بن حبر گوید چون من از جناب خود با بوس شستم هیچ
 نوعی جیلت در کار خود ندیدم روی بدر گاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنا لیدم و گفتم اللیفة

کاروانکه اراده آب کند تا خود را از شر آب که تواند داشت هر وقت که استنمام نماید شوقی بسوی او
بهرساند و چندان خورد که مست شود و باشد که بسببستی هلاک شود نزد بسیار در جاشی قامت کند بلکه
ماده او هضانت برضه کند تا وقتیکه بچه برآرد و او را قوت عظیم بر کس معاش بود نیز کند تا وقتیکه
چون سوراخی میندرد و در چشم آن چون سمار برآد کوفته و در او منیکر دوازده مردم برهنه بگریزد
و از دیدن آتش خشود کرده و طلب وی کند و بغایت دوستدار وی باشد و اگر بتاز بانه که در او عرق
اسب رسیده باشد برزند بیزد و متحرک باشد و اصل او با آبیت که در دریا زنده کی گنسنند چه اگر برمی هم
باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری باشد جا حظ کفته که قیات سه نوع باشند یکی آنکه کزنده او را تریاق
و غیره نفع نکند مثل اژدها و افغی مارهای هندی و یکی نوع است که تریاق بجهت کزنده او نافع باشد آنچه
غیر این دو قسم است آنچه میکشد از او همه و ترسی بود که تشخیص را برسد که او را مار کزیده بمیرد و الا
اگر نرسد کزیدن او نخواهد گشت کوبند شخصی در زیر درختی در خواب بود ماری میاید خود را بدو رسد
و سر او را کزید و او بیدار شد رویش سرخ شده بود سر خود را بخارید و نگاه کرد کزید بر تبه دیگر
بجواب رفت چون بیدار شد بر خاست و بر رفت و بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ بخواب
که در فلان روز در زیر درخت در خواب بودی آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت
ماری خود را بتو رسانید و سر تو را کزید تشخیص را فرعی رویداد بر تبه که گویا الحال او را مار کزیده چون
فرغ کند مسامات بدن کشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در رضای ابوالمظفر مسطور است که
ابوورد الکیزی بود روزی زوی پرسید که تو از جنی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر
باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن بتو برسد ابود و گفت ندانسته که کسیکه بذر خداوند
تبارک و تعالی بدو مت نماید هیچ چیز او را مضرت نرساند گفت من با هم اعظم آتی بدو مت بنمایم پرسید
که آن کدام است گفت بمنت بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم
ابود و پرسید که باعث بر آن حرکت ناشایست چه بود گفت بعضی تو گفت ترا برای رضای خدا تعالی
آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بدی که اندیشیدی محفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که رجحان قبل از
نوشیروان بنو در زمان وی بهم رسید سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری
تحت تخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض نشوید
که مرا احسبه است که ظلمی در باره وی شده پس بار از زیر هترو برون آمده روان شد ملک عادل بعضی از اهل آنرا
امر فرمود که در پی او روند مار همراه ایشان رفت تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس در آن چاه فرود آید
برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه نظر کرد و ملاحظه نمود و دید که مار برادر آن جا

پهنه او با سرکه و پیاز عھضلی و افغ سایر او جاع بطن بود و باقی در باقیاف در قحیبا ^{تعمیر}
 دیدن او در خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت و ولاد باشد ^{حیث}
 او را قریب به دو بیت اسم است سهلی از مسعودی نقل کرده که چون بخت مجاز و تعالی دارد از
 بهشت پرورن کرده بزین جستان افتاد و لهذا اکثر تار آنجا بر تبه است که اگر یوز آنرا نخورد دل
 آنزمین از مردم خالی شوند و بعضی از دست که آنرا اصله نامند از بزرگیت که چون هزار سال براد
 گذرد روی وی شبیه بروی انسان گردد و از خواص اوست که بظن کردن او بر آب جسد و بعضی ازین
 اقسام را حل کونند یعنی آواز کنند و مکلله الراس یعنی اجدار نامند هر چه بر او بگذرد سوخته
 شود حوالی سوراخ او سپر کبابه زردید اگر مرغی در هوا در اطراف وی مسکن نماید بیفتد و هر جانوی
 که بیک پرتاب وی رسد هلاک شود و هر آدی که از دور نظر بر وی افتاد میسر دهد که اگر در حال ببرد
 اگر سوار او را بنیزه زند خود و ^{بند} او بس هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار
 سال عمر کند و هر سال یک پوست اندازد و سی پهنه مند بعد و خطوطی که در شکم دارد و موران جمعیت
 نمایند و پهنهای وی بفساد آرند و بصلاح نماند مگر اندکی و بدترین انواعش افقی است و چون عمر
 او را بگذرد مار میسر و پهنه او دراز و سیاه و سفید و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و
 در حشده است و بسبب اختلافش معلوم نیست در میان او شبیه چرک چیزی است و او در شکم
 وی بدرازی چسبیده شده که با یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معلوم نیست الا آنکه بعضی بر
 بعضی پیچیده شوند و زبان او شقوق است و لهذا بعضی کمان برده اند که مکر او را در زبان است و



موصوفت بشدت حرص جته آنکه بجهای طيور فرو برد و مضع نماید مثل شیر و چون چتر عظیمی فرو
 برد خود را بر درختی پیچد تا آنکه آنچه در شکم او منگسر شود و از عادت اوست که چون بگریزد بگریزد و منقلب
 شود بعضی کمان برده اند که مکرز هر سیر برزد و چون طعام نیابد بنسیم نقیش کند و بعد از چند گاه در هم
 شکسته شود و لعق کشد و بغیر گوشت زنده نخورد هر چند عمر کند چشمش کورک و پارک شود و از عجز آ

۴۵
 شبیه
 حشر

در صورت سنانک در آنجا هم در آنجا

فصل اول در حاکم غنچه و حجل کبک ز بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او

سرخ است و او را در جاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است بخردی و تناسلی
آنچه بخردیست مرغ سبز است که منقار و پای سبزه دارد و چون ماده او ز خود را نه بند و نخواهد که
میضه بندد و بچه بیرون آرد بر خاک غلطد و منی خود بر پنج پر خود ریزد و قابل میضه بیرون کردن
شود و گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب او میضه بیرون آرد چون
میضه کرد آنچه کبک نر از او بیرون آید ماده حضانت آنها نماید همه وقت نر ماده او در تربیت اولاد
خود بدین پنج راه روند و باشند که نر او پست سال عمر کند هر گاه او را حادثه از خایج روی
ندهد و دو ششانه سازد بر یکی ز نشیند و بر یکی داده و از طبع کبک نر آنکه هر گاه با ششانه های نظایر
خود آید و میضه بنا بر دارد و حضانت نماید چون بچه بیرون آرد و وقتیکه بپرند و بپرند و مادر
خود رود وقت طیران او بر تبه است که در وقت پریدن کسی بکمان برسد که مگر سنگ از فلاخن بیرون

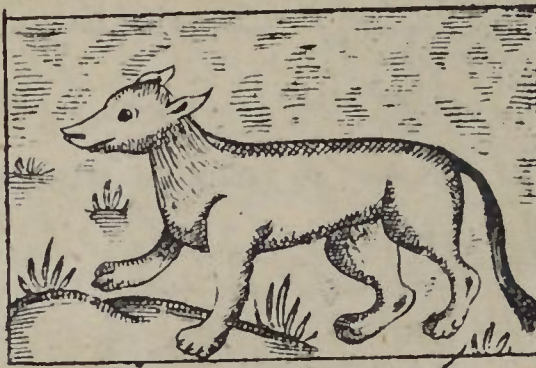


که اگر در زیر بر ماده بر خورد بجهت او با
غالب آید ماده تابع وی شوند
خود میفریبد و لند صیادان او را
و ابنای جنس وی نر وی آید و با

آمد و شدت غیرت او بر تبه بود
یکدیگر جنک کنند هر کدام که
و نر وی اقبال خود را بقرا صد
در دام خود نمند تا بسیار صد کنند

وی در دام افتد و این را بجهت حسدیکه با ابنای جنس خود دارند نماید که مقام از ایشان کشد و خوا
ایشان نیز مثل او در دام افتند و ماده او با باشد که میضه خود ترک کند و هضم ششانه غیر خود کند
میضه او را بد زده و حضانت نماید کلاش حلال کوشش در کمال اعتدال و میربح الهم از جمله خواص او
آنکه اگر کسی جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در جین ذیج او قدر نیم مثقال فرو برد از نرس و فرغ
باین شود و اگر ترسید باشد ترس او زایل شود اکتال زهره او دفع عصاره و دفع ظلم چشم کند اگر
ماه یکبار از زهره او در بینی سحاط نماید زهش نیز در سبانش کم شود و قوه باصره زیاد شود بعضی گویند
که میضه و الطف از میضه مرغ خانگی و میربح المضم تر بود نافع است کسانیکه در رفاهت و فراغت
باشند مضر است جمعیر که در کدورت و مشقت بسر برند موافق از جبهه معتدل باشد بهتر است که در آب
پزند و در آب نمک و سرکه ریزند که با او بچشد و باید که با او بچشد و باید که آب میضه موافق باشند و
زیاده بنودند همچنین طبع هر میضه بدین پنج بهتر است اما اکل بریان کرده او منولد سنگ شانه
و احداث عم و قولنج کند بریان کردن او میان آب بهتر است از بریان شده او در میان روغن بعضی
گویند که اکل میضه بریان کرده او در میان آب که دو اوزیره و نمک باشد نفع کند در شکم را مطبوع

بیاورد و بگذشت و برت و رگونی بیزی بیاورد و بسندخت گوید بر خاستم و گوشه رگومی کرده بگذرد
 دینار در او یافتیم که مجموع هجده دینار باشد پس بخدمت رسول خدا ص بر فتم و احوال گفتیم حضرت
 فرمود که آیا دست بجان سوراخ فرود آوردی گفتیم نه فرمود بارک الله گفتیم یا رسول الله حسن و
 بردار پس آن حضرت حسن وی فرا گرفت و باقی بن داد و چند بیدستر معروفت و تبری او غلظت
 آوشی گویند حیوانیت شبیه بسک آبی تا سگ آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قباقر و حواله
 وی بود در جانی دیگر یافت نشود و او را قند سگ مانند در قاف نیز بیاید انشاء الله و اینرا سمنویز



نامند بسکل رواد
 پانزاد و بسینه چنان
 که مگر چهار دست و پای
 سر آدمیت در او شش عدد
 دارد و وظایف سرد و

سرخ رنگت دست
 راه رود که کسی تصور نماید
 راه میسر و در سرش مثل
 و دمش دراز بود چهار حصیه
 و چون صیاد را پند

مگر یزد و چون در طلب وی تجد بسیار کنند بدان دو خصیصه خود را بیرون نرود وی اندازد چه میداند
 سوای خصیتین او از و چیزی نیخورد اما کتبی آید آن نماند که خصیتین او مقطوع است بر پشت بخوابد و محمل
 آن هر دو بدایشان نماید تا صیادان به پند که قطع شده و جای وی خون آلوده است پس دو خصیصه
 باطن خود ظاهر بسیار و عوض آن دو که بریده است و درون خصیصه او شبیه بخون بزرگ عمل است
 شبیه بوی ختن که از گوشت کزیده آید و آن بوی بزودی زان خون زایل شود و این حیوان
 مدتی میان آب گریزد و خود را میان آب بکند و پس پسرون آید و مدتی در پیرون آب بسربرد
 و لیکن در میان آب پشته بسربرد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او بجهت کزیدن جانوران سنگین
 و گرم و خشک میکند اعضاء بار در رطبه را و هیچ عضوی ضرر ندارد خاصه در امراض بارده که در
 شش و دماغ بهر سیده باشد الفقع او دینه است از برای بادیکه در گوش بهر سیده باشد چیز بهتر از و نیت
 و اگر از و روغن گیرند و فوراً بر سر مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهت فالج و کسستی اعضاء و تقرن بارد
 نفع عظیم بخشد و آشامیدن او تریاق است بجهت دفع سموم کسک بارده خواه سم حیوانی باشد یا نباتی است
 بجهت دفع تریاق و نیز بلطف اخلاط است و بر طرف کسند بلغم و نافع است بجهت خفتانیکه از بروزت
 بهر سیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن او بجهت پیران و کسانیکه طبع بارده داشته باشند
 نیکو است اکل گوشتش و نفع فالج کند و اصحاب از جگر رطبه را بغایت سودمند بود و اگر از انسان
 از چند سده سباه وزن در همی بخورد بعد از یکروز هلاک شود **باب ششم** مشتمل بر سده

بسیار است

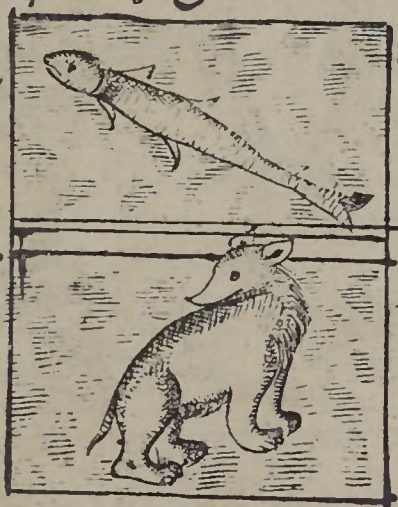
صفت

روز قتل ایل جنس بودم و بدست نوح عمایمان آوردم و با وی در شنی بودم و در وقت الغاء بر ابراهیم
 بر آتش با وی در میان آتش ایمن و همدم بودم و با یوسف عم در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب رسیدم
 و بعد از آن بسیار ایمان آوردم و از حضرت موسی عم تعلیم توبه و از عیسی عم انجیل آموختم و مرا گفت که سلام
 من بر پیغمبر آخر الزمان رسان پس آنحضرت صبر کرد که چه حاجت داری گفت تلمیذین کلمه ایمان و تعلیم
 قرآن میخواهم پس آنحضرت او را سلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیا نمودن راقم حرف
 گوید که علی بن ابراهیم در تعقیب خود این نقل را با نیک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر بنظر رسیده که هاتمه
 گفت آنحضرت از روی شهادت دارم آنحضرت فرمود که صبر نمایی تا وقت آن برسد پس در خنک بدر نزد آن
 سرور آمده رحمت طلبیده جنگ می نمود در چند روز کفار میکشت به یکس متعرض او نمیشد بخدمت آنسوز همسخنی را
 عرض نمودند سر بود که باید تو بسکله انسان مشکلی شوی تا ترا بپسندند پس هاتمه بسکله انسان مشکلی شده
 بمصافحاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار را از پا در آورده و شربت شهادت چشید که بنده از اولاد ابلیس
 همین بگونه ای که باشد داخل بهشت شود اما سایر نویمان جن از نسل او نباشند بهشت روند و اولاد ابلیس را
 او بدوزخ روند بدانکه در خانه که تریخ با اسب عتیق باشد جن آن خانه نشود و اسب عتیق آنکه بدرو
 دارد و اسب عربی باشد تا در حاجتم دفع جن در باب قاف در قفقذ و دریا در مجاور علاج کیرا که اورا جن
 گرفته باشد بیايد نشاء الله تعالی لعنهم و بدین جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و جیل کند
 اگر میند که جن را تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر کسی میند که جن گرفته را علاج میکند نماز
 با اهل مکر و جیل کند اگر میند که حیوان داخل خانه او شدند از دزد حتماً نماید اگر میند که اورا جن
 گرفته تا فسون علاج میکند و دلیل است که استن شود و فرزند دیوانه زاید حیوان البیوت
 مارهای کوچک و بعضی بار یک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده از قتل ماری که در
 خانه ای باشد که در دوازده رایی تیر و دیگر دوازده طفیتین زیرا که این دو مار حطف البصار و طود اولاد
 و نسا نمایند ابر مار کوتاه دم است و طغیان بفرم نامار است که دو خط سفید بر پشت او باشد بصر سهیل
 گفته صنفی از حیات کبوتر بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد استقاط حمل نماید
 حرث مای که شبیه نمک باشد جمعش حراری و در اجته الما گویند حرام و اکثر عامه حلال میدانند هر
 اورا اگر در پستی اسب دیوانه سقوط نماید دیوانگی زایل شود و اکل لحش بجهت صوت نیکو است انشاء الله
 در باب جادو در صید باید فضیل سیم در جیم صنومنه جزد موشش نزد بعضی گویند که مینوع
 از موشش است که بزرگتر از موشش است که سیاهی در دم دارد روزی مقدار اسود بچینه که اسم صفت
 در نواحی مدینه بقضاء حاجت رفت بخراجه در آمد جردی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یکدیگر

تفسیر
 خان
 که در این کتاب مذکور است
 جلد

انجا عفت همه بجز کفشد کرم عین که گفت صاحب لغت بسم الله عظیم انان شد به لبران حج

البرهان ماشاء الله کان صبر طاب من شجر البسج و شهاب قابس اللهم انی ردوت عین عابین علیه و فی
 احب انکس الیه و فی کبده و کلیتہ لم رقیق و عظم دقیق فباله یلیق فارح البصر بل تری من فطورم ارجح
 البصر کر تین بقلب الیک البصر خاشا و هو حیر بس شتر برخواست و بایستاد کجا هیچ استیسی بوی زرسید و چشم
 عابین درآمد و حدقه اش ترکید محمد بن سعید بصری گوید که در بعضی راههای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتر
 پیش گرفته میآید که ناگاه شتر بعینت او میروید بار و حطب بر زمین ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت
 یا سب کل سب یا ممول من طلب رد علی ما ذهب بحل الرجل و تقب بقدرة الله تعالی شتر برخواست اعراض
 حطب و بار بر او مرتب ساخت و خواص او در باب الفت گذشت لعنت سیر دیدن او در خواب دلیل گذران
 حج است اگر پند که شتر را در حمله کرد با سفاقت خدمت نماید و اگر چهار شتر را بکشد که ای را بر راه راست
 دلالت کند و اگر پند که شتر سبوز و عنیت بزرگ در پیشی کند اگر پند که شتر ان اعرابی میچو اند بر اهل بادیه
 حاکم گردد اگر دو شتر پند که جنگ میکنند و ملک دیده اگر پند که شتر را سر برید بر دشمن غالب گردد اگر
 پند که شتر بر پایه تیره زد پمار شود اگر قطار شتر پند که بعضی پی در پی میرفتند دلیل باریدن بار است
 اگر پند که شتری سوار کرده دیده متحمل بار گناه گردد اگر پند که بختی سوار شده سفر دور با راحت او واقع
 شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر مسکن کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر
 زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و باشد که دلیل مرد و صبور و بادرنک در احوال بود برای کسیکه
 استبحال در کاری نماید و باشد که دلیل جن در روزی و نواید بود و بختی دلیل سخت و خلوت جن
 از مردم و اصحاب سفر و مثل تجارت در بر و بجز و غرت افادن و اندوه و اسیری و صلب احوال جلای
 نوعیت از حیوان که از ناهای و مار متولد میشود و اگر زنج نماید خون بیرون نیاید بهترین علاج است
 بجهت فریب شدن زن هر گاه اسخوان
 در کمال نریت جلای که هر حیوانی بود
 تنبیه نمایند شتر را چهل روز و گاو را
 و ما میرا یکروز چهار روز و زن جعفر
 حملش نزدیک شود و در بطن نبات
 شود در اول ولادت پاره گوشتی
 از موضعی موضعی نقل نماید و بسا
 و بچه کفار شتر دهد و لهذا عریان در امثال خود گویند که فلان احمق من جبهه باقی احوال و در ذکر دست
 در باب دال بیاید ماشاء الله تعالی فصل دوم در جیم کسوره جن بری اجسام میوه



اورا با گوشش بخورد و شتر
 که نجاست خوار شود و باید که او را
 پست روز و گو سفدراده روز
 خرس مادر او کویند چون وضع
 المغش کند و ولادتش آسان
 از و بیاید از خوف موران او را
 باشد که اولاد خود را گذارد

کرم عفت همه بجز کفشد کرم عین که گفت صاحب لغت بسم الله عظیم انان شد به لبران حج

کتاب

جلد

ص

کرم عفت همه بجز کفشد کرم عین که گفت صاحب لغت بسم الله عظیم انان شد به لبران حج

زایل گردد اما ملح مجوی حیوانیت که سرد و ترنج و در نصف بدن او شبه صدف خرفی یعنی شبیه سفال است
 و نصف مؤخر خرف مینت
 دارد شبیه لغبکبوت است
 میباشد و بعضی از وی بقدر
 و هر یک را دو شاخ باریک نمرخ بود
 او نیمه و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع این نوع کرم و خشک است
 بهترین آنچه از وی خورند است که در فرن بریان کنند با خاصیت دفع خدام بود و لغت بر بدن
 ملح در خواب عذاب بود و بدن بچه او دلیل مردمان بد خلق اکل او خیر و لغت است اگر بپند که آنها را در سینه
 کند بدینار و در رسم رسد اگر بپند که ملح طلا برد بارید از دست وی هر دن رفته باز بدست وی آید زیرا که
 طلا ذهب است که رفته است چون بیاید مردمی نزد این سپهرین آمد گفت ملحی برداشتم و در سبوی
 گذاشتم گفت ز زرن خود سپردی و چنین بود چمن سل شتر زودتری ارگک دوه گویند صاحب جوده
 ای حیوان گوید که بجز بعض علما دیدم که در خراسان مردمی بود عاین یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته



در هر جانب دست درازند
 آنکه دستهای هیکبوت بگردد
 نان کرده بود و بعضی کو چکتر
 چشمهای برجسته کوباز از سرشان

فصل
 در



بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر میخواستی از گوشت وی شمار اطعمه دهم ایشان ایشان
 بجان شتری کردند که نیکوترین آنها بود عاین بجان آن شتر نظر کرد در ساعت نظرومی اثر کرد و شتر بسیار
 بر زمین افتاد صاحب شتر مردانش شدند بود گفت حمد خدا بر بجای آید و بگویند اسم الله عظیم الشان شدید

البرهان

بود سخن خندند الا کبر و لیا تقه و تسعون مضه و لو تاملنا المانه لا کلت الدنيا و ما فيها یعنی الشکر خدیم
 ما را نود و نه مضه باشد اگر صد نام شود هر اینها دینار را بجزیم پس آنحضرت فرمود اللهم الملك الجواد و مثل
 کبار و است صغار ما و پس مضهها و سند فواها عن مزایع المسلمین و محاسبهم انک سمیع الدعایس
 جبرئیل عم نزول نموده بود تحقیق که دعای تو بجز اجابت مفرون گشت پس خواندن این دعا بجهت دفع
 بلخ بسیار مجربست طبرانی از امام حسن عم نقل نموده که آنحضرت فرمود که من و برادر من محمد بن حنیفه و بنی
 اعمام خود عبد الله و نسیم و فضل اولاد عباس که بر بال وی چه نوشته است از پدرم حضرت امیر المؤمنین
 رسیدم فرمود که از جناب مقدس نبوی سوال کردم آنحضرت فرمود که بر بال وی نوشته است ان الله لا
 اله الا انت الجواد و در از قضا او است لعنهم القوم زقا و اذا شئنا بعثنا بلاه یعنی منم خداوندی که نیست
 معبودی بجز من و منم پروردگار بلخ در روز بد منده ویم و هر وقت خواهم بجهت قومی روزی سازم و اگر
 خواهم ایشانرا بجهت قومی بلا فرستم پس عبد الله عباس گفت این علم مخزون دشت گنوست از فواید عجیبه
 آنکه چون عمودیه را نزدیک رسید صدای عارض شد که در حرب قدرت سواری داشت اهل عمودیه گفتند
 که امیر شما چه میشود که سوار نشد گفتند او را در دوسری عارض شده ایشان کلاهی بجهت وی فرستادند
 که بر سر گذاشت در دسروی زایل شد پس کلاها شکافتند چیزی نیافتند پس استر او را بشکافتند گانه
 یافتند که این آیات بر او مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم ذالک یخفف من ربکم و رحمته یرید انزل
 یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الان یخفف الله عنکم و علم ان ینکم ضعیفا
 بسم الله الرحمن الرحیم محقق بسم الله الرحمن الرحیم الم ترالی ربک کیف بدأ الظل و لولیت الجبل
 ساکنان بسم الله الرحمن الرحیم و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمع العظیم سلیمان گفتند این
 شمار از کجا بود و حال آنکه این آیات بر معجزه نازل شده ایشان گفتند ابای من این آیات را مقصد
 سال قبل از بعثت پیغمبر بنا بر سنگ منقوش دیده بودند و نوشته جاظه گفته تراز او بجهت مجرب بجهت دفع
 صداع این دعاست بسم الله الرحمن الرحیم که بعضی ذکر کرده که بعبده ذکر با اذ نادى ربه ذاه حنیفا
 الم ترالی ربک کیف بدأ الظل و لولیت الجبل ساکنان که بعضی گفته من نعمته علی عبدشاکر و غیرشاکر و کم من
 نعمته فمن کل طلب حاجت و کم من نعمته الله من کل عرق سالک اذ سب بها الصداق بغیر الله و بنور وجهه
 و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمع العظیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی سیدنا
 محمد خاتم النبیین و آله و عترته الطاهرين بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه بلخ بریرا بجهت عمیر المول
 نافع آید شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده بلخ را سرد و پا خد کند و بدان آنها را با طبل از مور خشک
 مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم بخشد و اگر بلخ دراز کردن بر صاحب بت و نفع بندد بت و

نامبرده

فصل

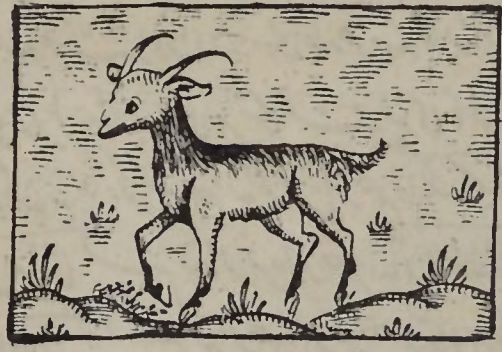
جان

جان

فصل

جان

خواص او آنکه اگر خانه را پوست دی بجز کمر نهند بپشته که بزبان شود اکل گوشت وی مورث پشش بود اگر پسته
 بنم اندازی مخلوط ساخته بر کلاف در صحن و جرب طلا کنند شفا یابد بر اسط طالبین گفته که در مغز سرد
 کر میت که هر که با خود دارد در هرگز نخواهد ادا م که با وی باشد باقی در خواص بقر گفته شد اعتبار
 دیدن او در خواب دلیل بر دشمنی است که ترسد از احدی که تحمل آزار مردم شود و اگر زنی در
 خواب پسند که او شاخ جایش دارد پادشاه پیر اشوهر کند و اگر شوهر دارد این خواب قوه کار شوهر
 شود جان مار سفید است و بعضی گویند که کوچک حجتخانه و تعالی در صفت عصبای موسی عم
 فرمود که تا نه جانانی قولی لغو و هی حیت سخی ابن عباس گوید چون موسی عم عصبی بنیاد خست از دانه
 شد دهن کشاده فلک اسفل بریزه فرعون ذلک اعلا بر روی نهاد و ریش او هفتاد و یک بود
 بقدر کبیل از زمین بلند شده بر دم خود با بستاد از روایت دیگر آنکه قبه نصر را میان دو دندان
 خود گرفت فرعون از نصر بگریخت چهار صد مرتبه و اطلاق واقعه با آنکه همیشه چنان از مردم
 بقضاء حاجت میرفت در آن روز پست پنجاه کس میزدند و بعضی بعضی دیگر را بکشیدند حدی
 گویند اکلش حلال گوشتش



بزرگاله زودتری او غلاق
 اندک حرارت با رطوبتی دارد
 سرخ و کبود بهتر است اما
 او عمل است بسیار سرد
 و بر هضم میشود گوشت هر نوع

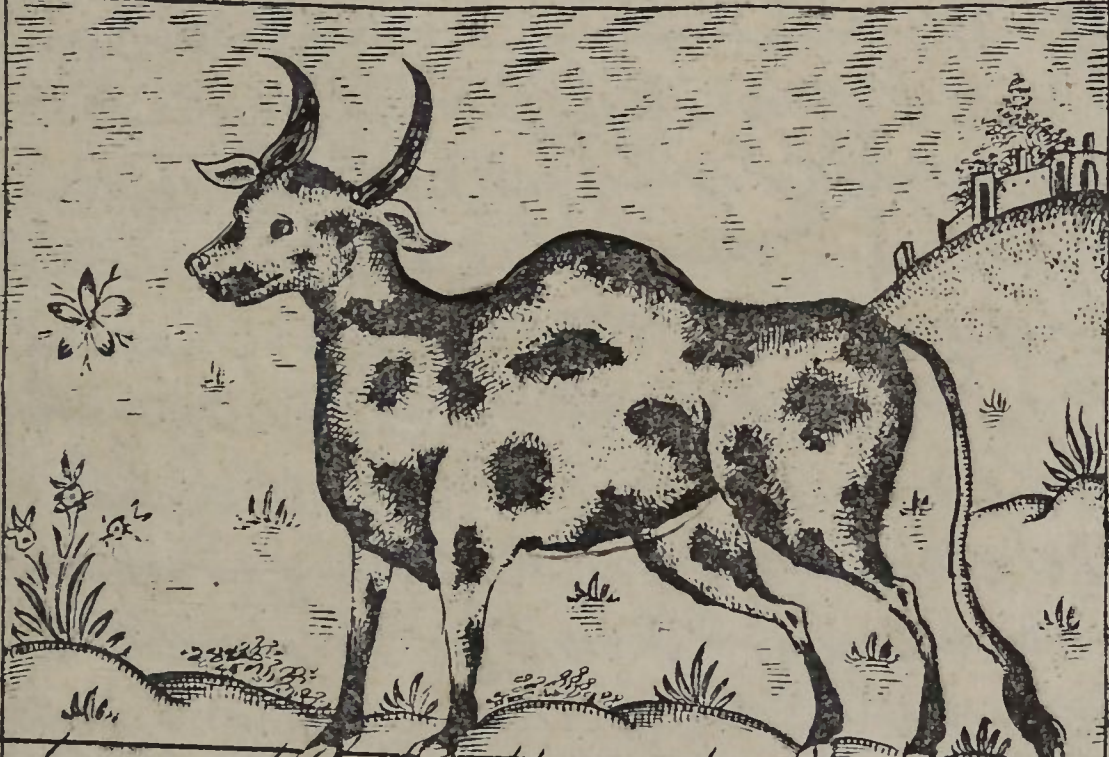
سریع لهضم است بر غلظت
 مورث قولنج است مصلح
 او خوب نیست زیرا که
 بزرگ باشد اکل او صاحب

دل را نافع است اکل لحوم وی در رستان بد بود و در تابستان نیکو و در بانی قصول متوسط بود
 لعقبه دیدن او در خواب دلیل بر نزد است بر مذبح موت او است خوردن بریان او دلیل بر نزد
 نرینه است اکل ذراع او بجات از بلاکت خوردن از بهلوی چپ او تم و نعم است اکل او از نصف اعلی تا ناف
 دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران بانی در حرف جابیا بد جراد ملخ و برکی چکر که جمعش جراد
 اکلش حلال و با نوع بعضی بزرگ جبهه و بعضی سفید و بعضی سیاه و سرخ و بعضی زرد بری او چون از بعضی
 پرون آید او را با گویند چون بال بر آرد غوغا نمند بعد آنچه نراست زرد رنگ شود و آنچه ماده است
 سیاه در شک لاجنا و جایهای سخت که آهن در او کار کند مپنه نند و او را شش پای بود و در سینه
 و در وسط و در عفت و اطراف پایهایش شبیه پشاست و او حیوان است که تابع ریش و سردار
 خود است چون نخل که بطریق لشکر جمعیت کند و بهیئت مجموعی فرود آید و جمعیت کوچ کنند لعاب او ستم
 سادات بر هر چه نشیند و راهلاک کند این عمران گوید ملخی نیز حضرت بنوی بر زمین افتاد که بر بال و نوشته

تغذیه

جایگاه

و موی را کمندارد هر کجا پوست او باشد لیکها جمع شوند و اگر وزن درسی از تخمینه او خشک و صلابه
 نموده بیانشا منقده باد و لغو نظر از زیاده کنند اگر سر کین او را با کلاب مخلوط ساخته در جین مباحث
 بر اخلیل طلا کنند مقدار که جماع خواهد بکنند بدل پهلوی به کرک بود و معتبر است اگر در خواب
 بپند که بار و باه باز بکند او را زنی دوست دارد و آنرا زنی اجنبی گویند که رو باه مرد دستمکار عیار
 فریبده بود اگر با او نماز کند با قرض دار خود نماز عه نماید اگر بپند که گوشت او را میخورد او را پمارت
 که چون گوشت رو باه خورد شفایابد و بعضی گویند رو باه دشمنی است از جانب پادشاه بود گویند
 دیدن او در خواب دلیل طیب و منجم است نصاری گویند اگر بپند رو باهی را در خواب بکشد زن از چند
 رسد یا آنکه قولش قبول کنند اگر بپند که شیر رو باه میخورد از مرض شفایابد اگر بپند که با او جنگ کند با اهل
 خود جنگ کند باب پنجم مشتمل بر سه فصل اول در جیم مخطومه جایگاه شرفی
 معرفت حیوانیت در کمال قوت و شدت و با ایحال خالیف ترین مخلوقات است اگر پیش او را بگذرد بگریزد



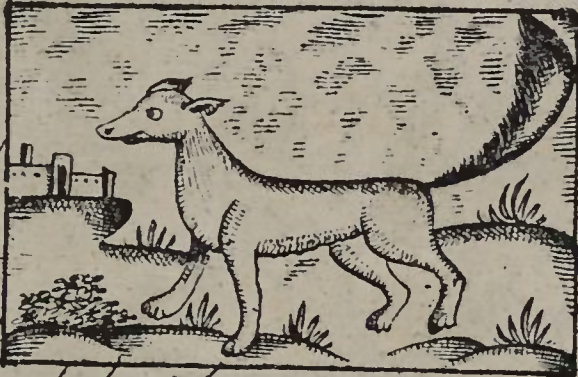
و خود را با بساد و با غلط چشم ز برگی او بر تپه است که اگر راعی وی او را نمی گذارد و هر مرتبه که
 بان نام طلبد اجابت کند و باید شیر از او ترسد در طبع او کثرت میل است بوطن خود و شب نخوابد و
 حواس خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون دایره روند و بر محیط دایره جایش
 بخوابند بخوبی که سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس این دایره بجهت آن جمع مثل چهار فلک باشد از
 پس بان چون ز شاخ برزد دیگر زندان که مغلوب شود در زمینستان در آید تا وقتیکه قوت مقاومت
 بهرساند بیرون آید بطلب حضم آید و شاخ زندان غالب شود و اگر میان آب پستی فرود و از جمله

از پدرم معاویه یعنی روباه آهوازان من شیر را این قسمت موافق مزاج منقاد غضب برادستولی شده
 سر کرک بجزد و در انداخت پس بر روباه گفت تا ملک آمد تو قسمت نمای کرک چه جا اهل بود بعلم فرا بیض
 قسمت نیکو است روباه گفته یا ابا الحارث این قسمت ظاهر تر از آنست که بیان کنم خراچاست تو
 و آهواز غنا تناول کن و خرگوش را میان هر دو بخورید شیر گفت اگر که اند چه نیکو عالم بوده بعلم قضایان
 قسمت از که آموختی گفت از سر کرک که از بدش جدا افتاده این جوزی در طبله آورد که شیر مپار شد همه
 سباع بیادت اورستند سوای روباه کرک نمود شیر نامی نموده که روباه بیناده شیر گفت چون باید
 بخواطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد و او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم که ملک پمار کشته
 نطلب دوارفته بودم شیر پرسید که اظبا چه دو اتجو ز نمودند گفت همه ساق کرک پس شیر بچنگ خود ساق
 کرک بدرید و روباه را خود پیش گرفت و بر رفت و بعد از آن کرک از پیش روباه میگذشت خون از پای
 او روان بود و روباه گفت ای صاحب چکه سرخ هرگاه نزد ملوک شیننی ملاحظه کن چه حرف از سر نو پرون
 رود و پای از حد خود بیرون نمنی تعجب است در قسمت از زاق که کرک صید روباه کند و اکل
 و روباه صیدار و مار صید کجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید کجک و او صید کس و او
 صید شمع جمیع علمای شیعه و اکثر بزرگان که اکل روباه حرام است از جمله خواص و آنکه اگر سر او را در برج کبوتر
 گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر بر کودک بسند او را از بادیکه عارض شود کان مشو
 بجات دهد و در خواب ترسد و خلقتش نیکو شود ز هر دو او را اگر در پستی مصر و ع سوط نماید شفا یابد
 اکلش دافع جذام و لقوه بود طلا چه که اخته او صاحب نقرس نافع بود و در دشت ساکن شود اگر خنجر
 او را بر کودک بندند دندان وی باسانی بر آید و در خواب ترسد نشستن بر پوست و نفع شیب است
 مرکسایز که رطوبت بر طبع آنها غالبت خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگر چه کل
 باشد و اگر آدمی نزد خود دار و حیله هیچ مجبلی بر او کار نکند شش او اگر بریان کرده و صلابه نموده
 اکل نماید رفع و دفع باد کند اگر دندانهای او را بر مصر و ع آویزند صحت یابد اگر بر صاحب سوز بزند
 وجع را ساکن کند و شفا دهد هر مس که هست که هرگاه کلبتین یعنی هر دو کرده او را بدست گیرد از سنگ
 ترسد و فریاد بر او کند اگر گوش او را بر خو لگی که بر کردن بر آید بندد وجع او را ساکن کند قضیب او را
 اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود ز هر دو او را اگر بر طلا مالند زنگ و مانند زنگ مس شود خنجره او را اگر
 بر در میگذرد بر گوشش هم رسیده باشد طلا کنند نفع کند هرگاه بگشمال از جگر او با شراب مخلوط ساخته
 بنوشند فی الحال سوز را بر طرف کند چه او را اگر بردست و با طلا کنند از شتر مرما این کرد اگر
 سر او را با در کس و آن کبابیت که در مین میباشد مخلوط نموده بر سر طلا نمایند کجلی و ریختن موران نفع بخشد

فارس حکایت از خوردن روباه

شعب

احوال در وسط خانه نگاه کرد علی از زردی با قوت سر و مرد و لقمه و ز بر جد ساده نموده بعضی از او
 برداشته در غار را بنک استوار نموده نشانی کرده تا وقت حاجت کم نخذ و آنچه از اموال بود نزد پدر
 و سایر اقوام آورده و ایشانرا از خود راضی نمود و با ایشان همبانی بجای آورده و با حوال هتایر رسید
 و همیشه از اموال مذکوره در راه خدا تعالی صرف نموده تعمیر قنطرة و مساجد و نفقه درویشان و حق شمع
 میرسانید و دستا از همان ایسایر خلق انواع احسان بجای میآورد تا روی بعضی آورد و ثعلب
 روبا و برکی تو لکی کویسند و او خایف ترین حیوانات و کزیزنده و ترسنده بر کرد و جیل است از
 جانت و مکاری که دارد با سباع کبار میکند و از جمله جیل او در طلب روزی است که خود را بردن
 اندازد و شکم خود را پر باد میکند و پایا بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر که را نظر بر روی افتد گمان برد که
 مرده است در این حال که حیوانی نزد او آید بر جبد و او را صید کند و با سگ شکاری نیز اکثر این جمله
 بکار برد در مثل کویسند که روبا را کفشد که بچه جبه است که دیدن تو زیاده بر سگت گفت بجهت آنکه من بجهت
 نفس خود دوم داد بجهت دیگری و از شان اوست که او حیوانیت که بر کین او سلاح اوست که از نفع او
 حیوانات کزیزان شوند
 که انشاء الله در با طایفه
 اگر سیر باشد همه را بکشد و
 شود بیاید و بخورد و چون بر
 که پند و دور و بدن خود



چه بد بود تراز سر کین جبار
 هر گاه در برج کبوتر آید
 بگذار در هودق که گرسنه
 خار پشت رسد اگر او را
 بخار ما محفوظ سازد

بزاو سر کین اندازد و بول کند تا خار پشت از تعفن او مبط کشته شکمش کشوف و ظاهر کرد پس روبا
 پوست شکم وی بدن پاره کند و بخورد و عجب ازین آنکه هر گاه کیک بسیار در پوست او در آید بعضی
 از پوست خود را بدهن گیرد و میان آب در آید هسته هسته آب بنشیند تا آنکه کیکها قاطبه از دور
 شوند و بر روی آب مانند پس خود را از جنک ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون که کطلب
 بچهای وی آید و بر کهای پایز کوهی که مشهور به پایز عفت در در خانه نند تا کرک بومی وی شوند
 و بگریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای مضرورسانی روبا همی آورده بودند که او را در دل
 از بر بود چون کسی نزد او رفتی بالهای خود بکستردی و هر گاه دور شدی به پلوی خود منظم ساخت
 و دیگری گفت که روبا در این زمان سابق می پریند محمد بن زکریا نقل کرده چنین گمان برده اند
 که شیر می و روبا همی و کرکی بصاحب بصحرای بجهت صید سیر می نمودند و آهونی و خزی و خر کوشی صید
 کردند شیر کرکرا گفت صید میان اقصمت نهای کرک گفت این منمت روشت که خر حهت و خر کوش

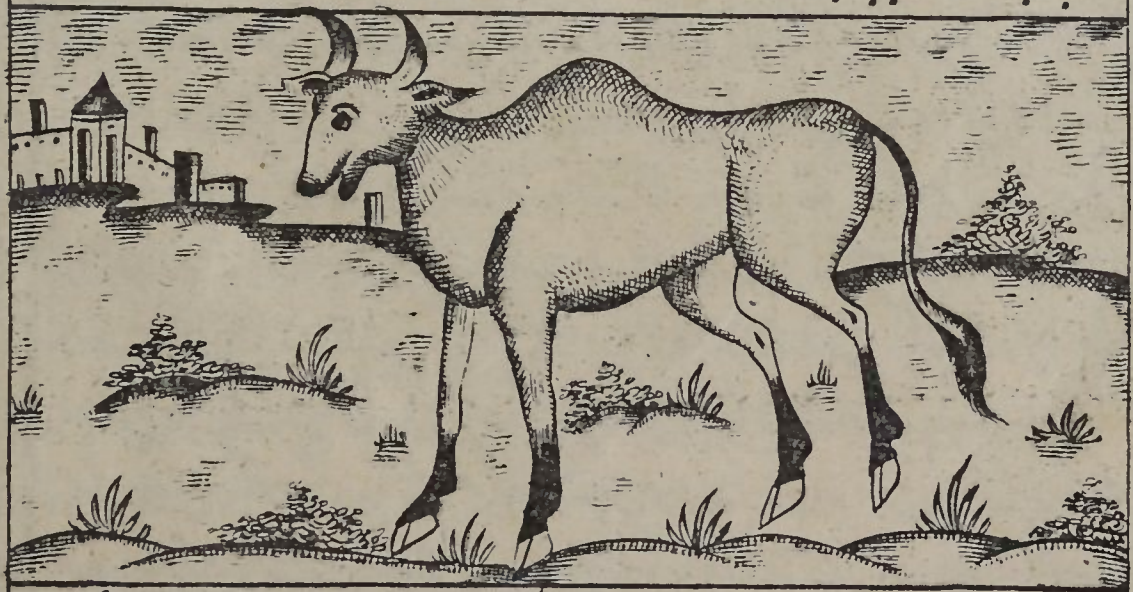
در زمان مضمونه لقبان یعنی اژدها یعنی کد بزرگ و این در غیر مصر باشد هر آنجا فرستاده می‌گردد
موسی علیه السلام را اژدها کرد و اکثر خواص که باب جابیا نقلت که عبدالله بن عبد الله در اوایل
سن مرد در ویش بی چیز خاک نشین بود با این حال مرد شیر بود که با همه کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه
جمله خویشان نزد پدر وی بسکایت آمدند پس عبدالله از خلق با یوس گشته در شعاب که میگردد دید و آرزوی
مرگ می نمود تا روزی در انشای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد گمان برد که او را رست نزدیک رفت
بمبتدای آنکه مار او را بکشد و از مشقت دیناراحت یابد پس در آن شکاف درآمد اژدهای بزرگی بنظر وی
درآمد و چشم او چون دو چراغ بر افروخته میشد پس اژدها بر او حمله کرد پیش رفت بگردش و آمد و حلقه
زد عبدالله قدم پیش نهاد اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در او تامل نمود دریافت که مصیحت



که استادان صنعتی نموده اند و از اطل ساخته اند هر دو چشم او برداشت و اژدها در هم شکست
و در نزد آن خانه دید روی درآمد در آن خانه چشمهای طویل که در طول آنها ندیده بود در بالای چشمها
افشاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان مگویند قبیله جهم بود
که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غزیه طویل بود در بالای هر یک از ایشان قبایلی منقش دیده که دست
کسی بدانها رسیده بود و طول مرور مثل کرد که دیده و در هر لوح موعظه چند ثبت نموده بودند شام
گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر او سطرهای چند که عبری مرقوم بود که معنی آنها بفارسی اینست که من نصیحت عبدالله
المدان بن خرم بن عبد بابل بن جهم بن فحطان بن هود بنی ادهم که پیش پست آنحضرت میرسم و پانصد
سال زنده بودم و قطع مسافت تمام روزی من نمودم در طلب زوده و بزرگی و پادشاهی هر چند علاج
نمودم هیچ چیز از سرگمرا خلاص نمود تا آنکه الحال در زیر زمین مسکن دارم پس عبدالله بعد از ملاحظه این

بر چشم صاحب زده بندند و چشم چپ بر چشم چپ بخت یابد اگر پر او را در گوش گذارند در در اسکن
 و اگر بر تقیطر او بر گوش ملو مت کند که بر افق بخشد و اگر با نموم خمیر نموده در چراغ منتبل کند در هر نبری
 که بر افروز در بندهای می همه بیزند اکتال هنسره او مزبل باض عین است اگر چیزی از دندان او را در سجا
 راست خود دارد قوه جاعش زیاد شود دندان اول چپ او را اگر بر صاحب قشر بره بندند لرزوی مگر
 کرد و جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی قوج بندند بر همه فوجها
 غالب آید و همه را بگرزاند اگر سر کین او را بر شکم او بیاورند اکتال نماید باض عین را بر روی
 مشک بود **اعتبار** دیدن بننگ در خواب دلیل دشمن مسلط است و او نظر اسد است و بعضی
 گفت اند که دلیل دزد صاحب مگرد و فریب است **فضل** در شام مضمومه تبلنسه مرغیت که
 او را صفاریه گویند در صا دیاید **باب چهارم** در شام مشک مثل برده و فضل فضل اول
 در شام مفتوحه شور و تیرگی در کز کا و ز کینت او ابو العجل از خواص و آنکه هر گاه بر ماده جمد و بعد از
 نزول بول کند هر که از آن کل برداشته بر خود طلا کند قوه باه دهد و الغاط نماید و شانه او را اگر
 خشک نموده بپایند و با سر که و کلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی بپاشند که در فراش بول کند نفع دهد
 و اگر او را نکه داشته بر خضیه وی بندند بشا ط راه دود و سرعت زمین بسکافد و اگر مینی او را بر عین
 کل خوب بکند صرع شود و اگر بول او را بر آهین نویسد اثر کند تا آنکه خوانده شود سایر خواص و در
 ذکر بقر گذشت **اعتبار** دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الیائس کثیر النفع و همین بر
 امورات باشد که دلالت کند بر جوان سبکو و نیز دیدن او دلیل زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کارگاه
 صعب بود و خصوصاً بجهت ارباب زراعت و گاه رؤیت او بلبه و عقلمت بود و گاه ابلق دلیل سرت

مقبول
تعد
بهرت



و فرحت و گاو سیاه دلیل شفای بیماریست و باشد که دلیل جنون بود **فضل** دو تیم

در ماه محرم

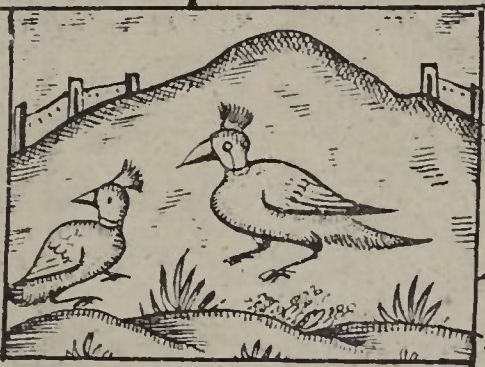
دندان در فلک اعلا و چهل در فلک اسفل و میان هر دو دندان لوی دندان کوچکیت مربع در دستیکه
 دندان دهن بر هم بندند اما بعضی در میان بعضی در آید و چهار پای و دم طویل و زبان طویل
 باشد و پشت او شسته نظر لاک پشت بود که آهن در او کار نکند و این حیوان نینب باشد مگر در نیل مصر
 زرع جمعی آنکه در دریای سهند نیز می باشد و او بغایت صاحب قوتست و در میان آب و در اینستوان
 کشت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جفته بود طولش دو اوزه زرع در عرض دو زرع یا بیشتر خربست که اسرا
 بدر چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون
 فارغ شود بگرداند و بجهت کوتاهی دست و پا قدرت بر کشتن ندارد و پشتش خشک شود اگر بر اینحال ماند



همیشه چنین خواهد شد تا بر گردد و در بر میضنه بندد و آنچه در بحر افتد نمنک آنچه در بر ماند سقفور از عجایب
 امر و آنکه او را مخرج نیست بلکه هر گاه جوف وی پر شود بجانمی بر آید دهن کشاید مرغی که او را قطعا ط
 گویند بیاید و آنچه در دهن اوست بخورد او بقدر رسیده باشد و نمنک بر احوت و شبیه او چیزی
 در ذکرا بگذشت او را شفت دندان و شفت رکت و شفت بار با ماده جمع شود و شفت میضنه بند
 و شفت سال عمر کند او حاملند بسی گفتند که او را شاد دندانست چهل در فلک اعلا و چهل در فلک
 اسفل و همیشه فلک اعلا متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر آب بنمان بود در دست
 رستان از آنکه سگ دریائی دشمن اوست پس چون نمنک بخوابد دهن خود بگشاید سگ بحری
 خود را کل آلود و خشک می سازد و بجز در دهن او میساید و در دمای او را میخورد بعد از آنکه او را کشت
 جوف او را شکافته بدون میساید و را سوزن با همین کار کند غیره کول اللحم است چشم راست او را

متم
توق

دیدن او در خواب دلیل پادشاهت اگر از دمانی دو سر و سه سر باشد بشارت بزرگ آید اما اگر چهار سر و دو پا باشد
موت دستار زوبای مغیره است که زنی در خواب دید که از دمانی از دست او شد فرزند زمین گیری از دست او
شد چرا که از دمانی خود را میسگند در حال راه رفتن محرم مرعیت مانند لبط در آن مفتار کردنش در از تر
از اردک گلش حلال تموط دار کوبه بفتح و ضم و او هر دو جایز است نوعی از کبشک بود اصمعی گفته
که او را بدین رسم جبهان مستی کرده اند در ختیکه شبان کند جوهر در آرد که خود را سر از بر او بزند همیشه
چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش فرود آید اکلش حلال است اگر با کار و در



ذبح کند از خوش میبند
نماید اگر هوسره او را با شکر
خلق باشد خلق نیکو بهر ساند
او بزند چون مستی نماید نور
نظر مردم محبوب نماید اگر چه کریه

که درستی عیده نماید بترک
جوشاننده بکودکی دهند که بد
و اگر استخوان او را بر کودک
باشد آن کودک در تمام عمر در
منظر باشد همیشه نریز

اهلی و وحشی در از ریش ترکان اورا سیس خوانند جمیع بدنش مثل زیر بغلش منق است اگر ریش او را بر حنا



نبرج بندند با بر صاحب صداع
او را صاحب طحال بدست گیرد
چون سبزه خشک شود شفا یابد
از آب و زرد کوش چکانند که درد

ساییده بیاشامند تهیج با کت اگر بول او را بچوشانند تا غلیظ شود شکر داخل کنند و در حمام بر حنا
طلا کنند جبر بر اسپرد اگر سر کین او را زیر سر کودک که بسیار کریه کند که از نرساکت شود فصل دوم
در تاء کسوره تدریج بر وزن جرج مرعیت مثل در آج در با عینا و بستانها تنها باشد و متیکه هوا

صاف باشد یا باد شمال وزد با صوت
میشود آه و متیکه هوا تیره باشد یا باد
کسی نشود و در خاک نرم خانه سازد و



افضل لحم طیور است اکل او قوه باه زیاد کند و فهم میفزاید کوبند ملیح است در زمین خراسان و فارس
میباشد اکلش حلال اگر زهره او را در پنی دیوانه و خفیف العقل و صاحب دسواس معوطا نماید شفا یابد
و اگر گوشت او را بر بان کرده سه روز متوالی تناول نماید بشتر طبع گرم باشد همین خاصیت دهد متوج
مننگ و ترکان لوی کوبند بصورت سوسمار است و از اعجب حیوانات است چه در هس فراخ دار و منصت

طیبه بغات متفوحه میراید و فیه
جنوب و زرد غر میشود و او از
پخته نمند تا از آفات محفوظ ماند و

تیس

تیس

تیس

بعضی گفتند که او مرغ سفید است که هر سال جمعی از آن در وقت مین کوب سیکه اورا جیل الطیر کوبند و آن کوه
 قریب بین مصر است بقرب ایضا که لده ماریه و الده ماحده را سیم علی بنیاد عم است پس طيور بجیل مذکور
 آیند و خود را از آن کوه آورند و در آن کوه روزنه است که هر یک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه
 کنند و بعد از آن از روزنه بیرون آیند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند
 و از جای که آمدند بروند تا آنکه یکی از طيور سر خود را در روزنه کند و خرمی از آن روزنه بدو چسبند پس آن
 مرغ او بخت بماند و چندان اضطراب و فریاد نماید تا ملاکشود و معلق بماند و بعد از مدتی میفتد و چون

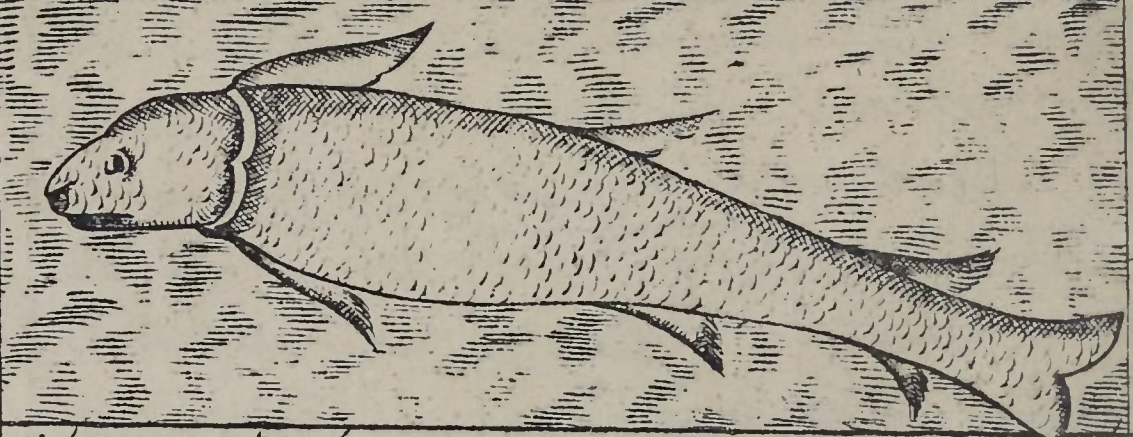


از آن روزنه بدو چسبند
 و هیچک از آنها در مکان
 ابو بکر موصی گفت که از این
 چون سال از زانی شود مرغ
 بکینج و اگر خط کرد در مرغ

طیور دیگر فی الحال بر گردند
 دیده نشود تا سال آیند
 اهل این بلاد شنیدم که
 بدان روزنه چسبند اگر متوسط
 بر روزنه چسبند و الله اعلم

تنبیه

باب ستم در ماء معجمه مثل بر سه فضل فضل اول در ماء مفتوحه تمین مار بزرگ و
 بعضی گویند که او نوعی از ماهی است و اشک از کویج است که در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تنی شکر
 نیزه باشد در طول مثل درخت خرم و چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی کشوده و چون
 وی فراخ بود هر گاه ب حرکت در آید دریا ب موج آید و آب بری هر چه پسند بجزد چون فناد بسیار کند
 ملکی اورا بدریا اندازد پس بدو آب بجزر چنان کند که باد و آب بر چون بدش بزرگ شود چو سبانه و تا



ملکی فرستد تا او را بر دارد و بمیان با جوج و با جوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اردمانی دیدم که طول
 او دو فرسخ بود لون او مثل پلنگ بطریق ای غلس دو بال داشته سرش مثل سر آدمی مثل نلی بزرگ دو
 گوشش در نهایت درازی دو چشمش در غایت تند و بر با نفاق بجزر کول اللحم است بعضی بکان برده اند که
 اکل او مورت شجاعیت هر گاه خون او را بر قضیب طلا کنند و بازن مباشرت کند لذت عظیم بخشد و تعمیر

تنبیه

تبلبل

که نظرش واقف شود و لنداجتدم بر آسمان اول بند و هفت آسمان از هفت قدم طی کنند تبلبل



روزی بر تبلبل گذشت که
صدای کرده و سرودم خیا بند
که این تبلبل چو سبک و بدگشت
فرمود که میگوید امروز نیم خیزما
کرده ام از نخری در تقبیر این

معروفست گویند سلیم
مست که بر بالای درختی
انحضرت خود پرسید که میداند
خدا و رسول علم انداخت
خورد ام و خاک بر سر دنیا

این یار آورده و کبان من دایه لاجمل زرقا گویند مراد تبلبل است که قوت احکام میکند ذکر او در باب
عین در غنایب باید بوم خغد و کنگر و تبر که با بقوس نامند کفایت داده او ام انخراط ام لیلین
و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جفته آنکه شب صبح بخوابد و با شبانه مرغان رود و افراخ و پهنها
آنها پروان آرد و بخورد و در شب صبح مرغی تاب و توانای و ندارد اما در روز طیور او را پسند میادرت
فکل او نمایند و او را بکشند ز جفته عدا و نیکه میان او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند
تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در این زمان ترکان بزرگ او را سار و فوشش و کویک او را با بقوش نامند
و از اکا ذیب عربت که چون انسان میرد با کشته شود روح از بدن او مفارقت کند بصورت بوم بر قبر



جسم حافظ گوید که بوم در روز
دارد چشم زخمی بد و خورد
از جمله خواص دانکه هرگاه او را
مضموم ماند اگر چشمش شده
هر که در دست کند خوابش نبرد

او نوحه کند از جفته مفارقت
نمیرد بجان آنکه از سنن و جمالیکه
بدانکه اکل جمیع انواع عرش حرام است
و هیچ کسند کچشم وی مفتوح در دست
مانده را در زیر نگین خاتم نهند

مادام که در دست وی باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین کجاست که در دست کند همیشه در خواب
باشد طبری گفت اگر عین مفتوحه با مضمومه شسته شود در آب اندازد آنکه بر روی آب آید سحر بود
دانکه در زرات با مذمومه هر س گفت که اول بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابیده گذارد هر چه
در آن روز کرده باشد بگوید اکتحال هر سه را و دفع ظلمت بصبر نماید و دل بونه بزرگ را هرگاه در پوست کرک
بسته با خود دارد و از سایر هموم محفوظ ماند و از هر چه خترسد اکتحال از پیه که اخته او ظلمت بشیر در نظر او روز
گرداند در شب چیزی را بپند چنانچه در روز و میضه نهند یکی نام مختلفه بخاسته آن بجانب خود کشد باقی خواص او
در نامه بیاید لغیر دیدن او در خواب در مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از او بر عابا
هستی واقف شود که در هفت او دفع خوف شود و گاه او را بر داحق تشبیه کنند و الله اعلم بوقته

بوم

بوم

بوم

و بعضی گویند دلیل سپریا مرد اعجمی و بر این رجال اعجم باشد و بعضی بزین تعبیر نموده اند که پند که بزین
 او را زد مرد زرش مطلقه شود اگر پند که ضلج شد زرش مجوز کند **فصل** سیم در باب مصنوعه
 بر غنوش یک و تبر که بره نامند اکثر حرام و قتلش بر محل و محرم حلال در حدیث آمده که
 مردی یک را در شام نهاد حضرت مقدس نبوی فرمود که دشنام دهید که او بیدار کننده است
 بجهت نارسایی از ابوذر غفاری **منقولست** که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 که هرگاه یک ترا بر بخاند قدس آب **فراگیر** و بردهفت نوبت آیه و آله
 متوکل علی الله بخوان پس گویان کنتم مؤمنین کفوا شرکم و اذا کم عتاپین او را در فراش خود پیش
 که بفرغت خواهی خوابید حسین بن اسحق گفته که حیل در دفع راعیت آنکه جزوی از کبریت زراوند در خانه
 بخور کنند همه یکبار که بزین شوند و بیز آنکه در خانه کودالی بکشند و برگ و فلی در او اندازند
 مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک در او بریزند که همه در زیر خاک بیزند و بگری گفته که مطبوخ شود زرا
 در خانه پیش که قائل راعیت است و نیز اگر در خانه سوی اسب عتیق با پوست نارنج بخور کنند هرگز راعیت
 بدان خانه عود نکند اسب عتیق است که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف بزین بدانکه اگر یک بکوش
 راست کسی رود خصیبه چپ او را بچند لیک پرون آید **لعنت** بر دیدن راعیت در خواب دشمنان
 صغیفند که طعنه زنتگان باشند و بعضی بر دم او باش تعبیر نموده اند اما جاماسب گوید که کسی که در خواب
 پسند که لیک او را که زیدال یا بیا و الله علم بر حق **اسبیکه** حضرت مقدس نبوی شب معراج سوار شده

۲۷
 سبوح نوبل

غیب
 برقی



بود و اشتقاق او از برق است از سرعت و اسب سفید است از آستر و چکتر و از سحر بلندتر کام به جانی نهند

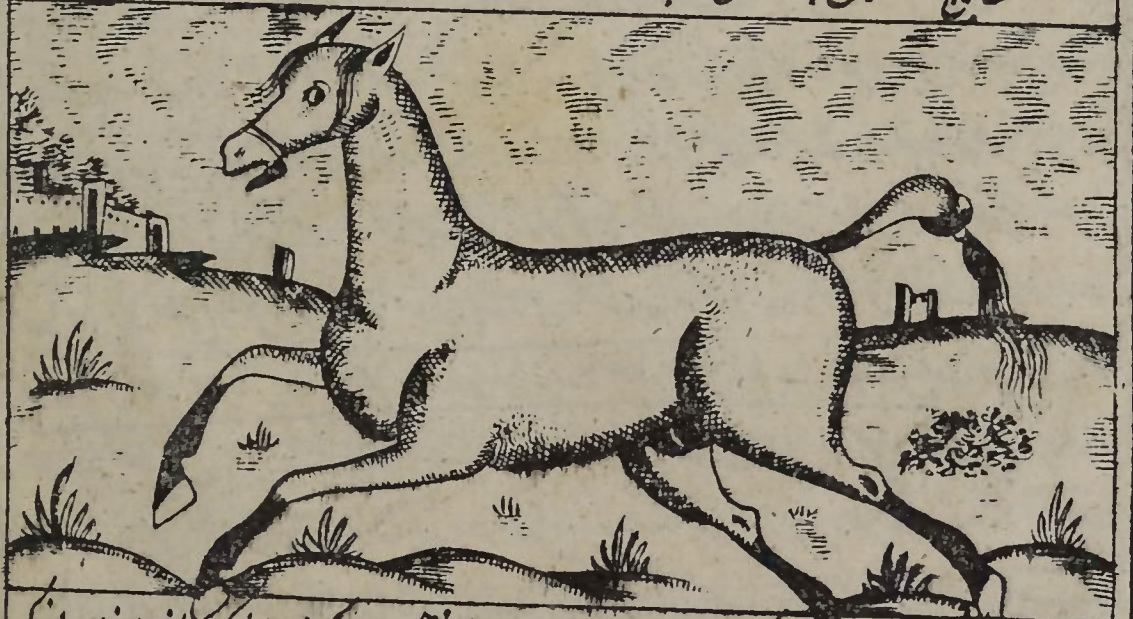
که نظر

و با کوه کان مونس سازند تا رام شود و پروان آرد و اکثر درخت کا فوران گیرند و نزد آن درخت باشد و مختار
نمکند و کسی قادر نباشد که از آن درخت چیزی از کا فور فرا گیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و آنوقت
میشناسند پس در وقت مذکور نزد آن درخت آیند و کا فور فرا گیرند از جمله خواص او اگر زهره او در سر سام



و بر سام طلا کنند بشرطیکه آب همزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد هرگز باز نگیرد و اگر تسنن باشد
استفاط حاصل می شود اگر قاب پای او را بردست بندد حاصل می شود بخت بخشد اگر چه بیست فرسخ راه رود و در
بر پوست او نشیند حب القرع از وی بقیه فضل دویم در بابه مکتوره بر زون است نیز که
و مادرش عربی باشد گفتیش ابوالخطاب باشد چنانکه گوش او است بود بخلاف اسب عربی که نیز گوش بود چنان

بزرگ



سنگ اظیر گوید که بر زون میسکوبد بار خدا یا وقت روز بزرگتر است کوشش او مکرر و از جمله خواص او که
هرزنی که خون او بیاشامد هرگز باز نگیرد و بخور سر کین او بچه دان و بچه را پروان آرد و اگر خشک نموده سحوط نماید
خطع عاف کند و اگر بر جراحت باشد خون او را باز دارد و لعنت بر بدن او در خواب دلیل است

عقب

صنوبر نیز بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و بعضی گفته اند هرگاه در خانه بجلب بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر بعلق که ز لوانمندی با عجاج یا بپوست جابیش یا شاخ سرشس بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر سداب در سر که نفوق کرده بر خانه پاشند پشه گریزان شوند و اگر رک حرمل را در سر که نفوق کرده در خانه پاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کندر و کبریت و زوقا و مسیغه باب بر شاخ قنب طلا کنند و این شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نرود و زود بداند که پشه دو صنف است بگونه شبیه است



لیکن با بهای او خفیفست و در طوبش او را جرس گویند جوهری گفته شبیه بقیل است چه خرطوم دارد و دو نهاد و پاست و پشه را شش پا و چهار پر مخوف و لغوظ کننده و هرگاه بر جسد

نخمس در عراق عجم و شام که اولغنی است در فرقی در خلقت که است آنکه قیل را چهار دست خرطوم قیل مصمت و از پشه آدمی نیش زند خون او را میمکد

و فرو میبرد و چون او هرگاه بر عضو از اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و مساببات او را تا پروان آید و بر تبه است که خوز را میمکد تا آنکه تیر گردد و بمیرد یا عاجز بشود از طیران و این سبب موت اوست و از عجایب کار او آنستکه بگردد و غیر آنرا از ذوات از بیخود در صحرا بقصد مرده او را هر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر کسیر پشه بکوشش رود یا کارشکلی پیش آید دور کعت نماز بقصد آن طلب کند بعد از نماز سه نوبت بگوید یا حلیم یا حلیم یا عظیم پشه از کوشش وی بسرو ن آید و کاری ساخته شود ابو هریرة گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم حضرت کابنات صد و دو قدم حضرت امام حسن و امام حسین را بر روی دو قدم مبارک خود داشت پس آنوقت آنحضرت همانند عابرد خواند که خرقة خرقة طریقی عین بقعه پس آنحضرت در همین مبارک او را ببوسید و فرمود بار خدا بادوست دار او را که من او را دوست دارم بدانکه خرقة یعنی صغیف نزدیک خطوة و ترفی یعنی بار و دو چشم کمانه از کوچکی چشم اوست خبر متداء محذوفت تقدیرش خدا عین بقعه بعضی از اهل مغرب بجهت افنون پشه و غیره گفته اند بنویسند در ارکان خانه که از ند سوی درختا

فکره موسی ففضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عمد و مضل مبین عطیشش عطیشش مت ایها ابن عظیم عطیشش عطیشش ار حل ایها البق لا یغضب الله علیک كما غضب علی راحل القاضی و وکیلک ملخ گریزان شود و دیگر از خواص ملخ آنکه هرگاه او را ساییده در سوراخ ذکر بریزند عیسیر البول را بر طرف کنند بعترت بر دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان صغیف است و نیز دلالت کند بر همی و عمنی که مانع خواب بود بفتح باء اول و کسر باء دوم پلنگ تبرکی بولنار شش خوانند کوشش حوام و او با شیره میزد و دوشمن وی بود و لهذا چون باد و زرد کسی قدرت بر صید او ندارد و با باشد که بدو دنیا با اسب بگیرند و در قفس انبیه کنند

فصل فی علاج پشه
 در وقت خواب در گوشه ای از خانه
 کوزه ای بگذارد که در آن
 آب و سرکه و روغن نعناع
 ریخته اند تا پشه
 در آن کوزه بماند
 و در وقت بیدار شدن
 آن کوزه را بشوید
 تا پشه از آنجا
 نماند

در حال استیغافرت چو یاز فرط شهونیکه دارد نرا و بر سوار شود جمع آید پس چون کبی سوار شود بانه
دیگر بوی آب منی است تمام نمایند بچند و در نشاط آید شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ بانه حیوانات که خوف



بود بقره و جنبه نشسته ترین حیوانات به زایل و شاخ سخت و محکم است بطریقیکه خود بچکان خود را از ضرر
سک شکاری و غیره نگاهدارد و گوشتش با جماع حلال زیرا که از طبیعت است اکل مغز ساقش علاج کفایت
و نفع عظیم بخشد هر که شقیه از شاخ او با خود دارد و سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان سنون
کنند و جع و براساکن گرداند بخورموی و در خانه موش و جمل سایر موام را بگریزند کل شاخ سنجیده او
در طعام زایل کنند بت ربیع است و آتش میدن او در میان چیزی از اشبه زیاده کشته قوت با هست و مقوت
عصب و سقوط او در پستی که خون آید دفع رعاف کند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد بشرطیکه تا
ماه واقاب باشد دفع برص است تا اول شتالی از موجب غلبه بر خصم استانی در سیم باید بقضه الم
کا و غیرت و سوز بجز بردارد و چرا کند و الله اعلم بوجه نقل چه اکثر برانند که عنبر از دریا بیرون آید و اگر
این نقل صحیح بود سر کین او مقوتی دماغ و حواس دل بود بقضه بنی اسر اسیل او را دم قنبر و دم
عویف نامند و او کا و ماده کو چکیت و دو شاخش کو چک در بکت و چون اراده برخواستن کرده در مکان
خود قبل از آن در بعضی شبش اگر بدست نو آید پشت او را بسکاف و میل در او زن و الکحال نماید چشم کسیکه

تقیه
تقیه
تقیه

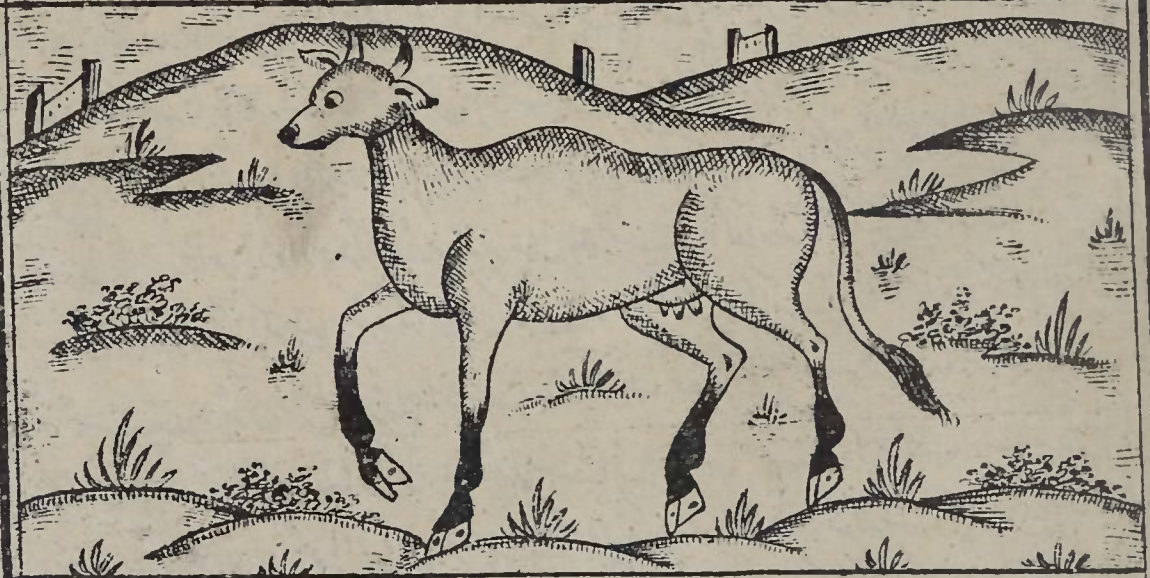
این دعا را بر او بخوان و بنویس با خود دارد و از او عقیقه مجرب به جهت تسبیل ولادت بر این دعا است بسم الله
 الرحمن الرحیم لا اله الا الله کلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعه من نهار بلوغ طفل هملک
 الا القوم الفاسقون و از امیرالمؤمنین عم منقولست که آنحضرت فرمودند که عقیقه شغالی مردم هیچ چیز بهتر
 از روغن کاه و بنت کونید که عربان را فاعده آن بود که در سالی که باران بسیار بد آتش در کوشش کاه
 میکند نشسته و سر میدزند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکست در حدیث آمده که
 کوشش مرض و روغن شغالی از جمله خواص و آنکه اگر پوست او را با زنج سرخ در هر خانه که بخور کنند
 جمله عقارب و حیات و هوام که بزبان شوند اگر بر طرفی باشد کیک بسیار بر او جوشوند شاخ او را بر کاه
 صلا ببنوده در طعام صاحب بت ریج بشند بت وی مفارقت کند و هر گاه بیاشاید لغو در از یاد کند
 و طلا نمودن خوش خون جاری باز دارد اگر زهره او را با کند نا طلا کند بواسیر نفع کند و وحش را
 ساکن گرداند و اگر بر ضعیفک اثر سیاهی در بدن او باشد با لند قلع و زنگ بحال خود آید و اگر با غسل مخلوط
 ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کنند و اگر با زروت و عسل و تخم حنظل مقبله طلا کنند بواسیر
 نفع دهد اکتحال زهره کاه و سیاه بکشد بصبر نماید اگر چشم کاه و در آید و آب و چغری نوید در روز خوانده شود
 و در شب نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بیاشاید نفع دهد از درد دندان و اگر یک کجبین
 بیاشاید پسر را بر طرف کند و اگر درون سبورا گوشت کاه و طلا کنند و تا کردن سجاک و فن کنند
 همه کیکها بر وجه آید اگر خسته در خشک نموده نرم بسایند و بیاشاید تیج باه کند و قوه لغو بد و اعانت
 نام بر مباشرت نماید و حنیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند و بر پخته نیم برشت باشند تا دل کنند قوت
 باه را زیاد کند اگر سر کین او را بر زگیل طلا کنند بزودی بریزد و اگر بر در جمای صلبه طلا کنند نرم کند و
 اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها بر زمین بیرون آید دیگر بیرون بیاشاید و اگر بر نفس کند
 نفع دهد اگر بجهت حمله بخور کند در وقت حمل سهولت آید و بیرون آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین
 یعنی بچه را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران که بزبان شوند اگر سوخته او را ساییده در
 سعوط نمایند رعا فراباز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و کدازند تا خشک شود تیر و خار را از بدن
 بیرون کنند و اگر با کربت بر خورده گمان طلا کنند و بسط کنند بر شکم آب زرد را بچکانند و بچشد بقره
 و حشیمه و تبرکی داغ سفیدی چهار صنف است اول همان ابل سیم مجبور چهارم نیشل و همه
 اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب یا بنده استنشاق هوای کفای کنند در ایضت کرک و خورکوش باه
 و شغال و حمار وحشی و آهوب با ایشان شریکند اما ابل ذکر او در الف مفتوحه گذشت و مجبور در باره بسایند
 لیکن شتر از دور اینجایان نایم او تندرست بر تبه است که چون ماده او بار کبر و از ز میگزید از خوف انکه با

طایفه
 یا شامند و اینها

بچه منتظر اگر اچنانا استر استر بشود در وقت زایشن ملاک شود و نتواند زایشد اگر دل او را حش کند از
 تراشه او زنی بخورد هرگز باز نگیرد و چرک گوشش از همین خا صفت دارد و هرگاه زن بردارد باز نگیرد اگر چرک
 گوشش او را در پوست او بچیز زن با خود دارد نیز باز نگیرد مادام که با او باشد خا کتر تم او را هرگاه صلا کرده
 بر و عن کل چیز نموده بر سر آفرع و موضعیکه موی نداشته باشد طلا نمایند موی بر آرد و نیز اگر سم او را با خون
 زیر استانه در گذارد موش داخل آن خانه نشود و هرگاه سم استر ز در خانه بخورد موش و سایر حیوان
 از آن خانه گریزان شود از سقر اطیس منقول است که کبک عا شق باشد در موضعیکه استر غلطیده باشد غلطه عشق
 او را بل شود اگر ندرک باشد در موضعیکه استر غلطیده باشد غلطه اگر موش باشد موش هرگاه ز کام باشد گریزان
 او را بکند و بر وقت نماید و بر سر راه میزد هر که پاره بگذارد ز کام بر او اشغال یابد و او از ز کام خلاص
 شود اگر چرک گوش او در سینه خود در حال مست شود اگر زن مقداری در دم بول استر استر مد هرگز باز نگیرد اگر
 استر منقرض او با سقر خورد طفل او دیوانه شود اگر زن عرق استر ز بانه بردارد باز نگیرد و لعنت بر دین
 استر در خواب لیل سفر اگب اوست و طول عمر وی و نیز بدین او را تغییر نموده اند بفرزندیکه ز ناکتند و
 اهل او نباشد پس هر که بپند که استری سوار شد اگر از مسافرن نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردی سخنی
 نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن زاینده است و اگر استر که سواره سیاه باشد زن صاحب حال بود
 و اگر سفید صاحب سبب و بعضی گفته اند استر ماده دلیل سفر است که از استر فرود آید استر بار نماند بار و
 مفارقت نماید بوقت سحر کا و تبرکی سقر مانند اسم جن است بر ز ماده صادق آید او را بقره گویند
 از ابن عباس منقول است که روزی علی بن ابی طالب با ماده کاومی گذشت که بچه در شکم داشت و زادن او نزدیک شده از
 شکم او بیرون نیاید ماده کا و گفت یا روح الله از حق تعالی در خواست ما را نجات دهد علی فرمود یا خالق المفسر

تغلبه

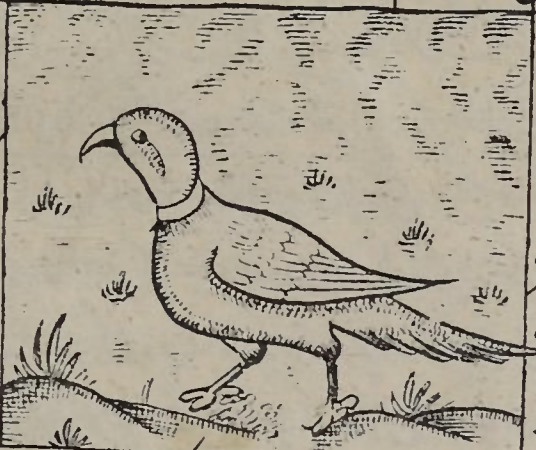
تغلبه



من النفس فلتصا در ساعت آن ماده کا و بار نفس او با زن الله تعالی پس هرگاه ز نیز او وضع حمل شکل شود

باز

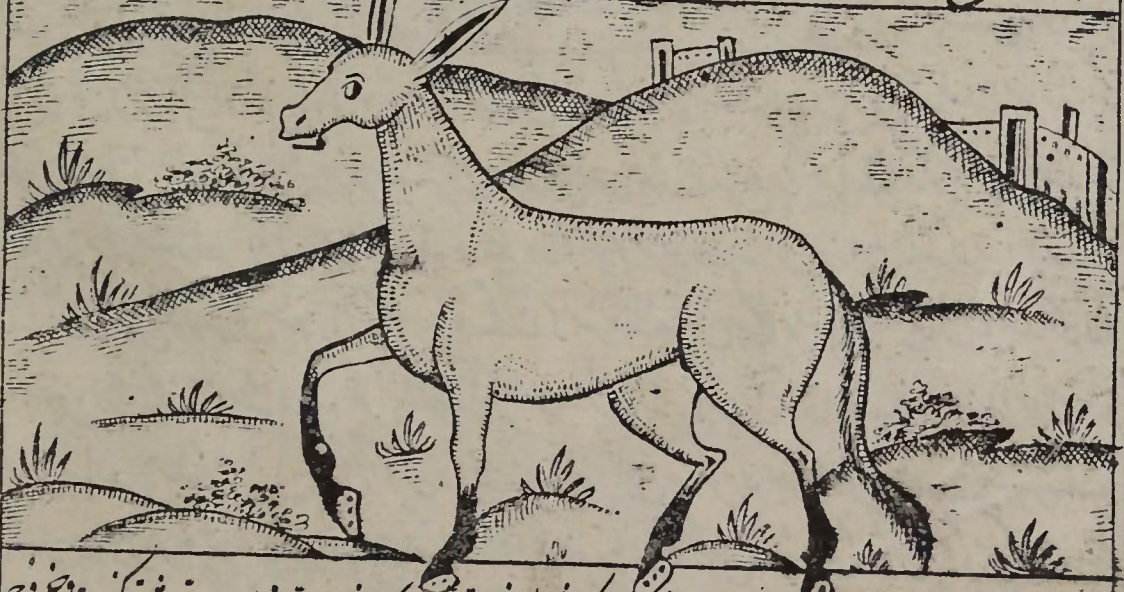
فرگینده و کمندارنده چنانچه طاقوس را چه مشاهده لون او و کینوع از مبعاهست که سفیدست
یکی بجهت مقررالدوله خلیفه هدیه آورده بود مثل در سفید که منقار و پاهای او سیاه بر سرش موها بر یک
فوق بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیت نرم خلق و



اصوات قابل تعلیم بود که
تا هر چیز که بشنود باز
کنند پاهای خود بردارد به
خورد و مردم در تعلیم او بطریق
او گفته شعرا العتبات
الفضیحه عدت من الاطیار

نزد فتنم اورا قوت تام بر عقل
و اکابر او را که مهربانند
کوید و نامی نماید آنچه ناول
طریقش که آدمی بدست چرخ
مستعد و هجده بنامند فضیحی
صفت و طبیعت با طقه باللفظ

و لسان پوسنی زبانان بینی صاجها الاجار و کشف الاستار و الاسرار یعنی وصف میکنند
خوش صورتی بلجی را که ماطق بود زبان فضیح کو یا شمرده بود از مرغان و زبان آدمی ترساند که مراد است
که اعلام میکنند بصاحب خود اجار و ظاهر بسیار دپردنا و میکشاید اسرار را اکلش بر اصح حرام است بجهت
جنایت لحمش و بعضی حلال است اندر زیرا که ایشان طبیعت است و از ذوات الخالب ذوات السموم نیست اگر چه
زبان او را بخورد که پاهای کلام فضیح کرد و اکل زهره او نقل زبان آورد اگر خون او را خشک نموده ببایند
میان دو دست عدوت پیدا شود اکتحال بسر کین او مخلوط بسر که دفع درد و درد چشم کند لغت بسیار
دیدن او در خواب لیل مرد برده فرودش کذاب ابر و فیلسوف اکار یاد لیل کثیر و غلام یا پسر تیم بود
لغز است و تبری کی فاطر کوشش شدید الکرانه است آنکه پدرش خراب شد بهتر است او در از ترین حیوانات



اعلی است از قوت جماع و اسرار را چه نمی باشد زیرا که ششمه اش قوت پرورشش بجز ندارد و فرزندش نکست و خروج

مقتضی
زین
مطلب

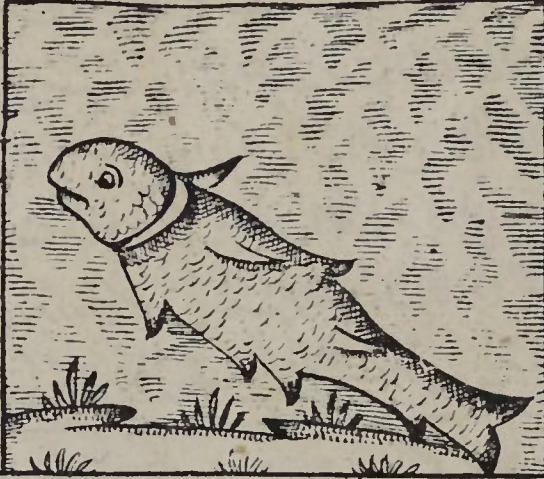
فصل در بیان کرامت و معجزات حضرت علی

بزرگ

باز

او صاعش است که در نظر کوچک و در میزان بزرگ باشد و ساقهای او دراز و رانهای کوتاه بود یکدست است
 منقرض و مخلوط باشد که آب سرد مانع خفایست که از سودا بهر سیده باشد که حال زهره او تیره کی چشم را دفع
 دفع کند بیدق انده کی از کجنگ بزرگتر ترکان او را ترش و بیکو میزند بقتیر کسبکه باز در خواب پسند
 اگر از اهل امارت باشد سلطان کرده و اگر پسند که باز از دست او که بخت ملکش از دست او برود اگر چیزی
 از پروی در دست او باشد اگر او را قوی کند بر روز ظفر باید فرج باز داد لیل موت ملوک جابر و لجوم سنا
 اسوال ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاست دیدن با شق دلیل سز زنده که بود صفا و راجد
 قوی نباشد و در طبع شبیه است بعضی که اصغر و اصغف جوارح است در حیل و قوت در مزاج امین از طوطی
 دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و بسا باشد که از دیگر بزرگ و او شبیه با شق است در شکل الا که در حبه
 از آن کوچکتر است و جمیع انواع او حرام است و آنچه صید کند حلال است بالام در حدیث آمده که بهبودی نزد
 حضرت بنوی آمد پرسید که چون قیامت شود زمین همه یک خیزه واحد خواهد شد از برای حضرت اهل جنت پس
 نان خورش ایشان چه خواهد بود آنحضرت فرمودند بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود

که بالام کاویت و نون
 او هفتاد هزار گویند
 بالق گویند ایت در بحر
 او پنجاه زرع میباشد او غنم
 و در صحاح آورده که باله ماهی
 و این لفظ عبری است صاحب
 آورده که طولش پانصد زرع
 اوقات گوشه بال او مثل بادبان نمایان شود اهل کشتی از او ترسند و چون او را بینند طلبها میزنند تا که
 بگریزند و از آنها چون بر حیوانات بحر قسم کند حق تعالی اهی بقدر زراع بر آنچه اند تا بر کوشش چید که
 هیچ نخوی او مستخلص نشود باله پس متوجه فقر دریا شود سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و برود
 آب آفتد مثل کوه بزرگ جمعی از زبکمان باشند که متر صدند پس هرگاه مشاهده اینحال نمایند چکانها
 آهین در اندازند و جثه او بساحل کشند شکم او را بدرند و خیزه از او پروان آرد در باب عین عجز و امور منقطع
 بوی بیاید بیبغ ایاء اول و ثانی مفتوح و ثانی ساکن و عین معجزه طوطیت سبز رنگ
 سسی بزرگ ابو فرح شاعر از جهت فصاحت با آنکه در زبان او لکنی داشته که نین را نامیکفته از اع
 از جهت فصاحت بران او لکنی است لفظ نامند لقب به بیبغاشه بیبغاشه کبوتر بود او را جهت فصاحت



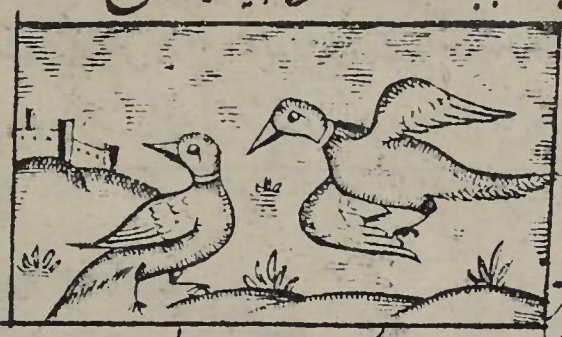
ماهی که از زیادنی حکم
 خورد باله ماهی ترک
 اعظم میباشد که طول
 گویند و این لفظ عبری است
 بزرگیت از ما همان دریا
 عجایب المخلوقات
 با پشتر بود و در بعضی

عجیب

مرا که

راه نرفته است باقی خواص و در باب او در ذکر و علی بسیار است که سببهای زندگی در

دبسی که نوعی از کبوتر است
سرخ است مثل کبوتر آلا
او از دانه آو آو آو
آورده یا غنی و بوزنی



کردن دارد مثل طوق
سبقت او هر دو پای
انکه بدنش سیاه است
مسموع شود در لغت اختر

قرن پوشدر که صورت آو آو اواری کلور و آو آو علم باب

در باب مفتوحه البازری از و تبرکی قارچانی امند لغت ضیح او تخفیف آو بعضی سیاه
مشده و نیز گفته اند شقاق او است که معنی دو دیدنت و او در بجز باشد و صفت آنهاست و خلفت
منی باشد مگر نمونش از او از جنس دیگر باشد از قلیواج و شاهین و غیره لهذا مختلف اشکال بود
جمیع انواعش حرام است حضرت تقدس نبوی ص از اکل هر سباع صاحب منع و منی نمود عدی
بن حاتم گوید از آنحضرت از صید باز پرسیدیم فرمود که ما مسک علی کل یعنی آنچه باز صید کند دارد بجهت تو
بجز از آنکه حلال است بدانکه او پنج قسم است بازی ذوق ناشی بیدق صقر که چرخ است مزاج باز آنرا مزاج طهور
حسنه است و لذت بر تشنگی پیامت و مکان او شاخهای درخت چیده در هم و جایهای سایه و از حیف
اقام حمنه ماده او بچرات

بهر سد و لاغ شود و گوشت
پریش کم و چشمهایش سرخ
و چشمهایش سرخ و آنچه ازین
و از صفات محموده بار است



الجنح و بیرج لطیف است از
از نر بود و باز از امراض بسیار
ببریز حسن انواعش آنست که
بود و نیز گفته ازین آنکه گنود بود
دو قسم کمرات است که زرد باشد

در از کردن و فراخ سینه و بعد المنکبین یعنی میان دو دوش وی قراخ باشد و آتش محذ علی السکر
باشد و نمایش دراز و پرش فرو که نشسته و زرا عین وی درشت و کوتاه باشد بچه او را عفریت نامند که
زهره او چشم را از نزول آبیاز دارد و اگر زنی از سر کین او در حالت افکندن بیاشامد بار گیرد اگر چه عاقبت بود

معتب باشد است و تبرکی
صبر بر تشنگی دارد کثیر از نظر
اگر از کوچکی السن گیرد مراد
سمایل لایقت که ملوک صد
کبوتر و دراج و غیره بهترین

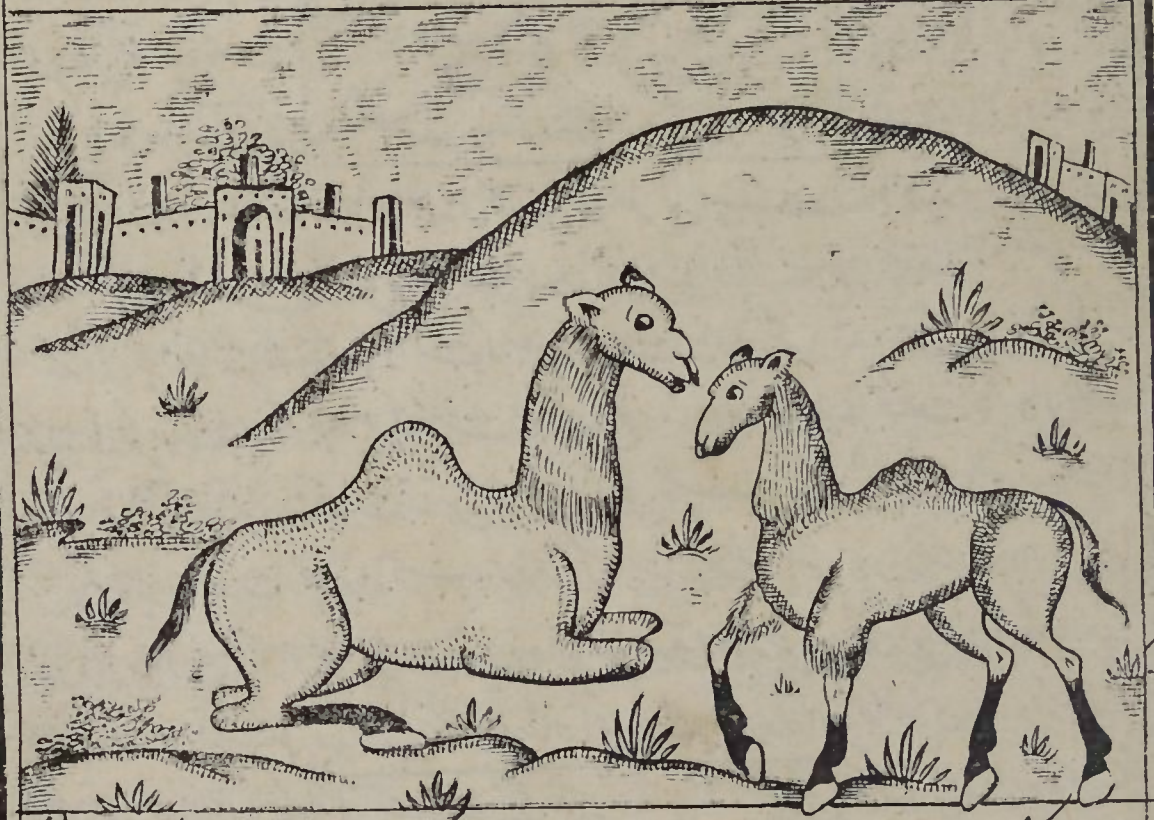


اما با شوق نفع با و کسرتین
قرنی نامند او نیز مثل آنست که
گاه السن گیرد و گاه وحشت و
صبا و بر آید سبک پرو و بکو
او گشتند زیرا که او صید کند

در این صفت

تبع

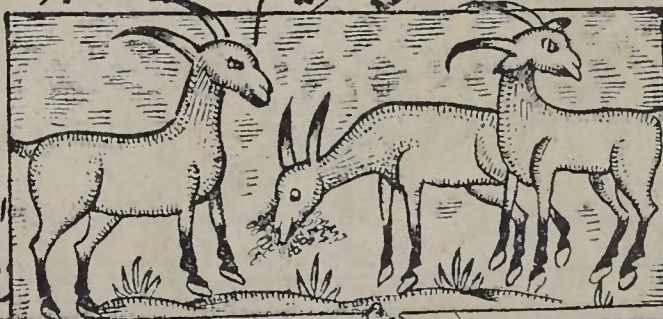
واحتلکم بهتیه الا لغام حلاله این زهر و غیره کهنه اند که تا نظرویی بر ستاره سهیل افتد در حال میرد
اگر موی نعینک او را سوخت بر جراحی که خون وی روان باشد پاشند باز دارد اگر پشم او را در استین
عاشق گذارند عشقش زایل شود اگر مست از بول شتر ز آسند در حال مستی او بر طرفشود و اکل گوشت او



باه را زیاد کند و لغو ذراقت دهد بعد از جماع بول و نافع و دم جگر است مغز ساق بز او را هر گاه زن درین
پنبه یا پشم سه روز متوالی بعد از ظهر بر دارد و شوه را با او مباحث کند باز گیرد اگر چه باز آینده باشد و
ذکر انسان محقق ذکر او گذشت فارح الیه تعبیر اگر در خواب بیند که مالک کله شتر یا کوه سفید گشته
حاکم جماعت ذوی الاقدار گردد و مالک اموال شود اگر بیند که مالک یک شتر گشته عاقبت نیکو و سلامتی دین
و اعتقاد بود اگر شتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب بسیار را ظاهر می شود کهنه که
اگر کسی بیند که گوشت شتر می خورد و بیمار شود و پیکری گشته اگر بیند مالک ابلی شده او را قدرت و سطوت حاصل شود
محمد بن سیرین کهنه که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد کفوله تعالی و الا لغام خلقها لکم فیما دفن و منافع و منها
تا کلون باقی خواص و تعبیر در تعبیر و جعل باید فضل ^{و در بعضی نسخه ها} در کوهی و تبریکی داغ کچی گویند کله شتر

تعبیر
ارو

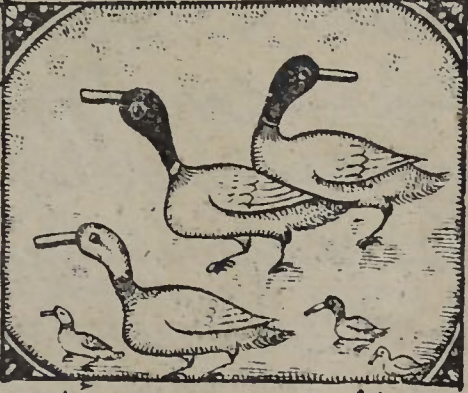
در اصلایه نموده
در بدن و ساق
او را تعنی چلشد
ایل شود که کوبانج



حلال اگر شاخ و ناخن
در روغن مخلوط سازند
سیکه از پیاده رفتن
طلا نمایند رخ او بر شسته

و موافق معده نیست و سببعت مولد حجابات کرد و بعضی گویند اگر خسته او را بریان کرده کل نموده باز وجه

و هرگاه داء لثقل ذات
گیرند مداومت بر اکل زنبق
جوف آن سنگرز است
الحرارت لیکن غلیظ است
قوانج یابا در م داشته باشد



خود مقاربت کند در حال بار گیرد
الجنب روغن او را طلا کند مضاف
تقطیر البول را دفع کند و در
که مانع اسهالت و پخته آن مصل
بیشتر است که نمیرشد باشد و اگر

با سفر خود ضرر رساند و مولد خون عصب موافق از جبهه محورین بود پخته او و پخته شتر مرغ هر دو غلظت
در مضم است کسیکه اکل او را دوست دارد زردی وی بخورد بداند که زردی هر پخته بهتر از سفیده است لیکن

سبندی در رطوبت پشتر بود و تغییر او در بلایا این است
و قتی که تنها بماند و دخت گیرد
چکما و ناخنهای دراز دارد و
بجوزد و مرغ خانگی چندان از
هرگاه بالای دیوار یا درخت
اگر چه در عدد بسیار باشند



از جنس خود فریاد کند کرب
و آواز او مانند آواز گودکان بود
میدود و از آنچه طیور میدهند
رو باه خوف ندارد که از شغال چه
باشد بر بالای ایشان جلد و بخشد

گوشت او حرام و از جمله خواص و آنکه اگر زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت بدید آید اکل گوشت او دفع
جنون و صرع بود که او را خراه عارض شود اگر چشم راست او را خایف با خود دارد این کرد و از چشم
بد محفوظ باشد اباله تشدید با پرستوک و تری که قرلا بقوح جمش ابا پیل است این حیر گفته که ابا پیل
در آیه دانی هدایه و اسلنا علیهم طرا ابا پیل مراد طریبت که با بین زمین و همان اقیس کند و مضیه

و کهنایش مثل کف کلاب است این عمل
دارد و بعضی گفته اند که شبیه خجاش
که زرا زیر باشد که نوعی از خجاش است
که پرستوک بود و او سونو است



جوهر بر آورد و او را پنی نامند سایر طیور
گفته که شبیه مرغابی کردن و با بیامی دراز
بود عباده بن موسی گفته که کمان مرغ
عایش گفته که شبیه بطیور است و بخت

که تان در جدم ابرام بودی که در سینه بیاید و ایل را از ابراماری گویند و لهذا علی بن ایل را
گویند در خلاف و تغییر و سایر خواص و بیاید ایل شتر و تری دو نامند از جمله بدایع قادر
چون که افلا نیظر الی لابل کعب خلقت ابل است که او را گشتی رو بزین گویند تا ده روز برش نیامد
کند و هر گاه که در صحرای ایل باشد چه کند اگر چه گیاهان تلخ بود و سایر بیامی بخورد با جلع و بعضی آن

این او

ای باب

این

این دلیل نقص است در حدنسان و اگر کودک پسند خوشان او آید و اگر مانع بند نباشد و قوت باشد کفوفه
یا بشری بد اعلام اگر پسند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هر گاه در آتش ملبی یا فحش یا طاعونی بود
بر طرف کرد و اگر بند از آسمان زمین آمد یا از زمین بیرون آمد نبشارت هر صاحب باشد یا بتصرف آن
ملکی بود و همچنین اگر بجهت غایبند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ سد و شد
آن شخص میرد و اگر شخص که چهار شد در خواب پسند که کودک برهنه او را گرفت یا کردن او را از آن ملک موست اگر
جوان ترک یا مرد بخیل پسند دشمن بی دینت باشد اگر جوان ضعیف دیده دشمن ضعیف دیده اگر جوان
جوان کندم کون پسند دشمن قوی پسند جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دین دار بود اگر در جوان
دینا بست زن مجهول تیر از معروفه بود اگر مقبول بود و چیز مقبولی بدست او آید اگر متسیح بود و چیزی فحشی اگر
زاینه پسند باعث زیادتی خیر و صلاح و عفت بود از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر
زنی زن جوان در خواب پسند دشمن خود دید که مجهول باشد اگر شخصی زن فریب پسند سال بر نعمت و از آن
بود و اگر لاغر فحش و تنگی زن کسوفه الوجد دینای بی ثعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند اگر استدار
نمایند استدار نمایند دیدن ایشان بصورت امر کرده است سیاه بدتر بود اگر خصمی مجهول را پسند تغییر کرده اند بیک
از ملائکه از جهت شایع شهوت اگر پسند که او را خصمی کردند و از اندک رسد نصاری گویند که او را امرت عبادت
و عفت فرج رسد اگر پسند مردمی در دست اوست هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن
سرمانی بریده دلیل بدین مردم رؤسا بود پس اگر بردار و چیزی از مومی یا گوشت او مال از قوم رؤسا
بدو عاید شود خود را جیم و بزرگ و نیکو پسند ریاست رسد اگر پسند سر خود را بریده اگر بنده باشد ازاد شود
یا عکین بود و غم وی زایل گردد و اگر چهار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر پسند که سر خود را
بنگ میگویند از نماز عشا خوابیده استا اگر پسند سر او مانند مرغ شده است منفربسبب بار کند خوردن مرغ چون
چیز است که امید باوند داشته باشد در رازی عمر است اگر کسی پسند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اهل بیت
ریاست رسد اگر پسند که گوشت خود میخورد عجب استا که پسند که او گوشت دیگر میخورد عجب است دیگری
میکنند اگر زن پسند که گوشت زنی میخورد آن دوزن مساقه نمایند اگر زن پسند که گوشت خود میخورد آن زن
زنا کند و آن روزی مرغ آبی خوانی و تریکی او اردکی گویند انگلش حلال و بسیار شادمانی دوست دارد
چنانچه بچه وی از پهنه پرون آید فی الحال ششنا کند هر گاه ماده او شروع در پرورش بچه خود نماید ز او
طرفه العیسی از ماده جدا نشود و در آخر ماه بچه پرون آید گوشت او گرم و راست با فراط بقراط گوشت او آجود
و از طب است از لحم سایر طیور و لغذا متولد بلغم بود موافق مزاج کسی که مزاج حار و استه باشد بهتر است که
قبل از طبخ زیت بکوشد او بالند و اروای گرم بسیار کنند تا غلظت او تخفیف یابد و در هضم کثیر الفص

رشته

نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کبیر عاف بهم رساند نام او را با خوشش بر خرقه نویسند و بر آن نظر
 او نگاه دارند باز ایستد بان آتیه تعالی نطقه او را اگر برهقی و برص و کردند طلال کنند به شود و اگر باشکوفه
 سبجد مخلوط نموده خشک نماید بر وجه خود در آن زن از عشق وی نیاراد و شوهر را بغایت دوست دارد
فنا طبا کونید هرگاه کسی خواهد که بداند که زن بار کیرد یا نه بفرمایند زنا یکدانه سیر در میان پسته بر
 دارد تا هفت ساعت نگاه دارد بعد از آن اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بار کیرد و اگر بوی نیاید بار کیرد

ساعت



سمت آدم بی بعینه مثل آدم خاکیت آلا آنکه او را دم هست در در پامی شام در بعض اوقات می بیند
 که او را ریش سفیدیت و او را شیخ لجه نامند سالی که او را پسند مردم خوشحال شوند که آن علامت ارزانی
 و فراخی آن سال بود که کینه بجهت بعضی از ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند که احوال او را بدانند زنی بقصد او
 در آوردند فرزند از ایشان متولد شد که زبان پدر خود می فهمیدی پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید
 که از چه جهت است که دندانهای حیوانات همه در زیرت و دندان آدمیان در روی ایشانست حاصل آنکه ایشان را
 چندان عقلی نیست و خواص و تغییر و سایر احکام در باب مهم در نباتات الماء بیاید بعینت اگر شخص مغرور
 بیند بعینه او را پسندد که باشد یا موت یا هم نام با نظر او را پسندد و اگر شخص مجبوله اید و دشمن خود را دیده
 اگر مرد در جبهه امید سعادت آید و بسا باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر هر صغیفی با شخص کوچک صورت برسد

تفسیر

مسامیر بر حرف اول که ح بود بگوید کوفتن بسبکی و در آنوقت این آیه بخواند که دلوشاء لجله ساکن اوله ما سکن فی
 اللیلع النهار و هو سمیع العظیم و در حالت کوفتن مسامیر و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر
 مسامیر بر دیوار اندکی بند شد پرس که در دساکن شده یا نه اگر گوید ساکن شد پس برسان مسامیر را تا آخر و
 گفت نه پس نقل کن مسامیر را از و بحرف دیگر یا و نیز چنین کن تا آخر هر جا که در دساکن شود پس مدام که مسامیر
 دیوار است در دساکن است و چون بیرون آید در دعو کند **فضل** و دوم در الف کسور ایشان
 مردم از جمله خواص مجربه یکی است که هرگاه تصویر صورت کودک نیکو روی در وقت مباشرت مقابل روی زن
 هند بچشمیکه نظردی بر آن صورت بود و در اکثر اعضا تشابه بود و اگر دندان مبتدیه را یکدیگر دندان او
 در دکنند با خود دارد در دساکن کرد و دیندار دندان آدمی دستخوان طرف راست هدی در دکنند بر سر
 گذارند بیدار نشود تا بر ندرند و آب دهن آدمی نافع است از گردیدن هوم و گردند و زکیل هرگاه باشد تا بر آنها
 طلا کنند این نیز مجربه رسیده تناول شیر زنان با غسل سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی گفته اند هرگاه
 بیماری از خون آدمی شریف منوع در وقتیکه ضد نموده باشد در ساعت ثغایا بد و بول در هر بار که زده
 سک دیوانه مالند نفع عظیم بخشد زنده ناخن را هرگاه هموزانیده سانی از و بخورد بغایت دوستد روی کرد
 و آتش بدن بول و نافع گردیدن **دوات التوم** است اگر بول او را جوشانند بر پای صاحب نفس بمالند در دو
 ضرابان ساکن شود و نیز نافع بود و جمیع جراحتها شیکه حادث شود در یکشتان قوم و جراحتی که در او گرم باشد ص
 بول کهنه و نیز نافع باشد بچینه گردیدن آدمی و عرق او را هرگاه با بخار استیا خیمه گستر بر درم پستان نهند نفع دهد
 اگر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند اگر او را خشک نموده باشد با آب بکوبند بر آکل نهند صحت بخشد
 و اگر با غسل خیمه نموده از خارج حلق طلا کنند خاف را نافع بود و اگر مقدار نخودی از سر کین آدمی با سر که نند مخلوط
 ساخته صاحب قویخ و عسر البول است و صحت بخشد اگر نخوی در وقت تولد خشک نموده بسایند اکنحال نمایند
 بیاض عین را زایل کند و اگر بر گردیده آدمی انداخته دمسد لعاب دهن روزه دار بر گوش چکانند که مبر بر
 آورد و اگر باز نماند مخلوط ساخته بر پوست کزاند صحت دهن زهر گفته که اگر آنچه از ناف کودکی که اول بار بر سر
 بریده باشد در زیر بکین گذارند هر مردیکه آن بکشتی در دست کند از قویخ در مان باشد بشرط آنکه اکثره و کین او
 طلا یا نقره باشد و اگر زنی بوی آدمی بخورد از جمیع درهای رحم و بر نافع باشد اگر زن اول زاید از ن
 خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار نیکو دوا کرد دندان کودک که میفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر بکین
 نهند هر زن که آن بکشتی با خود دارد منع کند او را از استسبی مدام که با او باشد عرق زنان اگر بر صورت انداخته
 یا بد و اگر بول آدمی با خاکستر مخلوط ساخته و بر موضعیکه خون او روان باشد پاشند باز دارد خاکستر فوسف
 و خاکستر شو نیز با زبل کهنه آدمی مبتدیه است اگر خون جبین بر موضع گردیده سک دیوانه یا برهنه بر صرطلا کنند

در این کتاب
 ۴۲
 فرزندان از آن لطف صورت بندن
 صورت بول

اگر کسی که در پستان
 از سر کین آدمی
 با سر که نند مخلوط

نافع

و بزرگوار

مانند چرکی شود که در گوش می باشد بسته شود مثل موم بردارد و تریاق است بجهت زهر جمیع حیوانات باد
 زهر حیوانیت بهترین انواعش زرد باشد مکانش در بلاد هند و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی
 گذارند که مار و عقرب کزیده باشد نفع عظیم بخشد و در دفع سموم خاصی عظیم دارد و این حیوان بعد
 از دو سال دو شاخ آید مانند و منج و در سال سیم شاخ او منعب ثعب میشود و شعاب و همیشه در
 تریا بدو تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو زخمت گردد و در سر او بعد ازین هر سال کم تر



شاخ بیدارند و بعد از دو دیگر شاخ برودید و هر دو شاخ خود را برابر قصاب بدارد تا سخت و محکم شود از سوط
 گفت که این نوع کوزن را با دوازده شاخ گشتند و میخواهد دام که سازه میشود پس صیادان او را بدین
 طریق بسیار با آوازها مشغول می سازند چون دیدند که گوشهای او نسبت شد از عقب دور می آیند و میگیرند
 قضیب او به بوزنه گوشت و این استخوان شاخ او مجوف است مینت بلکه مصمت است این حیوان بسیار فریب میشود
 و چون فریب شد از ترس صیادان بتلال و جبال میگریزد گوشت او حلال پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر
 شاخ او را بخورند گندمها جانوران کربزان شوند اگر چه صاحب شرم باشد سنون شاخ سوخته او بعد از آنکه حلال
 کرده باشند بخ دندان محکم کند و چرک دزدی بخ ویران ایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد و خوا
 نبرد دام که با او باشد اگر قضیب او را خشک نموده بخورد نینج باه کند اگر خون او را بخورد سنگ مثانه بشکند
 باقی خواص در بقرة و حشیه میاید انشاء الله تعالی است آید از جته درد دندان این درد فرا برد و یواری بنویسید
 بدصلا و عم و بفراید شخص را که دندانش درد میکند تا آنگشت خود را برابر بالای آن دندان بگذارد پس

و آنست که دلالت کرد جن را بر موت سلیمان و وقتیکه نه عصای او را بجزد و عصا بشکست و سلیمان هم پنهان
 حکما قال الله تعالی ما دلتهم علی مؤتیه الا ذابته تا کل غنایه و نمل از ارضه کو چکتر است که از عقب ارضه میساید و او را
 بر میدارد و میسرد بسورخ خود و اگر از پیش آمد مقاومت نتواند کرد و از شان ارضه است که بجهت خود خانه
 از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهاییکه جمع کرده اند خانه جنگبوت که از اسفل تا اعلی سوراخ بود
 و در کجایش مربعی میسازد و خانه خانه اش قبرش بود و در او ایل ساختن قبور بجهت موتای خود یاد گرفتند
 و عربان در امثال خود گویند فلان کل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است لغت سیر دیدن او در خواب
 دلیل نماز در علم و طلب جد است و الله علم اسرار یح کر یکی نرخ که در سبزه زار ما و تیره زار ما بود و

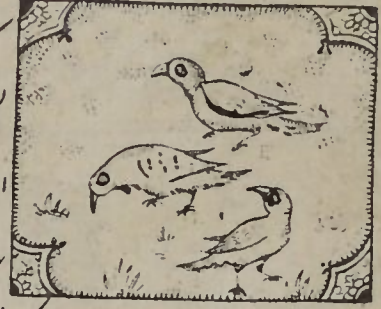
سیر دیدن او در خواب



که سرش سرخ و جسدش سفید
 تشنه کنند کلهش حرام است
 و بر اعصاب بریده گذارند و
 کرده نرم بسایند باروغن کجند
 گرداند و حق تشنه که او غیر شسته
 لغت سیر دیدن او در خواب دلیل کند بر دزد و ششخنی که دزدی کجند

بترکی جنن قور دی نیست در کرم
 در یک وزین فنناک با صابغ زین
 جته انکه از خسته است هر گاه در است
 ساعت نفع نخشد و اگر در خشک
 مخلوط بر قضیب طاک کنند معظم
 الارض است که در باب شین میساید
 و بر باخوردن بوع ارسنه باشد و ایل تعبیر گویند که او کرم سبز است که در خیار زار ما و میوه زار ما بود و نه علم

سیر دیدن او در خواب



شتر میبازد و جایگاه او نزد نرها
 بسیار باشد و در لغت آخری آورده
 او خیر گاه دوه کی کو کرد و گاهی کشته
 شتر اق و غراب هم سرد زود نسبی

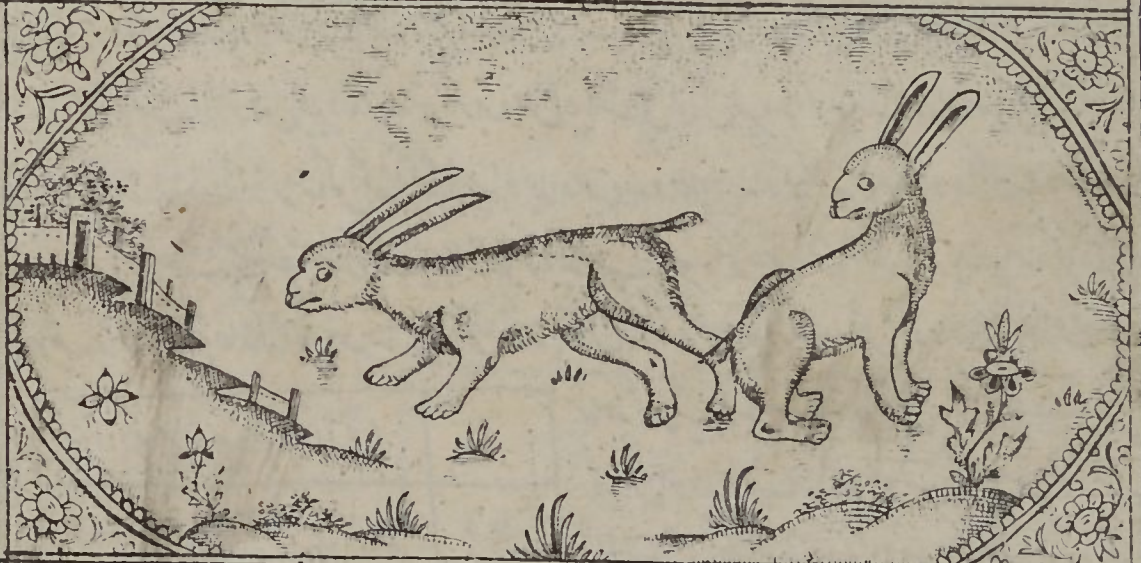
ایمش مرغ تیز چشمی که آواز او باواز
 و رود خانه است و جای آب و دخت
 بر قوشد که اجالو بر رده الو انواع نماند
 آدم موشی الو ارسطو گفت که از

سیر دیدن او در خواب

گیرد و آب قبول کند بصورت مثل شتری فصیح خوردن او میوه و گوشت است و در بیابانها میبازد
 اکلش حلاکت نزد اکثر ابلن بشد بداء کسوره کوزن و تیرگی مرال نرا و را که گویند اکثر احوال او شسته
 احوال کا و گویت و هر گاه از صبا نرسد خود را از سر کوه اندازد و ضرر بدو نرسد بعد هر عقد که در
 شاخ اوست یکسال عمر او باشد مثلا کرده عقد باشد ده سال میبازد و پست عقد پست سال و قس علی نه او بکجا
 دریا آید تا ما مبر ایند و ماهی بکنار آید و او پسند و شکار بانان ابحال را دانند پوست کوزن پوشند و بکجا
 در یار و زندا ماهی صید کنند و عادت بخوردن مار کرده پنی بر سوراخ مار نهند و مفسن مار را بکشند و شروع در
 خوردن کند و مار صطراب کند تا جانی از اعضای وی بگذرد و چون تمام خورد حدنی در او پسند شود و شورشی
 در چشم وی بدید آید و آب از چشم او روان شود در کوی که در کج چشم اوست جمع میشود و می بندد و بر درایم

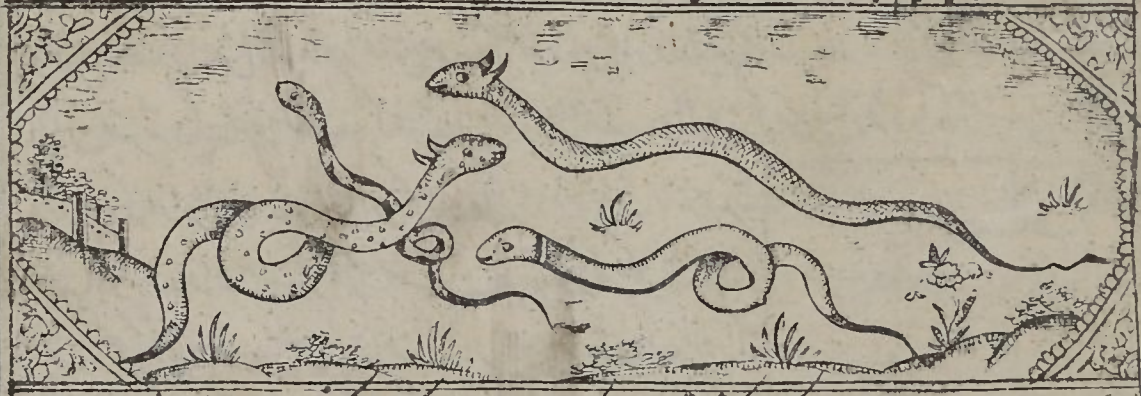
ماده اش را در خزانه و اگر زنی خون او را بیاشامد هرگز باز بجزد اگر مغز سر او را با لطفل خورد در تعاشرا بر طرف سازد
 و اگر خون او را برهق سود طلا کنند نافع آید اگر بکد آنک از مغز سر او را باد و جبهه کافور مخلوط ساخته بخورد هر که او را
 پزند و دست دارد و هر نیزه که نظر روی او قد طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف
 هر دو خورد در وقت خواب چشم او گشاده میماند با باشد که صیاد بدیخته کمانبرد که پدراست نزد او نرود و زخم
 ابل جاهلیت آن بود که جن از وی گریزانت و لهذا کعب پای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هر که کعب
 او را با خود نگاه دارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این کان باطلت آید و جبهه از مغز سر او را در دو وقت
 شیر کافور مخلوط ساخته بیاشامد همیشه با حالت جوانی بود و اثر پیری بر وی ظاهر نگردد و اگر سر کین او را بر
 بزند باز بکیر دام که با وی باشد لعنت بر او اگر کسی خرگوش را در خواب پند بازن جمیله ملاقات کند اگر او را
 ذبح کند نیز از وی بچ کند اما باقی نماند و اگر پند که گوشت او را مطبوخ ساخته بخورد روزی بحساب نصیب

مغز سر



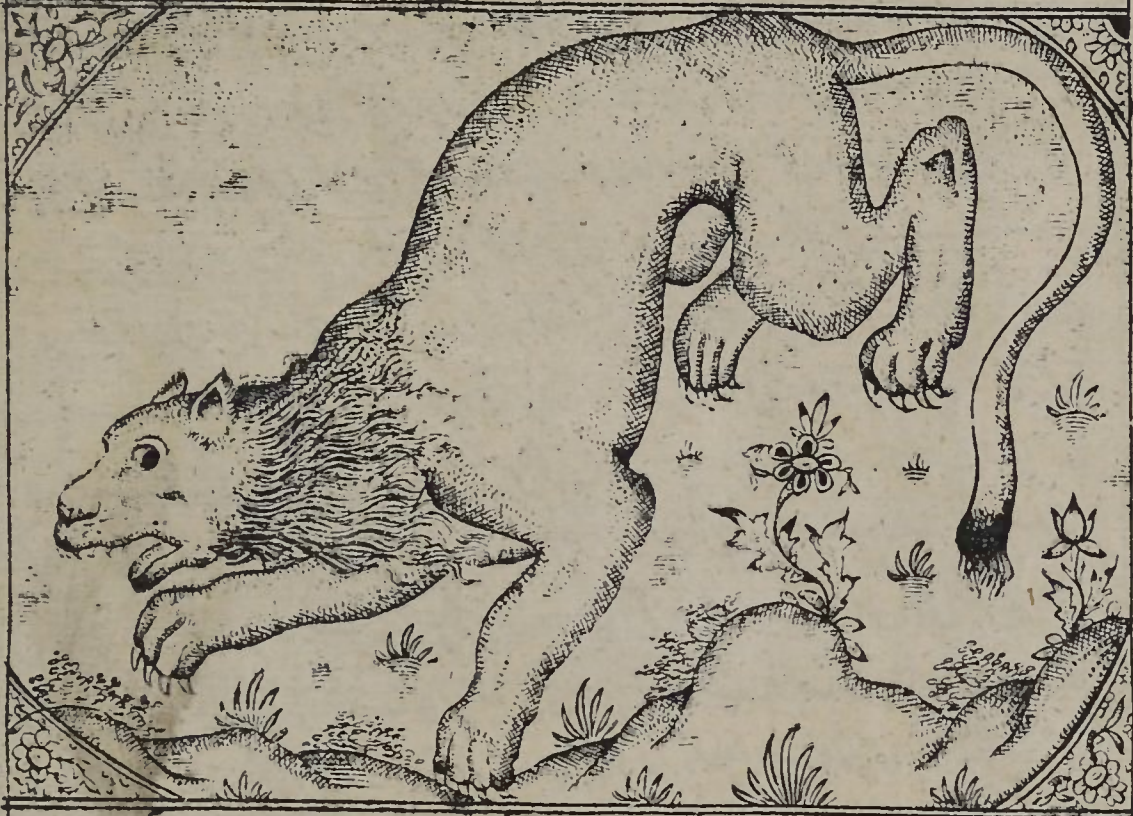
شود اگر عمر نباشد تزویج نماید با سن زندگی او را روزی شود و بر دشمن غالب گردد اما آن جمله
 در باب جامه بیکین دیدن او در خواب دلیل بر زن کثیر النفع است اقال و منیل اشتر جوان در الف کسره
 در ذکر الف بسیار آید نیم بغاری رو بر کی ایلان نامند این بار زرافعی را ماده دو شاخ اسود مار سیاه

آمان
 آبروی
 آغزی
 از قمر آریه



مار بچه اربد نوعی از مار اصل بزرگ سر کوه ماه جسم که بر سواره دود و گوشت جمیع انواع حرام است

اورا بروغن گل ساقنت بر روی باله حمایت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود که حال شسته او و سجد
 بصر نماید ندان او را اگر کسی با خود دارد چنانکه هیچ مجبلی بدو اثر نکند و شب از آنش گریزان شود بن عباس از
 حضرت امیرالمؤمنین ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید عوذت و ایضا



و بالجب من شتر لاسد از شیر و سایر سباع محفوظ مانی بدانکه شیر اسامی بسیار است از جمله بولفر
 فراهی نه اسم در رسته نظم کشیده در یک پت آورده چنانکه گفته عطفه و اسد و لیت و حارث و دلماش
 هر بر و شوره و چند است و صنیع شیر لغت شیر اگر در خواب بیند که شیر سوار است و بیشتر سرد بر دشمن غالب شود
 اگر ترسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را گشت هرگاه آن شخص بنده باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد
 و اگر بیند که شیر با او تلقین میکند امور عجیب از وظاهر شود و بر اعدا غالب گردد اگر بیند که شیر بخورد پادشاه
 شود اگر بیند که پاره از بدن شیر در کنار خود مینهد او را اگر زنی حمل دارد و پسر آورد و الا پسر پادشاه را در کنار
 گیرد و بدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان شدید الیاس بود که این از او نباشد و گاه دلیل موت باشد و بجهت
 مرخص اکثر دلیل تھا بود و الله علم ارباب بغاری خرگوش و بزگی تو شقان گویند نزد جمهور ارباب
 شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوشن بحری باقی حرام است و او از جمله شوم است بدن او نهند
 بدن ماهی است مرش مثل خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون قضا لیدین است و پاهای او طول اندازد
 بر فراز همدرد و قضیب او مثل قضیب روبا و کبضه پنی و کبضه استخوان بود یکسال نزد یکسال بود
 و بسیار باشد که اگر گشت شده و نیک با اوست حمل ز او با ما جمع شود اگر زنی ز او را باشد پسر زاید و اگر نطفه

تغیبه
 زنی

ملاوت و مطلع سعادت و سبادت تا اولش عنوان برده باشد متلو آخرش متر عطا و سخا حلد تمدلکه و عدله و احسانه
 که چتر سعادت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته و صوت بصفت و داد کثرتی
 وی با بن خاقین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت سترت در این آوان و نوب غنم معنان و صوره باستان
 متحد شبان روزی از آیام عبودت زمین که جمعی از فضیلهای باغ و تکمین در مجلس محبت آئین خورشید منزلت بهرام
 صوت شتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم بن الکریم بن صدر الدین بن محمد زرا محمد بر اسم که با انواع صور
 و معنوی مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پرتنه است حاضر بودند و نظری از وصف کتاب حیوة الجنون
 ذکر می نمودند که کتابت مشتمل بر حکایات غیره و نقول و روایات عجیب و خواص هر یک از حیوانات از
 منافع و مضار در این اشا نواب معظم الیه سر نمودند که خاک کن است در کمال خوبی و نهایت مرغوبی با چون غیر
 و زواید بسیار دارد که طایفه از مطلب از میبارد و خواص را از اطباء آن طالی روی دهد و عوام را از اخلاق عبادت
 و عدم فهم لغات آن کلامی حاصل میشود بهتر که این کتاب اختصاری باشد و ترجمان بفارسی و ترکی و خواص و
 منافع و مضار و تغییر هر حیوانی بیان شود تا جمیع نام از خواص و عوام از آن کتاب منتفع و بهره مند گردند و نواب
 آن بروز کار فرخنده آثار نواب سیون علی که هزار روح مقدس اش را در عابد گردید پس داعی حقیقی این خواص
 محمد محمد تقی آتیزیمی را که از ارباب استکمال مجلس سامی بود مامور ساختند که کتاب مذکور را ترتیب نزبور بر چه نام
 دهند این نتیجه کثیره تقصیر یافته بصاحت و عدم استطاعت اطاعه لامه الطاع و اتاعا حکم الواجب الاتباع از حق سبحانه
 و تعالی استعانت طلبید ترجمه کتاب مذکور شروع نمودم و آنرا بر بست و پشت اب تریت حروف تخی ترتیب ساختم
 و در هر باب در فضل همان نمودم فضل اول در سامی حیوان که مفاتیح آن مفتوح است فضل ثانی در آنچه اول
 آن کسورت فضل ثالث در آنچه سادای آن مضموم است و این کتاب را بخواند حیوان نام همسایه و هموسته غایب
 فضل و کرم که اگر در ترجمه کمالات و جل لغات و تخریر عبارات آن سهوی و خطائی در لغت نیست باشد تعلم عفو
 در اصلاح آن کوشند چه این بی بصاحت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه علمیه و با آنکه کتاب دیگر در این فن
 سوای کتاب مذکور که اعتماد در نظر نمودم با مسطور قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول است
 المتوفی و لمعین باب اول از کتاب خواص حیوان در الف مشتمل بر سه فضل فضل اول
 در الف مفتوحه الف فارسی شیر و برگی اصلان نامند و موضع او اکثر ششها بود از غلبه حرارت میک
 دارد و دایم بچوم است گوشت او حرام و از استماع صوت او تنگ میرد و هر کس به او را بجمع بدن طلا نماید
 سباع از وی که زبان شود اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را
 از صرع که دارد و اکل هر سنه نژاد حل معهود نماید همچنین که فرزاید نور بود و در هر موضعی که از موی او پور
 البسه و استعده را از ضرر و سوسه و برص امین دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نفوس نماید و هر که پیشانی

بخواند اول اسم علم و اول اسم خاص

MS copy →
 begins here



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاسی بچند د خداوند بر سر آنکه مشکوه بنیسان جو این بچراغ جان بر فروخت و طوسیتی شرح
انسان را طریقه ادراک معانی و فهم لغات مبانی بیاموخت و او را بر سایر نام تفصیل خلعت کبریم شریف بختیم
و نقد کرمانی آدم و حوا را در اسم فی البر و بجز در تمام من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا تفضیلا در وی پوسا
و صلوات نامحدود در و دنیا محدود و بر هرگز دایره وجود آغوشی افضل کائنات و خلاصت موجودات فخر العالمین و سید
کونین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه امیر المؤمنین علی ولی الله صلوات الله و سلامه علیه و اولاد هاله
الاطهار و بعد بر ضایر باب پیش و آنچه دانش مخفی و مستور نماند که چون در زمان پادشاه دین
پناه پنجم سپاه گردون شتاب فریدون فرسکندر زعفرانی داد که فرمان فرمای شرع پرورد خاقان کبیری تان
صاحبقران مغفلموک زمان باسط باطامن و امان حاجی اساکس جور و طبعان ناصریت عدل و حسن سلطان
سلطین الافاق بلحا ملوک العالم بالارشاد الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حاجی العرفه الناجیه من بین الاحم
ناظم الشریعه الشریفه المصطفویه سالک مسالک الطریقه الرضیه الرضویه اعنی پادشاه ملک سپاه ظل الله المظفر
بلعایات الریاضیه المنصور بتبایدات اسجانیه خاک استانه خیر البشر غلام باخلاص امیر المؤمنین جید ربو المظفر
ابو المنصور شاه عباس ثانی بحسینی الصفوی الموسوی ببادرخان که فاتحه اسم شرفش فاتحه عبادت و خانه شرفش

در این کتاب

کتاب طب
فصل پنجم

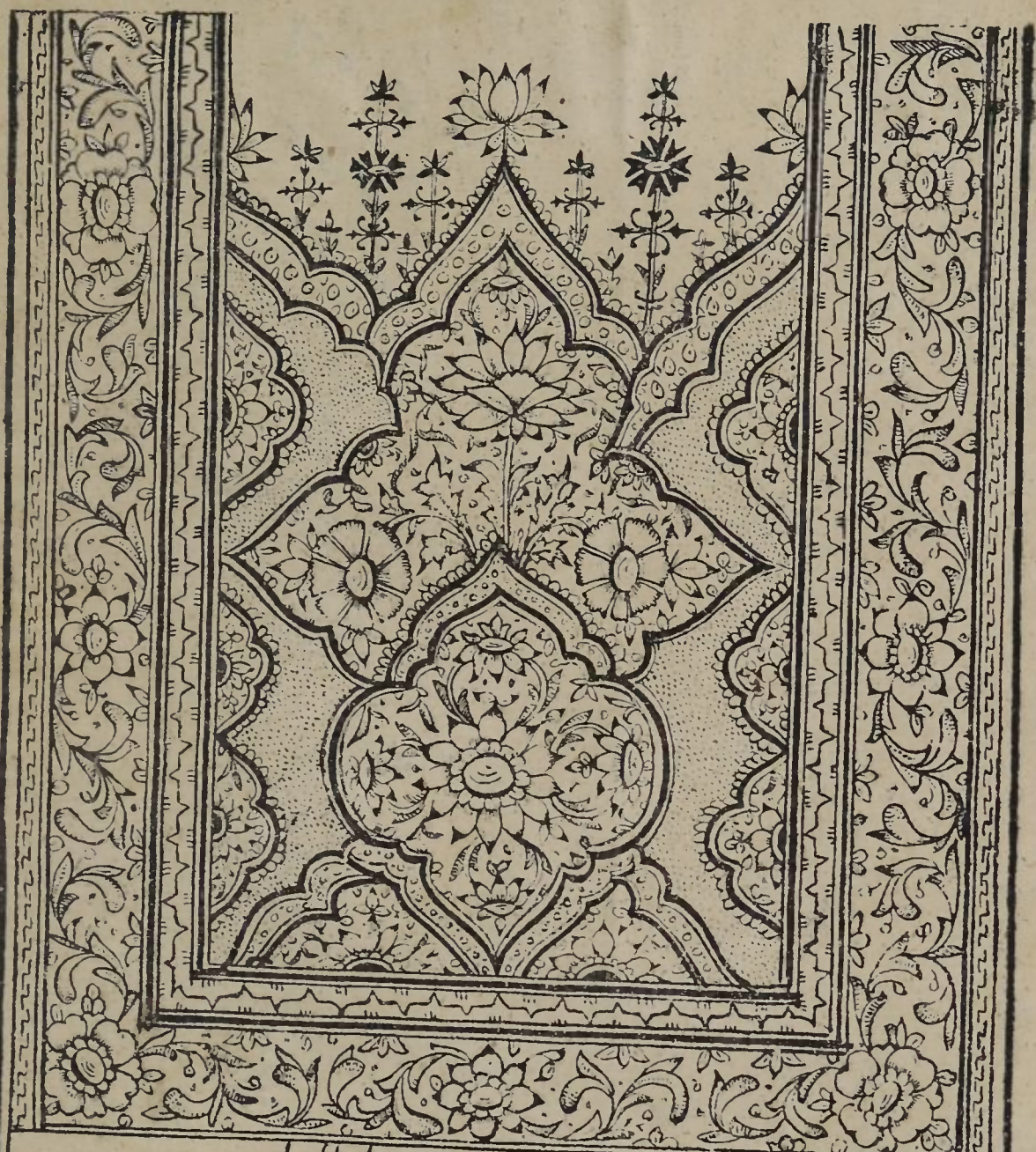
ترکان غرقه و غرقون نامند ز بنور آنک ترکان در و نامند **فصل دوم** در زاء کسوره ز زایان غبت
 که الفت بر دم کبر **فصل سیم** در زاء مضمومه رزق مرغ شکاری زور زوی سار و تبری که تقر چمن گویند
 مرغیت که ملوک ابو سکا کنتند باب دوم در سیم فصل اول در سیم مفتوحه سانه الارض حباب
 باش بغلونا مندر طران خرچنگ عطا ط اجنث غولان تقفوق کینوع ماهیت در ک نامند سلومی مرغ سانه تری ک بیلدر
 چمن نامند سگ آبی ترکان بالی گویند سمندر و سمندر جانور است که پیش میوزد سمور حیوان صحرانیت شبیه
 کبری فصل دوم در سیم کسوره سحاب بچه موش شقی است سوز کره و تری ک نامند فصل سیم در سیم
 سگات سنگ است سوسه کریت که در کندم و پنجم افتد باب سیم در سیم فصل اول نشاد هوا
 که در بلاد روم یافت شود تا این معروفست ترکان لاجن نامند سحر الارض جانور است که چون دست بر او
 گذارد جمع شود شقاق و سوزاق کاشکن فصل دوم در سیم کسوره کینوع از کبوتر فصل سیم در سیم
 شبوط نوعی از ماهی با **فصل چهارم** در صمد فصل اول در صمد مفتوحه صاف و صفا تیر از انواع صفا
 صدف از حیوان دریاست صرصر و صرصار جانور است شبیه بلخ صرصر خر و ترکان ایتلگو نامند صفا ریکه در جوف
 او است فصل دوم در صمد کسوره صلیناج ماهی در از باریک فصل سیم در صمد مضمومه صرد در کوه
 باب نهم در صمد فصل اول در صمد مفتوحه صان کوسفند و بین تری کیشی توین نامند صمد نو سار صمد
 کفار فصل دوم در صمد کسوره صمدع برق و تری کور باغ نامند فصل سیم در صمد مضمومه صمد مرغیت که خیل
 نامند و در الف کشت باب ششم در صمد فصل اول در صمد مفتوحه ط و س معروفست طیر طین
 مرغان طیطری مرغیت که از نر با مفارقت میکند طهوج شبیه کبک که چکت طر حلو دس مرغیت با هفت
 در طاء مفتوحه طبی آهو و تری کجیران و کبک نامند طران مرغ کل تری ک بدق و کومان خوانند باب هفتم در
 عین فصل اول در عین مفتوحه عطاء جانور است از چلپا سه بزرگتر عقرب کزدم ترکان مسار و ذنوبند
 علامات امیان در از و باریک علق زو و تری سلوک نامند عناق الارض جانور است که چکتر از بوز عین
 ماهی بزرگ بحریست عین زغال داده عناق سیم مرغ عین کبک کاره تن عطاء نوعی از حیوانات صدف است فصل
 در عین کسوره عجل کوساله تری ک بزرگ کیند این عرس را سونو فصل سیم در عین مضمومه عصفور کینجک
 سرچ نامند عقاب که سیاه ترکان فراوش نامند عقق عک و فجله تری ک مقفان نامند باب نهم در عین
 فصل اول در عین مفتوحه غزال آهوبره غنم کوسفند تری ک توین خواص مرغیت که او را عطا س نامند
 فصل دوم در عین کسوره غرغیر مادیان صحرائی فصل سیم در عین مضمومه غراب کلاغ و ترکان غارخ
 و غارغون نامند غرغین مرغ سفید در از کرد است باب سیم در فاء فصل اول در فاء مفتوحه فاخته کبوتر تری
 الا باخته نامند فاره موش ترکان سبحان نامند فراه رده فراه سب و اتر کات نامند فرس البحر حیوان است که در نیل مصر

فصل دوم در آه کسوره بر زدن آب ز فصل سیم در آه مضمومه بر غوث کلبه تری بره نامند
 براق آبی که حضرت بنویس سوار شد طبل معروفست بوم خند و انگه تری با بغوش نامند بوقیر مرغ سعید
باب سیم در آه مفتوحه تین در بزرگ تم مرتینت نامند بطنوط دار کوبه تیس ز نزاله
 و وحشی ترکان کین خوانند **فصل اول** در آه مفتوحه تین در بزرگ تم مرتینت نامند بطنوط دار کوبه تیس ز نزاله
فصل سیم در آه مضمومه بنه مرتینت که در اصفار به کوبند **باب چهارم در آه فصل اول** در آه
 مفتوحه ثور کاو در ترکان او کز نامند **فصل دوم** در آه مضمومه بجان ژو نامند **باب پنجم** در آه مضمومه
باب ششم در آه فصل اول در آه مضمومه جایش کاو و میز جان آرسفید است جدی بزغال تری او غلاق کوبند
 جراد بلخ تری چکر کوبند جل شتر زار گل دو کوبند جلگه از اهی مار نوله بشود جلگه هر حیوانی که
 نجاست خوار میشود چهر خرس ماده **فصل دوم** در آه مضمومه جتن پری جان البیوت ارمای کوچک
 جرت ای شیهه نینک **فصل سیم** در آه مضمومه جردوش ز جند بدست معروفست تری او غلان
 اوش کوبند **باب ششم** در آه **فصل اول** در آه مفتوحه جل کبک ز حبه مار حله رون کرم کوش ایچ
 ترکان بالغ غولاغی کوبند حامه کبوتر حله مرغ بزرگ حله حیدر نام شیر **فصل دوم** در آه کسوره
 حرام دیان حدائت کور که تری جلغان نامند حرامه آفتاب پرست در اجل البه و حرامه تری ایکن نامند
 حار وحشی خر کوهی تری دانع اشکی حار قبان پاشنه کز حوزون سوسمار **فصل سیم** در آه مضمومه
 حباری جز تری و حره نامند خر قوس جانور است که میل بهرخی زند حوت ای تری بالوق کوبند حوت الحیض
 حیوان بزرگیت در در با حوت موسی و یوشع عم ما بیت در دریا ام جبین راسود سام ابرص کوبند
 حباب حیوانت مثل کس **باب هفتم** در آه **فصل اول** در آه مفتوحه خاز باز و خرباز اسم کس
 حنق مرغ بزرگیت در بلاد چین خفاف پرستوک تری قرا نقوج خفنا سر کین کردان تری دوران
 قوردی نامند **فصل دوم** در آه کسوره خنیر خوک تری ظغوز کوبند **فصل سیم** در آه مضمومه
 شب پره خلد موش کور **باب ششم** در آه **فصل اول** در آه مفتوحه دانه هر حیوان جنبند
 دلق دله **فصل دوم** در آه کسوره دیک خروس **فصل سیم** در آه مضمومه دت خروس دله
 خارشت و کفین جانور است در دریا و در کرم ترکان قور دنا مندر جاج مرغ خانگی ترکان دان
 نامند **باب نهم** در آه **فصل اول** در آه کسوره ذب کرک ذب کشار
فصل سیم در آه مضمومه ذباب کس ترکان چنین نامند **باب دهم** در آه **فصل اول** در آه مفتوحه
 های **فصل دوم** در آه کسوره رق جانور است شبیه نینک **فصل سیم** در آه مضمومه زیتا طلر و بیا
 های کوچک رخ مرتینت معروف در بلاد چین **باب یازدهم** در آه **فصل اول** در آه مفتوحه

بزرگ

مضمومه

مضمومه
ترکان



فهرست بسم الله الرحمن الرحيم ابواب خواص الحوان

باب اول در الف فضل اول در الف مفتوحه سد شیر تری اصلان نامند از بن خورش
 تری تو شقان آنان خرماده افال قبل اشتر جوان ایم مار تری ابلان نامند این از زرافعی مار ماده سود
 مار سیاه از قم مار بچه از بد نوعی از مار اصل از صند جانور کو چکیت که چوب میخورد تری آفاج قوردی گویند
 اسار بچ کرک سرخی که در سینه زار ما بود تری چمن قوردی نامند ایش مرغ تیز چشمی ابل کوزن تری مال
 ز اورا تکر گویند فضل دوم در الف کسوره انسان مردم اوزه مرغ آبی خوانگی تری ایواروی
 گویند این اوی کمال تری جبال نامند اباله پر تری کول قرلا نقوج نامند ابل شتر و تری دو نامند
 فضل سوم در الف مغز میده رو تیه بز کوهی و تری داغ کچی گویند اتن مرغیت که بسیار زیند
 باب دوم در باب فضل اول در باب مفتوحه الباری باز تری فار جغای نامند باشک پشه
 تری قرنی نامند بیدق اندکی از کجشک بزرگتر ترکان تر متاه گویند بالام کادیت آله ماهی تری لن
 گویند میغا طوطی بغل اسر تری کاطر گویند بقر کاد تری سقر نامند بقره وحشیه کاد کوهی تری داغ سقر
 نامند بقره بنی اسرائیل کاد ماده کو چکیت بقه و بعوضه پشه تری کور مر عک نامند بر پلنگ تری بولنا شتر

اشک

بسم الله الرحمن الرحيم

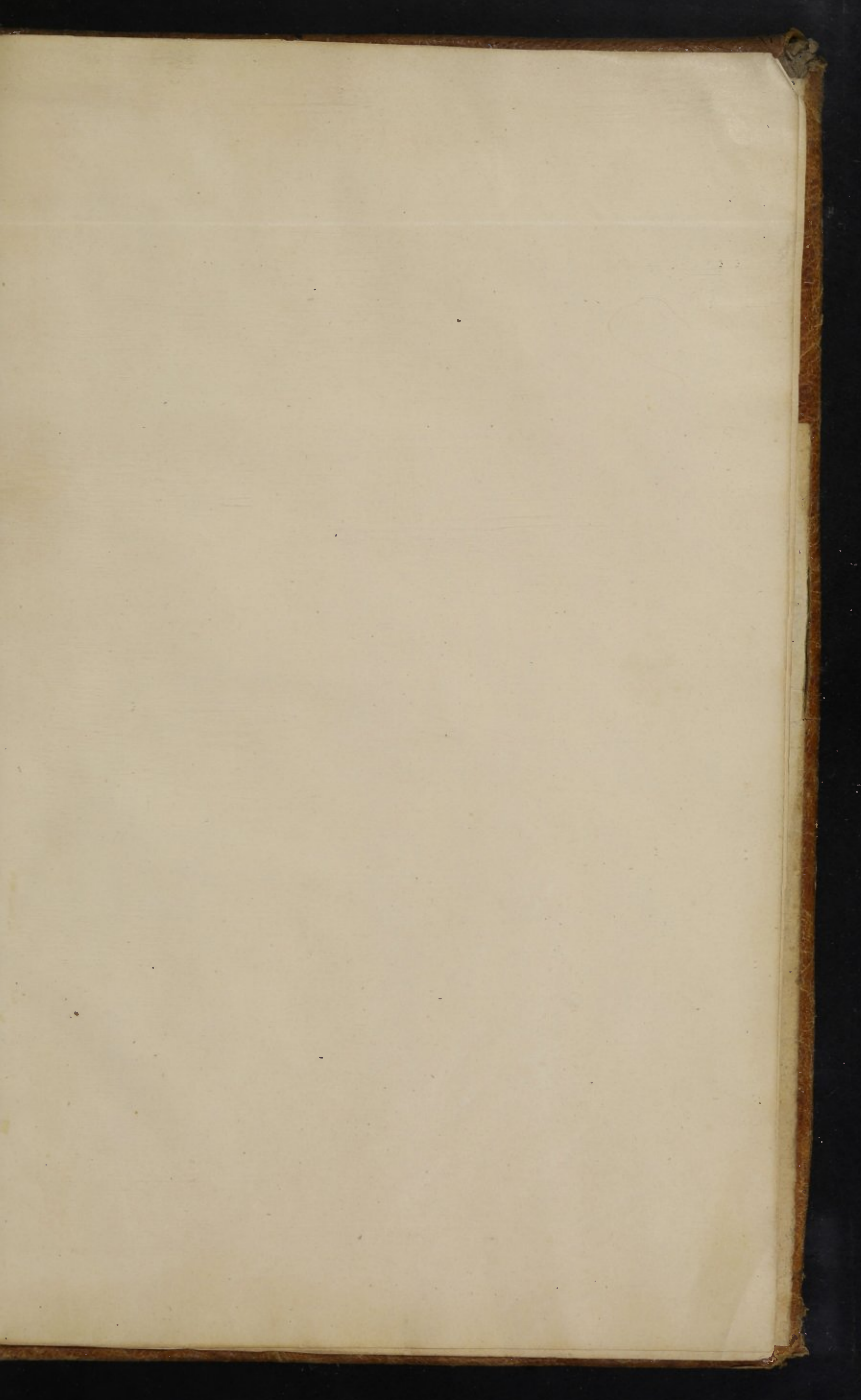
W

4.18.1928

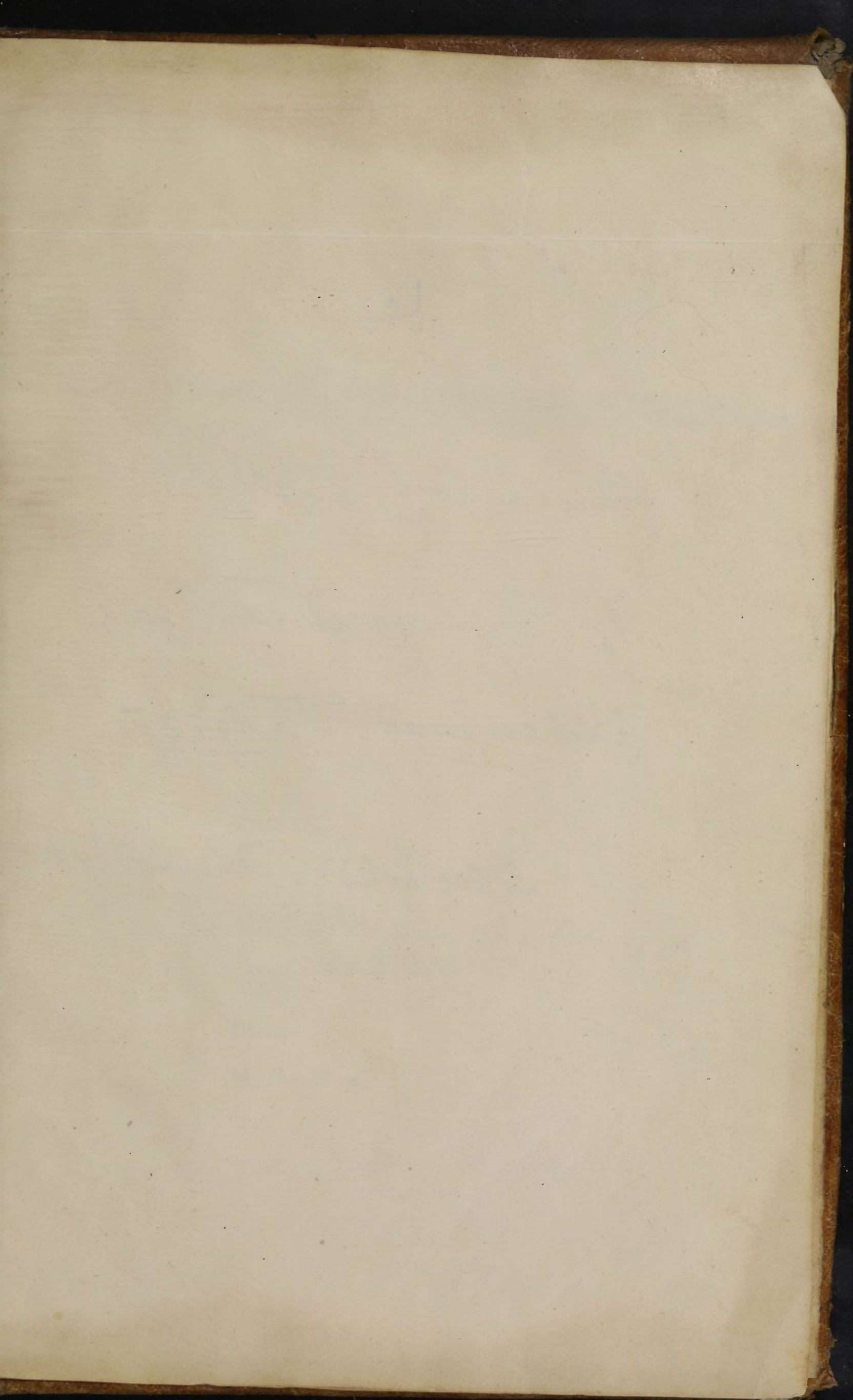
St. Peter.

W. W. W.

W. W. W.



مفتوحه
زکات



No. 6.

[1]

Khawāssu'le-haywān,

by Muhammad Taqī son of
Muhammad Tabrizī.

Lithographed in Teheran(?), 1858.

1275/
1859

(Persian)

4116231

Acc. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. JUL 26 1929

AGENT — — *Dr. Wood*

INVOICE DATE

FUND *Blacker*

NOTIFY

SEND TO *Blacker*

PRESENTED *Dr. Wood for Blacker*

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY
ROUTINE SLIP

